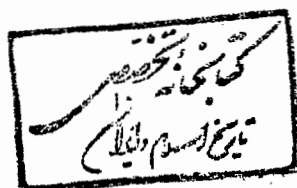


افسانه‌ها و داستانهای ایرانی

در ادبیات انگلیسی





انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۶۸۳

شماره مسلسل ۲۱۱۷

تهران - ۱۳۵۷

افسانه‌ها و داستانهای ایرانی در ادبیات انگلیسی

(در سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی تا سال ۱۸۵۹)

پژوهشی در ادبیات تطبیقی

ترجمه

کوکب صفاری (صورتگر)

این کتاب ترجمه‌ای است از :

Les légendes et contes persans dans la littérature
anglaise des XVIIIe et XIXe siècles jusqu'en 1859.

Par :

Kokab Saffari (née Suratgar)

Les presses du Palais - Royal

Paris 1972

ناشر

مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

چاپ و صحافی این کتاب در آذرماه ۱۳۵۷

در چاپخانه مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران به پایان رسید

کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است

بها : ۴۲۰ ریال

ترجمه این کتاب را نیز مانند اصل
فراسه آن به شوهر عزیزم تقدیم میکنم

فهرست مطالب کتاب

صفحه	موضوع
۱	تعریف ادبیات تطبیقی
۷	فصل مقدماتی - نظری کلی یا چشم اندازی بر تاریخ داستانها و افسانه ها و موضوع های ادبی

بخش اول

۴۰	فصل نخست - رواج قصه های شرقی
۵۰	فصل دوم - قصه های شرقی و مقاله نویسان انگلیسی
۶۹	فصل سوم - دو رمان نویس بزرگ که از آثار شرقی الهام گرفته اند
۷۷	فصل چهارم - ویلیام کالینز و «اشعار روستائی ایرانی» او
۸۰	فصل پنجم - قصه های شرقی و گرایش به سوی طنز و هجو
۹۰	فصل ششم - «واثق» رقیب «هزار و یکشب»

قسمت دوم

۱۰۴	فصل اول - پیشقدمان خاورشناسی جدید و مسافرتها
۱۱۶	فصل دوم - قصه های شرقی در ثلث اول قرن نوزدهم
۱۴۹	فصل سوم - برخی معاصران بایرون و مور
۱۵۸	فصل چهارم - خاطرات مسافران
۱۷۷	فصل پنجم - قصه گویان بزرگ ایرانی و نویسندگان دوره ویکتوریا
۱۷۹	اول: فردوسی
۱۸۵	دوم: نظامی
۱۹۲	سوم: سعدی تمثیل ساز
۱۹۸	چهارم: جامی، عطار و مترجم «رباعیات» خیام
۲۰۷	پنجم: شهرزاد، الهام دهنده افسانه ای
۲۱۴	نتیجه کلی
۲۱۹	یادداشت های پیش گفتار

موضوع	صفحه
یادداشتهای فصل مقدماتی	۲۲۰
یادداشت نتیجه فصل مقدماتی	۲۳۵
یادداشتهای فصل اول از بخش اول	۲۳۶
یادداشتهای فصل دوم از بخش اول	۲۴۰
یادداشتهای فصل سوم از بخش اول	۲۴۸
یادداشتهای فصل چهارم از بخش اول	۲۵۱
یادداشتهای فصل پنجم از بخش اول	۲۵۳
یادداشتهای فصل ششم از بخش اول	۲۵۸
یادداشتهای فصل اول از بخش دوم	۲۶۵
یادداشتهای فصل دوم از بخش دوم	۲۷۰
یادداشتهای فصل سوم از بخش دوم	۲۸۶
یادداشتهای فصل چهارم از بخش دوم	۲۹۰
یادداشتهای فصل پنجم از بخش دوم	۲۹۶
یادداشتهای نتیجه کلی	۳۱۰
مجموعه اشعار فارسی که طی کتاب ذکر شده است	۳۱۱
بیبلیوگرافی	۳۱۷

پیش‌گفتار

هدف این رساله نمایان ساختن نفوذ مستقیم یا غیر مستقیمی است که افسانه‌ها و داستانهای ایرانی بر ادبیات انگلیسی قرنهای هجدهم و نوزدهم اعمال کرده‌اند. [۱] در عین حال با تعمیم اصطلاح «داستانها و افسانه‌های ایرانی» موضوعها و مضامینی را که با تاریخ، واقعی یا افسانه‌ای ایران بستگی دارند و آن دسته از حکایات شرقی را که بظاهر ایرانی می‌نمایند مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

بدیهی است که کشور کهنسالی مانند ایران که تمدن و سابقه تاریخی آن چندین هزار سال بطول انجامیده است مالک افسانه‌ها و حکایات فراوانی است که همگی جلوه‌ای از ادبیات و مراحل زندگانی آن می‌باشند. این داستانها و افسانه‌ها را می‌توان به پیروی از نظر **رنه باسه**^۱ به پنج مقوله تقسیم‌بندی کرد که از روایات پهلوی و پارسی شروع می‌شوند و حکایات عامیانه‌ای همچون «**بختیار نامه**» و «**طوطی نامه**» پایان می‌یابند. آثاری که وی به آنها اشاره کرده است نظری در این باره بدست می‌دهند که هرآینه اگر منظور ما مطالعه در همه افسانه‌های ایرانی می‌بود میبایست به چه تلاشی تن در دهیم.

لیکن هنگامیکه این روایات و افسانه‌ها را از دیدگاه ارزش تطبیقی آنها مورد ملاحظه قرار دهند یعنی تصویری را که از آنها در ادبیات خارجی و طی دوران معینی منعکس شده است مطالعه کنند ماهیت موضوع مورد مطالعه تغییر می‌یابد. از این لحاظ آنچه بخصوص مورد توجه ما قرار می‌گیرد تعداد فراوان داستانها و افسانه‌های واقعی ایرانی نیست بلکه اثری است که این حکایات و افسانه‌ها طی دوران مورد بحث در ادبیات انگلیسی باقی گذاشته‌اند. بنابراین ممکن است انگیزه‌ها و مضامین فراوانی بنظر آیند که حتی نام آنها نیز در این رساله ذکر نشده باشد، منحصر باین دلیل که هیچیک از نویسندگان انگلیسی اشاره‌ای بآنها نکرده‌اند. و حال آنکه بعکس «افسانه پردازیهای شرقی» در قرن هجدهم و نوزدهم که غالباً جز مختصر رنگ محلی هیچگونه قرابتی با ایران ندارند، توجه ما را بخود معطوف ساخته‌اند از این لحاظ که در تاریخ ادب مقام مهمی احراز کرده‌اند.

ادبیات انگلیسی که از جمله غنی‌ترین و الهام بخش‌ترین ادبیات جهانی است نیز بنوبه خود طی قرن‌ها تحت نفوذ و تأثیر بسیاری دیگر از ادبیات اروپائی قرار گرفته است و پیدایش

چهار

حکایات شرقی در ادبیات مزبور خود مثالی از این تأثیر بدست می‌دهد. زیرا در واقع رواج این قبیل افسانه پردازیه‌ها در انگلستان و فرانسه تقریباً از جریان واحدی پیروی کرده است.

افسانه‌های «**هزار و یکشب**» بصورت کنونی نموداری از جهان مشرق است که ایران نیز جزئی از آن بوده است. در ایران، حتی تادوران ما، ارزش این حکایات از لحاظ **فولکلور** یا دانش عوام شناخته نشده است، و حقیقت آن است که این داستانها نه چندان مورد توجه قرار گرفتند و نه حتی در میان شاهکارهایی که مستحق توجه خاص میباشند مقامی یافتند، و گمان من این است که در ممالک عربی زبان نیز هیچگاه از لطف خاصی در میان اهل ادب و فرهنگ برخوردار نشدند. در عوض قصه‌های مزبور که از زیباییهای بسیار برخوردارند بعضی از این اولین ترجمه آنها بوسیله **آ. گالان**^۱ انتشار یافت بر نیروی تصور مردم مغرب زمین تأثیر فربائی اعمال کردند. این داستانها موجب رواج بازار حکایات شرقی و افسانه پردازیه‌های خاوری گردیدند و اثر انکارناپذیری بر همه شاخه‌های ادبیات اروپائی باقی گذاشتند.

از این لحاظ فصل مقدماتی این رساله را بمطالعه در چگونگی نشر افسانه‌ها و داستانها بطور کلی، تشابه آنها و انتقالشان از کشوری به کشور دیگر و نیز به توجیه سهم ایران در ایجاد آنها اختصاص میدهم. آنگاه بمطالعه در حکایات شرقی و تغییرات و تبدیلات آنها و اقتباس‌ها و پیروی‌هایی که از آنها بعمل آمده، و بالاخره تقلیدهای مسخره آمیز آنها در ادبیات انگلیسی قرن هجدهم می‌پردازیم. تاریخ انتشار کتاب «**واثق**» (در سال ۱۷۸۶) آخرین مرحله از بخش اول این رساله را مشخص میدارد.

در بخش دوم ملاحظه خواهیم کرد که ندای مشرق موجب گشایش جهان نوینی می‌شود که در آن شرقشناسان و زبان‌شناسان و مسافران و مترجمان در ایران و هندوستان، غیر از افسانه‌های خیالی «**هزار و یکشب**» و «**دره الماس‌ها**» موق به اکتشاف گنجینه‌های واقعی دانش می‌شوند که تا آن زمان پنهان و ناشناخته باقی مانده بود. مضامین و انگیزه‌ها و حکایات و افسانه‌هایی که مبنای فکر ایرانی را تشکیل می‌دهند با واسطه تراجم اروپائی آثار استادان بزرگ زبان فارسی بشاعران و نویسندگان مغرب زمین عرضه می‌شوند. با اینحال جذبه (**هزار و یکشب**) بهیچوجه رونق و دلربایی خود را از دست نمی‌دهد. نویسندگان دوران ویکتوریا در این اثر، مضامین نوینی می‌یابند و برگزیده وسیع ادبیات انگلیسی گوهرهای شرقی تازه می‌افزایند. درباره چگونگی املائی اسامی خاص کوشش من این بوده است که تا آنجا که ممکن است صورتی بدست دهم که بیش از همه با تلفظ فارسی این اسامی نزدیک باشد. با توجه باینکه «**فرهنگ لغات آکسفورد**»^۲ هفتاد و سه صورت متفاوت برای املائی نام «محمد»

افسانه‌ها و داستانهای ایرانی در ادبیات انگلیسی

پنج

بدست داده است ملاحظه می‌شود که هنوز دستگاه یکسانی برای اسلای کلمات شرقی با حروف لاتینی تعمیم نیافته است. شرقشناسان هر کشوری باقتضای میل خویش و یا به تبعیت از لهجه خاص خود صورت جدیدی اختیار کرده‌اند و حتی مسئله مابین شرقشناسان کشور واحدی نیز حل نشده است. بطوریکه برای نام «سعدی» در آثار مترجمان انگلیسی با صورتهای زیر مواجه می‌شویم : Sa'di, Sady, Saadi, Sadee, Sadi : و در این مقام بهیچوجه از «شیخ مصلح الدین» و صور متفاوت اسلای انگلیسی آن گفتگوئی بمیان نمی‌آوریم لیکن من، جز در موارد نقل قول و ذکر عین متون، «حافظ» Hafez را بر «حافظ» Hafiz و «نظامی» Nezami را بر «نیظامی» Nizami «وفردوسی» Ferdowsi را بر «فیردوسی» Firdousi ترجیح داده‌ام تا خواننده نظری درباره تلفظ صحیح کلمات فارسی بدست آورد.

اگر در این مقام از کسانی که مرا در انجام این کاریاری کرده‌اند سپاسگزاری نکنم از انجام وظیفه‌ای قصور کرده‌ام. بنابراین لازم می‌دانم که در این مقام قبل از هر کس، و بعنوان بیان حق شناسی خاص نام آقای **شارل ددیان**^۱ استاد سوربون و مدیر مؤسسه ادبیات تطبیقی نوین را ذکر کنم که برای تهیه این رساله راهنمایی کار مرا پذیرفت و با لطف و عنایت کامل، بحر وسیع خویش را مددکار من ساخت بطوریکه توانستم این تحقیق ناچیز را عرضه دارم. ونیز مؤکداً اظهار دارم که آقای **هانری ماسه**^۲ عضو آکادمی مرا مورد تشویق و هدایت ذیقیمی قرار داد. این نکته نیز شایسته فراموشی نیست که دوشیزه **لوهنف**^۳ عضو مؤسسه ادبیات تطبیقی نوین و دوشیزه **گوبر**^۴ عضو مؤسسه ملی پداگوژی و آقای **م. ج. چارلتون**^۵ عضو موزه بریتانیا از راه لطف و محبت مدارک فراوانی در اختیارم قرار دادند و مرا از نصایح خود برخوردار ساختند.

۱- Charles Dédéyan

۲- Henri Massé

۳- Le Henaff

۴- Gobert

۵- M.G. Charlton

یادداشت‌های [] پیش‌گفتار

[۱] وسعت موضوع ما را مجبور می‌سازد که فقط حکایات منظوم و منثور را مورد مطالعه قرار دهیم (یعنی مطالعه در تاتر را کنار بگذاریم).

[۲] «*Révue des Traditions Populaires*», t. VI, 6^e année 1891, PP. 505-506

(مجله سنت‌های عامیانه. جلد ششم، سال ششم ۱۸۹۱-صفحات ۵۰۵-۵۰۶)

«تعریف ادبیات تطبیقی»^(۱)

در حدود هفتاد سال پیش از این با ایجاد کرسی «ادبیات تطبیقی» در دانشکده ادبیات شهر لیون این دانش در کشور فرانسه مقام رسمی یافت. لیکن بدیهی است که برای ایجاد و استفاده از موضوعهای این دانش و نامی که بر آن اطلاق گردید کسی در انتظار این واقعه رسمی نمانده بود. اصطلاح «ادبیات تطبیقی» (La Littérature Comparée) از قرن هیجدهم در متون ادبی مغرب زمین بکار رفته و بسیاری از استادان قرن نوزدهم این نام را بر تعلیمات خود اطلاق کرده بودند، لیکن نخستین بار تعریف روشنی از ادبیات تطبیقی در سال ۱۸۶۶ بوسیله سنت بوو^(۲) داده شد. طبق تعریف وی موضوع آن اصولاً عبارت از مطالعه «روابط جاننداری» است که مابین ادبیات کشورهای مختلف جهان وجود دارد. در واقع مقصود از ادبیات تطبیقی مقایسه و تطابق ماده و سطلق نیست، بلکه توجه بخصوص معطوف بآن است که موضوعها و روشهای تفکر ادبی چگونه در هم نفوذ کرده یا از یکدیگر منشعب شده، یا با هم ادغام گردیده و نهضت‌های بزرگ فکری را بوجود آورده‌اند. مسلماً تطبیق و مقایسه نیز در این راه مواردی پیدا میکند، لیکن منحصرأ بصورت وسیله‌ای از آن استفاده میشود و نه همچون هدفی، پس روش تطبیق و مقایسه تنها باینصورت بکار می‌آید که چگونه روشهای فکری و عواطف بر حسب اقتضای محیط و زمان با یکدیگر تطابق یا تضاد یافته و موجب وحدت و یا کثرت شده‌اند.

در واقع ادبیات تطبیقی از هنگامی بوجود آمد که روابط بین ملل در ادبیات آنها مؤثر واقع گردید. در ادبیات قرون وسطائی تأثیر نهضت‌های زائران بسوی سرزمینهای مقدس در سرودهای دلاوران مشاهده می‌گردد، و جنگ‌های ایتالیا در قرن شانزدهم موجب نفوذ ادبیات دوران تجدد در فرانسه و آلمان و انگلستان و بسیاری دیگر از نقاط جهان شده است، و قبل از اینکه ادبیات دوران کلاسیک فرانسه با ایجاد اصول و مقررات خود در تمام اروپا نفوذ یابد، ادبیات اسپانیائی در قرن هفدهم تأثیر قاطع در ادبیات همه کشورهای مجاور داشته

۱- ترجمه و اقتباس از مقاله شارل ددیان با عنوان "La littérature Comparée" در مجله

"Revue de L'Enseignement Supérieur" (شماره اول سال ۱۹۵۹).

است. مهاجرت‌ها و مسافرت‌های فراوان قرن هیجدهم مبلغ افکار فلاسفه انگلیسی و شکسپیر و الکساندر پوپ و ژان ژاک روسو، و موجب شهرت رمان‌های احساساتی گردید و اهمیت مهاجرت‌های دوران انقلاب فرانسه و امپراطوری ناپلئون در ادبیات جهانی آنقدر عیان است که حاجت به بیان نیست و چه بسا آثار بزرگ قرن نوزدهم از قبیل آثار شاتوبریان^(۱) و مادام-دستال^(۲) را مرهون نهضت‌های فکری و عاطفی حادث از این وقایع می‌باشیم، و نیز همین سیر افکار و حوادث موجب می‌گردد که از ادبیات «ماقبل رومانتیک» قرن هیجدهم ادبیات رومانتیک قرن نوزدهم بوجود آید. در همین اوقات یعنی در سال ۱۸۳۰ کوتاه برای اولین بار اصطلاح «ادبیات جهانی» Weltliterature را بوجود آورد و اغلب دانشجویان ادبیات از تأثیر و نفوذ این سخنور بزرگ و معاصران او از قبیل شیلر و اسکات و بایرون و نیز از نفوذ تأثیر اسپانیائی و توجه بمشرق زمین و آفاق دوردست در ادبیات اروپائی آگاهند.

این مسائل شمه‌ای از مطالبی هستند که مورد مطالعه ادبیات تطبیقی قرار می‌گیرد و ایجاد کرسی ادبیات تطبیقی ابتدا در شهر لیون و آنگاه در پاریس و بسیاری دیگر از شهرهای فرانسه، آنها را در معرض توجه و جستجوی همه ممالک جهان قرار داده است.

ایجاد «مجله ادبیات تطبیقی» در سال ۱۹۲۱ و تشکیل کنگره‌های بین‌المللی متعدد از قبیل کنگره اوسلو در سال ۱۹۲۱ و کنگره اوکسفورد در سال ۱۹۵۴ موجب گردید که دانشمندان ممالک مختلف جهان بایکدیگر تماس حاصل کنند و از افکار هم بهره گیرند و «جامعه بین‌المللی ادبیات تطبیقی» برای ایجاد همکاری بین‌المللی بوجود آید.

دانشجویان ادبیات تطبیقی میتوانند امروزه روابطی را که سبب ادبیات متفاوت جهانی وجود دارد عیناً بهمان صورت مطالعه کنند که تاریخ سیاست بین‌المللی را در کشورهای مختلف مورد توجه قرار میدهند. امروزه چه در تاریخ و چه در ادب امکان آن وجود ندارد که توجه خود را منحصر بجنبه ملی موضوع معطوف داریم. بدیهی است که نمیتوان از دانشجوی انتظار داشت که همه کشورهای جهان را بشناسد و بر ادبیات همه ملل وقوف یابد. آنچه در تعلیم ادبیات تطبیقی مورد توجه است مواد آموختنی نیست، بلکه روش تفکر و چگونگی سیر اندیشه است، بطوریکه بتواند مسائل ادبی را از دیدگاه نوینی مورد توجه قرار دهد.

بصورتی معقول میتوان از دانشجوی ادبیات تطبیقی انتظار آن داشت که در میان زبانهای بزرگ دنیا همچون انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و ایتالیائی و اسپانیولی و روسی دو زبان را خوب بداند. مجهز بودن باین سلاح وی را مجاز خواهد داشت که شایسته‌تر از راه مطالعه ترجمه‌های آثار ادبی، که کم و بیش از امانت دور هستند، بزبان یک ملت و به نبوغ آن ملت آشنا گردد. اما در این مقام مقصود مطالعه در احوال یک ملت و یا یک زبان از نظر فوائد فی‌نفسه آنها نیست، بلکه بخصوص روابط و تأثیرها و نفوذها باید مورد توجه وی قرار گیرد:

فی‌المثل نفوذ و شهرت ادبی یک نویسنده بزرگ در یک مملکت خارجی چیست ؛ افکار او چگونه تعبیر شده و بچه صورت نشر یافته است ؛ آثار او چطور ترجمه شده‌اند و ترجمه‌های متفاوت تاج‌هدبامانت و اصالت نزدیک هستند ؛ مجلات ادبی و جزوه‌های انتقادی چگونه این آثار را مورد تنقید و توجه قرار داده‌اند و عامه مردم از نویسنده و آثار او چه تصویر و چه تصویری در ذهن دارند ؛ چه کسانی در شناساندن او مؤثر واقع شده‌اند و کدام کسان او را شناخته و تحت تأثیر وی قرار گرفته‌اند ، و حدود این تأثیر و نفوذ به چه میزان است . [ازچنین نظرگاهی میتوان مثلاً درباره شهرت سعدی و حافظ و فردوسی و خیام در ادبیات کشورهای اروپائی و تأثیر و نفوذ آنها بمطالعه پرداخت]^(۱).

لیکن همراه با تأثیر و نفوذ یک نویسنده یا شاعر در ادبیات یکی از کشورهای مسئله جالب دیگری نیز بمیان می‌آید ، و آن عبارت از تأثیر و نفوذ یک مملکت در یک نویسنده میباشد . بعنوان مثال در ادبیات فرانسوی تأثیر کشور آلمان و قصور قرون وسطائی ناحیه رنائی در این کشور و مطالعه آثار گوته و اشعار شیلر در کتب ویکتور هوگو خاصه در **بورگرها** *Les Burgraves* و **افسانه‌های قرون** *«Les Légendes des Siècles»* و **نوتردام پاریس** مشاهده میشود [در ادبیات معاصر ایران میتوان مثلاً تأثیر ادبیات اروپائی و خاصه آثار نویسنده چک **کافکا** را در آثار صادق هدایت مورد توجه قرار داد]^(۲).

این نکته قابل تذکار است که نباید مطالعه در تأثیر و نفوذ را با اکتشاف و شناخت منابع موضوعهای ادبی و سرچشمه اصلی مضامین مشتبه ساخت . بدون تردید شناخت منابع مضمون‌ها نیز شایسته توجه است ، لیکن از نظرگاه ادبیات تطبیقی بخصوص منظور ما مطالعه در آن است که این مضامین هنگام انتقال از زبانی بزبان دیگر چگونه تغییر یافته‌اند ، و خلق و خو و ضمیر و طرز تفکر هر نویسنده هر یک از آنها را به چه صورتی مبدل کرده است . [مثلاً تأثیر اشعار حافظ در گوته مسلماً جالب توجه میباشد لکن جالب توجه تر آنست که روش تفکر و خلق و خو و عواطف حافظ را گوته چگونه منعکس ساخته است]^(۳) . . . پول والری^(۴) نویسنده و شاعر فرانسوی اظهار میداشت که وجود هر شیر ماحصل گوسفندانی است که خورده و هضم و جذب کرده است . این عبارت که ژان - ماری کاره تکرار آنرا بسیار دوست میداشته برنامه و روش کار هر کسی است که بخواهد با ادبیات تطبیقی توجه نماید .

ادبیات تطبیقی وقتی بوجود می‌آید که در ذهن نویسنده‌ای تصویر خاصی از کشوری پدید آید ، و یا مردم صاحب فرهنگ مملکتی نویسندگان ممالک دیگر را بدیده خارجیانی در نظر بگیرند که در خور توجه و ستایش میباشد ، و بطریق اولی غایت قوت این ادبیات هنگامی است که این مردم صاحب فرهنگ بتمام شئون یک کشور یا یک قاره توجه پیدا میکنند .

۱- مثال از مترجم است .

۲- مثال داخل گروه از مترجم است .

۳- مثال از مترجم است .

۴- Paul valery

آیا یکی از بهترین وسیله‌های شناخت یک کشور و مردم آن این نیست که معلوم سازیم میزان اشتباه یا حقیقتی که در تصویر و تصویر هنرنویسنده از آن کشور وجود داشته تا چه اندازه بوده است؟ [مثلاً ایران بصورتی که در آثار گوپینو توصیف شده با تصویری که جیمز موریه ویا شاردن از آن داده‌اند بکلی متفاوت است، و از اینجا معلوم میشود که بر مطالعه موضوعهائی کلی از قبیل «ایران در ادبیات فرانسه» و یا «افسانه‌های ایرانی در ادبیات انگلیسی» و امثال آن چه می‌ودی متصور است.] (۱)

از توضیحات فوق بخوبی معلوم میگردد که مطالعه در داستانهای مسافران و سیاحان و بطور کلی همه کسانی که از کشوری خارجی تصویری چاندار اعم از منصفانه یا غیر منصفانه بدست داده‌اند، در ادبیات تطبیقی مقایسه‌ی ممتاز دارد.

تصویری که از کشوری خارجی داده شده است بمفهوم خود مضمونی درباره آن میلکت است. و در واقع مطالعه در مضامین بزرگ ادبی و تخیلاتی که در کشورهای مختلف در آنها پدید آمده است یکی از موضوعهای دلپذیر ادبیات تطبیقی است: مضمون فوست Faust بصورتیهای مختلف در ادبیات همه کشورهای جهان وجود دارد، و تصاویر متفاوتی که از آن داده شده است، از داستان «عالم ساحری منقور و ملعون» شروع میشود و یکی از آرزوهای ابدی افراد بشر که عبارت از جستجوی جوانی دائمی و قدرت و افتخار و عشق و دانش و کمال مطلق است خاتمه مییابد. و در مضمون دون ژوان بصور مختلف، جوانی که در صدد فریب و دلربائی است تا موجودی که نماینده کمال عشق و زیبائی است و یا تضادی که مابین لذت جسم و روح وجود دارد درهمه جا مشاهده میگردد و مطالعه در آنها سود بسیاری را شامل است. [بصورتی خاص تر مضامینی از قبیل «هند» یا «چین و ماچین» در ادبیات فارسی، و یا تأثیر پیغمبران بزرگ و کتب آسمانی در اشعار شاعران پارسی گوی و صدها موضوع دیگر از این قبیل بواقع جالب و دلپذیر میباشد.] (۲)

همه این مسائل منحصر امثالها و وجهه‌های خاصی از اقیانوس ادبیات تطبیقی نباشند و البته همه موضوعهای مورد مطالعه آن را شامل نمیشوند. مطالعه در ادبیات تطبیقی موجب ایجاد دید نوینی از جهان و روش تفکر مردم آن میشود و وابستگی‌های فکری و علائق معنوی مردم جهان را بصورت روشنی عرضه میدارد. مطالعه در متن اصلی یک کتاب و ترجمه‌های متفاوت آن در سمالک دیگر و اقتباس‌های مستقیم یا غیر مستقیم که از آن شده بخوبی روشن می‌سازد که در هراتی کدام قسمتها به نبوغ خاص و باطن هر زبان یا هر ملت تعلق دارند، و نقل و انتقال و ترجمه و تبدیل آنها امکان پذیر نیست...

باین طریق ادبیات تطبیقی با توجه به خصائص فردی و مشخصات نبوغ هر ملت و نکات و اشارات تبدیل ناپذیر هر اثری انشعابات و ارتباطهای فکری را ممتاز می‌سازد و چگونگی

نهضت‌های بزرگ فکری را معلوم مینماید. مطالعه در نفوذهایی که اعمال گردیده و تأثیراتی که پذیرفته شده و تحلیل آثار یک فرد یا یک ملت و چگونگی انتقال و نشر افکار و مضامین از ملتی بملت دیگر و از قاره‌ای به قاره دیگر بواقع مفهوم همکاری فکری افراد بشر را روشن میدارد.

از آنجا که شناخت موجب تفاهم میشود و تفاهم دوستی و عشق را موجب میگردد، مطالعه در ادبیات تطبیقی یکی از ممتازترین وسایل تفاهم و صلح مابین ملت‌ها است.

فصل مقدماتی

نظری کلی یا چشم اندازی بر تاریخ داستانها و افسانه‌ها
و موضوعهای ادبی

الف - نشر قصه‌ها و افسانه‌ها ، نکات تشابه آنها و انتقالشان از کشوری به کشور دیگر

افسانه‌ها به موجودات بالدار مانده‌اند ، چه از جهت
مشرق آمده باشند یا از سوی شمال ، و هر جا فرود آیند بزودی
با آب و هوای آن منطقه خو میگیرند . از همین روی اتفاقاً
قصه‌هایی که از شنیدن آنها عرب صحراگرد زیر چادر خود
مسحور میشده و یا چوپانی از مردم شمال در کنار آتش
زمستانی به وجد درمیآمده است ، یکسان به سفر خود بسوی
انگلستان یا اسکاتلند ادامه داده‌اند.

اسحق دیسرائیلی^(۱) (۱۸۴۸ - ۱۷۶۶).

داستانها و افسانه‌ها شباهت بسیار به کولیان سرگردان دارند . اکتشاف اثری که از
خود باقی گذاشته‌اند و جستجوی سرزمین اصلی آنها و منابع الهام یا تاریخ تولدشان بسیار
دشوار است . کولیان سرگردان ، اعم از اینکه افسانه و حکایت و یا از نوع آدمیان باشند ، در
غالب موارد بیاد گارهای ابهام‌آمیز خویش از دوران گذشته اعتمادی ندارند ، زیرا جز در
اوضاع و احوال استثنائی ، حوادثی که در هر شهر جدید برای ایشان رخ میدهد حوادث
دوران گذشته و یا تجارب حاصل در مکانهایی را که در آن اقامت کوتاه مدتی داشته‌اند از
خاطرشان میزداید . بنابراین از ادراکی که از زندگی داشته‌اند اثر ناچیزی باقی میماند که
برای تجدید خاطره اطلاعاتی که از حوادث مهم گذشته داشته‌اند غیر کافی است .

بنابراین کوشش در تعیین مبدأ هر افسانه یادانش عامیانه‌ای که بر مبنای اطلاعات
شفاهی بدست آمده است ، بنحوی چنان است که درصدد برآئیم از کولی سرگردانی سرزمین
اصلی و یا تاریخ دقیق حرکت اجداد او را در زندگی خانه بدوشی در سراسر جهان
استفسار کنیم .

مبدأ داستانها و افسانه‌های کهن هرچه می‌خواهد باشد قدر مسلم آن است که آنها نیز همچون کولی‌های خانه بدوش ملیت خاصی ندارند، و مدعی دارا بودن زادگاه مخصوصی نمی‌باشند. افسانه‌ها بخشی از گنجینه مشترک عقل و تجربهٔ مقدماتی بشریت را تشکیل می‌دهند، و میراثی جهانی بوجود می‌آورند که همهٔ ملت‌ها می‌توانند در داخل آن عواملی را انتخاب کنند و عوامل دیگری را رد نمایند و برحسب ذوق شخصی و یا نبوغ ادبی خود صورت نویسی بآنها بخشند.

مسئلهٔ جستجو در تأثیر داستانها و افسانه‌های ایرانی بر ادبیات اروپائی، و بخصوص ادبیات انگلیسی، از این لحاظ با مشکلات مضاعفی مواجه است. نخست این مسئله مطرح است که ثابت کنیم برخی حکایات و مضامین موجود در ادبیات مزبور مطلقاً مبدأ ایرانی دارند و نه چنانکه عموماً مدعی میشوند مبدأ آنها بطور کلی شرقی «یعنی خارج از حدود مشخص ادبیات فارسی است». مشکل دوم آنست که ثابت کنیم برخی مضامین خاص که در ادبیات اروپائی، و خاصه در ادبیات انگلیسی، دیده میشود اقتباس مشخصی از دانش ایرانی می‌باشند، و برحسب تصادف و در نتیجهٔ قدرت تصور خود بخود بوجود نیامده‌اند. اصرار در نکتهٔ اخیر از این لحاظ است که تحقیقات نوین زبان‌شناسان و متخصصان دانش عوام ثابت کرده است که در موارد متعدد مضامین متشابه در کشورهای متفاوت بوجود آمده‌است بدون اینکه مابین این کشورها روابط ادبی برقرار باشد. در واقع دو دلیل اساسی برای موضوع اخیر وجود دارد:

اول - در سراسر جهان آدمیان همواره با حوادث و آشفتگی‌های جغرافیائی یا جوی متشابهی مواجه بوده‌اند. نژاد سفید نیز مانند نژاد سیاه همواره بر تاریکی همچون پدیدۀ وحشت‌انگیزی نگریسته و خورشید را نیروی خیر و تقدس دانسته است. از این لحاظ بدیهی بنظر میرسد که فکر مردم نژادهای متفاوت در مقام مواجهه با اوضاع و احوال متشابه و کنش‌های متشابهی بروز دهد، و میتوان بحق و واقع انتظار آن داشت که امثال و گفته‌های حکیمانه‌ای که ماحصل تجربهٔ آنان در هنگام روبروشدن با موانع و غلبهٔ بر آنها بوده است در همه‌جا یکسان باشد. تشابه مابین ضرب‌المثلهای اقوال شایع و حتی اشعار خنده‌آور که در چکامه‌های حماسی همهٔ کشورها مشاهده شده است، اگر بعنوان دلیل قاطعی بر صحت این حکم پذیرفته نشود احتمالاً علامت مشخصی از واقعیت آن است.

دوم - از سوی دیگر اگر حالت نژاد خاصی، مثلاً نژاد آری، را مورد توجه قرار دهیم، مسلم است که شاخه‌های مهاجر این نژاد همهٔ دانش‌های اجدادی و نژادی را نیز همراه خود منتقل ساختند. بنابراین تشابه آشکارا مابین صور مختلف داستان یا موضوع معینی که در چهار گوشهٔ جهان رایج است بطور لزوم نمایندهٔ روابط فکری مابین خطه‌های مزبور نمی‌باشد و میتوان آن را یکی از شاخه‌های نژاد نامبرده بجای شاخهٔ دیگری منسوب ساخت [۱] با اینحال هنگامیکه بدوران پیشرفته‌تری از تاریخ می‌رسیم که در آن برای شرق و غرب

امکان روابط سیاسی و مذهبی و تجاری وجود داشته است، با احتمال قوی حکایات و افسانه‌های کشوری با دانش عامیانه ملت دیگر تماس و ارتباط برقرار ساختند.

بنابراین هنگامیکه بدوران ادبیات مدون نزدیک میشویم کار تعیین مبادی مضامین و موضوعهای ادبی نیز اسکان پذیر میگردد، زیرا طی مدت زمانی ممکن است که همراه روابط مزبور انتشار فکری نیز بروز و ظهور نماید. بهمین دلیل است که آثار ادبی که ماحصل چنین انتشاری میباشند غالباً از لحاظ قرابت فکری و تشابه مضامین مشخص هستند.

در حالت خاص ایران قدیم که در مجاورت یونان و روم قرار داشت، مدت‌ها قبل از اینکه هرگونه عاریت‌گیری و اقتباس مستقیم انجام شود اینگونه روابط ادبی با مغرب‌زمین وجود داشته است. از این گذشته اشاراتی که در تورات و انجیل در مورد ایران و پادشاهان ایرانی آمده است موجب شده اند که مردم مغرب‌زمین کشور ایران را بشناسند و در نتیجه حکایات و روابط واقعی یا نیمه واقعی درباره ایران، که در آثار مورخان یونانی و رومی از قبیل هرودوت، گزنفون^(۱)، پلوتارک^(۲)، اوروز^(۳)، و پروکوپ^(۴) و دیگران آمده است بتدریج در تمام شاخه‌های ادبیات اروپائی راه یافته‌اند. لیکن این نکته بدیهی است که این قبیل تاریخچه‌ها و داستانها ماحصل تماس مستقیمی مابین ایران و اروپای قرون وسطائی نبوده است و نیز نه نبوغ واقعی ایرانیان را جلوه گر میساخته است و نه استعداد فکری ایشان را. در واقع همه اینها روایاتی درباره مشرق زمین، بطور عموم، و بصورتی بود که جهان شرق در تصور یونانیان و رومیان جلوه گر میگردد.

اما در مورد خاص ادبیات انگلیسی، اقتباس و عاریت‌گیری از مورخان رومی و یونانی موجب گردید که روایات و حکایات فراوانی از این قبیل صفحات کتابهای تاریخ و فلسفه و رمانهای سواران و قهرمانان و اشعار را اشغال کنند^[۶]. بعنوان مثال از این قبیل حکایات میتوان تاریخچه‌های مربوط به کوروش^[۷] و یا آنهائی را که مربوط به لشکر کشی اسکندر به مشرق زمین است نام برد. از قبیل «نامه اسکندر بارسطی»^۸، «عجایب مشرق زمین»^۹، «کتاب عذرا» که شامل «داستان عشق پادشاه آرتا گزر کسس (اردشیر دراز دست) به یهودیه زیبا روی (استر)» میباشد و امثال آن. و همه اینها تاریخچه‌هایی هستند که از مدتهای مدید منعکس کننده سحر و افسون و جلال ایران‌زمین و موجب شهرت این کشور بوده‌اند.

اشاراتی که از طرف گاور^(۵) و چوسر^(۶) و اسپنسر^(۷) و سر فیلیپ سیدنی^(۸) بایران و ایرانیان شده است همه از این قبیل میباشد. در عین حال نمایشنامه موسوم به «کامبینز»

۱- Xenophon

۲- Plutarque

۳- Orose

۴- Procope

۵- Gower

۶- Chaucer

۷- Spenser

۸- Sir Philip Sidney

که در سال ۱۵۶۹ [۸] بوسیلهٔ توماس پرستون^(۱) نوشته شده و اشارات فرانسیس بیکن^(۲) بایران در رسالهٔ وی بنام «دربارهٔ عظمت واقعی سرزمین پادشاهی بریتانیا» و نیز در تاریخ طبیعی خود بنام «سیلویاسیلواروم» نیز از همین نوع محسوب می‌شوند.

* * *

برای اینکه بتوانیم برخی از وجهه‌های نشر حکایات و افسانه‌ها و تشابهات آنها و بالاخره چگونگی انتقال آنها را از مشرق بمغرب نشان دهیم تعیین و توجیه دو نکته زیر ضرور است:

اول - چگونه و با چه وسائلی موضوع یا افسانه‌ای که مبادی شرقی دارد توانسته است در ادبیات انگلیسی ظاهر گردد؟

دوم - با قبول اینکه قسمت بزرگی از روایات بواقع مبادی شرقی داشته باشند، چگونه می‌توانیم مبدأ ایرانی آنها را ثابت نمائیم؟

بحث در موضوع دوم بخصوص بسیار لازم است. زیرا غالب حکایات و دانشهای عامیانه شرقی را به هندوستان و یا به سرزمین‌های عرب نسبت داده‌اند و بنابراین موضوع اخیر را در قسمت دوم این فصل با شرح و تفصیل مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

مسئله سومی از این قبیل که عبارت از تعیین روش علمی خاصی برای تشخیص مبادی حکایات عامیانه می‌باشد در صلاحیت زبان‌شناسان است و بنابراین خارج از حدود مطالعه این رساله می‌باشد.

دربارهٔ مسئلهٔ اول شایسته است که عقیدهٔ و. آ. کلوستون^(۳) [۱۰] را در اینجا ذکر نمائیم: «قسمت اعظم افسانه‌های اخلاقی و حکایاتی که در تمام اروپا وجود دارند از زمانهای دوردست در آسیا رواج داشته‌اند. اکنون بیش از پنجاه سال است که دانشمندان برجستهٔ اروپائی مسئلهٔ مبدأ و نشر آنها را مورد توجه قرار داده‌اند. مثلاً در آلمان دانشمندان عالی‌قدری از قبیل بنفی^(۴)، کودیکه^(۵)، گوهرلر^(۶)، نولدکه^(۷) و لیبرشت^(۸) برای عقیده هستند که افسانه‌های عامیانه ما که از نروژ تا اسپانیا و از ایتالیا تا شمال اسکاتلند نشر یافته‌اند، فقط صوری‌ثانوی از افسانه‌های شرقی می‌باشند که با وسائل متفاوت وارد اروپا شده‌اند. در انگلستان چندتن از دانشمندان بزرگ مانند داست^(۹)، بارینگک^(۱۰)، گولد^(۱۱) و کاکس^(۱۲) این واقعیت را پذیرفته‌اند که حکایات مزبور بازماندگان اساطیر و افسانه‌هایی هستند که میراث مشترک تمام نژاد آریین می‌باشند، و در نتیجه مهاجرت اقوام در دورانهای دوردست به اروپا منتقل

۱- Thomas Preston	۲- Francis Bacon	۳- W.A. Clouston
۴- Benfey	۵- Cödiike	۶- Köhler
۷- Noldeke	۸- Liebrecht	۹- Daset
۱۰- Baring	۱۱- Gould	۱۲- Cox

شده‌اند. همچنانکه بسیاری از زبانهای اروپائی مبادی آریائی دارند»^[۱۱].

وی در عین حال چنین میگوید: «در بسیاری حالات حتی میتوانم قدم بقدم ورود اجزای فرعی داستان را مورد تعقیب قرار دهیم و کم و بیش معلوم داریم که این حوادث آسیائی چگونه و در چه زمانی در کشورهای مختلف اروپائی ملیت جدیدی پذیرفته‌اند»^[۱۲]. اولین مرحله واقعی ورود در زمان جنگهای صلیبی انجام گرفت، گویانکه انتقال نظرها و افکار خیلی پیش از آن وقوع پیوسته بود. بعد از آن در عهدی که بلافاصله بعد از استقرار خلافت واقع بود اروپائیان با واسطه اعراب و مردم مسلمان همه موضوعهای ادبی را که از مشرق وارد میگردد دریافت میداشتند. مفهوم این گفتار آن نیست که همه این موضوعها منحصر به مخلوق تصور اعراب بوده است. بعکس ایران در این میانه صاحب سهم عظیمی میباشد و در واقع غلبه عرب بر ایران موجب گردید که همه گنجینه‌هایی که از دست ویرانی و نابودی قوم مزبور سالم میماند بدست اعراب افتد، زیرا در هجوم عرب نابودی سرنوشت مشترک همه چیز بود.»

گذشته از این خوب میدانیم که اولین خلیفه‌های عباسی در قرن هشتم و نهم یعنی از المنصور تا المأمون از دانشمندان ایرانی (و دانشمندان ممالک غیر عرب دیگر) حمایت میکردند و آنان را محترم میداشتند و تعداد ایشان در دربار خلفای عباسی بسیار بود.^[۱۳]

این نکته قطعی است که روایات و حکایاتی که مبادی هندی و عرب و ایرانی داشته‌اند بصورت شفاهی در سرزمین‌های اروپائی وارد گردیدند.^[۱۴] کتاب «دیسپلینا کلری - کاليس»^(۱) اثر پیتر آلفونسوس^(۲)، یهودی اسپانیائی که در سال ۱۱۰۶ بآئین مسیحی درآمد، یکی از اولین مجموعه‌های حکایات است که نیمی از آن اقتباس از «تلموذ» و نیم دیگر اقتباس از منابع شرقی است، و با احتمال قوی راویان حکایات در شمال فرانسه برای طرح نقشه بسیاری از قصه‌های منظوم و مفرح خویش مرهون همین مجموعه میباشند و با اینحال شکی نیست که اینان نیز بنوبه خویش داستانهای دیگری از مشرق زمین وارد کردند که بعدها مورد استفاده اولین رومان‌نویسان ایتالیائی گردید^[۱۵]. (تاریخ ادبیات انگلیسی کمبریج مجموعه دیگری از حکایات شرقی بنام «دیم سیریز»^(۱) را ذکر می‌کند که بشعر انگلیسی قرن دوازدهم ترجمه شده و در عین حال ترجمه برخی از فصلهای آن قبلاً در «دیسپلینا کلری کاليس» و در مجموعه دیگری از حکایات بنام «جستار و مانوروم»^(۴) ذکر شده بود)^[۱۶].

چندی بعد از آن ترجمه یونانی از «افسانه‌های پیدهای یا پیل‌های» در حدود ۱۰۸۰ (م) بوسیله سیمئون^۵ پسر ست^۶ انجام گرفت. این کتاب خود از روی نسخه‌ای عربی از اثر مزبور بنام «کلیله و دمنه» ترجمه شده بود، و حال آنکه نسخه عربی مزبور خود ترجمه‌ای

۱- Disiplina Clericalis ۲- Peter Alphonsus

۳- Dame Siriz

۴- Gesta Romanorum ۵- Symeon

۶- Seth

از اثر اصلی بزبان سانسکریت بود که ضمناً چند فصل ضعیفه را که مبادی ایرانی داشته‌اند نیز شامل می‌کردید. درابتدای قرن یازدهم داستان شرقی^[۱۷] «سندباد» یا «سندباد» تحت عنوان «سینتی پاس»^(۱)^[۱۸] بزبان یونانی ترجمه شد که نمونه کامل حکایات «تاریخچه هفت مرد فرزانه» «داستان هفت استاد حکیم» و یا «فرزندگان هفتخانه روم» بوده است^[۱۹]. آنگاه درحدود سال ۱۱۸۴ (م) اولین صورت اروپائی ویا در حقیقت اولین تقلید اروپائی این حکایت بوسیله راهبی بنام «یوهانس»^(۲) از صومعه آلتاسیلو^(۳) درشهر نانسو تحت عنوان «دولوپاٹوس، یا پادشاه و هفت مرد فرزانه»^(۴) به نثر لاتینی انتشار یافت. طرح و نقشه این اثر و حکایات آن کاملاً بانشخه اصیل شرقی مطابقت دارند^[۲۰]. در قرن سیزدهم میلادی نثر لاتینی مزبور یعنی «دولوپاٹوس» بوسیله یکی از سرایندگان و مغنیان حکایات منظوم بنام هربر^(۵) به شعر فرانسوی منتشر شد، و بعدها صورتهای دیگری از همین اثر به نثر فرانسوی یا لاتینی انتشار یافت^[۲۱].

بدین ترتیب می‌بینیم که حتی پیش از آنکه بعزت جنگهای صلیبی و رفت و آمد زائران ارض اقدس موج داستانهای تصوراتگیز بسبک شرقی برخیزد، دست کم دو کتاب با اصل شرقی وجود داشته که محتوای آنها سینه بسینه و بطور شفاهی صادر نشده بوده است. این قصه‌ها با واسطه روحانیان در میان مردم منتشر میشد، زیرا واعظان قرون وسطی غالباً مواعظ خود را باین حکایات می‌آراستند. از این گذشته راهبان و اعضاء هیئت روحانیان دائماً بطراف در سفر بودند، و چنانچه با چپته‌ای^[۲۲] سرشار از اربغان قصه‌ها و افسانه‌های دلغریب، چه تأثیر انگیز و چه هول‌آمیز، مراجعت می‌کردند با استقبال گرم هموطنانی متوجه می‌گشتند که گرد آتش منزلشان برای اجتماع شنیدنیهای تازه جمع شده بودند. پس با این وسایل، حکایات خاص مشرق زمین، و هم آنها که ریشه شرقی داشتند تا دورترین نقاط اروپا منتشر میشد، و بدین سان بستاری از نطایبات و افسانه‌های خاوری با اذهان اروپائیان چنان سانس شدت که کم کم در ادبیات راه یافتند و بصورت نوشته در آن نفوذ کردند^[۲۳].

بهین صورت، مواعظی که بوسیله روحانیان برای روشن کردن و تهذیب افکار مرتدین در مورد نکات پوشیده انجیل یا درباره مسائل مربوط به اخلاق مسیحیان ایراد می‌گردید، هرگاه بازبائی مناظر و حوادث آفاق دوردست مزین بود، بسیار شنیدنی‌تر و نطبو عتر میشد.

ژاک دو ویتری^(۶)، دانشمند گرانقدر که بعنوان اسقف شهر آکر^(۷)^[۲۴] مدت دازی در جنگهای صلیبی شرکت کرد و در سال ۱۲۱۷ (میلادی) در رم وفات یافت، نخستین کسی بود که موعظه‌های خود را با «امثالی» که از حکایات شرقی گرفته شده بودند می‌آراست، و بدین سان در انتشار قصه‌های عامیانه نقش بزرگی ایفاء کرده است.

۱- Syntipas

۲- Johannes

۳- Altha Silva

۴- Dolopathos; Rege et Septein Sapientibus

۵- Hebers

۶- Jacques de vitry

۷- Acre

اما در مشرق زمین بکاربردن این نوع «امثال» در روشن کردن مسائل اخلاقی و مذهبی و هم در مطالب عرفانی رواج کامل داشته، و بخصوص شعرا و عرفای بزرگی مانند سنائی و فریدالدین عطار و جلال‌الدین رومی و سعدی و نیز بسیاری از علمای دینی متقدم از آن استفاده کرده‌اند. محبوبیت این روش از این لحاظ آشکار است که بطور کلی در نزد ایرانیان عشق و علاقه به شنیدن قصه و شرح حال سنتی بوده است، و هرگاه موضوعهای مذهبی [۲۰] و خطابه‌های اخلاقی با تمثیل و حکایاتی از زندگی روزانه مشحون بوده، مورد تحسین بیشتری قرار می‌گرفته است [۲۱].

چنانکه در پیش گفتیم، ژاک دوویتری در زمان اقامت طولانی خود در سوریه بسیاری از حکایات شرقی و قصه‌های اخلاقی آموخته بود، و بعدها در موعظ خود از آنها بمنظور روح بخشی و غناء کلام استفاده می‌کرد [۲۲]. کتاب «مواعظ عامیانه» (۱) ژاک دوویتری حاوی تقریباً پانصد حکایت است که دست کم سی عدد از آنها از اصل حکایات ایرانی و شرقی گرفته شده‌اند [۲۳]. این حکایات که مورد استفاده عامه و در دسترس همه قصه پردازان بوده، از کتابهایی همچون «سند بادنامه» (که شرح آن گذشت) و «پنج‌تانی‌ترا» و «هزارویک‌شب» و نیز عده‌ای از دیوانهای شعر بزرگان ادب ایران که از اشتهار جهانی برخوردار بوده (و همچنان برخوردارند) اقتباس گردیده‌اند [۲۴].

اتین دو بوربون (۲) کشیش فرقه دومینیکن که در حدود سال ۱۲۶۱ میلادی وفات یافته یکی دیگر از این راهبان سیاح بود که مجموعه‌ای از افسانه‌های مشرق زمین را با عنوان: «لیبر دو ونیس» (۳) برای روحانیون و موعظ گرد آورد [۲۵]. بنابراین می‌بینیم که میه کتاب: «نظام روحانیت» پیترا فونسوس (در قرن ۱۲) و «مواعظ عامیانه» ژاک دوویتری (متوفی در ۱۲۱۷) و «ولیمبر دو ونیس» متعلق به اتین دو بوربون (وفات در حدود ۱۲۶۱) سه مجموعه اولیه [۲۶] افسانه‌های اخلاقی بوده و از همین جهت ارزش بزرگی از لحاظ انتشار قصه‌های محبوب عامه داشته‌اند و بخصوص نویسندگان گیمام «جستار و مانوروم» تعداد زیادی از حکایات خود را از این سه اثر بعاریت گرفته‌اند.

از جمله حکایات «لیبر دو ونیس» که با قصه‌های شرقی شباهت دارد، حکایت شماره ۵۰۷. این مجموعه است: «وقتی از ورود هم، بعلت جاسه ساده و پی‌آلایشش، به قصر پادشاه جلوگیری کردند. پس روز دیگر بالباس بسیار فاخر باز آمد و البته با احترام پذیرفته شد و آنچه می‌خواست بدست آورد. اما بجای اظهار امتنان از پادشاه و کرم او به تشکر از لباس خود پرداخت». عین این حکایت را به ملانصرالدین، پدله‌گوی مشهور سمرقندی که در حدود قرن چهارم هجری زندگی می‌کرده است، نسبت داده‌اند. همین حکایت در کتاب «مینیشی ایرانی» (۴) تألیف فرانسیس گلادوین (۵) [۲۷] به یکی از

۱- "Sermones Vulgares"

۲- Etienne de Bourbon

۳- "Liber de Donis"

۴- "The Persian Monstree"

۵- Francis Gladwin

دانشمندان ایران منسوب است. از کتاب گلاوین که مجموعه‌ای از حکایات است درجای خود بتفصیل سخن خواهد رفت.

گذشته از این فضیلتی اروپائی نیز بکار جمع‌آوری افسانه‌ها و قصه‌های شرقی که بوسیله خنیاگران برای مسرت و تفریح مردم (مثلاً: قصه گوزپشت و سگ گریان و امثال آن) سروده میشد^[۳۳]، میپرداختند.

در پایان قرن سیزدهم میلادی تألیف کتاب مشهور «جستارومانوروم»^(۱) که گلچینی از قصه‌های اخلاقی و حاوی افسانه‌هایی متضمن این خصوصیت بود پایان رسید. برحسب قول «دائرةالمعارف بریتانیائی»^[۳۴] حکایات این مجموعه در آغاز برای توجیه مقاصد اخلاقی بکار میرفته، ولی غیر مستقیم بعدها مضمون‌های فراوانی بدست شعرای انگلیسی از قبیل گاور^(۲)، چوسر^(۳) و شکسپیر داده است. و نیز مأخذ اصلی چندتن قصه خیالی از جمله «سرگذشت داریوش و پسرانش» میباشد که اکلیو^(۴) آنرا بشعر درآورده است. «تاریخ ادبیات انگلیسی کمبریج» برای بسیاری از نویسندگان انگلیسی این کتاب را که اول بار بزبان لاتین در انگلستان تنظیم شده، سرچشمه‌ای از مضامین میدانند^[۳۵]. دوره رواج این قصه‌ها بسه قسمت مشخص میشوند:

(الف) اول دوره اشعار و سرودهای قهرمانی.

(ب) دوره راهبان قصه گو.

(ج) دوره قصه‌های سبک.

برحسب قول همین کتاب وجود آثاری از نوع «جستارومانوروم» و مجموعه‌هایی نظیر آن در زبان انگلیسی دارای اهمیت فوق العاده است، زیرا همین پدیده پیدایش قریب الوقوع رواج ادبیات خارجی^[۳۶] را نشان میدهد. از سوی دیگر واردات قصه‌های شرقی با مضمون سحر و افسون و جریان افسانه‌های منظوم قدیمی و محبوب عامه، و نیز استقرار اصول جوانمردی و سمبلیسم عارفانه کلیسا، همه به ایجاد مبک عجیب «رمانس جدید» کمک شایان کرده است^[۳۷].

در باره تأثیر کتاب «جستارومانوروم»، سرفردریک مادن^(۵)، در مقدمه‌ای که بر یکی از اولین ترجمه‌های این کتاب نوشته است، اعلام میدارد که این مجموعه حکایات الهام بخش چوسر در «سرگذشت کنستانس» و شکسپیر در «تاجر ونیزی»، هوراس و البول^(۶) در «مادر اسرار آمیز» و شیلر^(۷) در «فریدولف» و توماس پارنل^(۸) در «زاهد معتکف» بوده است^[۳۸].

داستان «زاهد معتکف» را همیشه به توماس پارنل نسبت میدادند تا اینکه گولد اسمیت^(۹)

۱- "Gesta Romanorum" ۲- Gower ۳- Chaucer
 ۴- "Darius et ses fils" par Occleve
 ۵- Sir Fredderic Madden ۶- Horace Walpole ۷- Schiller
 ۸- Thomas Parnelle ۹- Gold Smith

(نویسنده انگلیسی) زندگی‌نامه او را در سال ۱۷۷۳ برشته تحریر آورد. با احتمال قوی توماس هارنل این قصه را در مجموعه «جستار و مانوروم» که در سال ۱۷۰۳ [۳۹] ترجمه شده، خوانده بوده است. ولتر (۱) نیز همین حکایت را در اثر خود بنام «صادق» (۲) در فصل هفدهم آورده است.

کلوستون (و. ۱). بعنوان مثال باز هم افسانه‌های دیگری ذکر میکند که انتشار آنها میتواند روشنگر ادعای ما باشد. از اینقرار: تدبیری که سانشوپانسا (۳) در زمانیکه حکمران باراتاریا بوده (قهرمان کتاب دون کیشوت - قسمت دوم، فصل ۴۵) برای کشف این مطلب که آیا جوانی به زنی تجاوز کرده است یا نه، در تالیف ژاک دوویتی واتین - دوویربون، مذکور است و اقتباسی از همین حکایت در «رمانهای ایتالیائی»، مالس پینی (۴) (قسمت دوم شماره ۶۵) و در «صد قصه جدید» (شماره ۲۵ تحت عنوان «تجاوز یا تمایل») بدست آمده است. ممکن است اصل این قصه آسیائی و بخصوص ایرانی باشد، زیرا معادل فارسی آن در کتاب «منشی ایرانی» گلاوین یافت میشود [۴۰].

بهین ترتیب، حکایت مشهور «پیوه تسلی یافته» که یکی از قصه‌های «هفت حکیم فرزانه» است (از نوع هفت عاقل روسی، و هر دو از قصه سندباد تقلید شده‌اند) در «مجموعه مواظسرمونس دو تامپوروسانکتیس» (۵) ژاک دوویتی، و در «لیبر دودونیس» اتین دوویربون مشاهده میگردد. این قصه یکی از حکایات بسیار رایج نزد رومیان قرون وسطی بوده است. داستانش موضوع یکی از افسانه‌های تخیلی (فابلیو) (۶) است بنام «حکایت آن زن که بر سر قبر شوی تن بدیگری فروخت». یکی از قصه‌های ولتر در «صادق» با عنوان «قصه بینی» (۷) نیز بسیار شبیه بداستان پیوه زن است، و همین مضمون «اشک پیوه زن» در کتابهای لطائف: «شوخی‌نامه‌های» قدیم انگلیسی مذکور است [۴۱].

بهین مناسبت کتاب سانسکریت با عنوان «پنج‌چا تن ترا» [۴۲] بمعنی «پنج باب» یا «پنج مورد عقل» را نباید از نظر دور داشت. زیرا «افسانه‌های بید پای» از همین کتاب به پهلوی (و از پهلوی بوسیله عبدالله بن مقفع، ایرانی نوسلمان) عبری برگردانده شده است. «افسانه‌های بید پای» یا «کلبله و دمنه» بر قسمت سوم «فابل‌های» ژان دولافوتتن (سال انتشار ۱۶۷۸) اثر کافی گذارده است [۴۳].

* * *

علاوه بر افسانه‌های اخلاقی، عده زیادی از حکایات پراکنده، ناقل حوادث و اتفاقات سیاسی، اجتماعی و مذهبی اروپای قرون وسطی و خارج از آن نیز رواج داشته است. این حکایات همه از نوع افسانه‌های اخلاقی است که واکنش افراد را در برابر حوادث نامبرده

۱- Voltaire

۲- "Zadig"

۳- Sancho Pança

۴- Males Pini

۵- "Sermons de tempore et Sanctis"

۶- "Fabliau"

۷- "Le Conte du Nez"

منعکس میکند و در چنته خنیاگران و شعرای زبانهای شمالی و جنوبی فرانسه بوده است .
بیشتر این افسانه‌ها اتفاقاً از دانش شرقی یا قصه‌های کلاسیک که همه شامل مقاصد اخلاقی
بوده‌اند بدست آمده است . لیکن کم کم این «افسانه‌های اخلاقی» هم وسیله تعلیم و هم
تفریح شدند ، و شعرای قسمت شمالی فرانسه در صدد برآمدند که با افزودن بر شماره این
قصه‌ها — نه از راه ابداع حکایات ، بلکه با بروز استعداد خود در اقتباس از آنچه در
دسترس داشتند — نام و شهرت بیشتری برای خود کسب کنند . و بدین ترتیب از لحاظ قالب
ماهرانه مجموعه این حکایات باز هم مدیون قصه گوی شرقی و نمونه‌های حکایات او
بوده‌اند [۴۴].

از طرف دیگر از ایتالیا و اسپانیا ، دو کشوری که با مشرق زمین در تماس دائم بودند ،
و بیش از همه موقعیت بدست آوردن قصه‌هایی از دانش شرقی برایشان فراهم بود ، میل
حکایات تازه بسوی اروپا و بالاخص به مقصد فرانسه و انگلستان جریان داشت . تقریباً در
اواسط قرن شانزدهم آثار پترارک^(۱)، بوکاس^(۲)، بلفورست^(۳) و ملکه ناوارکه حکایاتشان
نشان دهنده آشنائی ایشان با مشرق است ، در سراسر انگلستان هم بصورت لاتینی و فرانسه
و هم در ترجمه انگلیسی انتشار یافت . «دکامرون» ، بوکاس (۱۳۵۲) ، «صد قصه
تازه» (کتابی که از طرف آنتوان دولاسال^(۴) مؤلف آن به دوک دو بورگونی، در ۱۴۶۲ تقدیم
شد) ، «صد حکایت فرح افزا» تألیف جان والی^(۵) (۱۵۵۷) و «قصه مسرت» نوشته
ویلیام پیتز کلارک^(۶) در انگلستان از جمله این حکایات بوده‌اند . مجموعه قصه‌های
«قصه مسرت» بخصوص سرچشمه الهام قسمت اعظمی از نمایشنامه‌های عهد ملکه
الیزابت شمرده شده‌اند [۴۵].

مجموعه‌های دیگری از داستانها که یا مستقیماً از ایتالیائی ویا از ترجمه فرانسه
با انگلیسی برگردانده شده و در همه آنها اثرات شرقی هویدا است در قرن شانزدهم میلادی
نشر یافتند و پس از آن نیز رشته استقراض از موضوعهای شرقی (اعم از خیالی یا حقیقی) در
قرن هفدهم میلادی ادامه داشت و به دست نویسندگان و شعرها و نمایشنامه‌نویسانی که
در جستجوی مناظر جالب و غیر عادی بودند مضمون و نقشه میداد . در اینجا برای اشاره
مختصری به موضوع تنها میتوان نام چند نویسنده و اثرشان را ذکر کرد: مانند «کوروش
بزرگ» تألیف مادلن دواسکودری^(۷) [۴۶] (۱۶۴۹ در فرانسه) و نمایشنامه‌ای با عنوان
«ملکه‌های رقیب» نوشته ناتانیل لی^(۸) (۱۶۷۷) در انگلستان این نمایشنامه خود

۱- Petrarque

۲- Belleforest

۳- Boccace

۴- Antoine de le Salle ۵- John Waly

۶- William Painter Clarke

۷- "Le grand Cyrus" Madeleine de Scudery

۸- "The Rival Queens" Nathaniel lee

تقلیدی از «کاساندر» (La Calpronède)^(۱) (۱۶۴۴-۱۶۵۰) بوده است. درایدن^(۲) شاعر انگلیسی نیز به نوع «رمان احساساتی» توجه داشت و از مضمون «کوروش بزرگ» مادسوازل دواسکودری^[۴۷] برای نمایشنامه خود بنام «عشق پنهانی یا ملکه دوشیزه»^(۳) (۱۶۶۷) استفاده کرده و نیز یکی از موضوعات شرقی را برای نمایشنامه خود بنام «اورنگ زیب» بکار برده است. دوست او توماس ماثرن^(۴) در نمایشنامه‌ای که به عنوان آن «برادران سلطنتی یا شاهزاده ایرانی» است و اول بار در سال ۱۶۸۲ بروی صحنه آمده است، از سرگذشت شاه طهماسب صفوی اقتباس کرده است.^[۴۸]

پیش از این دو، درام نویس دیگری بنام ویلیام کارت رایت^(۵) (۱۶۱۱-۱۶۴۳) نقشه نمایش یک «تراژدی کمدی» بنام «غلام پادشاهی» را از یکی از رسوم ایرانی گرفته است. یدین شرح: در مدت سه روز به غلامی که محکوم بمرگ است مقام شاهی اعطاء میشود. این نمایشنامه یکی از محبوب ترین نمایشات دانشگاهی^[۴۹] بوده است.

* * *

در این چشم انداز عمومی، کتاب توماس کیتلی^(۶) بنام: «قصه‌ها و افسانه‌های عوام پسند» را نباید فراموش کرد. این کتاب در سال ۱۸۳۴ در لندن بچاپ رسیده و به روبرت سائی^(۷) شاعر نامدار انگلیسی تقدیم شده است. برحسب قول کیتلی قصه‌ها و داستانها را میتوان به دسته تقسیم کرد از این قرار:

الف) عده‌ای از افسانه‌ها انتقالی هستند. پاره‌ای دیگر صورتی مستقل دارند. وقتی در یک قصه بالنسبه دراز چندین قسمت از اتفاقات در قصه‌های مشابه آن همانند است، و همه بایک ترتیب معین دنبال میشوند تقریباً میتوان قبول کرد که حالتی از انتقال در آنها است. ب) بعضی حوادث کوتاه خیالی مانند «کفش چابکی» و «لباس ناسرئی کننده» ممکن است مستقل باشند، و میتوان آنها را به آنچه من آنها را فقر تصور انسانی سینامم مربوط دانست، که چون مقدار محدودی مواد اولیه برای کار قصه پردازی در دست بوده است، ناچار غالباً از ترکیبات مشابه استفاده کرده‌اند.

ج) نوع سومی از قصه‌های خیالی مانند «ویتینگتن و گر بهاش»^(۸) - افسانه‌ای

۱- "Cassandre" La Calpronède ۲- Dryden

۳- "Secret love or Maiden Queen"

۴- "The Royal Brothere or the Persian Prince" by Thomas Southern

۵- William Cartwright "The Royal Slave"

۶- Thomas Keightley "Tales and Popular Fictions..."

۷- Robert Southey

۸- "Wittington and his cat"

که در بیش از یک کشور شایع است - ممکن است انتقالی و یا مستقل باشد.

ب - چهار مجموعه اصلی قصه‌های قدیمی و مبدأ و تاریخچه هریک از آنها

مشکل دوم توجیه این امر است که عده زیادی از داستانهای قدیمی و منتشر در چهار گوشه جهان اساساً از اصل پارسی یا هندوپارسی بوده‌اند، و یا حداقل در ایران مورد تغییر و تبدیل قرار گرفته و مدت‌ها پیش از حمله اعراب معروف ایرانیان بوده‌اند. از اینجهت لازم است که بهریک از چهار مجموعه داستان زیر توجه مخصوص کرده شود.

۱- «هزار افسانه»

۲- «کتاب سندیاد» (سندیادنامه)

۳- «پانچاتانتارا» (کلیله و دمنه، یا افسانه‌های بید پای)

۴- زاده «هزار افسانه»: الفلیل و لیل (هزار و یکشب)

اول - «هزار افسانه»

برحسب قول عده زیادی از تاریخ‌نویسان قدیم^[۱] مجموعه قصه‌هایی که بنام «هزار افسانه» معروف است، از جمله قدیمترین نوع خود در ایران میباشد. در کتاب «الفهرست» تألیف محمد بن اسحق الوراق در این باره ذکر شده که نشان میدهد این مجموعه قصه بزم‌های بسیار بعید و به شخصیت‌های افسانه‌ای ایران مربوط است. تصور میرود که بادرخواست شاهزاده خانم‌های دختر بهمن، شاه ساسانی، و پادشاه ماقبل آخر سلسله پیشدادیان (کذافی‌الاصل) — که با سرگردار و جلوس اسکندر کیبر منقرض شد — این کتاب نگارش یافته باشد.

مطلب مذکور که اساس بحث فون هامر^(۱) [۲] در اثبات اصل فارسی کتاب «هزار و یکشب» است بصورت زیر بیان شده است:

محمد بن اسحق میگوید^[۳]: «اولین مردمانی که به نوشتن قصه پرداختند و با ذکر رسوم حیوانات افسانه‌ها پرورده و از آن کتابها ساختند، اولین سلسله پادشاهان ایران بودند، و پس از آن پادشاهان سلسله هخامنشی که سوسین (از چهارمین) سلسله شاهان قدیم ایران بوده‌اند، بدین کار پرداختند. در زمان چهارمین سلسله پادشاهان ایران یعنی ساسانیان، بر شماره قصه‌ها افزوده شد و به مطالب آنها اضافه گشت. اعراب آنرا بزبان خود برگرداندند، و نویسندگان فصیح ایشان به تصفیه آنها پرداختند و حکایات دیگری شبیه بآنها ساختند.

اولین کتابی که از این نوع قصه‌ها تنظیم شد «هزار افسان» بمعنی هزار یاوه یا قصه بود. موضوع کتاب حکایت پادشاهی است که کنیزکی از نژاد شاهان بنام شهرزاد را بعد از دواج خود درآورد...

وقتی کنیزك اول بار خود را با پادشاه تنها یافت ، با گفتن قصه بمشغول کردن او پرداخت ، اما رشته داستان را تا آخر شب کشانید ، و شب دیگر نیز پایان قصه را به شب بعد موکول کرد تا هزار شب بدین ترتیب سپری شد. در خلال این احوال پادشاه با کنیزك انس گرفت ، و از سر خون او درگذشت [۴۰]. ... میگویند که این کتاب تألیف همای (بزرگ) دختر شاه بهمن بوده است.

محمد بن اسحق راست میگوید، انشاء الله، که اولین کسی که برای خود قصه پرداز داشت اسکندر بود. عده‌ای این کار او را نمی‌پسندیدند. لکن اسکندر استماع این حکایات را بقصد کسب لذت از آنها نمی‌خواست ، و بیشتر برای این بود که با استماع آنها بیدار بماند و مراقب باشد .

پادشاهانی که بعد از اسکندر آمدند نیز از کتاب «هزار افسانه» بهمین منظور استفاده کردند. این قصه‌ها هزار و یکشب را دربر میگیرند ، و علاوه بر آن دویست افسانه دیگر مخصوص شیهای مهتابی بوده که در هنگام خود حکایت میشده است. من بعضی از این حکایات را کامل یافته‌ام ، اما در حقیقت کتاب پراز روایات بی روح است. (نقل از همان کتاب) .

افسانه‌های - که در اروپا به نقل از هرودت بیشتر بنام پری ساتیس (۱) = پری زاده فارسی [۴۱] - مشهور است ، بصور مختلف در کتابهای قدیم فارسی آمده است. فردوسی او را به عنوان بنیان گذار بزرگی با اسلوب ملکه سمیرامیس معرفی میکند و میگوید که نام او شهرزاد (زاده شهر) بوده است. مسعودی صاحب کتاب سروج الذهب [۴۲] نام شهرزاد را به سادر همای [۴۳] که اصل یهودی داشته نسبت میدهد ، و بدین ترتیب این افسانه ارتباطی با نام استر مییابد. استر زوجه یهودی شاه ایران بود که در آزادی ملت خود و بخشایش یهودیان از طرف پادشاه دست داشته است. [۴۴]

از دونامی که زندگانی نامه نویسان به این دختر قصه گو داده‌اند یکی «شهرزاد» و دیگری «شیرزاد» ، ج. دو هامر نام اولی را مرجح دانسته است. وی چنین میگوید [۴۵]: «با اینحال نام شهرزاد از نام شیرزاد که در کتاب مسعودی ذکر شده صحیح تر است . و «قهرمانه» ایرانی میتواند بخوبی معادل کسی باشد که در ایتالیا بنام «کرماسومای» (۲) خوانده میشود ، یعنی ملکه بزرگ دومین سلسله پادشاهان ایران و همان پری زاده (پری ساتیس)

هردوت. کلمه همای بمعنی بزرگ و بلند مرتبه است. این ملکه پرجلال را ملکه مارگریت دوناوار^(۱) ایرانیان میتوان دانست، که به او ولیز به بانوان همنشین او، افتخار تهیه قالب داستانهای «هزار و یکشب» داده شده است — کتابی که هم از لحاظ قدمت تاریخی و هم از لحاظ برتری سودی که بر محتوای آن متصور است مقام اول را در میان همه کتابهای افسانه حائز است.

از تمام اشاراتی که به قصه های شهرزاد و بر «هزار افسانه» شده چنین نتیجه میشود که با احتمال بسیار قوی در ایران قدیم دوره ای از حکایات که با این مجموعه از افسانه ها ارتباط یافته وجود داشته است، و همه آنها بسرنوشت حکایات عامیانه — یعنی همراه و مخلوط شدن با حکایات بعدی که در این مورد «هزار و یکشب» است — دچار شده اند [۶۰].

دوم - کتاب سندباد (سندبادنامه)

روایت افسانه آمیز سندباد که ذکر آن گذشت، با احتمال قوی، یکی از قدیمترین مجموعه حکایات شرقی است که از دیرباز بوسیله شعرای زبان جنوبی فرانسه (ترویدور)^(۲)، و همچنین زائرینی که بمشرق زمین مسافرت میکردند [۶۱]، به اروپا راه یافته است. این کتاب بر حسب سوازمین شرقی شامل رشته ای از قصه ها و نتایج است، و در یک قصه کلی هر یک بدیگری مربوط میشود، و باین قصه کلی در سراسر حکایت مکرر اشاره میگردد.

بدون تردید بین موضوع عمومی قصه سندباد و حکایت توراتی «یوسف وزلیخا» - زلیخا زوجه پوطیفار^(۳)، خدیو مصر — و همچنین داستان اساطیری یونانی هیپولیت^(۴) وزن پدرش فدر^(۵)، شباهت بسیار وجود دارد. همین موضوع در مضمون های قدیم حماسی ایران، یعنی در افسانه سیاوش، پسر شاه کیکاوس و ملکه او سودابه مشاهده میگردد [۶۲]. مع الوصف در دو داستان شرقی: قصه «یوسف وزلیخا» و داستان «سیاوش و سودابه»، برخلاف روایتی که بنام روایت هندی معروف است، قصه بازماندن یا تبعید شاهزاده پایان مییابد. بهمین مناسبت میتوان گفت که با مقایسه خصوصیات قهرمانان راسین و فردوسی: فدر و سودابه و هیپولیت و سیاوش، وعده ای از شباهتها که در بکار رفت این موضوع دیده میشود، خود شرح دهنده تفاوت های اعصار و رسوم و روایتهای ادبی در ایران و در اروپا میباشد. مثلاً: ژان راسین^(۶) زن را قهرمان اصلی درام خود میکند، در حالیکه برای فردوسی نقش اول بعهده سیاوش جوان و دلاور است [۶۳]. نمایشنامه راسین از لحاظ تحلیل عمیق روحی فدر در حد اعتلاء است، و داستان فردوسی در نظم بلند حماسی میخواهد صفات مردانگی و روح وطن پرستی قهرمان اول خود سیاوش را بعالی ترین درجه ممکن توصیف کند.

۱- Marguerite de Navarre

۲- Les Troubadours

۳- Potiphar

۴- Hipolyte

۵- Phèdre

۶- Jean Racine نویسنده نمایشنامه «فدر».

از افسانه ایرانی یک تراژدی واقعی پدید می‌آید که سبب پیدایش سلسله جنگهای ایران و توران است.

و این است اصول داستان «سندباد» یا «فدر» شرقی:

بنابر **دائرة المعارف اسلامی** مجموعه داستانهای «سندبادنامه» که شهرت بسیار داشته اند از زمان پتی دولاکروا، مترجم «هزار و یک روز» یا قصه‌های فارسی، مورد مطالعه دقیق فولکلوریست‌ها قرار گرفته‌اند. این دوره قصه را «داستان هفت وزیر» نیز نام داده‌اند. در یکی از شاخه‌های فارسی این قصه، ده وزیر با تهاجم شاهزاده‌ای می‌پردازند، تا او را از چشم پادشاه بیندازند و شاهزاده نیز با آوردن قصه‌های متعدد بدفاع خود می‌پردازد. «طوطی نامه» تألیف نخشی نیز گلچینی مشابه است [۶۴].

در سراج الذهب مسعودی **سندبادنامه** هم‌جوار «الف لیل و لیل» ذکر شده و ظاهراً بعدها در زمره قصه‌های «هزار و یکشب» درآمده ولی وضع مستقل خود را حفظ کرده است. در حقیقت مبدأ این حکایت بسیار نامعلوم است و تاریخ و محل انتشار آن هیچکدام معین نشده است. با اینحال فرضیات محققانه این قصه‌ها را به هند نسبت می‌دهد [۶۵]. این حدسیات هم بر اساس مطالبی که در کتاب «سراج الذهب» مسعودی (تاریخ تحریر ۹۴۳ - ۹۴۴) ذکر شده قرار گرفته است. وی چنین می‌گوید: «سندباد در عهد کاروش (کذافی اصل) زندگی می‌کرده و وی مصنف «حکایت هفت وزیر» است که شامل قصه «استاد، پسر پادشاه و زن پادشاه» است [۶۶].»

بحث دیگری نیز، بر حسب شرحی مذکور در کتاب الیعقوبی بنام «البدو والتاریخ» (آغاز تاریخ) که در حدود سال ۸۸۰ میلادی نوشته شده، بوجود آمده است. در این شرح یعقوبی هنگام ذکر پادشاهان هندوستان چنین می‌نویسد: «کوش پادشاه متعلق بایشان است که در زمان سندباد فرزانه می‌زیسته، و این کوش کتاب «مکر زنان» را تألیف کرده است [۶۷].»

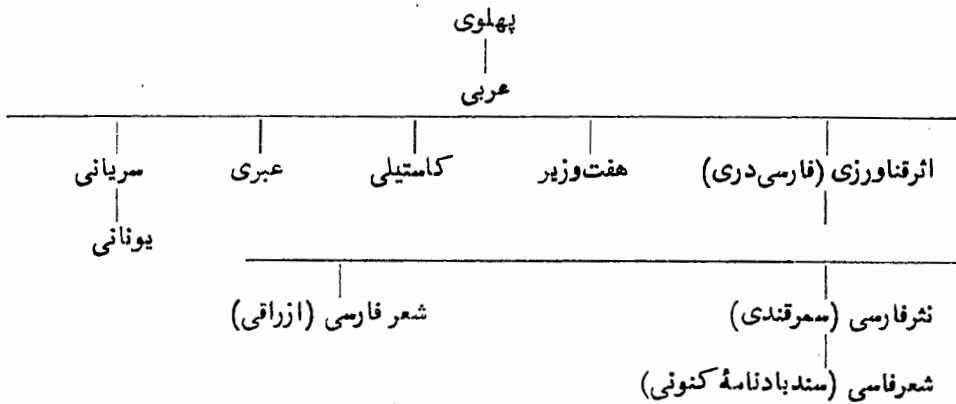
با اینحال نباید فراموش کرد که در ایران نسبت دادن حکایات به قهرمانان و کشورهای دور دست، بعلاً آداب درباری و سنن‌های دیگر بیشتر نوعی قانون بوده است تا استثناء [۶۸]. بعقیده کلوستون آنچه در آن تردیدی نیست این است که این روایت خیالی، در دنیای اسلامی قرن نهم میلادی، از روی نسخه عربی آن که اکنون مفقود است، و از اصل پهلوی [۶۹] گرفته شده، معروف بوده است. و این است دلائلی که در ثبوت مدعای خود می‌آورد:

قدیمترین نسخه‌ای که در حدود پایان قرن یازدهم هجری نوشته شده و مستقیماً از اصل شرقی مأخوذ است، نسخه یونانی است بنام «سن تی پاس» که شخصی بنام آدریوپولوس (۱) از سریانی آنرا به یونانی برگردانده و این خود ترجمه نسخه پهلوی آن بوده است، زیرا

در مقدمه کتاب نویسنده [مترجم] تأیید میکند که آنرا از اثر موسی فارسی گرفته ، و موسی فارسی هم محتملاً آنرا از پهلوی به عربی برگردانده است [۷۰].

با اینحال این کتاب که در زمان ساسانیان بسیار معروف بوده ، پیش از قرن چهارم هجری بفارسی دری ترجمه نشده بود . از راقی شاعر ایرانی [۷۱] متوفی در ۱۱۳۲ میلادی (۲۷ هجری) این قصه را به نظم فارسی درآورده — و پیش از وی خواجه عمید - الفوارس قناورزی در حدود ۳۳۹ هجری آنرا از پهلوی بفارسی دری برگردانده — و ظهیری سمرقندی با سهارت بسیار آنرا به نثر مسجع تنظیم کرده است [۷۲].

در کتاب «سندبادنامه» ترجمه کلوتون ، شجرنامه این اثر عامیانه و مردم پسند بصورت زیر ترسیم شده است:



سوم - «پانچا تانتارا» یا «افسانه های بید پای»

شرح افسانه های اخلاقی که بنام **کلیده و دمنه** — ازدو کلمه سانسکریت و بنام دوشغال ، کرتا کاودمتکا [۷۳] ، قهرمان های عمده این حکایات — خوانده شده ، بخوبی معروف است . این کتاب بقدری مورد پژوهشهای عمیق قرار گرفته که بحث تازه ای درباره آن چندان لازم نیست . سیلومتر دوساسی (۱) ، بنفی ، نولدکه و رایت (۲) در تحقیقات خود ریشه هندی افسانه های آنرا تأیید کرده اند [۷۴] . آنچه در اینجا مورد علاقه ما است ، نقشی است که نویسندگان و مترجمان ایرانی در آشناساختن جهان به این کتاب ایفاء کرده اند . اینان در نشر این مجموعه قصه سهم اند و کوششی که در اصلاح آنها بمنظور ظرافت و سازش با ذوق ایرانی بکار برده اند ، نیز اهمیت بسیار دارد .

این قصه ها که اول بار از سانسکریت به پهلوی و از پهلوی به عربی ترجمه شده ، هم در

ادبیات اسلامی و هم در ادبیات مسیحی گسترش بسیار وسیعی یافته‌اند. برحسب قول فردوسی در شاهنامه بموجب دستور خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ میلادی)، برزویه طبیب دربار وی برای آوردن نسخه‌ای از «پانچاتانتارا» به هند رفت و این کتاب را با خود آورد و به پهلوی ترجمه کرد^[۷۵]. برای کتاب دنباله‌ای از حکایات افزوده شده و برزویه در ابتدای ترجمه خود مقدمه‌ای نهاد که شامل شرح حال او بود و تصور می‌رود که برزگمهر وزیر برای احترام و تجلیل طبیب با دست خویش آنرا اسضاء کرده باشد^[۷۶].

در حدود سه قرن بعد از آن، در عهد المنصور، دومین خلیفه عباسی، عبدالله بن مقفع ترجمه پهلوی برزویه را به عربی برگرداند^[۷۷]. این نکته مشهور است که این مترجم دانشمندی ایرانی بوده که ظاهراً اسلام آورده، و در بطن به دین قدیم خود بسیار متکی بوده است. وی همچنین کتاب «سیر الملوك» را از پهلوی به عربی ترجمه کرده و بکار بردن عده زیادی از روشهای ایرانی محاسبات را به اعراب پذیرانده است.

در مورد «کليلة و دمنه» عبدالله بن مقفع بر ترجمه خود از این کتاب مقدمه‌ای تازه آورده و قسمتی را که از بی‌ثباتی ادیان بحث میکند بردیباچه برزویه افزوده، و بعد از کتاب اول «پانچاتانتارا» فصلی را که زاده فکر خود او درباره محاکمه دهنه است^[۷۸] اضافه میکند.

وی احتمالاً، فصل «زاهد و سهمان» را نیز باین مقدمه افزوده است. و این است عقیده پروفیسور هانری ماسه درباره این کتاب:

«عبدالله بن مقفع با ترجمه کليلة از پهلوی به عربی، اولین شاهکار نشر را به ادبیات عرب هدیه کرده است: بدین ترتیب وی در این زبان همان نقشی را دارد که آمیو^(۱) مترجم آثار پلوتارک و لنگوس^(۲) در ادبیات فرانسه داشته است^[۷۹]. بدون شک عبدالله موجد حقیقی نثر عرب میباشد^[۸۰]... و در عهد المنصور که ادبیات عرب نوگرایی یافت، وی نه تنها با ترجمه کتاب‌های قدیم پهلوی، بلکه با رساله‌های اخلاقی — که مستقیماً از مجموعه پندیات سریانی بدست می‌آمد که مردم زبان ساسانیان باشوق و رغبت می‌خواندند — موجب ارتقاء این زبان گردیده است^[۸۱]».

برحسب قول دوساسی، فصول اضافی احتمالاً مدتها پیش از ابن المقفع، و در زمان خسرو انوشیروان^[۸۲] به کتاب اصلی الحاق شده است. فصول مزبور از این قرارند:

- (۱) شرح عزیمت برزویه
- (۲) زندگانی برزویه
- (۳) معرفی کتاب
- (۴) حوادث سه برادر، ایلده، بلده و ایراخت

۵) راهب و سیهمان
۶) مسافر و مرد گوهری

همانطور که در پیش گفتیم ، بمنظور تطابق با ذوق دینی ، اجتماعی و سیاسی ایران ، این افسانه ها اصلاح و گاهی تزیین شده اند ، زیرا در آثار اولین تاریخ نویسان ایرانی اشارات بسیار نسبت به این تحریفات و الحاقات میتوان یافت. از جمله ابوریحان بیرونی^[۸۳] مورخ دربار محمود غزنوی در کتاب خود بنام «هند» (تحقیق مال الهند) از تغییراتی که در این کتاب داده شده اظهار تأسف کرده است. آنچه نیازمند یادآوری است این است که بگفته بنفی^[۸۴] ترجمه سریانی این قصه ها در ۷۰ هـ میلادی و مستقیماً از پهلوی بوسیله یک ایرانی مسیحی بنام برد یا بد انجام گرفته ، و از همین جهت بعضی از ترجمه های اروپائی آنها دارای فصول اضافی است.

بدبختانه ترجمه ای که منسوب به برزویه است مانند غالب آثار ادبی ادبیات پهلوی مفقود شده ، لیکن از متن عربی که خود ترجمه ابن المقفع از پهلوی بوده ، ترجمه های متعددی به نظم و نثر فارسی باقی مانده است. پیش از همه رودکی این اثر را به شعر فارسی برگرداند^[۸۵]. پس از آن دو نسخه مهم دیگر ، و هر دو به نثر تهیه شد: یکی ترجمه ابوالعالی نصرالله منشی در ۳۹ هـ هجری (۱۱۴۴ میلادی) و دیگری ترجمه حسین واعظ کاشفی که آنرا «انوار سهیلی» یا «روش پادشاهان» نام نهاد . این اثر از جمله مآخذ سومین قسمت فابلهای لافوتن است^[۸۶]. فرانسوا برنیه^(۱) ، دانشمند فرانسوی که بعزت مسافرت های متعددش بایران و هند مشهور است ، توجه لافوتن را به موضوع این کتاب که در ۱۶۴۴ میلادی در پاریس بچاپ رسیده ، جلب کرد. مترجم آن (دیوید صاحب اصفهانی)^(۲) بدون شک ژیلبر گلن^(۳) ، مشاور رسمی دولت ، و مستبحر در فلسفه کلاسیک و زبانهای شرقی بوده است^[۸۷].

ترجمه کاشفی ، با وجود سبک پیچیده و متصنع آن در هندوستان موفقیت بی نظیری بدست آورد و در انگلستان بعنوان متونی برای امتحان فارسی مستخدمین هندی - انگلیسی بکار میرفت و چندین بار بطبع رسید . (اولین چاپ کامل آن در لندن در سال ۱۸۳۶ منتشر شد)^[۸۸].

ترجمه این اثر منسوب به پیل پای بزبانهای مختلف فراوان است ، و به بیش از هفتاد زبان برگردانده شده است. اما از میان همه کافی است که تنها نام دو یاسه ترجمه را که باز هم مستقیماً یا بطور غیر مستقیم از اثر ابن المقفع اقتباس گردیده در اینجا ذکر کنیم :

۱- François Bernier

۲- این نام ظاهراً جعلی بنظر می آید (مترجم).

۳- Gilbert Gaulmin

۱) اول ترجمه یونانی: در حدود پایان قرن یازدهم میلادی سیمئون، پسر مت^(۱)، آنرا تقریباً بطور آزاد به یونانی ترجمه کرد.

۲) در اوائل قرن دوازدهم میلادی شخصی بنام ربیع - جعل، متن ابن المقفع را به عبری برگرداند.

۳) یک نفر یهودی مسیحی شده که ژان دو کاپو^(۲) نام داشت بعدها ترجمه ربیع جعل را در فاصله سالهای ۱۲۶۸ و ۱۲۷۸ میلادی با عنوان «**دیرکتوریوم ویتاهایومائاه**»^(۳) به زبان لاتین ترجمه کرد. ترجمه‌هایی که بعد از این تاریخ بزبان‌های اروپای غربی از این اثر شده همگی بر ترجمه ژان دو کاپو متکی است^[۸]. برحسب قول ویکتورشون^(۴) در «**فهرست کتب عرب و آنچه به اعراب مربوط است**»^[۱۰]، در قرن هجدهم از کتاب چندین ترجمه بانگلیسی بعمل آمده، لیکن قدیمترین ترجمه «**تمثیل‌های پیل پای**» باین زبان کارسرتوماس نورث^(۵) در سال ۱۵۷۰ و با عنوان «**فلسفه اخلاقی دونی...**»^(۶) بوده است.

در مورد تمثیلهای خاص ایرانی و مستقل از هند - در این مورد باز قول هانری ماسه را ذکر میکنیم^[۱۲] که میگوید: «تمایلی که ایرانیان نسبت به ادبیات با الهامات اخلاقی داشته‌اند از مجموعه دیگر داستانهای تعلیمی بنام «**اندروز نامک**» که به پهلوی تألیف یافته ویا رسالات اخلاقی بنام «**پندنامه**» که بزبان فارسی تهیه شده‌اند، بخوبی مشهود است^[۱۳]. این تمایل رامیتوان از جمله، در مجموعه‌ای از تمثیل‌های شبیه به «**پانچا ناتارا**» تشخیص داد که مانند مجموعه مزبور قصه‌ها ب نتیجه اخلاقی پایان مینمایند. اما برخلاف «**گلیله و دمنه**» این مجموعه که بطرزی ابتدائی و بلهجه طبرستانی نوشته شده است، ظاهراً قسمت اعظم آن مستقل از اثر هندی است. از این اثر قدیمی دو اقتباس بفارسی دری بعمل آمد (در ابتدای قرن هشتم میلادی): که یکی «**روضه العقول**»^[۱۴]، و دیگری «**مرزبان نامه**» نام دارد^[۱۵]. ترجمه یکی از تمثیل‌ها که هانری ماسه در آخرین مجموعه آورده، بقول وی همان مضمون حکایت «**خروس و روباه**» است که در «**فابلهای لافونتن**» (قسمت دوم - فصل ۱۵) ذکر شده است. در خاتمه پروفیسور ماسه «**وفور روابط بین ایران و هند و جلوه‌ای از ارتباط فرهنگی**» این دو کشور را یادآوری میکند، و بخصوص با اهمیت «**ادبیات فولکلوریک و اخلاقیات ایران**» اشاره مینماید.

۱- Syméon fils de Seth

۲- Jean de Capoue

۳- "Directorium Vitae Humanae"

۴- Victor Chauvin "Bibliographie des ouvrages arabes ou relatifs aux arabes"

۵- Sir Thomas North

۶- "The Morall Philosophie of Doni... englished out of Italian"

هند از ایران (موافق اصل مانسکریت)	مخالف اصل فارسی	موافق اصل فارسی
آنتوان گلان (اولین مترجم «هزارو یکشب») لانگلس دوشلکل لواژلورد لانگشان گیلد میستر (ج)	سیلومتر دوماسی (مقاله‌ای در «نامه دانشمندان» و «تحقیقات درباره قصه‌های هزارو یکشب» و «یادداشت‌های آکادمی» ادوارد دبلیو لین پال گریو (دبلیو. جی. پی)	فن‌های پرگزتال - جوناتان اسکات ویر (هنری ویلیام) توماس کیتلی هنری تارنر مقاله یک نویسنده ناشناس در مجله «فارین کوارترلی ریویو» برتون (ریچارد فرانسیس) اوستروپ دکتر مردروس (ج. سی) دوگوچ گالتیه (اسیل)

Pour l'origine persane	Contre l'origine persane	L'Inde par la Perse origine sanscrite
Von Hammre Purgstall: (articles J.As., 1805; 1827 et 1839) Jonathan Scott: "<i>The Arabian Night's Entertainment</i>" (1811) Weber (Henry william): "<i>Tales of the East</i>" (1812) Thomas Keightley: "<i>Tales and Popular Fictions</i>" (1834) Henry Torrens: (traduction des "M.N" 1839) L'article d'un auteur anonyme à ce propos: "<i>Arabian Nights and their Origin</i>" F.Q.R. (24) 1939 John Payne: "<i>The Book of thousand and one Nights</i>" (1882-1884) Burton (Sir Richard Francis): "<i>The Book of the Thousand and one Nights</i>" (1885) Oestrup: "<i>Studier over tusindog en nat</i>" (1891) Dr Mordrus (J.-C.): Les "<i>Mille et une Nuits</i>" (1899-1904) De Gœge: dans l'Encyclop. Britannica (XIII^e éd.) et d'autres articles. Galtier (E.): <i>Mémoires et Fragments inédits</i> (1912)	Sylvestre de Sacy: "<i>Journal des Savants</i> (1817 article) et "<i>Recherche sur l'origine du recueil des Contes intitulés les "Mille et une Nuits"</i>, Paris (1829) et dans "<i>Les mémoires de l'Académie des Inscriptions et Belles Lettres</i>" (T. X, 1833) Edward W. Lane: "<i>The Thousand and one Nights...</i> (1838-1840) W.G.P. Palgrave: qui affirme hardiment que l'œuvre originale devait être composée à Bagdad vers le XI^e siècle^[10].	Antoine Galland: Le premier traducteur des "<i>Mille et une Nuits</i>" (1704-1717) Langlès: L'éditeur des: "<i>Voyages de Simbad</i>" et les "M.N." (1814) De Schlegel: "Letter à M. le Baron de Sacy", J.As. 1936 et dans "<i>Essai Historique</i>" (1940) Loiseleur-Deslongchamps "Essai historique sur les <i>Mille et une Nuits</i>" (1838) Gildemeister (J.): dans <i>Festgruss an otto Von Boettligk</i> Stuttgart (1888).

چهارم - «الف لیل و لیله» یا «هزار و یکشب»

این کتاب احتمالاً "معروفترین مجموعه‌های قصه است و مسئله اصل و مبدأ و تاریخ تألیف آن مدتهاست که موضوع تحقیقات بسیار مفصل بوده است. این تحقیقات سبب پیدایش فرضیه‌های مختلفی که گهگاه متناقض‌اند میباشند. سیلومتردوساسی^(۱) عرب شناس مشهور قبول دارد که فقط قالب و نقشه این کتاب ایرانی است، و دیگر هیچ. وی وجود عناصر هندی و ایرانی را در آن انکار میکند و - به حق - مخالف امکان تشخیص یک مؤلف واحد است. و نیز قسمتی را که در کتاب «هروج الذهب» مسعودی ذکر شده و «الف لیل و لیله» را با «هزار افسانه» فارسی مربوط و ترجمه آن میداند، خالی از حقیقت خوانده است. با اینحال پس از مطالعه شک و فرضیه‌های مختلف از طرف ژوزف - فون هاسر^(۲)، ویلیام لین^(۳)، ریچارد برتون^(۴)، دو گوج^(۵) [۹۶]، امیل گالتیه^(۶) [۹۷]، لواز لورد لانکشان^(۷) [۹۸]، توماس کیتلی^(۸) [۹۹] و عده زیاد دیگر، میتوان به تحقیق گفت که برحسب تحقیقات جدید، کتاب «هزار افسانه» هسته اصلی «هزار و یک شب» است که احتمالاً در قرن سوم هجری از فارسی به عربی ترجمه گردیده است.

نظر باینکه اثبات صحت این مدعا احتمالاً اولین قدم مثبت در راه ادامه کار این رساله است، من قضاوت هر یک از این دانشمندان، چه موافق و چه مخالف اصل فارسی این قصه‌ها در اینجا از نو بیان میکنم تا درباره این موضوع به نتیجه مثبت کافی برسم، و نقطه اتکائی در تأیید مدعایم بدست آید. جدول صفحه قبل نام اهم دانشمندان و مترجمین این مجموعه قصه، و عقیده هر یک از ایشان را درباره آن نشان میدهد [۱۰۰].

در طول سی و چهار سال (از ۱۸۰۵ تا ۱۸۳۹) این مسئله موضوع مشاجره قلمی و مورد بحث و گفتگو بین دو محقق مشهور، یکی اطریشی و دیگری فرانسوی بوده است.

آقای فون هاسر (اطریشی) بطوریکه خودش اظهار میدارد [۱۰۲] پیشقدم شده و از سال ۱۸۰۵ این حقیقت را که «هزار و یکشب» از ابتدا مجموعه‌ای از قصه‌های عربی نبوده، بلکه اساس هندی و با احتمال قوی ایرانی دارد مطرح کرده است. از طرف دیگر مخالف مشهور اوسیلومتردوساسی، نظرات خود را درباره این موضوع در «ژورنال دسوان»^(۹) (۱۸۱۷، صفحه ۶۷۸) اظهار داشته و این نظرات را بعداً دقیقتر کرده و با تغییراتی در مقاله‌ای با عنوان: «تحقیقاتی درباره مبدأ مجموعه‌ای از قصص بنام «هزار و یکشب»»^(۱۰) (چاپ

۱- Silvestre de Sacy

۲- Joseph von Hammer

۳- William Lane

۴- Richard Burton

۵- De Goeje

۶- Emile Galtier

۷- Loise leur Deslongchamps ۸- Thomas Keightley

۹- "Journal des Savants"

۱۰- "Recherches sur l'origina du recueil des contes intitulés les Mille et une Nuits"

پاریس ، ۱۸۲۹) و همچنین در «یادداشت‌های آکادمی نوشته‌ها و ادبیات»^(۱) (جلد دهم ، ۱۸۳۳ ، صفحه ۳۰) منتشر کرده است. پس از اظهار این عقیده که «هزار و یکشب» تألیف یک مؤلف است ، و در «ژورنال دسوان» پس از اظهار نظر درباره اینکه این تألیف بزبان عباسیان مربوط میشود ، از نو به این اعتقاد رسیده است که برحسب زمان و سبک عمومی کتاب ، این اثر مربوط بدوره نزدیکتری است ، و بریک زمینه ابتدائی پدید آمده و کم کم بر آن افزوده شده است. و خلاصه آنکه علیرغم شهادت مسعودی^[۱۰۳] ایران و هند هیچ متنی برگردن این کتاب ندارند.

ج. دوهاسراعتقاد خود را بریک مأخذ فارسی و بیش از همه بر کلام مشهور مسعودی^[۱۰۴] استوار میکند ، و پس از آن بر اساس این عقیده شهادت محمد بن اسحق الندیم را که عرفاً بنام ابن الیعقوب الوراق مشهور بوده و نویسنده «الفهرست» (تاریخ تألیف ۹۷۸ میلادی) است فاتحانه مذکور میدارد^[۱۰۵].

هرچند بنظر میآید که مسئله بدیع و بی سابقه بودن «هزار افسانه» و ارتباط آن با «هزار و یکشب» با تحقیقات دانشمند اطریشی حل شده باشد ، با اینحال برای تعقیب این موضوع ادبی تا زمان حاضر ما خلاصه عقیده چند محقق دیگر را در این باره بیان خواهیم داشت .

لوازور - دلانگشان^(۲) هنگامی که هنوز از جستوی «الفهرست» اطلاع نداشته در ۱۸۳۸ مینویسد^[۱۰۶] که نظر مسعودی درباره تاریخچه این کتاب حائز اهمیت بسیار است ، زیرا همین چند کلمه گفته مسعودی برای نشان دادن این مطلب کافی است که در زمان او یعنی در قرن دهم میلادی در زبان عرب کتابی به نام «هزار شب» وجود داشته که از اثری با عنوان «هزار افسانه» از فارسی به عربی ترجمه و یا اقتباس شده بود . کتاب عربی از لحاظ قالب شباهت کاملی به اصل خود که ما در صدد تحقیق درباره آن هستیم ، داشته و تا آنجا که ممکن است با تشهاد از نام قهرمانان آن که بوسیله مورخین عرب ذکر شده است ، در این باره قضاوت خواهیم کرد. وی همچنین معتقد است که این اثر فارسی پس از برگشتن به زبان عربی با احتمال قوی مورد تغییرات مختلفی قرار گرفته است^[۱۰۷] و نیز درباره این نکته ، که — سیلوستر دوساسی^(۳) را مشاهده آن بسیار متأثر کرده — که در کتاب «الفلیل ولیل» تقریباً تمام خطوط مشخصه حکایت با مذهب اسلام ارتباطی پیدا میکند — میگوید: «میدانیم که نویسندگان اسلامی، وقتی کتابی را از زبان خارجی به عربی ترجمه میکرده‌اند ، بهیچ روی از تغییر رنگ کامل آن اثری نمی نداشته‌اند»^[۱۰۸]. بعقیده او تبدیل بیشتر ناسها به عربی خود دلیل دیگری به ثبوت این مدعا است. و باز اظهار میدارد:

۱- «Les Mémoires de l'Académie des inscriptions et Belles-Lettres»

۲- Loiseleur - Deslongchamps (A.L.A.)

۳- Sylvestre de Sacy

«میتوان بخوبی تصور کرد که قصه پرداز عرب که حکایت اساسی و قالب «هزار و یکشب» را در نظر داشته ، بجای آنکه همه را از اصل فارسی بگیرد ، نامهای عربی برای قهرمانان آن اختیار کرده است»^[۱۰].

این محقق پس از تحلیل و مقایسه چندین قصه با روایات سانسکریت ، به این نتیجه میرسد که نمونه بسیاری از حکایات «تصوری» در «هزار و یکشب» و سایر مجموعه قصه های فارسی و عربی ، در کتابهای هندی یافت میشود ، و این موضوع که مردم کدام اقلیم از دیگری تقلید کرده است جای تردید نیست . البته اعراب را باید از جرگه خارج کرد ، زیرا با شهادت یکی از بهترین مورخین آنها درباره اینکه بعضی از قصه های فارسی به «هزار و یکشب» (الفیل و لیل) راه یافته است ، در این موضوع شکی نمی ماند . بنابراین باقی میماند که بین ایرانی و هندی مسئله اولویت حل شود ، و برای من باز جای تردید نیست . وی باز اضافه میکند : که ذوق ایرانی برای قصه های هندی همواره یک حقیقت تاریخی بوده و مسافرت برزویه در قرن ششم میلادی با سر خسرو انوشیروان برای آوردن مجموعه تمثیل های بید پای خود شاهد این مدعا است^[۱۱].

میدانیم که دوشگل^(۱) در نامه ای که برای آقای بارون دوساسی ، «پردوفرانس»^(۲)،^[۱۱] نوشته و همچنین در مقاله تاریخی^(۳) خود ، و نیز دانشمندانی مانند ج. گیلدسیستر^(۴) و م. لائگلس^(۵) همه معتقد به اصل سانسکریت این کتاب میباشند ، و این حقیقت را که اعراب «هزار و یکشب» را از راه ایران بدست آورده اند پذیرفته اند . عبارت دیگر علیرغم اختلافات و تفصیلات ، جمله این دانشمندان در «هزار و یکشب» بکنوع اجتماع عناصر متنوع «بعلت اشتراك نویسندگان مختلف» مشاهده میکنند . لیکن ادواردلین^(۶) برخلاف همه ، با وجود قبول زمینه ابتدائی فارسی ، باین عقیده است که نوشتن این کتاب بوسیله یک نویسنده آغاز شد و همان شخص آنرا بپایان رسانیده است . این شخص هم مصری است ، و تحریر کتاب در فاصله سالهای ۱۴۷۰ و ۱۵۱۰ اتفاق افتاده است .

* * *

مقاله یک نویسنده ناشناس در مجله «فارین کوارترلی»^(۷) با عنوان «شبهای عربی و مبدأ آنها»^[۱۲]^(۸) در این مورد حائز اهمیت خاص است . این نویسنده با تکیه بر فرضیه اصل فارسی و هندی ، ابتدا همسانی بعضی داستانهای «هزار و یکشب» را با رمانس های منظوم آلمانی متذکر میگردد ، و ارتباطشان را با عده ای از مضمون ها که چوسر^(۹) و شکسپیر

۱- De Schlegel

۲- Pair de France

۳- "Essai Historique"

۴- J. Gildemeister

۵- M. Langlès

۶- E. Lane

۷- "Foreign Quarterly"

۸- "Arabian nights and their Origin"

۹- J. Chaucer

از آنها استفاده کرده‌اند بیان می‌دارد. پس از آن شباهتی که بین بعضی از حکایات موجود است — فی‌المثل حکایت «بدرالدین» و «ونلا دراجه» و «النشار» که هر سه براساس تمثیل «هیتوپادیس»^(۱) پی‌ریزی شده‌اند — توجه او را بخود معطوف می‌دارد، و چنین نتیجه می‌گیرد که «دیو»ها عموماً انگیزه‌ای ایرانی هستند که در زمان داریوش بزرگ از هند بارسان آمده‌اند، و این انگیزه‌ها بقول پرفسور ه. ه. ولسون^(۲) در «پانچا-تافتار» از نو نمایان میشوند. وی اعلام می‌دارد: «ما بسیار متمایل به قبول این احتمال که از طرف بارون فون هامرپرگستال^(۳) پشتیبانی شده است می‌باشیم که ایران قدیم و ملکه‌های نخستین بناگذاران «هزارویکش» بوده‌اند.

نکته جالب دیگری که مؤلف این مقاله درباره وجود این قصه پیش از ظهور اسلام یادآور میشود یمی است که [حضرت] محمد پیامبر اسلام از تأثیر آنها در مسلمین داشته است. و حدیثی در این باره آمده که مشار الیه ایشان را از خواندن این قصه‌ها منع کرده است [۱۱۳].

تحقیقات دقیق و تحلیلهای عمیق سر ریچارد فرانسس برتون^(۴) درباره اصل و سبک «هزارویکش» مقاله مفصل او را با عنوان «رساله اختتامی درباره تاریخچه شبها»^[۱۱۴] تشکیل می‌دهد. این نویسنده که استاد زبان و ادبیات فارسی و عربی می‌بوده، صالح‌ترین خاورشناسان برای ترجمه این قصه‌ها بانگلیسی بوده است.

پس از ذکر هردو متن از کتاب مسعودی و الندیم و بحثی که فون هامر و سیلوستر دوساسی در این باره باهم داشته‌اند، وی بتحقیقات خود ادامه می‌دهد و ماخلاصه آنرا بانکات زیر خلاصه می‌کنیم [۱۱۵]:

الف) قالب کتاب: بعقیده برتون «هزارافسانه» نمونه کامل «هزارویکش» است و خصوصیات عمده و نحوه انجام قصه‌ها و نام قهرمانان زن در این کتاب از هر لحاظ ایرانی است.

ب) نظر باینکه «هزارافسانه» در حدود ده قرن قبل ترجمه شده، احتمال وقت کافی برای گرفتن شکل خارجی کنونی داشته است، و با اینحال زمینه و اصل آن، باوجود دست کاری عده بیشمار کاتبان همچنان دست نخورده باقی مانده است. بدین سان می‌بینیم که نامهای قدیم زرتشتی، مانند: اهریمن، دیو، پری، کیومرث و اسال آن ممکن است باسانی بااساسی همچون: جن، وجنیه و اجنه و سلیمان تعویض شده باشد. برخلاف در قصه‌هایی که کمتر دستکاری شده‌اند، مثلاً در قصه «ده‌وزیر»^[۱۱۶] که همان قصه گبری

۱- "Hitopadisa"

۲- H.H. Wilson

۳- Baron von Hammer Purgstall

۴- Sir Richard F. Burton

۵- Terminal Essay upon the history of the nights

[زرتشتی] «بختیار نامه» است ، هم‌نامها و هم حوادث بطور وضوح ایرانی مانده‌اند .

ج) برحسب قول برتون نوع قصه‌های جن و پری در «هزار و یکشب» کاملاً ایرانی است . و این نکته را از نشان دادن تأثیر مسلک پارسی بر مذهب اسلام‌نمایان ساخته است . وی عقیده دارد که پیامبر محمد [ص] خواندن و نقل بعضی از حکایات تمثیلی را نهی فرموده بوده است ، و کشتن نذر بن‌هارث یکی از رؤسای قبیله قریش که هواخواه و تحسین کننده قصه‌های ایرانی بوده ، و همچنین حریقی که سبب از بین رفتن کلیه کتابهای زرتشتی (گبر) شده [۱۱۷] بهمین علت بوده است . بنابراین معتقد است که «هزار افسانه» حاوی قصه‌های جن و پری است ، یعنی قصه‌هایی که بر اصل عناصر خارج از طبیعت قرار دارد ، و بسیار مورد نظر ایرانیها بوده است .

د) بعنوان نمونه یک «قصه تمام عیار ایرانی» ، او داستان «ملکه اژدها» را تحت تجزیه و تحلیل قرار میدهد ، و در آن اجزائی مییابد که به داستان پادشاهان افسانه‌ای ایران و کیش زرتشت مربوط میشود [۱۱۸] .

ه) زمانهای قصه‌های تاریخی باهم اختلاف بسیار دارند . قصه‌هایی هستند که به دوره خلفای صدر اسلام مربوط‌اند ، و عده‌ای از آنها دورنهای متأخر ، یعنی در حدود قرن شانزدهم میلادی که فتح سمر بوسیله عثمانیها انجام گرفت ، بوجود آمده‌اند . از لحاظ خصوصیات این قصه‌های اخیر همه با مذهب تسنن بستگی دارند ، و دشمنی شدیدی بافرقه شیعه نمایان میسازند .

در پایان این بحث سخنی هم درباره امیل گالتیه (۱) [۱۱۹] بگوئیم . وی تصور میکند که پیش از پاسخ دادن به این دو مسئله که: چگونه و در چه زمانی قصه‌های «هزار و یکشب» بوجود آمده است؟ باید نخست به این سؤال‌ها که : قصه‌های «هزار و یکشب» چه هستند؟ از چه موضوعهائی تشکیل شده‌اند؟ و اگر مجموعه‌ای از قصص هستند ، و کاریک مؤلف تنها نیستند ، قسمتهای مختلفی که آنها را تشکیل میدهند از کجا آمده‌اند؟ جواب داده شود . و باز بگوید: «تازمانیکه این مسائل جوابی نیافته باشند، بدان ماند که بنای خانه‌ای را از سقف آن آغاز کنیم ... اما هیچیک از دانشمندان تا کنون به فکر آزمایش منطقی و شایسته از قسمتهای مختلف این قصه‌ها و تقسیم بندی اصولی آنها نیفتاده است» .

بعقیده او قصه‌های «هزار و یکشب» ، حاوی مجموعه‌ای از حکایات‌الد که عده و ترتیبشان برحسب انشاء آنها متفاوت است ، لیکن همه در یک چهارچوب معین و بسیار مشهور قرار گرفته‌اند . بنابراین لازم است که یک یک قصص این مجموعه مورد امتحان

قرار گیرند تا با شواهد مستقیم و یا غیر مستقیم که حاوی آنها است و اشارات و کنایاتی که از آنها بدست می‌آید، در بارهٔ مبدأ این کتاب و گسترش قصه‌ها در دوران مختلف و انشاء نهائی آنها نظری بدست آوریم» [۱۲۰]

بدون شک ما در این رساله از تحقیقی چنین دقیق صرف نظر میکنیم، و همینقدر کافی است که بعضی از قسمتهای مقاله این خاورشناس و نتیجه‌ای که از آن بدست می‌آورد متذکر گردیم.

وی میگوید: «مهمترین دلیل و مصداقی که بوسیلهٔ آن می‌توان حکایاتی که قسمتی از «هزار افسانه» اصلی را تشکیل میدادند تشخیص داد، وجود توازن و شباهتهائی در کتابهای سانسکریت یا فارسی قدیم- و از لحاظ تاریخ مقدم بر متن عربی- میباشد. این توازن‌ها دوتنوع اند: گاهی روایت کاملی هستند، و گاهی آثار ساده‌ای از شباهت در آنها دیده میشود. نامهای ایرانی و یا اشاراتی به رسوم و آداب ایرانی نیز دلیل دیگری بر وام‌گیری است» [۱۲۱] بعنوان مثال «قصهٔ اسب جادویی» را که در آن نامهای ایرانی: شاپور، بهرام، و اشاراتی به جشنهای نوروزی و «سهرگان»، که بدست جمشید و فریدون بنیان گذاشته‌اند، ذکر میکند و میگوید: «این قصه حتی قصه‌ای معرب نیست، بلکه ترجمه‌ای کلمه به کلمه از فارسی است، و باز به همان نتیجهٔ سابق میرسیم که در «هزار افسانه» وجود داشته است» [۱۲۲]

وی نیز معتقد است که قهرمانهای عمدهٔ حکایت «حسن بصری» همان پری‌هائی هستند که جامهٔ پر قوی خود را از دست داده‌اند... و قصهٔ «سیف الملوك» و عدهٔ زیادی دیگر که در فهرست زیر نام آنها خواهد آمد از اصل ایرانی هستند. [۱۲۳] و باز هم به «هزار افسانه» است که قصهٔ «اردشیر و حیات النفوس» را، که در آن اسامی عربی جای نامهای فارسی را گرفته‌اند، منسوب میداند، و به نظر او فرضیهٔ مخالف این نظریه پذیرفتنی نیست. و آنگهی اسامی عربی مانند سیف الملوك، و بدرالدور، و غیره که در اصل ابتدائی این کتاب دیده میشود، تقریباً همه جعلی‌اند، در حالیکه نامهای ایرانی مانند شاپور و بهرام و امثال آنها نام قهرمانان حقیقی است. این موضوع جز با قبول این حقیقت که این نامها باقیماندهٔ یک متن قدیمی هستند، به وسیلهٔ دیگری قابل بیان نیست، در حالیکه اسامی عربی فقط برای رنگ اسلامی دادن به قصه‌ها تصور شده‌اند» [۱۲۴]

اما در بارهٔ عصر تألیف این کتاب، اسیل گالتیه میگوید که «هزار افسانه» ممکن است در اصل به زبان پهلوی نگاشته شده باشد، همچنانکه این امر در مورد سایر مجموعهٔ حکایات از جمله کلیله و دمنه اتفاق افتاده است، و قول همزهٔ اصفهانی و مسعودی در بارهٔ کتابهای پهلوی مؤید این مدعا است... ترجمهٔ کتب پهلوی به عربی در عهد المنصور، خلیفهٔ عباسی

انجام یافته است. گرچه بطور قطع و یقین نمیتوان دوره نگارش «هزارافسانه» را بفارسی تعیین نمود، لیکن به احتمال قوی این کتاب در قرن های دهم و یازدهم میلادی وجود داشته است، و در همین زمان قصه ها پخش شده و انتشار یافته اند. [۱۲۵]

وی پس از آن این حکایات را به چهار دسته تقسیم میکند:

دسته اول - نگارش عربی، زاده «هزارافسانه».

۱- قصه مرد تاجر و جن و سه پیرمرد (که شاید به فارسی وجود نداشته است).

۲- قصه ماهیگیر و جن.

۳- قصه سه دانه سیب (که وقتی به هارون الرشید نسبت داده شده و تغییراتی یافته است).

۴- قصه مرد باربر و سه بانوی بغداد و سه قلندر (که تغییر یافته و به هارون الرشید نسبت داده شده است).

۵- قصه اسب جادویی.

۶- قصه حسن بصری.

۷- قصه شاهزاده بدر و شاهزاده خانم جواهر سمندل.

۸- قصه اردشیر و حیات النفوس.

۹- قصه قمرالزمان و بدور و سه ندیمه (باترید)؛ گوژپشت، خواهران حسود، علیشیر

[۱۲۶].

دسته چهارم - از حکایاتی تشکیل شده اند که از منابع دیگر هستند. اینها در مجموعه

بغدادی بوده اند و در میانشان حکایاتی یافت میشود که خصوصیات ایرانی دارند. [۱۲۷].

۱- قصه هفت وزیر ب. [۱۲۸] ۱.

۲- قصه شمس و خالد ب.

۳- مسافرتهاى سندباد ب.

۴- حسیب و ملکه مارها.

۵- قصه بلوکیه (باترید).

۶- قصه سیف الملوک.

۷- قصه ده وزیر ب.

۸- قصه چهل وزیر ب.

۹- قصه زین الاصنام.

۱۰- قصه خداداد و شاهزاده خانم دریابار [۱۲۹].

۱- (یعنی «هزارافسانه» + دسته قصه های بغدادی)

۱۱- قصه تاج‌الملوک (اقتباس از اردشیر و حیات‌النفوس)

۱۲- قصه جان‌شاه (اقتباس از حسن بصری).

بنابراین می‌بینیم که این کاخ بلند ادبیات که به نام تصویری «هزارویکشب» خوانده شده است در ابتدا نمونه‌ای فارسی داشته که «هزارافسانه» نام داشته است. از این اثر که امروز بکلی مفقود است، ترتیب و کالبد «هزارویکشب» (یعنی حیلۀ شهرزاد) و موضوع قسمت سهمی از حکایات به عاریت گرفته شده است. قصه پردازانی که از موضوعات این کتاب استفاده می‌کرده‌اند، برحسب مذهب و رسوم و آداب و روحیۀ عرب و نیز مطابق میل خود آنها را تغییر و تبدیل داده‌اند. با این زمینه ابتدائی و این مسئله اصلی افسانه‌های دیگری از منابع دیگر به اینها پیوستند و ضمیمه چننه قصه‌گویان شدند. کتاب «هزارویکشب» به صورت کنونی [۱۳۰]، معرف و آئینه دانش و نبوغ شرقی و دنیای اسلام می‌باشد [۱۳۱].

بعلاوه آنچه تاکنون در باره اصل و مبدأ این قصه‌ها گفته ایم، لازم است باز هم اضافه کنیم که از لحاظ خطوط قیافه عمومی، و اثری که از ذوق و رسوم ایرانی در آنها آشکار است، دارای خصوصیاتى هستند که میتوان آنها را به ترتیب زیر شماره کرد:

اولاً شاهان ایران و نیز شوالیه‌های دربار آنها از دورترین ایام تاکنون همیشه قصه‌گویان را با اکرام و محبت می‌پذیرفتند، و این رسمی شاهانه بوده که در میان درباریان و زیر-دستان پادشاه نیز برقرار بوده است. بدین ترتیب در دربار پادشاهان ایران نه فقط وزیران همیشه آماده قصه پردازی و تهذیب افکار با آوردن روایات و لطیفه‌ها بوده‌اند، بلکه قصه‌گویان زن و مرد که کارشان قصه پردازی بوده برای سرگرم کردن پادشاه حاضر بوده‌اند.

فردوسی [۱۳۲] در شاهنامه شرح میدهد که چگونه بزرگمهر (بوزجهمر)، بزرگ وزیر خسرو انوشیروان اغلب با ذکر تمثیل‌های اخلاقی که با حکم و جملات قصار آراسته بوده‌اند شاه را نصیحت می‌کرده است. و نظامی قمی داستان بهرام‌گور- بهرام‌گورگیر- و هفت قصه دلپسند را که هفت شاهزاده خانم عروس او از شهرهای مختلف برایش حکایت کرده بودند، با آب و تاب تمام متذکر می‌گردد [۱۳۳].

همچنین در شرح افسانه‌ای، ویا بهتر بگوئیم در رمان منظوم نظامی، به نام «خسرو و شیرین» [۱۳۴] شاعر از تقاضائی که خسرو پرویز از همدمان معشوقهٔ ارمنی خود شیرین (که بعدها ملکهٔ اوشد) داشت، گفتگو میکند، و از آنها می‌خواهد که برایش قصه‌هایی نقل کنند، و وقت او را به سرگرمی بگذرانند. درحقیقت این عشق به افسانه در ایران همیشه بیدار بوده است، و حتی بعد از حملهٔ عرب، هنگامیکه که ذوق ایرانی بالنسبه لطافت خود را از دست میدهد، تغییری نمی‌یابد.

ثانیاً، قصه‌گویان حرفه‌ای ایران پیوسته نیازمند به تجدید اندوختهٔ مجموعهٔ

حکایات خود بوده‌اند، زیرا یا این اندوخته احتمال خطر تمام شدن داشته، و یا حکایاتی که در برداشته‌اند، گاهی با اوضاع و احوال هر عصر موافق نبوده و مستلزم اصلاح و ترمیم بوده‌است. بنابراین ناقلان یا بوسیله مسافرت به ممالک خارج، و یا به توسط هیئتی که مأمور پیدا کردن و جمع کردن آنها میشدند، مطالب و موضوعهای تازه می‌یافتند. اعزام برزویه، طبیب دربار خسرو - انوشیروان، به هندوستان در طلب کتاب بیدپای حکیم [۱۳۵]، مثالی از عشق شدید ایرانیان به دریافت مجموعه قصه‌های ناشنیده و تازه‌هایی از هر نوع میباشد. [۱۳۶]

ثالثاً حکایاتی که بدین ترتیب بدست می‌آمد، معمولاً به همان صورت اولیه بگوش مستمعین دربار پادشاهان ایرانی نمی‌رسید. ناقلان یا قسمت‌های سخیف و مخالف حیا و عفت زوایات را بکلی بر میداشتند و یا آنها را با تغییراتی باصفا و ذوق ایرانی همساز میکردند. همچنین انشاء قصه‌ها سوزن‌تر و مؤدب‌تر میشد، و با افزایش استعارات و تشبیهات برزیبائی متون افزوده می‌گشت. قصه‌گویان می‌بایستی بخصوص از هرچیز که امکان داشت موجب برانگیختن اشاره و کنایه‌ای متباین با آداب درباری شود، اجتناب کنند، و چون زنان در دربار شاهان حضور داشتند، نقشی هم که بر عهده آنان بود نیازمند توجه بسیار بود.

رابعاً هرزمان که اشاره‌ای به شاهان و رفتار و کردار آنان و یا به راه و رسم مملکت‌داری و طرز قضاوت میشد، حکایت یا در ممالک دوردست و در زمانهای بسیار بعید اتفاق می‌افتاد، و یا مربوط به سلسله پادشاهان رقیب و متخاصم میگردد که دربار ایران نسبت بآنها هیچگونه احترامی نداشت.

در تمام قصه‌های فارسی که تا امروز موجود است، و از شاعران و اخلاقیون ایرانی حکایت شده است اشارات به ستمگری شاهان، و بخصوص آنها که از کرده خود پشیمان نگردیده‌اند، همه به پادشاهان چین دوردست، و یا به هندوستان نسبت داده شده‌است. قصه‌گویان و شعرا همگی ناچار به توجه کامل در انتخاب کلمات و تشبیهات و استعارات بودند. فی‌المثل میدانیم که در دربار محمود غزنوی یکی از علل ناامیدی فردوسی [۱۳۷] پس از پایان دادن به کار شاهنامه، عادت این شاعر به معرفی شاهان بوده که همگی به نژاد و پدران خود افتخار نمیکرده‌اند، و چون محمود غزنوی از خانواده بزرگی نبود، کتابی مانند شاهنامه نمی‌توانست چنانکه باید مورد تحسین او قرار گیرد. [۱۳۸].

این آداب و رسوم درباری در نزد اعراب قبل از اسلام وجود نداشته است، بنابراین اشارات و ارجاعات به پادشاهان و دربار و گاهی به «عشق احترام آمیز»^۱ بزنان ممکن است مغرّف قدمت قسمت بزرگی از این حکایات باشد که اشتباهاً به اعراب نسبت داده شده است. خامساً - هرگاه شرح حکایتی از حدود متعارف و امکان پذیر می‌گذشت، قصه‌گوی

توانا اتفاقات آنرا در دورترین ممالک ممکن پیش می‌آورد. مثلاً در قصه‌های منظوم فارسی و مربوط به اسکندر کیبر، جنگ‌هایی که با ایرانیان کرده، کم‌ویش باوضع قابل قبولی شرح داده شده است، اما هرچه بیشتر در داخل هند و یا چین پیش می‌رود، شرح حوادث و شگفتیهایی که ناقل آن است اغراق‌آمیزتر و با خیال و تصور غیر عادی همراه‌تر می‌گردد. موضوع آب حیات مثالی از این نوع اغراقها است: و مربوط به آخرین لشکرکشی اسکندر پس از فتح چین و دیگر ممالک دوردست است که در آنها تاریکی دائمی حکمفرما و کوههای طلا و جواهر قیمتی چشم‌را خیره می‌کند، [۱۳۹] و شرحی است مشابه آنچه‌ما (در ادبیات انگلیسی) در «مسافرت‌های - سر جان مندیویل» می‌خوانیم، [۱۴۰].

ساده‌س - حتی در ترجمه‌های عربی عده زیادی از این قصه‌ها - باوجود سماجت خاص اعراب، که به شیوه خودشان در ممالکی که یکی پس از دیگری تسخیر می‌کردند، هرلغتی بر سر راه خود می‌یافتند به معرب کردن آن می‌پرداختند - نامهای ایرانی دست نخورده باقی مانده است. [۱۴۱].

از طرف دیگر با اقامه این دلیل ما میتوانیم این حقیقت انکار ناپذیر را نیز اضافه کنیم که در هندوستان برهنه‌ها، یعنی مرتاضانی که بعنوان سرچشمه عقل و فراوانگی معرفی شده‌اند، حالتی بی تفاوت نسبت به تمام طبقات اجتماع نشان میدادند [۱۴۲]. اینان بندرت دانش خود را باخطابه‌های طولانی و، به‌خصوص با نقل حکایات، آشکار و بر ملا می‌ساختند. مشکل دیگر برای مردم هند، ناشی از وجود شیوه طبقاتی بوده که چندین قصه‌گو، و دونهوع مختلف قصه‌را ایجاب می‌کرده، و هریک از این دونهوع قصه یکی از طبقات جاسعه هندی را مستلزم میشده است. بدین ترتیب برخلاف سایر کشورهای مشرق زمین، یک واحد کامل از مستمعین درهند وجود نداشته، و عبارت دیگر، دراین سرزمین یک جمعیت بزرگ و پر حرارت برای شنیدن قصه‌گرد نمیآمده است.

ملاحظات و نکاتی که در فوق ذکر شد این حقیقت را ثابت میکند که: هرچند تحقیقات جدید مبین این موضوع است که قسمت بزرگی از دانشهای شرقی از هند و سایر کشورهای مشرق‌زمین سرچشمه گرفته است، با اینحال ایران نیز یکی از کانونهای بزرگ علم قدیم بوده و مرکزی محسوب میشده است که از آن موضوعها و اجزاء و مضامین تمام حکایات قدیم به دنیای اسلامی و به اروپای قرون وسطی انتشار می‌یافته است.

نتیجه

ما امیدواریم که در این فصل مقدماتی توانسته باشیم ثابت کنیم که فرض وجود مضامین فارسی در ادبیات انگلیسی در سده‌های پیش از قرن هیجدهم (بخصوص پیش از تاریخ انتشار «هزارویکشب» که نقطه آغاز حرکت ما است) غیر قابل دفاع نیست، و نیز این نکته که در ادبیات ناسبرده تأثیر افسانه‌ها و داستانهای ایرانی، هر قدر خفیف باشد، در جریان انتقال از مشرق به مغرب، امری آشکار است.

از سوی دیگر برای توجه به مشکل اصل و مبدأ قصه‌ها، در میان تمام حکایات شرقی که معروف اروپائیان بوده است، به عنوان مثال چهار دسته حکایتی که شرحشان گذشت انتخاب کرده‌ایم، تنها باین علت که این مسئله درباره افسانه‌های خاص ایرانی مانند داستان‌های «شاهنامه» و دیگر داستانها که در زمانهای بالنسبه متأخر ترجمه شده‌اند، مطرح نمیباشد. بنابراین میبایستی در انتظار تجدید حیات ذوق و تمایل بمشرق زمین و بخصوص پیدایش دانش شرق شناسی در آخر قرن هجدهم میلادی باشیم، تا در آن زمان نویسندگان و شعرای سلف به شخصی مانند فردوسی، و عطار و افسانه‌های ایشان ابراز علاقه نمایند.

بخش اول

قرن هیجدهم

۱۷۰۴ تا ۱۷۹۴

فصل نخست

رواج قصه‌های شرقی

« قصه‌های وحشی که کودکان را خوش آید »

« و مردمان نیز آنها را میخوانند ، محکوم می‌کنند ، دور میاندازند و یا از آنها لذت می‌برند »

(جورج کراب) «سیلفردهال»^۱

اول - دوپیشقدم :

اعتبار شناساندن « هزارویکشب » به اروپا مهمترین عنوان افتخاری است که نصیب خاورشناس فرانسوی آنتون گلان^۲ شده است. وی که ابتدا همراه مارکی دونوان^۳ سفیر فرانسه به قسطنطنیه آمده بود ، بعد از آن دو بار دیگر به مشرق زمین سفر کرده است . در فاصله سالهای ۱۷۰۴ تا ۱۷۱۷ ترجمه او از این کتاب منتشر شد، و این امر واقعه مهمی بود . آنتوان گلان امتیاز شناساندن مشرق زمین را بعاسه مردم فرانسه و آنهم باطرزی مؤثر ، دریافت داشت. مجموعه قصه‌هایی که از قلم این مرد تراوش نموده ، هرچند که در ترجمه آنها رنج صحت و امانت دقیق نرفته ، و قسمت اعظم کارش بصورت اقتباس بوده است [۱] هم در فرانسویان و هم در انگلیسیها که با ترجمه‌های انگلیسی باین حکایات آشنا میشدند جذبه‌ای بسیار داشت ، و در توسعه زیبایی بومی شرقی در ادبیات روایتی تأثیر بسیار بخشید. نشر این کتاب نقطه آغاز حرکت یک سبک و تجلی یک جریان ادبی بوده است. رواج سبک « هزارو-یکشب » با انتشار مجموعه‌های فراوان حکایات در فرانسه بروز کرد ، و در ادبیات روایتی قرن هجدهم [۲] (در فرانسه و انگلستان) با جنبه‌های اخلاقی، فلسفی و هجائی، و همچنین رومانهای پرحادثه و شرحهای مسافرت و تا اندازه‌ای رمانهای وحشت‌انگیز، جهشی آشکارا بوجود آورد.

بهترین دلیل بر ارزش یک کار نمونه بدون شک در کوششی نهفته است که پیروان

۱ - George Crabbe «Silford hall»

۲ - Antoine Galland

۳ - Marquis de Nointel

و مقلدان برای تقلید از آن بعمل می‌آوردند. از همین روی پس از نشر ترجمه گلان، موفقیت «هزارویک‌شب» بیش از همه چیز با چندین ترجمه مجموعه قصه شرقی به ثبوت می‌رسد که جذاب‌ترین و معروف‌ترین آنها در مجموعه‌ای بنام «هزارویک‌روز» [۳] مجتمع بوده است. مقام گلان در زمینه داستانهای شرقی بعنوان پیشقدم مشخص است، هرچند که قبل از او، یعنی در اواخر قرن هفدهم (در سال ۱۶۸۴) نویسنده‌ای بنام مارانا^۱ (جیوانی پاولو) با اثرش بعنوان (جاسوس ترک)^۲ براو مقدم بوده است.

چنانکه در مقدمه گفتیم، کتاب هزارویک‌شب، چون بلافاصله پس از انتشار ترجمه فرانسه آن، بوسیله مترجم گمنامی [۴] مابین سالهای ۱۷۰۴ تا ۱۷۱۲ به انگلیسی ترجمه شده، تقریباً یک جریان را در فرانسه و در انگلستان پیموده است. مارتا پایک کونت^۳ در رساله معروف خود بنام «قصه‌های شرقی در انگلستان در قرن هیجدهم»^۴ از زیبایی این قصه‌ها و علت موفقیت آنها در انگلستان توضیح بسیار صحیحی می‌آورد [۵]، و این موفقیت‌ها را میتوان بشرح زیر خلاصه کرد:

اولا اینکه در این قصه‌ها یک نوع حالت رمز و افسون و یک شیوه مؤثر در آغاز کردن حکایت وجود دارد، که با جمله «بقیه در شماره بعد» تلخیص میشود.

ثانیاً علی‌رغم این حالت سحر و افسون شخص در حین خواندن این حکایت، درست در میان موضوعهای کاملاً دوزخ حقیقت به عناصر و موضوعهای حقیقی، فی‌المثل در شرحی که از شهرهای مشرق زمین داده شده است، برخورد میکند.

ثالثاً:- حضور قهرمان حکایت و وعده‌ای که در پایان هر شب برای تقریر شگفتیهای تازه‌تر و فوق‌العاده‌تر از پیش میدهد، همه‌جا محسوس است.

رابعاً:- جذبه نهائی یا زیبایی فی‌نفسه حوادث، و علاقه‌ایست که در شخص برای قصه، بخاطر خود قصه، پدید می‌آید مثلاً در قصه‌های نوع «سندباد».

خامساً و بالاخره:- در کار این شرحهای کاملاً تصویری سحر و افسونی وجود دارد که با آنچه در رمانهای الکساندر دوما یا در اشعار افسانه‌ای فولکلوری میتوان دید شبیه میباشد. پتی‌دولا کروا^۵ در کنار همکار خود [۶] همین راه را دنبال کرد. وی «حکایت ملکه»

ایران و وزیران را» که نوعی «سندبادنامه» و «بختیارنامه»، وامثال آنها بود، و در پیش از آنها سخن رفت، به فرانسه ترجمه کرد. این حکایت نیز در اطراف یک فکر اصلی، عده‌ای قصه مجتمع میکند، و در واقع نوعی مباحثه بین ملکه و وزیران است که عده اخیر از شاهزاده‌مستم

۱- Marana (Giovanni Paolo)

۲- *Espion turc*

۳- Martha Pike Conant

۴- *Oriental Tale in England in the 18th Century*

۵- Pétis de la Croix

۶- *L, Histoire de la sultane de Perse et des Vizirs*

دفاع میکنند. بعبارت دیگر، گروه وزراء و ملکه بر سر اراده نا معلوم شاه مشاجره دارند. (در کتاب دیگری، یعنی «دربختیانامه» که روایت کاملاً فارسی این قصه است، شاهزاده‌قربانی حسد وزیران است که سعی دارند از شاه حکم کشتن او را بگیرند، و در حضور او بر سر این موضوع بحث می‌کنند) چون این قصه مطلب بسیار مفصلی ندارد، پتی‌دولا کرواکه آشکارا در پی بهره برداری از رواج حکایات «هزارویک‌شب» بوده است، منبع دیگری کشف میکند. مستشرق نامبرده در مقدمه خود چنین بیان میدارد که وی در اصفهان با درویش مخلص (مکلس) که در حدود سال ۱۶۷۶ در این شهر زندگی میکرده آشنا شده، و از او درس فارسی گرفته است. و بر حسب قول همین خاورشناس درویش مخلص در ایران شخصیت بزرگی بوده، که در جوانی بعضی از نمایشنامه‌های کمدی هندی و از جمله یکی را که عنوانش «الفرج - بعدالشدّة» «گشایش پس از گرفتاری» است، بفارسی ترجمه میکرده است. (این کتاب در ترجمه ترکی در کتابخانه ملی پاریس وجود دارد). لیکن مترجم فارسی - یعنی همین درویش مخلص - برای آنکه به اثر خود حالت بدیع‌تری بخشد، این نمایشنامه‌های کمدی را بصورت قصه درآورده و آنها را «هزارویک‌روز» نام نهاد. وی نسخه دست‌نوشته اثر خود را به آقای پتی‌دولا کرواکه با او مراتب دوستی داشت و در سال ۱۶۷۶ در اصفهان بود سپرد، و حتی باو اجازه داد که از روی آن نسخه‌ای بردارد [۷]. پتی‌دولا کرواکه این اثر را بفرانسه برگرداند و تجدید نظر در آنرا پس از بازگشت بااروپا بعهده لوساژ گذاشت، و آنرا با عنوان «هزارویک‌روز» منتشر کرد. [۸]

در حقیقت هم ما بین طرح و هم‌نام این دو کتاب شباهتی موجود است. زیرا حکایات «هزارویک‌شب» برای شاهزاده شهریار نقل شده است که از زنان برحذر باشد، درحالی‌که «هزارویک‌روز» که به شاهزاده خانم فرخ‌ناز تقدیم شده است، او را از جانب مردان هشدار میدهد. پس در هر دو مجموعه قصه یکنوع موضوع و مضمون و یک نوع قدرت تصور مشاهده میگردد [۹].

اما در آنچه به موارد سندیت مربوط است، قصه‌های ایرانی^۲ «هزارویک‌روز» از نظر جغرافیائی و شرح رسوم شرقیان بسیار به صحت نزدیکتر است، و همین «اعتبار درصحت» کتاب را جالب‌تر میکند، و باز باین موضوع برمیگردیم که حقیقت در «هزارویک‌روز» جای معتبرتری از آنچه در «هزارویک‌شب» دارد اشغال کرده است.

خانم کونتت [۱۰] در قصه‌های ایرانی «یا هزارویک‌روز» (ترجمه «هزارویک‌روز»

بانگلیسی بدست آمبروز فیلیپس^۱ در سالهای ۱۷۱۴-۱۷۱۵ انجام شده است) مضمون «عشق-صادق» فقط یکبار عاشق شدن و برای همیشه عاشق ماندن را دریافته است و این خصوصیت وجه تمایزی بین این دو مجموعه قصه مشابه، یعنی «هزارویک‌روز» (قصه‌های ایرانی) و «هزارویک‌شب» باصطلاح عرب، بوجود می‌آورد. وی همچنین به کیفیت احساساتی عجیب و غریبی که در «قصه‌های ایرانی» باوضوحی بسیار جالب تراز آنچه در نمونه مشهورتر آن شهود است، اشاره میکند (ازجمله شرح مرغ‌گویای اسحق نبی که در جزیره متروک به کمک ابوالفوارس [۱۱] سیاح بزرگ می‌شتابد؛ و غریب مهیب؛ و خضر، پیامبر سبز پوش، و امثال آن). در تمام این قصه‌ها همیشه صحبت «غارگنجها» در میان است، لیکن تحول بسیار جالبی که در آن دیده میشود، موضوع مغاره کتابها است [۱۲] که در آن این‌سینا (چنین است در اصل) توضیفی از یک کتابخانه بزرگ به دست میدهد. این کتابخانه غیرعادی متعلق به شیخ شهاب‌الدین و شامل بیست هزار جلد کتاب بوده است. محافظت کتابخانه بعده اجنه بوده و اینان کتاب خوانان بی‌قید و الاابالی را که در سر موعد از بازگرداندن کتابها خودداری میکردند می‌گرفتند، و چندان بیرحمانه زجر میدادند تا هلاک شوند!

دیگر از خصوصیات بی‌نهایت جالب «قصه‌های ایرانی» [۱۳] شباهتی است که در میان بعضی از حکایات آن و قصه‌های عامیانه اروپائی دیده میشود. برای مثال «حکایت عطاءالملک» پسر مسرف مردی گوهری و ثروتمند، بسیار بمضمون «سرود وارث لیمن»^۲ [۱۴] مانده است: پدر عطاءالملک به پسر خود توصیه کرده بود که چنانچه روزی میراث او با اسراف و ولخرجی بکلی حیف و میل شود، از سقوط در مصائب فقر احتراز کند، و در باغ یا بستن طنابی بر شاخه درخت معینی خود را از پریشانی برهاند. عطاءالملک، که تصور میکرد پدرش از انجام این عمل خودکشی را منظور داشته بود، اجباراً خود را به شاخه معین آویخت پس شاخ درخت بشکست و نهانخانه گنج پدر دوراندیش پدیدار گردید. همچنین مضمون حکایت «اوندین» و [۱۵] «لین گرین» [۱۶] و «کوئید و پسیشه» [۱۷] در سرگذشت شاه «رضوان شاد» که با شاهزاده خانم شهرستانی، شاهزاده پریان، ازدواج کرد بخوبی آشکار است. بطور کلی این مضامین جهانی و عالمگیرند، و در افسانه‌های سلتی و ژرمنی و یونانی دیده شده‌اند، و همه مؤید اصل مشترک هند و اروپائی خود میباشند. لیکن فرضیه دیگری در باره منشأ «قصه‌های ایرانی» (هزارویک‌روز) نیز موجود است، و آن اینکه همکاری لوساژ با پتی‌دولاکروا، احتمالاً از میزان نشر کتاب فراتر رفته باشد و یا آنکه مترجم که میل داشته از سوج حرارتی که به سود «هزارویک‌شب» برخاسته بوده استفاده کند نسخه خطی فارسی خود را بیش از اندازه آزادانه ترجمه کرده، و تا حد اختراع عنوان: «هزارویک‌روز» - تقلید صریح از

ناسی که گلان بکار برده است - پیش رفته باشد. [۱۸]

در ضمن باید بازهم متوجه بود که درویش مخلص، مؤلف «قصه های ایرانی»، علی رغم ادعای پتی دولاکروا، شخصیت بزرگی در تاریخ ادبیات ایران دوره صفوی نبوده، و حتی نام چنین شخصی در آن عصر مذکور نیست. در تنها موردی که باین نام برمیخوریم در «تاریخ- ادبیات ایران» تألیف ای. جی. برون^۱، جلد چهارم، صفحه ۱۹۴ است. برون نام مخلص را در میان مرثیه سرایان دوران اخیر که از آنان هیچ شرح حالی بدست نمی تواند داد، ذکر میکند. از سوی دیگر بگفته لوازور - دلانگشان^۲ نسخه خطی پربهائی که آن درویش ایرانی در اختیار مسافر فرانسوی گذارده، چون هرگز دیگر بدست نیامده است، ناچار باید قصه ارتباط و انتقال «هزارویک روز» را افسانه پنداست، و آنچه این بدگمانی را بیشتر تقویت میکند، این است که وی با آنکه در یادداشتهای روزانه اش درباره درویش مخلص سخن می گوید هرگز از عنوان «هزارویک روز» یاد نکرده است. با اینحال بطور یقین، قصه هائی که مجموعه «هزارویک روز» را تشکیل میدهند، باید تلخیصی از یک نسخه خطی فارسی ویا ترکی باشند.

خلاصه مطلب آنکه «هزارویک روز» میتواند کسانی که «هزاریک شب» را با لذت خوانده اند سرگرم کند، و حتی اگر دلائلی که در فصل قبل درباره اصل ایرانی «هزارویک شب» ذکر شد نقادان را قانع نکند، وجود این ترجمه خود نقش ایران را در این سبک ادبی آشکار میسازد. ومختصر کلام، نویسندگان فرانسوی و خاصه انگلیسی که خواندن این قصه ها، چه حقیقی و چه ساختگی، در ایشان تأثیر بخشیده بود، چندان غم این نداشتند که معلوم کنند آیا دلارای «قصه های فارسی» صد در صد ایرانی بوده، یا آنکه کوچکترین شکی در ملیت شهرزاد قصه گو وجود داشته است. بگفته پیرمارتینو^۳، نویسنده فرانسوی [۱۹]، در قرن هیجدهم، بجز معدودی اهل مطالعه، مردم توجهی به تفاوت عمیق تمدنهائی که مردم سراسر آسیا را به دسته های بسیار تقسیم کرده و از هم مشخص میسازد، نداشتند. حتی هنوزهم در دوره ما، آیا می توان ادعا کرد که عامه مردم و حتی خواص در فکر خود، بین یک فرد ترک و یک هندی و یک نفر ایرانی یا چینی، بخوبی تمایزی قائلند؟ این افکار همه باقیمانده یک آشوب ابتدائی هستند.

دوم - تقلیدها و اقتباسها

بدین ترتیب، قصه ها در خاطر راویان طبعاً کم و بیش درهم می آمیخت و گاهی نامهای عجیب بخود می گرفت مانند: «سرگذشت سلطانه ایرانی وده وزیر: قصه ترکی» [۲۰]. قضیه

۱- E.G. Browne

۲- Loiseleur - Deslongchamps

۳- Pierre Martino

کنت دو کیلوس^۱ شباهتی باین امر دارد: این خاورشناس متبحر که میخواست با عنوان «**قصه‌های شرقی**» دنباله‌ای اصیل به «**هزارویک‌شب**» بیفزاید، مقداری حکایت که خودش ترجمه و یا از آنها اقتباس کرده بود در مجموعه‌ای آورد که نه تنها یاد آور قصه‌های عربی و ایرانی است، بلکه حتی نمونه‌های ساختگی آنها را نیز به‌خاطر می‌آورد. «حکایت حجاج پادشاه ایران» (در اصل چنین است) بویژه مؤید این مدعا است: که چون بعثت پیجویی‌های شدید سفاک میشود، وزیر خود ابوملک دانشمند را به زندان می‌افکند. دختر زندان بان، به نام مرادبک (در اصل چنین است) تقدیم خدمت می‌کند، و نقش قصه‌گورا بعهده می‌گیرد. [۲۱]. آنچه در اینجا جلب توجه میکند، نخست اطلاق لقب «پادشاه ایران» به حجاج است، زیرا عنوان پادشاه ابتدا فقط به شاهان ایران قبل از اسلام داده میشده است، مانند هخامنشیان و ساسانیان (حکمرانهای که پس از تجدید ملیت و برقراری استقلال در ایران، تنها در قسمت کوچک یا بزرگی از این سرزمین فرمان‌روائی داشتند، معمولاً امیر یا سلطان نامیده میشدند). رویهم‌رفته در ایران به فاتحین و مهاجمین عرب [۲۲] هیچگاه عنوان شاه یا پادشاه داده نشده است. همچنین باید توجه داشت که تقریباً در تمام زبانهای شرقی، هر نام خاص معنی ویژه‌ای دارد که غالباً بعثت مخصوصی بر شخص نهاده میشود. بنابراین عجیب بنظر میرسد که نام دختر قصه‌گو «مرادبک» که منحصرأ نامی مذکر است باشد. دلیل دیگر بر نامعقول بودن این نام که به احتمال قوی اختراعی است خود ترکیب آن است: زیرا «بک» (یا بهتر بگوییم «بگ» در زبان محاوره‌ای) که در اصل «بیگ» بوده لقبی ترکی است (بمعنی شاهزاده و ارباب) که فقط به اساسی مذکر متصل میشده است.

— مثال: دریابگ، قلعه‌بگ، جمال‌بگ. از سوی دیگر این عنوان که اکنون بکلی متروک است، حداقل در ایران تنها از زمان غلبه همه‌جانبه ترکان و خاصه در دوره پادشاهان صفوی معمول شده است. در نتیجه می‌توان در اصالت متن اصلی قصه‌های کنت دو کیلوس شک داشت.

«**مسافرتها و حوادث سه شاهزاده خانم سراندیپی**» ترجمه از فارسی، در حقیقت اقتباس شوالیه‌دومایی^۲ در ۱۷۱۹ از کتاب نویسنده ایتالیائی کریستوفورو آرسنو^۳ با عنوان «**پروگرینا جیو**» (۱۵۵۷) [۲۳] میباشد. این روایت مثال بارزی از نوع ترجمه‌های ساختگی است و یادآور وقایع تاریخی زمانهای خوشی است که پادشاهان در زمره فیلسوفان بودند، و برای یکدیگر مسائل مهمی بمنظور حل آنها ارسال میداشتند، و کارشان تا اندازه‌ای شبیه به اشتغالات نویسندگان فرانسوی در قرن هیجدهم میلادی بود. اولین حادثه [۲۴] در ایران در شاهنشاهی بهرام‌گور از سلسله ساسانیان اتفاق می‌افتد. پس از آن نوبت به «آئینه عدالت» او میرسد که

خاصیت فوق العاده کشف گناهکاران حقیقی و اتهامات دروغین را داشته است. بدین سان مثال خوبی از انتقال وازگسترش افسانه های ظاهراً فارسی از راه ایتالیای قرن شانزدهم در فرانسه و در انگلستان قرن هیجدهم بدست می آید.

اما نکته مهم این است که بگفته پیرمارتینو: «مردم ده سال با این قصه ها محاصره شدند» [۲۵] و خود در میان تمام این آفریده های خیالی و تصویری ادبیات شرقی یزدنگی پرداختند [۲۶]... و وقتی این ترجمه ها پایان یافت، خوانندگان... گوئی چنان لذتی از هزارویکمین شب این قصه ها بردند، چرا که آخرین شب بود، که بلافاصله خواستار شنیدن قصه شب هزارودوم و شبهای بعد از آن شدند. بدین جهت در حدود ده سال چندین مجله کوچک انتشار یافت که در عنوان همه «ترجمه از عربی یا فارسی» دیده میشد. و این کتابها مانند دنباله ای پیوسته با ترجمه های گلان و پتی دولاکروا تجدید میگردید. دلربائی اساسی این قصه ها در حقیقت تازگی آنها بود، و حرارتی که مردم در خواندن آنها ابراز میکردند، از همین امر ناشی میشد که شرحهای عاشقانه و معاشقه آمیز و تاریخی در آنها فراوان بود. «پروزی هزارویکشب» و «هزارویکروز» با انتشار نسخه های ساختگی و تقلیدها و اقتباسها بهمانگونه تحکیم میشد که با نشر فراوان دو کتاب اصلی؛ و تقریباً بلافاصله بعد از انتشار آنها، سلسله ای از قصه های عجیب و غریب در همین زمینه منتشر گردید.

کار ترجمه نسخ خطی شرقی همچنان ادامه یافت. حتی ولتر، دیدرو^۱ و لاهارپ^۲ با این نوع تألیفات خود را سرگرم کردند. [۲۶] تقلید کنندگان «هزارویکشب» از همان موقعیتها و موضوعها بهره برداری میکردند که خاورشناسان متقدمشان کرده بودند، مانند: عشق آتشین که با سرعت صاعقه پدید میآمد، فراقهای جانسوز، دیدارهای ناگهانی، تجدید حیاتها، رقابتها، حسادتها و انتقامها. این نویسندگان جلال و ابهت صحنه های حکایت را از قصه های شرقی اصیل اقتباس میکردند، و دیگران سعی داشتند که به قهرمانان خود مشخصاتی بدهند که در آن زمان مانند خطوط شاخص صفات شرقی شناخته شده بود مانند: اعتقاد به تقدیر، شجاعت و دلآوری، سخاوت، و همچنین بیدادگری و استبداد و امثال آنها [۲۹]. سرانجام در پایان سال ۱۷۸۰ چندین مجموعه قصه منتشر شد: گروت^۳ اولین «قصه های شرقی» و بکفورد^۴ «واثق» را، ابتداء به فرانسه، نگاشت، ولی ترجمه انگلیسی این کتاب (چنانکه خواهد آمد) پیش از نسخه فرانسه آن در سال ۱۷۸۶ انتشار یافت. همچنین محقق خواهیم داشت که دنباله تأثیر این قصه ها در ادبیات اروپائی تا قرن نوزدهم - در دوره تجدید حیات شرقی در اروپا و هنگامی که تحقیقات عمده خاورشناسان در باره نویسندگان و شعرای بزرگ ایران آغاز میشد - کشیده شده است.

۱- Voltaire

۲- Diderot

۳- La Harpe

۴- Gazotte

۵- Beckford

آنچه تاکنون درباره موضوع رواج قصه‌های شرقی گفته‌ایم، بدون مبالغه، قسمت بسیار کوچکی از تحقیقی است که می‌توان باین سر اختصاص داد. آثار ارزش ناپذیری مانند رساله‌های پیرمارتینو و ماری - لوئیزدوفرنوا، که در پیش قسمت‌هایی از آنها نقل کرده‌ایم، این موضوع را عمیقاً پژوهش کرده‌اند. بنابراین باید از اطناب پرهیز کنیم، چه مطالب فراوانی در باره تأثیر این قصه‌ها بخصوص در آثار نویسندگان انگلیسی مانده است که باید بشرح آنها بپردازیم. تنها کافی است چند کلمه در مورد تقسیم‌بندی عمومی تقلیدها و اقتباس‌ها از «هزارویکشپ» در فرانسه گفته شود. این اقتباس‌ها را ماری - لوئیزدوفرنوا به ترتیب زیر تحلیل و دسته‌بندی کرده است. [۳۰]:

الف - آنهایی که ظاهر مستند دارند مانند: «ماجراهای عبدالله پسر حنیف» [۳۱]. تألیف آبه (ژپ) بین یون^۱ که بوسیله ویلیام هاجت^۲ (در ۱۷۲) بانگلیسی ترجمه شده است. ب - قصه‌های ادب و خوش محضی که با اشاراتی از طنز مصور می‌شود و معنی اخلاقی دارد مانند:

ترجمه‌های مستعار گولت (توماس سیمون)^۳ [۳۲].

ج - قصه‌های شرقی مآب مانند: اثر شوالیه دومایلی.

د - تقلیدهای مسخره‌آمیز: هامیلتون^۴؛ تعمداً مشخصات اصلی مسخره‌های شرقی را تعیین کرد و دیگران مانند کنت دو کیلوس^۵ و گزوت و پاژون^۶ از همین منبع بهره برداری کردند.

ه - «مکتب تبحر» و بازگشت به منابع اصلی: کنت دو کیلوس را می‌توان احتمالاً نماینده آن دانست.

و - قصه‌هایی که بکلی تغییر قیافه داده و نوعی از «سخریه» شده‌اند. از جمله - «واثق» بکفورد که از انگلستان به فرانسه بازگشت، و شاهی بر نفوذ اخلاق در زمینه تصور شرقی بوده است. [۳۳]

بدین‌سان، در نمونه‌های تقلیدی «هزارویکشپ» ممکن است نکته‌ها و نظرهای تعلیمی، عملی و عالمانه، و همچنین تمایلات سخریه و یا اخلاقی مشاهده کرد.

در میان تقلیدهایی که از این کتاب شده، از جمله یکی با عنوان «شبهای عربی نو»^۷ (۱۷۹۲)، که ترجمه‌ای ساختگی است، جلب توجه می‌کند، و ظاهراً از متن عربی به دست دم‌شویس^۸ و م. گزوت بفرانسه و بوسیله روبرت هرون^۹ بانگلیسی ترجمه شده است. در این مجموعه

۱- Abbé (J.P.) Bignon

۲- W. Hachett

۳- Gueulette (Thomas Simon)

۴- Hamilton

۵- Comte de caylus

۶- Pajon

۷- The New Arabian Nights

۸- Dom Chavis

۹- R. Heron

دو سرگذشت جالب وجود دارد: یکی قصه «خلیفه دزد»^۱ و دیگری حکایت «مغربی ساحر»^۲ قصه اخیر الهام بخش روبرت سائی^۳ در اثرش بنام «ثعلبا» بوده است، زیرا شاعر در مقدمه آن چنین مینویسد: در دنباله «هزار و یکشب» نام دمدا نیل^۴ مذکور است و آن سمینار یا اجتماع ساحران بدکار در زیر اعماق ریشه های دریا بوده است - از این مطلب و مضمون روایت فعلی زائیده شده است. [۳۴]

«خلیفه دزد» قصه ای تفریحی و شوخ است: هارون الرشید با اباس مستعار و با نام البندکانی در کوچه های بغداد به گردش میپردازد. دو دیگر از اشخاص داستان، یکی جمال الدین افسر ارتش است، و دیگری شاهزاده خانم ایرانی. این شرح که بطرز بسیار آرام و مطبوع نقل شده، سزاوار آن است که در میان قصه های حقیقی هزار و یک شب قرار گیرد. در سال ۱۸۱۲ این حکایت بوسیله توماس دبیدن^۵ بصورت اپرا کومیک نمایش داده شده است [۳۵].

* * *

در تمام قرن هیجدهم وجود ترجمه سایر رمانهای قهرمانی یا حوادث حقیقت دار که کم و بیش براساس سرگذشت هایی بود که از مشرق زمین بوسیله تجار اروپائی وارد می شد، خود نیز نشان دهنده علاقه رو با افزایش انگلستان نسبت باین آفاق بوده است. گروه اول شامل رمانهای رمزار است که اغلب آنها از فرانسه ترجمه میشده اند. مثلاً «ترك زیبا»^۶ (۱۷۲۰) ترجمه تازه ای از روایت خیال انگیز ج. دو برمونت^۷ با عنوان «لا بل تورک» (۱۶۷۹) و مربوط به زندگی شارل دوم انگلستان و دوشش دو کلو^۸ [۳۶] است. «حکایت فارسی یا یادداشتهای مخفی دربار ایران»^۹ (۱۷۳۰) ترجمه پول چمبرلن، ابتدا بوسیله مادام دو گویمز^{۱۰} برای خشنودی خاطر شاه در ۱۷۲۷ بفرانسه نوشته شده است. این حکایت شامل قصه دو قهرمان نابی: یکی صوفی اسماعیل ملقب به «بزرگ» و دیگری تور پادشاه هرمز است. شرحی است باصطلاح تاریخی و مؤلف ادعا دارد که آنرا با اقتباس از حوادث واقعی نگاشته است، درحالیکه از اشخاص داستان او در تاریخ ایران بهیچوجه نابی مذکور نیست. [۳۷] و همچنین: پرسیس یا یادداشتهای مخفی راجع بتاریخ ایران»^{۱۱} (۱۷۴۵) که زوایتی سناسی [۳۸] و طنز آئیز، و ترجمه اثر فرانسه

۱- «The Robber Caliph»

۲- «The History of Magraby The Magician»

۳- R. Sothey

۴- Domdaniel

۵- Thomas Dibdin

۶- The Beautiful Turk

۷- G. de Brémont

۸- La Duchesse de cleves

۹- «Persian Anecdotes or Secret memoirs of the Court of Persia»

۱۰- Mme de Gomez

۱۱- «Perseis, or secret mémoires for a History of Persia»

تألیف سادام دوویوسون^۱ [۳۹] است. در مقدمه کتاب رمز اشخاص حقیقی داستان آشکار می‌شود:

شاه عباس اول = لوئی چهاردهم. شاه صفی اول = لوئی پانزدهم. شهرزاد قهرمان «هزارویک‌شب» = دوشس دومدن، وامثال آن).

در میان حکایات حقیقت‌مانند میتوان نام یکی را برای مثال ذکر کرد: «نواب بی‌غرض»^۲ (۱۷۸۸) تألیف نویسنده‌ای بی‌نام است که شرح مفصلی از هندوستان دوره مغول، و رسوم و آداب هندیان بدست میدهد.

این حکایت با وجود رنگ محلی که بآن داده شده در حقیقت تقلید متوسطی از اثر ریچاردسن^۳ بنام «سرچارلز گزاندیس»^۴ و منتشر در سال ۱۷۵۴ میباشد [۴۰]. چنین بنظر می‌آید که رمانهای تعلیمی ابتکاری‌اند، یعنی مستقیماً با انگلیسی نوشته شده‌اند، مانند کتاب خانم - پینکرتون^۵ با عنوان: «یادداشت‌های قهرمانان مشهور زن»^۶ یا «آینه‌ای از جنس لطیف»^۷ (در سال ۱۸۰۰) که شامل: «آستریس ملکه ایران»^۸ است. این نامی است اختراعی و یا احتمالاً مقتبس از تاریخ مصر که پادشاه در آن لقب «خمس»^۹ دارد. در هر صورت اثری است عامه‌پسند (زیرا در ۱۸۰۴ چاپ دیگری از آن منتشر شد) و بمنظور راهنمایی و ارشاد دختران جوان نگاشته شده است. [۴۱] اثر دیگری که در تاریخ رمانهای «ترس وحاشیه» مقامی ممتاز دارد، و مثالی هم از گرایش باخلاق و هم تصورات عجیب در زیر نقاب حقیقت‌بینی بدست میدهد، عنوان «شاهزاده خانم تیره بخت»^{۱۰} دارد و مؤلفش بانو الیزاهی وود^{۱۱} است. و آن قصه‌ایست تعلیمی با سبک پر-طمطراق که طوفانهای سحرآمیز و وهیولاهای وحشتناک و مسائل خارج از طبیعت [۴۲] را توصیف میکند، و مرجع است که در دسته پیشقدمان «شهریا» و «وائق» جای داده شود.

خلاصه آنکه، در این دوره توده‌ای از رمانهای کنایه‌آمیز یا رمانهای حاوی رمز از فرانسه به انگلیسی ترجمه شد که از ایران و مشرق‌زمین جز نامی غالباً نادرست اثر دیگری در آنها دیده نمی‌شود، و با اینحال وجودشان توجه و علاقه مردم را بخواندن این نوع کتابها نشان می‌دهد.

این حرارت و علاقه‌مندی هم مربوط به رواج قصه‌های شرقی، و هم تأثیر آثار مونتسکیو و ولتر است. در این باره باز سخن خواهد رفت.

۱- «Mme-de Vieux-Maison» ۲- «The desinterested Nabob»

۳- Richardson ۴- «Sir Charles Grandison» ۵- Mrs. Pinkerton

۶- «Memoirs of celebrated Female of Characters»

۷- [A. Mirror of the Female Sex] ۸- Amestris Queen of Persia

۹- Xemes ۱۰- «The unfortunate Princess»

۱۱- Mrs. Elisa Haywood

فصل دوم

قصه های شرقی و مقاله نویسان انگلیسی

« من به ایران و عراق و عربستان و سراسر مشرق زمین باشکوه، بخاطر قصه های سحرآمیزشان

زیارتی مدیون بودم »

(ناتانیل هاو ثورن)

اول - دلایل عمده موفقیت قصه ها

وضوح و حال ادبیات انگلیسی در نیمه اول قرن هجدهم میتواند در این جمله خلاصه

گردد:

« ادبیات بورژوازی در حال تکوین است. » گفته ل. کازامیان^۱ [۱]، دفو^۲، آدیسون^۳، و استیل^۴، استادان مسلم رمان و مقاله، از نظر روحی باریچاردسون^۵ خویشاوندی دارند. پس از ریچاردسون، ادبیات بورژوازی، که این نویسندگان نمایندگان و پیشقدم آن هستند، خود رفته رفته یکی از علل غیر مستقیم ظهور رمانتیسیم میگردد. و باز گفته همین مورخ، بورژوازی طبقه بالا روز بروز بیشتر با اشرافیت درهم می آمیزد، و با در امور حکومت همجوار او قرار می گیرد. طبقه متوسط بشمار معنی و مفهوم کلمه - و عمقاً حتی تا حد مردم ساده و عامی - در این پیشرفت شرکت دارد. مرکز ثقل اجتماعی بسمت عناصر انسانی متمایل است، و نام این تمایل را بعلت نحوه جدید و شهری آن، وهم بعلت نیافتن نام بهتری، می توان بحق «بورژوازی» [۲] گذاشت. مردم عادی لندن دیگر مثل سابق آدمهای بی اهمیتی شمرده نمیشدند، زیرا از غنای اخلاقی و مادی برخوردار بودند. پس «از آتش سوزی» لندن دیگری بوجود آمد، که در آن مردم دیگری آگاه از حقوق خود زندگی میکردند [۳]. بانوشته های ساده دفو، معاصر شخصی چون پوپ، و با شرحهای درخشان استیل و آدیسون که چون دفو اهل قلم بودند، و در فرمانروایی مردم سهیم بودند، نوعی میل شدید و نوعی نیاز ضروری روح آدمی مستقیماً ارضاء میگردد [۴].

۱- L. Cazamian

۲- D. Defoe

۳- J. Addison

۴- R. Steele

۵- J. Richardson

چنین انگلستانی باگرمی بسیار «هزارویکشب» و «هزارویکروز» را پذیرا شد، و هرچند شکفتگی ناگهانی که در فرانسه برای ظهور نوشته‌ها یا آثار تصویری پیش آمد در کار نبود، نویسندگان انگلیسی از ابتدا با ترجمه فرانسه این قصه‌ها قانع بودند. تفاوت دیگری نیز در مشی این اسرین این دو کشور مشاهده میشود: در انگلستان قصه‌های پروا تا سال ۱۷۲۹ هنوز ترجمه نشده بود، درحالیکه در فرانسه همزمانی انتشار آثار این نویسنده با قصه‌های شرقی یکی از برجسته‌ترین خصوصیات بوده است. علی‌رغم روابطی که انگلستان با فرانسه داشته، در اوایل قرن هجدهم بازهم این مملکت بطور شگفت‌انگیزی منزوی بوده و بطور کلی مرکز ادبی تنها محدود به شهر لندن میگشته، و با تمام این احوال هرچه از فرانسه میرسیده با خشنودی استقبال میشده است [۵]. زنان طبقه بالای اجتماع تنها با خواندن رمانهای عاشقانه فرانسه خود را سرگرم میکردند و جز آنها نمی‌پسندیدند. از سال ۱۶۶۰ نفوذ فرانسه در انگلستان برقرار بود. ناقدین ادبی فرانسه حاکم و آمر بودند، و روش فرانسوی در ادبیات مرید فراوان داشت.

بهین جهت سبک قصه‌های شرقی که فرانسه را فراگرفته بود با تمام جلوگیری‌های بیشاپ‌اتربوری [۶] (دوست پوپ) و با تمام مخالفت‌هایی که با توسعه این نوع آثار در جریان بود - از جمله قدرت سبک کلاسیک، تمایلات اخلاقی، فلسفی و طنزآمیز - باز هم بطور طبیعی این سبک در انگلستان همان طنین فرانسه را داشته است.

یکی دیگر از موجبات علاقه‌مندی به «هزارویکشب» و «هزارویکروز» در انگلستان مواد متشکله آنها یعنی: نقشه، صورت ظاهر و متن قصه‌ها بوده است. حکایاتی در باره حوادث عجیب و غریب، بطور درخشان، گاهی تأثر آور و گاهی برانگیزنده احساسات، مطالبی را عرضه می‌کرد که هم مجله‌ها و هم روایات سرراچر دو کاورلی^۳ - که او را تا اندازه‌ای اولین رمان نویس انگلیسی دانسته‌اند - فاقد آنها بوده است [۷].

در ادبیات داستانی قصه‌های «هزارویکشب» و «هزارویکروز» گنجینه‌ای بی نظیرند، و مترجمین آنها در تاریخ رمان انگلیسی اوایل قرن هیجدهم مقامی احرار کرده‌اند. مارتاپایک کوننت معتقد است که «هزارویکشب» مادر خوانده رمان انگلیسی است [۸]. اما این بیان قدری مبالغه‌آمیز بنظر میرسد، زیرا چهار رمان نویس بزرگ این دوره از تأثیر آن نسبتاً برکنار مانده‌اند، با این حال نفوذ قصه‌های شرقی در میان عوامل مؤثر دیگر، دور از حقیقت نیست.

لکن مهمترین علت موفقیت این قصه‌ها خصوصیت رمانتیک آنها بوده است. واکنشی

۱- Charles Perrault

۲- Bishop Atturbury

۳- Sir Roger de Coverley

که در مقابل کلاسیسیسم پدید آمده بود، فرار مردم در فرانسه از قوانین سخت و عقاید کلاسیک استادی مانند بوالو^۱، تظاهری همانند در انگلستان داشت. هرچند کلاسیسیسم مجازی همچنان آرمان ادبی مردانی بود که در کافه ها گرد پوپ و آدیسون جمع میشدند، و پیروی از قوانین عقل و نظم و شعور انکار ناشدنی بود. مع الوصف، حتی مؤلف «رساله ای درباره انتقاد»^۲ اجازه میداد که تصورش گاهگاهی خارج از محدوده هنر سنتی به پرواز درآید^۳. پوپ چون خودش از خواندن این قصه ها لذت برده بود [۹]، مطالعه آنها را بدوست خویش یشاب اتربوری توصیه کرد، و هم قصد داشت یک «قصه شرقی وحشی»^۴ بنویسد، هرچند شخصاً مترجم «قصه های ایرانی»^۵ آبروز فیلیپ را، که «می توانست برای چهارشاهی یک قصه فارسی بسازد [۱۰]» به باد مسخره گرفته بود.

لیدی مری ورثلی مونتگو^۶ در نامه های جالبی که از قسطنطنیه میفرستاد، کنجکاوی انگلیسیها را برای مشرق زمین تحریک میکرد. سویت^۷ نیز «هزارویک شنب» و سایر قصه های جن و پری را میخواند - از این نویسنده در جای خود با تفصیل بیشتری سخن خواهد رفت - گولد اسمیت و جانسون هم هردو چنانکه خواهیم دید در مقابل دلربائی خاص شرق بی تاب بوده اند.

بدین سان، انگلستان قرن اگوست^۸ که شاهد و ناظر «شجره سبک قدیم و جدید»^۹ بود، ترجمه کلیه قصه های شرقی، اعم از اصیل یا دروغین را که در فرانسه یا خارج از آن منتشر شده بود، دردسترس داشت، و تا زمان انتشار «رابین سون کروزو» در ۱۷۱۹ حکایتی پر حادثه و خیال انگیزتر از آن نمی شناخت.

دوم - آدیسون واستیل - و حکایات شرقی این دونویسنده

آدیسون واستیل دونویسنده هنرمندند که با روح و نیاز اجتماعی دوره خود هم آهنگی داشتند. علی رغم تفاوت خلق و خو و استقلال قسمت اعظم آثارشان، نام این دوتن بصورت جداناپذیری در کارهای مهم ادبی و اخلاقی این دوره باهم مؤتلف گردیده است. هدف این دو نویسنده مانند متأخرین ایشان، جانسون و گولد اسمیت، تغییر وضع رسوم و آداب، و کوشش ایشان درالفت دادن تمایلات مخالف زمان خود: در روحیه اشرافی و آئین ظاهر پرستی (پوریتانیسم) بوده است [۱۱].

فکر استیل روشن است، و نوعی انشاء خاص و ظرافت گفتار دارد، ولی کاملاً مانند

۳- مقصود الکساندر پوپ است. ۲- «Essay on Criticism» ۱- Boileau

۵- «Persian Tales» ۴- «A wild Eastern tale»

۷- J. Swift ۶- Lady Mary worthley Montagu

۹- «Le querelle des anciens et des Modrnes» ۸- Siècle d' Auguste

آدیسون مرد عصر خود نیست، و از همین جهت هنر نویسندهٔ اخیر معرف امتیاز بیشتری است. در روزنامهٔ «تتلر»^۱ (۱۷۰۹-۱۷۱۱) که کار شخص استیل است، و گاهی آدیسون با آن همکاری می‌کند، نام شخصیت مطبوع - اسحق بیکراستف^۲ [۱۲] منجم و ساحر را از سوئیت بعاریت گرفته و کوشش دارد که با یک سلسله تصویرهای خیالی و حقیقی خطاهای خودخواهی، خود-پرستی و اسراف را هم ب مردم و هم به گناهکاران نشان دهد. پس از آن به تأسیس مجلهٔ «اسپکتیتور»^۳ (اول مارس ۱۷۱۱ تا ۶ دسامبر ۱۷۱۲) میپردازد که در آن آدیسون نقش بسیار اساسی دارد، و در ژوئن ۱۷۱۴ شخصاً آنرا از نوابراه میاندازد و مدت هفت‌ماه ادامه می‌دهد.

در بارهٔ آنچه به تفسیر فکر شرقی مربوط میشود، وی مقاله‌ای با عنوان «نامهٔ امپراطور چین با پاپ»^۴ [۱۳] دارد که از اولین نامه‌های طنزآمیز در بارهٔ سیک پرطمطراق و رسوم شرقی است و موضوع آن خواستگاری امپراطور چین از دختر جوان مسیحی است. در مجلهٔ «گاردین»^۵ [۱۴] وی تنها داستان شرقی «سرگذشت سانتون برصیصا»^۶ [۱۵] را حکایت میکند و منظورش از آن تعلیم اخلاقی است. سانتون برصیصا «فوست شرقی» است که یکباره تسلیم شیطان میشود، ولی شیطان با و خیانت میکند و برصیصای عابد، ملعون از دنیا می‌رود. روح مسیحیت، استیل، نویسندهٔ «قهرمان مسیحی»^۷ را وادار می‌سازد که این قصه را که اصل شرقی آن مورد تردید بوده انتخاب کند؛ و به همین مناسبت خود را مؤلف میدانند که با ذکر این عبارت عذرخواهی کند: «نتیجهٔ اخلاقی که از این حکایت بدست می‌آید کاملاً با مسیحیت دمساز است. و تنها بخاطر رد کردن هرگونه بی‌حرمتی که در این مورد ممکن است تصور رود اظهار می‌داریم که بسیاری از عقاید مذهب اسلام از کتاب مقدس گرفته شده است» [۱۶]. در حقیقت همین حکایت فکر نوشتن «راهب»^۸ را به م. ج. لوئیس^۹ القاء کرده است.

حال اگر استیل کمتر بموضوع حکایات شرقی وارد میشود، همکار و هم پیشهٔ او آدیسون که عمیقاً در عالی‌ترین فرهنگ قدیم غور و بررسی کرده است، و ذوق خاصی برای هرچه دور و غیر عادی و یادآور عهد عتیق است دارد، غالباً از آن استفاده می‌کند. آدیسون دنیای قدیم را بخوبی میشناسد، از این گذشته مسافرتهايش بایتالیا و فرانسه و آشنائی که با زبان اخیر داشته بدون تردید باطلاعات او در بارهٔ کشورهای دیگر افزوده است. وی همچون استیل مشتاق تغییر وضع است، و کاملاً لزوم فوری یک نوع اصلاح اخلاقی را دریافته است. پس با نظری

۱- «Tatler»

۲- Isaac Bickerstiffe

۳- «Spectator»

۴- Letter from the Emperor of China to the Pope

۵- «The Guardian»

۶- «Christian Hero»

۷- «The Monk» (Le moine)

۸- M. G. Lewis

روشن و روان شناس بتحلیل خلق و خو و تفاوت‌های اخلاقی مردمی که در اجتماع زندگی می‌کنند می‌پردازد.

روزنامه «تتلر» که نخستین مدیر آن استیل، همکار سابق این نویسنده بود، برای آدیسون وسیله‌ای در برابر افکار شد، و پس از «تتلر»، «اسپیکتاتور» بوجود آمد که هیچ اثری از یک مجله اطلاعاتی در آن نبوده، بلکه بتماسی به مقاله روزانه‌ای در اخلاق، ادبیات و فلسفه اختصاص داشته است. در این مجله که مدت بیست و هشت ماه (در دودوره) منتشر شده است، آدیسون بیست و یک حکایت نقل کرده که بعضی از آنها را همکاران ناشناس آورده‌اند. غالب این شرح‌های کوچک اخلاقی و فلسفی یادآور ایران و مردم و آداب و رسوم آن می‌باشند.

«رویای میرزا»^۱ [۱۷] یک تمثیل شرقی و بقدری معروف و در دسترس عامه است که نیازی به شرح و توصیف ندارد. میرزا [۱۸] از فراز مرتفع‌ترین تپه بغداد به تماشای توده مردمی می‌پردازد که از پل زندگانی که قسمتی از اسواج ابدیت را دربر گرفته است عبور میکنند همه این مردم دیر یازود از پل فرو خواهند افتاد و در غبار ذرات آب یا بسوی جزایر شادمانی (بهشت) و یا بطرف ابرهای تیره ماورای کوه الماس (جهنم) برده خواهند شد. بوسیله این تصویر رؤیائی، میرزا پستی‌ها و بلندیه‌های زندگی، حقیقت مرگ، تسلای ایمان و سری را که وجود آدمی در آن پوشیده است بیان میدارد.

صورت این تصویر فلسفی که آدیسون ادعا دارد ترجمه لغت به لغت یک دستخط شرقی است، بسیار ساده، روشن، و سبک انشائش روان و مستقیم است. و بخوبی ابتکار آدیسون راحتی در توجیه و انتقال یک فکر شرقی نشان میدهد.

در باره اشعار و حکم فارسی که یادآور سبک تطبیقی آدیسون است می‌توان کتابها تنظیم کرد: مثلاً بگوید: «با خود گفتم، به یقین که آدمی چیزی جز سایه و زندگی جز رؤیای نیست»^۱ لکن شباهتی که بین فکر آدیسون و گفته این شاعر ایرانی که نامش بر نویسنده نامعلوم است و دنیا را به کاروانسرای دودر تشبیه میکند^۲ [۱۹]، بخصوص جالب و قابل ملاحظه است.

در مقاله دیگری [۲۰] وی زندگی را به یک زیارت، و دنیا را به مسافرخانه‌ای تشبیه میکند: مردمی که از یک سو متولد میشوند و از سوی دیگر از این جهان می‌روند، غربای - مسافری هستند که جز دوره بسیار کوتاهی در این مسافرخانه نخواهند ماند. حکایتی که با ذکر آن آدیسون مقاله خود را پایان میدهد، و منظورش عیان داشتن کیفیت ناپایدار عمر آدمی است، قصه‌ای شرقی است که خود به «سفرهای شوالیه ژان شاردن»^۳ در ایران نسبت داده است.

۱- «The vision of Mirza»

۲- Surely said I, man is but a shadow, and life a dream»

۳- رجوع شود به قسمت ملحقات اشعار فارسی در آخر این کتاب

۴- Chevalier Jean Chardin

«حکایت درویشی که قصری را با کاروانسرای اشتباه می‌کند»: درویشی به شهر بلخ وارد می‌شود، و عمداً یا سهواً قصر پادشاه را بجای کاروانسرا می‌گیرد. وقتی شهریار از او علت این امر را جویا می‌شود، درویش یک سلسله پرسش مطرح می‌کند که مقصودش از آنها رسیدن به نتیجه‌ای کاملاً غیرمنتظره است: «درویش گفت: ای شهریار، اجازت ده که یکی دوسئوال از حضرتت بکنم - اول بار که این خانه (قصر) ساخته شده چه کسانی در آن منزل گزیدند؟ شهریار جواب داد: «اجدادم». - آخرین کسانی که - قبل از حضرت شما - در این قصر زندگی می‌کردند کیانند؟ شهریار پاسخ داد: «پدرم» - «و شخصی که اکنون در این خانه مسکون است کی است؟» پادشاه جواب داد: «خودم» - «و آن کس که پس از شما در این محل سکنی خواهد گرفت کیست؟» «البته شاهزاده جوان پسر من». درویش فریاد برآورد: «آه ای شهریار، خانه‌ای که اینچنین دست بدست می‌گردد و هر دم گروهی در آن منزل می‌کنند و دائماً دسته‌های تازه میهمان به آن وارد می‌شوند، قصر نیست، بلکه کاروانسرا است!».

حکایتی که در پایان دویست و نود و سومین مقاله «اسپکتاتور» [۲۱] نقل می‌کند، و آنرا «تمثیل ایرانی قطره بارانی که به مروارید تبدیل شد»^۱ مینامد، دلیل قاطع دیگری بر این است که آدیسون با آثار سعدی آشنا بوده است. میدانیم که گلستان سعدی اول بار در ۱۶۳۴، بوسیله آندره دوریه^۲ با این عنوان بفرانسه برگردانده شد: «گلستان یا امپراطوری گلهاء، تصنیف سعدی، شاهزاده شاعران ترک و فارسی»^۳ (چنین است در اصل)، و اینکه آدیسون بقدر کافی بزبان فرانسه آشنا بوده تا از این ترجمه الهام بگیرد. اما برای این تمثیل که بشعر فارسی در «بوستان» است [۲۲] و نه در «گلستان»، وی از منبع دیگری استفاده کرده و آن اثر شاردن «مسافرت بایران و هندوستان شرقی»^۴ (۱۶۸۶) است (که در همین سال به انگلیسی ترجمه شده است).

یکی از گران قدرترین قسمت‌های کتاب شاردن مشتمل بر ترجمه قطعاتی از گلستان و بوستان و ذکر تمثیل‌ها و بخصوص امثال و حکم ایرانی است. [۲۳] در پیش «حکایت درویش در قصر پادشاه» را که آدیسون مستقیماً به کتاب این سیاح نسبت داده است، بیان داشتیم. بدین سان با گفتگواز تواضع مردی که خوشبختی و موفقیت خود را به عقل و درایت خویش نسبت نمیدهند، وی باز بذكر مثال معروف سعدی [۲۴]، که آنرا یک تمثیل کوچک ایرانی می‌خواند، می‌پردازد.

۱ - «The Persian Fable of a Drop of Water which became a Pearl»

۲ - André du Ryer

۳ - «Gulistan ou l'Empire des Roses, composé par-

Saadi Prince des Poètes turcs et perses»

۴ - «Voyage en Perse et aux Indes»

و اینک آن کنایه زیبا :

یکی قطره باران ز ابری چکید	خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جائی که دریاست من کیستم	گراوهست حقا که من نیستم
چو خود را بچشم حقارت بدید	صدف در کنارش بجان پرورید
سپهرش بجائی رسانید کار	که شد نامور لؤلؤ شاهوار
بلندی از آن یافت کوپست شد	در نیستی کوفت تاهست شد [۲۵]

در یکی از زیباترین مقالاتش [۲۶] که با این عبارت شروع میشود «ما هیچ چیز را مانند پند و اندرز آتقدر با بیمیلی نمیپذیریم»، پس از شرح اینکه چرا نصایح مستقیم و گستاخ، هرگز خوشایند، هیچ کس نخواهد بود، آدیسون روش تمثیل (حکایات از زبان حیوانات) و ضرب المثلها و حکایات شوخی آمیز را ترجیح میدهد و قطعه‌ای که بدین منظور می‌آورد «**قصه سلطان محمود و وزیر**» [۲۷] میباشد. این وزیر ظاهراً از نصیحت‌گویان عاقل است که ادعای دانستن زبان مرغان میکند. پس از تفسیر مشاجره دوجغد که باهم بر سر دها و ویران دعا دارند، به اصلاح رفتار سلطان که با جنگهای خارجی و استبداد داخلی مملکت را به نیستی و فنا کشانده، و بقول آدیسون امپراطوری ایران را خالی از سکنه کرده بود، توفیق مییابد. [۲۸] عین این حکایت بشعر فارسی در دیوان نظامی گنجوی (در مخزن الاسرار) یافت میشود [۲۹].

علاوه بر این حکایات کوچک که مستقیماً به نظم و نثر فارسی مربوط است، آدیسون قصه‌های فراوانی نیز از «**هزار و یکشب**» اقتباس کرده است، که اینک بطور مثال به برخی از آنها اشاره میکنیم: «**سرگذشت النشار**» - پنجمین برادر سلمانی [۳۰] - بصورت حسن ختام یک مقاله در ناپایداری امیدها و آرزوهای دنیوی ذکر شده است [۳۱]. آدیسون چنین اضافه میکند «آنچه من در اینجا می‌گویم می‌تواند نتیجه اخلاقی یک قصه عربی باشد، و چنین قصه‌ای را من در ترجمه فرانسه آقای گلان دیده‌ام». و باز تأکید میکند که خواننده کتاب او با تفکر کامل در باره بطلان امیالی که گاهی به نظر او رسیده است، خود را همجوار شیشه‌گر ایرانی خواهد یافت. بار دیگر با استفاده از حکایت دیگری از «**شبها**» یعنی قصه پادشاه بیماری که بوسیله ورزش با کباده بهبودی یافت [۳۲]، فوائد ورزش در هوای آزاد و رژیم غذایی ساده و سالم را بیان میدارد.

سایر مسائل فلسفی با مثالهای دیگری مأخوذ از داستانهای شرقی روشن شده‌اند. از جمله برای مفهوم عینی بودن زمان که جان لاک^۳ مطرح کرده است، آدیسون شرح سفر محمد (ص)

۱- «Sultan Mahmoud et son vizir»

۲- کاین ده ویران بگذاری به ما... رجوع شود به ملحقات اشعار فارسی

۳- John Lock

به آسمان هفتم در یک چشم بهم زدن، و نیز قصه سلطان مصر [۳۳] را مورد استفاده قرار می‌دهد. و در باره مسئله «هویت خصوصی» که بازهم فیلسوف نامبرده بیان گذارده است، قصه فارسی «فضل‌الله و زمره» [۳۴] را که یکی از همکاران ناشناس برای آدیسون فرستاده بعنوان مثال آورده است. همچنین فکر تعلیق دائمی را با شرح تابوت محمد (ص)، که بوسیله دوميله مغناطیسی در هوا [۳۵] معلق است مورد توجیه قرار می‌دهد.

آدیسون تنها با مجله «اسپکتاتور» همکاری نمی‌کرده است، زیرا علاوه بر آنچه ذکر شد، حکایت‌های دیگری از همین نوع در «گاردین» دارد که از آنجمله «داستان ایرانی پادشاه عادل»^۱ است و این قصه به شاه ایران نسبت دارد که فرمان داد مجرمی را در تاریکی اعدام کنند، هرچند میدانست که ممکن است آن مجرم فرزند خودش باشد.

محاسن لطف و ادب در روابط دوستانه با قصه «شاکبک و عید برامکه»^۲ [۳۷] مشروح است، و در مجله «گاردین» قصه نسبت دراز «حلیم و عبدالله» [۳۸] که حکایتی بکر و ساخته شخص آدیسون بنظر می‌آید، و هم قصه دیگری بنام «هلیا، هارپات و شلوم» [۳۹] در «اسپکتاتور» توجه را جلب می‌کند. هرچند نویسنده کوشش دارد که حکایت اول را با دادن رنگ محلی لازم شرقی جلوه دهد، زمینه و صحنه‌ای که تقریباً برای تمام این حکایات شرقی انتخاب می‌کند ایرانی است. مثلاً وضع و حالت ایرانی که در آغاز این قصه بوجود می‌آورد چنین است: «نام حلیم هنوز در سراسر شرق جهان مشهور است. در میان ایرانیان، حتی امروز هم نام حلیم، طیب گرانقدر شهرت دارد...» حلیم منجم بزرگی بوده و کلیه اسراری که بر روی مهر سلیمان پسر داود منقوش بوده میدانسته است. بعلاوه سمت فرمانداری قصر اسود، و ریاست کلیه طبیبان-الشرین (چنین است در اصل)، پادشاه ایران، را نیز داشته است.

وصفی که آدیسون از «قصر اسود» می‌کند - محلی که ایرانیان اجساد خانواده شاهی را در آن بخاک می‌سپرده‌اند - بسیار جالب است. زیرا این قصر که تماماً از مرمر سیاه ساخته شده و در آن پنج هزار چراغ دائماً روشن بوده، و صددر تاشو از چوب آبنوس داشته، احتمالاً الهام انگیز بکفورد در توصیف «طالار ابلیس» او در «واثق» شده است. [۴۰] از این گذشته آدیسون غالباً به بزرگی امپراطوری ایران در زمان خلفا و در عهد عبدالله [۴۱] اشاره می‌کند، و از کوهی بنام - کوه خاکان - بعنوان مقر محبوب شاهنشاهی، یاد می‌کند، اما نویسنده رساله در هیچ دائرةالمعارفی نام چنین کوهی را پیدا نکرده است.

حتی در «فری هولدر»^۳ [۴۲] «معمای پادشاه ایران» را با این سؤال نقل می‌کند: -

۱- «The Persian story of Just Sultan»

۲- «L'Histoire de Shacabac et la fête des Barmacides»

۳- «Free Holders»

«چيست آن درختی که سیصد و شصت و پنج برگ سفید و سیاه دارد؟ البته جوابش «سال» است [۴۳]. اما مقاله نویس بزرگ، آدیسون، که هیچگاه قصه‌ای را بدون دریافت نتایج اخلاقی از آن رها نمی‌سازد، اضافه می‌کند که این برگها نمونه کارهای خطیر پادشاهند که بنظر دوستان سفید و در نظر دشمنان سیاه جلوه می‌کند.

بدین ترتیب می‌بینیم که هدف «اسپیکتاتور» و «تتلر»، و سایر مجله‌های مشابه آنها پیش از همه چیز سرگرم کردن مردم و فراهم نمودن آنچه مردم شهر را خوش آیند بوده و آن علاقه داشته‌اند می‌بوده است. اما مقاله نویسان برحسب رسم زمان خویش از این موقعیت برای دادن نصایح اخلاقی و تحقیر بدیها و دیوانگیها، بوسیله نقل گفتار نویسنده‌گان کلاسیک، و حکایات کشورهای دور دست، استفاده می‌کردند. بهمین جهت در این درسهای اخلاق و آداب و معاشرت موضوع صنعت و اقتصاد، بهداشت و پاکیزگی [۴۴]، عقل و انصاف، لطف و مهربانی دوستانه، هنر اندرز دادن و آگاهی یافتن، آرامش در مقابل تهمت و افتراء و مرگ، و بالاخره مسئله زن و ازدواج [۴۵] همه غالباً در زیر نقاب شرقی در قانون تقوای آدیسونی مذکور گردیده‌است. بهمین ملاحظه آدیسون را پیشقدم این سبک ادبی میدانند، زیرا وی گرایش اخلاقی و فلسفی و حتی سبک طعن و طنز [۴۶] عصر خود را که در تمام سده هیجدهم استوار بوده اعلام داشته است.

دوم - جانسون، هاگزورت^۱ و گولد اسمیث

باستانیای، «رؤیای میرزا»، و چند حکایت دیگر در «اسپیکتاتور»، این وقایع کوچک شرقی از نظر ارزش ادبی غالباً ناچیزند، با اینحال آدیسون سبک بکار بردن حکایات اخلاقی را معرفی کرده است. می‌توان گفت که در «رامبلر»^۲ و «ایدلر»^۳ سبک اسپیکتاتور دنبال شده‌است [۴۷] اما شیوه جانسون وزین، شاهانه، خطاب آمیز و در قالبی هموار و یک شکل ریخته شده و حتی استحکام و شکست ناپذیری آن، نیاز به حالات تخیلی و بدیع و خارج از عادیات را در خوانندگان او تحریک می‌کند. [۴۸] لطف و سادگی آدیسون و استیل، نوعی تضاد با سنگینی و فضل فروشی جانسون دارد، بهمین سبب عامه مردم دیگر مقاله‌های او را نمی‌خوانند، زیرا این مقالات زیبایی «اسپیکتاتور» را فاقدند، و محبوبیت این مجله را ندارند. شباهتی که بین دو حکایت شرقی - یکی نوشته جانسون در «رامبلر» و دیگری اثر آدیسون در «اسپیکتاتور» - موجود است، رقابت و همچشمی معروف جانسون را به ثبوت میرساند.

بدین سان قصه «حامد و رشید» [۴۹] شبیه «هیلپا، هرپات و شلوم» است. هر دو از نظر سادگی نقشه و خصوصیات اشخاص حکایت و رنگ محلی بچکانه‌اند. این تقلید عمدی جانسون از مقالات آدیسون در حکایت دیگری بنام «ارطغرل بصری»^۴ بخوبی آشکار است، و نقشه ریزی

۱- Hawkesworth

۲- Rambler

۳- «Idler»

۴- «Ortogrol of Basra»

آدیسون را در تعلیم با حفظ نقاب شوخی و مطایبه علانیه نشان میدهد. داستان «ارطغرل بصری» در بغداد اتفاق می‌افتد [۵۰]، و می‌بینیم که ارطغرل در «آرامش تفکر» کوچه‌های این شهر را می‌سپرد؛ همچون میرزا، وی در رؤیائی از فراز تپه غرق تماشای یکی از مناظر شهر است. این بار پدر ارطغرل، بجای شبح «رؤیای میرزا»، توجه پسر خود را ابتدا به سیلابی بی‌اثر و سپس به جویباری آرام و مطمئن جلب میکند، و از مقایسه این دو پدیده درسی می‌آموزد. در این شرح‌ها و حکایات توصیف‌های جالبی است که بعضی از قسمتهای «قصه‌های ایرانی» (هزاره یک روز) را بخاطر می‌آورد: مانند توصیف زندگانی وزیر ثروتمندی که سفره‌اش از غذاهای لذیذ و عالی رنگین بود، و یا شرح جمال شاهزاده خانم که بر تخت جلوس کرده و با گوهرهای خجند می‌درخشد.

جانسون در قصه‌های شرقی همه‌جا دو وجهه خاص فلسفی خود: داشتن ایمان مذهبی، و جرأت و شهامت در انجام وظیفه را آشکار می‌سازد و اینها بخصوص مضمون‌های اساسی سه حکایت «رامبلر» هستند از این قرار: حکایت «نورالدین بازرگان و پسرش المعمولین» [۵۱]، حکایت «مراد پسر هانوث و پسرش ابوزید» [۵۲]، حکایت «ساجد، فرمانروای حبشه و کوشش او در راه خوشبختی» [۵۳]. در قصه دیگری با عنوان جلال‌الدین [۵۴]، جانسون شرح بی‌احتیاطی جوان دانشمندی از اهالی تبریز را بیان میکند که کرسی استادی شهر بصره را بامید بازگشت به زادگاه خود (برای جلوه کردن و ارشاد نمودن) رها کرد، اما پس از مراجعت به تبریز هم‌شهریانش مطلقاً با او بی‌اعتنایی کردند.

با وجود این نه جانسون ونه هاگزورث، هم‌عصر و مقلد او، در بند آن نیستند که محل وقایع داستانهای خود را با کنایاتی در باره بغداد، یا دوره چنگیزخان در سمرقند، و یا امیران و وزیران نامشخص، و امثال اینها، مشخص سازند. [۵۵] بنابراین برخلاف «اسپیکتاتور»، مقالات «رامبلر»، «ایدلر» و «ادونچور» آنچه را که ما بعنوان تأثیر مستقیم ایران و رسوم و آداب و قصه‌ها و افسانه‌هایش در طلب آن هستم، آشکار نمی‌سازد. مع هذا نقشی را که این مقاله نویسان در تاریخ مشرق‌گرایی (شرق‌شناسی) داشته‌اند نباید فراموش کرد. هردوی این نویسندگان حتی طرز تکلم و سبک پرطمطراق مشرق‌زمین را در گفته‌های خود یکار برده‌اند، و این چیزی است که در مقالات آدیسون کمتر دیده میشود. گولداسمیت استعمال جمله‌های سبک شرقی مستشرق‌نماها را در یکی از نامه‌های اثر خود بنام «شخصی از اهل دنیا»^۲ تنقید میکند. [۵۶].

*

* *

۱- *Saged, Lord of Ethiopia and his efforts to be happy*

۲- *The Citizen of the World*

بازول^۱ در «زندگی جانسون» [۵۷] شعر زیر را بمناسبت ها کزورث و مشرق‌گرائی او ذکر می‌کند:

«ها کزورث زبردست را به این مکتب مدیونیم»

و بسختی شاگرد را از استاد تشخیص می‌دهیم.

مقالات این شاگرد ساعی جانسون بازهم بیشتر جنبه اخلاقی دارند. «انگشتی - آمورات»^۲ [۵۸]. قصه‌ای هوشمندانه است که فکر اصلی آن، موضوع انگشت، ممکن است الهام بخشی اسکارواید^۳ در «تصویر دوریان گری» شده باشد: یکی از اجنه به سلطان آمورات انگشتی هدیه می‌کند که هروقت گناهی مرتکب می‌شود رنگ آن می‌پرد و انگشت او را می‌فشارد. باینحال سلطان دمی از ظلم و استبداد دست برنمی‌دارد، و چون او را به یکی از غولان بیابانی مبدل می‌سازد. پس از گذراندن حوادث بسیار، و تحمل چندین تبدیل شکل دیگر، بصورت کبوتر سفیدی بر درغار عابدی فرود می‌آید، و می‌شنود که سلیمان، زنی که مورد تعقیب او قرار گرفته بوده است، سرگذشت خود را برای مرد پارسا حکایت، و از سلطان آمورات شکایت می‌کند. ناگهان در او «احساسات دوستی و محبت پاک» پدید می‌آید و در نتیجه بصورت آدمی برمی‌گردد. در اینجا عابد که کسی جز همان جنی که انگشت را به سلطان هدیه کرده است، نیست بار دیگر زبان به موعظه و نصیحت او می‌گشاید و او را مرخص می‌کند که به خجند برگردد و از نو در این شهر فرمانروائی کند. حکایت «نورالدین و آمنه» [۵۹] جانسون به زبان فرانسه ترجمه و در مجله «لومر کوردو فرانس»^۴ با عنوان: «تنبیه آرزوها، قصه شرقی» به چاپ رسیده است. (اوت ۱۷۶۰).

«المران و حامد» [۶۰] (۱۷۶۱) معروف‌ترین قصه ها کزورث، غیر از آنچه در مجله‌ها به طبع رسیده، نیز بسیار جالب است، زیرا از جهاتی پیشقدم قصه «وائق» بوده است. داستان در ایران اتفاق می‌افتد و پادشاه کشور را بین دو پسر خود تقسیم کرده است: یکی المران، جاه‌طلب و شهوت پرست، و دیگری حامد آرام و معقول. المران که می‌خواهد در دنیا همه چیز حتی معشوقه برادر خود را داشته باشد، سرانجام در خواهد یافت که آنکه تنها در جستجوی خود کامی زودگذر و در بند لذت است مدام محروم خواهد ماند. همین مضمون موضوع اصلی قصه «ساجد» نوشته جانسون است. همچون وائق، المران که بی‌نهایت مایل به درک انواع لذت است، همانند ساجد در پایان زندگی خواهد دید که کوشش آدمی در راه بدست آوردن خوشبختی بهر قیمتی که باشد، همیشه با بدبختی بزرگتری مواجه خواهد شد. [۶۱]

کلیده این قصه‌ها وجود فکر غالب فلسفه قرن هجدهم را ثابت می‌کند، و این فلسفه با

۱- Boswell : «Life of Johnson»

۲- «The Ring of Amourath»

۳- Oscar Wilde : The Portrait of Dorian Gray ۴- «Le Mercure de France»

هنرمندی در شعر جانسون بنام «یهودگی آرزوهای بشری»^۱ و نیز در سرگذشت «راسلاس»^۲ نوشته این نویسنده پدیدار است. بنظر می‌رسد که این آخرین رمان، یا بهتر بگوئیم تمثیل فلسفی جانسون، «ساجد فرمانروای حبشه و کوشش او در راه کامروائی» را بعنوان طرح و سرمشق اولیه تقلید کرده و کتاب اخیر هفت سال قبل از «راسلاس» نوشته شده است. قسمتی از حکایت «راسلاس» که مربوط به خانه لذات است، خانه‌ای که در جزیره‌ای در دریاچه‌ی دابیا برای ده روز کامرانی ساخته شده، برج واثق را بیخاطر می‌آورد. اما «راسلاس» فلسفی‌ترین قصه شرقی بزبان انگلیسی است، و چون بلافاصله پس از مرگ مادر جانسون نوشته شده، فلسفه تاریک نویسنده را نسبت به حیات روشن‌میسازد [۶۲]. مضمون اصلی قصه را ممکن است در اصطلاح خود نویسنده: «یهودگی آرزوهای بشری» خلاصه کرد. راسلاس که در جوانی همه‌روز در «دره شادی» محصور بوده است، در مییابد که اقناع نفس با سعادت مداوم پایان نمی‌پذیرد، و با خواهرش نکایه، و دور فقیق دیگر که یکی از آنها سیاح و فیلسوف جهان‌نیده ایملاک است، در جستجوی خوشبختی از خانه خود فرار میکند، ولی هیچ‌جا آنرا نمی‌یابد. وی که قادر نبوده است که در پادشاهی دیار کوچکی با نیکوکاری با آرزوهای خود دست یابد، ناچار به حبشه برمیگردد. زمینه و محل این قصه کم و بیش نامعلوم است. «دره شادی» با عبارتی کاملاً تعمیم یافته و کلی توصیف شده، و مختصر حوادث قصه ممکن است در حبشه یا در مصر، و یا در یک کشور بی‌نام و نشان اتفاق افتد. و اما درباره اشارات به مشرق زمین، ایملاک جانسون در «اگرا» پایتخت هندوستان و شهری که مقرر سلطان بزرگ مغول است، مسافرت کرده است و بدین‌سان مشاهدات خود و تأثیری را که ایران و عربستان در او بجای نهاده‌اند، نقل میکند:

«ایران، جائیکه من در آن بقایای عظیم مردم این سرزمین قدیمی با جلال را بچشم دیدم و جائیکه تمدنی پیشرو در آن وجود دارد. ایرانیان مردمی فوق‌العاده اجتماعی هستند، و دیدارهای ایشان هرروز نکات تازه‌ای از آداب و منش برای من همراه داشت، و در آنها دل آدمی را با تمام وجوه آن تعقیب و مطالعه کردم... در عربستان مردمی با خوی شبانان و جنگجویان دیدم که جز یک زندگی چادر نشینی، دارائی دیگری نداشتند، و گله و رમે‌شان تنها ثروت آنها بود. اینان بدون آرزو و بدون رشک و میل در تمام ادوار نسل در پی نسل با بقیه اقوام دنیا در جنگ بوده‌اند» [۶۳].

راسلاس، محبوب‌ترین اثر جانسون که به بیش از ده زبان برگردانده شده است، فقط چند هفته پیش از «کاندید» و لتر منتشر شد؛ و این مدت آنقدر کوتاه است که نمی‌توان در باره آن گمان تأثیر و الهام کرد، هرچند جانسون خود از این هم‌زمانی عجیب انتشار کتابش با نشر «کاندیده» و لتر در شگفتی مانده بود. بقول کا زامیان: [۶۴]. «از نظر اخلاقی این دو اثر با هم شباهت دارند،

و حتی از لحاظ روحیه چندان متفاوت نیستند. بدبینی جانسون رنج‌آور است، و بهیچوجه [مانند ولتر] طعنه‌آمیز نیست. اما آنچه از همه بیشتر جلب توجه میکند، شباهت افکار بشردوستانه است که در نزد نویسنده ای چون جانسون ولتر و یا یک شاعر فارسی‌زبان یکسان توان یافت، و یقین تجانس بسیاری بین عقاید شعرا و حکمای ایرانی و فیلسوفان فرانسوی قرن هجدهم [۶۵] موجود است. به این گروه «فلاسفه» بزرگ و اخلاقیون انگلیسی این عصر، بخصوص می‌توان آدیسون، جانسون و گولداسمیت را نیز افزود.

بر نگارنده این رساله معلوم نیست که آیا جانسون همانند ولتر از رسوم و آداب وادیان مملکت ما کاملاً آگاهی داشته است یا نه؛ با اینحال بنظر من زبان ایملاک به سخن سعدی بسیار مانده است، و بقول هانری ماسه: «سعدی که شاهد سقوط امپراطوریه‌ها بوده و ناپایداری این جهان و فرار عمر و زمان و بیهودگی هرنوع مقاومت در مقابل سرنوشت را عمیقاً احساس کرده است، با یک نوع خوشبینی (ایقوری) [۶۶] عالقدر مستقر میشود. شاعری که جانسون شرح میدهد درست همان است که ما لقب حکیم [۶۷] باو اطلاق می‌کنیم. «جانسون از زبان ایملاک میگوید: «شعر شاعر باید مفسر طبیعت و قانون‌گزار نوع بشر باشد، و شاعر باید همانند یک ابرمرد زمان و مکان، فکر و رسم نسل آینده را از بالا بنگرد و بر آن تأثیر بگذارد. [۶۸] و باز میگوید «همه جا [در ایران و در عربستان] دیدم که شعر چون شریف‌ترین هنرها گرامی داشته میشود، و مردم همگی برای شاعر قدر و احترامی سزاوار فرشتگان قائلند [۶۹]. و این درست تجلیل نظامی گنجوی را از سه شاعر بزرگ بخاطر می‌آورد. [۷۰]

عرفان نیز می‌تواند نکته دیگری از شباهت افکار را روشن کند، زیرا فکر جانسون از آن مشحون است و از گفتار متفکرین ایرانی نیز می‌توان هزاران مثل و حکایت در باره آن اقامه کرد. (به این همانندی فکر شرقی و غربی [۷۱] میتوان فصلی اختصاص داد، ولی نویسنده رساله از آن میگذرد، زیرا از دور شدن از موضوع اصلی بیمناک است).

خلاصه آنکه در آنچه مربوط به خصوصیات و زبان و مکان اتفاقات است، چنانکه در - پیش ذکر شد، «وسلای» جانسون برای القاء دوری و تصویر زیبایی بومی بطور عمدسبهم است. حبشه و قاهره بطوریکه وی توصیف کرده است، اقلیمی دوردست و نامعین اند که در آنها مردمی تا اندازه‌ای نامشخص به رفت و آمد مشغولند. با اینحال لذت زندگی و رنج مرگ، چنانکه جانسون در نظر داشته، مسائلی هستند که هرکس به فنای انسان پیاندیشد و از این اسر به «تعلیم و ارشاد» و «کمال» و «ایمان» پناه برد با آنها رویرو خواهد شد. در مورد این حقایق جهانی، متفکرین بزرگ همه زمانها تفکر کرده و حکایات واقعی و یا تصویری آورده‌اند که شباهت مبهوت - کننده‌ای باهم دارند.

سوم گولد اسمیث

گولد اسمیث در شاهکار خود «شخصی از اهل دنیا» قصه‌های شرقی را با قصد طعن و طنز به کار برده است، و سادر فصلی جداگانه از آن بحث خواهیم کرد. لیکن وی حکایتی شرقی نیز نگاشته که ممکن است آنرا از قصص اخلاقی و فلسفی شمرد. عنوان این قصه چنین است: «عاصم. یک قصه شرقی یا انتقام عقل خداوندی در حکومت اخلاقی این دنیا»^۱ (۱۷۶۹-۱۷۶۵) این حکایت در مجله کوچک اوبه نام «زنبور عسل»^۲ (اکتبر-نوامبر ۱۷۵۰) که در آن «نامه‌های چینی» یا «شخصی از اهل دنیا» را شروع کرده بود منتشر گردید، و بعداً همین حکایت را در مجله جداگانه‌ای با عنوان «مقالات دکتر گولد اسمیث»^۳ به طبع رسانید. «عاصم» تا اندازه‌ای تقلیدی از قصه‌های شرقی ادیسون و جانسون است و با این حال ابتکار گولد اسمیث در همه وجوه ادبیات همواره آشکار است: زیرا شخصاً به هیچ مکتبی بستگی ندارد، بلکه خود شخصاً بنیان‌گذار مکتبی است.

در قصه «عاصم» باز هم رؤیا و شبیختگی وجود دارد، لکن قوه تخیل گولد اسمیث که با مقدمه مرسوم و قراردادی اغناء نمیشود تصویر شبیخ پیر را در حال راه رفتن بر روی آب و هدایت عاصم به سرزمین زیبائی در اعماق آبها منقوش میسازد. سبک روشن و شوخی فراوانی که زینت بخش این داستان است، از جمله خصوصیات بارز این نویسنده است، و ما را در تمایز طرح او و اسلافش رهنمون خواهد بود.

برای صحنه و زمینه حکایت، گولد اسمیث نمونه آشکار منظره‌ای از ایران را انتخاب کرده است: «در آنجا که کوه تبریز [۷۳] سر بر آسمان کشیده و قلعه اش در میان ابرها ناپدید است، در جائیکه در نظر مرد مسافر منظره‌ای جز صخره‌های لیزان و زیبائیهای دیگر طبیعت مشهود نیست» «در یکی از غارهای این کوه هراس انگیز عاصم از مردم گریزان دور از هر نوع اجتماع بشری، در حالیکه حتی با سایه مردمان تنفر میورزید روزگار میگذرانید.» [۷۴] قهرمان داستان او از اهل سجستان (سیستان) است که همیشه به جمال طبیعت وقوف دارد، و آنرا همچون نوعی کمال و مظهری از باریقه خداوندی مینگرد. و این موضوعی است که شعرای عارف ایران و فلسفه وحدت وجودی متعالی ایشانرا به خاطر میآورد.

عاصم پیوسته با خود میگوید: «و که طبیعت چقدر زیبا است! حتی در وحشی‌ترین مناظر و تجلیات خود دوست داشتنی است! ... همه مظاهر جهان باجمال، همه درست و معقول

۱ - *Asem, an Eastern tale; or a vindication of the wisdom of Providence, in the Moral Government of the World.*

۲ - *The Bee*

۳ - *Essays by Dr. Goldsmith*

وهریک به جای خود مفید است. حتی رگبار و طوفان خالی از فایده نیست. اما انسان، این موجود پست، تنها دیوی است که این جهان زیبا در خود سراغ دارد.

با این ترتیب عاصم پیوسته ببقرار است که «چرا مردمی که پیش از این با آنان سهربانی کرده، حق ناشناس اندویا در آنان صدعیب دیگر که تصور وجودش را هم نمیکرده تشخیص داده است. [۷۶]

سرانجام پیر (یا جن) روزی براو ظاهر میشود و آن روزی است که عاصم که از همه چیز خسته شده، سربه آسمان بلند میکند و فریاد برمیآورد: خداوند! آیا رواست که من این چنین در تاریکی و شک و ناامیدی بسر برم؟ و قصد دارد که بلافاصله خود را در دریاچه غرق کند. در همان لحظه مشاهده میکند شخصی که با قدمهای مطمئن و با وقار تمام برآب روان است به سوی او نزدیک میشود.

توانائی راه رفتن برآب اندیشه ای است که غالباً در قصه ها و در اشعار شرقی به آن برمیخوریم. مثالی از آن در «قصه بلوکیه» یافت میشود. و باز این قدرت خارق العاده را به زرتشت [۷۷] و به چند صوفی ایرانی که برای ایشان انجام اعمال خارج از طبیعت نادر نبوده است، نسبت داده اند. اصطلاح: «ای پسر آدم» (یا بنی آدم) که با آن پیر عاصم را مخاطب قرار میدهد، باز هم پیش از همه شرقی است. قبل از همه در قرآن کریم آمده و خداوند بکرات به بنده خود با این عبارت اخطار میفرماید، و در قصه های شرقی همین شیوه را و موجودهای ابرمرد بکار برده اند. پس پیر عاصم را به سیاره دیگری میبرد که ساکنانش مطابق میل و آرزوی او هستند: اینان چون از عیب و گناه خبر ندارند، هیچوقت مرتکب بدی نمیشوند، اما اگر از گناه و بدی ناآگاهند در مقابل نه معرفتی از هنرهای زیبا دارند زیرا با هنرهای ساده و قدیمی خود قانعند. و نه از خرد و عقل بهره ای برده اند، زیرا ایشان را به آن نیازی نیست. احتیاجی به اجتماعات نیز ندارند، زیرا اینگونه امور یا از روی ترس و یا دوستی به وجود میآیند. و مردم آن کشور خویشتن از آنند که از هم ترسی داشته باشند، و چون همه قابل محبت و احترامند هیچ محرکی آنها را وادار به برقراری دوستی های خاص نمیکند.

پس عاصم معتقد و مقتنع میشود که «برای شناختن خوبی و تقوی، باید اول بدی را شناخت»، و این اندیشه تا اندازه ای «دنیا چنانکه هست یا رؤیای بابک» نوشته ولتر را به خاطر میآورد. آخرین قسمت این قصه یعنی قسمتی که آگاهی بر «ذاتی بودن» زمان را تشریح میکند اقتباسی از مثالهای آدیسون است. گولد اسمیت بیان میدارد که تمام این شرح دراز برای عاصم در رؤیائی رخ میدهد که بیش از یک چشم به هم زدن به طول نیانجامیده است. زیرا پائی را که برای غرق کردن خود در آب بلند کرده بود هنوز پس نکشیده بود.

در چاپ واشینگتن ایروینگ^۱ تمثیل یا افسانه اخلاقی دیگری با عنوان «فرشته عشق یک تمثیل شرقی»^۲ وجود دارد، اما بیشتر کنایه‌ای شوخ و طنزآمیز است که زمان را به طور کلی مورد حمله و انتقاد قرار داده و سرانجام ثابت میکند که بی احتیاجی اینان در گفتار، فرشته عشق را برای همیشه فراری داده است؛ در حالیکه وی نیت خیر داشته که در میان این گروه مستقر گردد. این حکایت اخلاقی در حقیقت چیزی از مشرق زمین ندارد، و فقط وصف زیبایی را که گولداسمیت از زنان چینی و چر کسی و کشمیری و چند ملت دیگر میکند، ممکن است احتمالاً غیرعادی و جالب دید.

جمال گروه اخیر (زنان کشمیری) به قدری استادانه شرح داده شده که یک نقش مینیاتور ایرانی را به خاطر می‌آورد و آن وصف تمجیدآمیز از این قرار است.

رنگ بدن ایشان زرد بسیار روشن، و تقریباً شفاف بود، و بر گونه‌هایشان گوئی لاله^۳ احمر روئیده بود. خطوط سیما و اندامشان از چنان ظرافتی حکایت میکرد که تجسم آن مافوق قدرت پیکرتراش مینمود. رشته دندانهای خودسپید تر از عاج چینی داشتند. فرشته عشق تقریباً مصمم بود که در میان این گروه باقی بماند، اما از بدبختی ناگهان یکی از بانوان از او خواست که در باره «سرای» [حرم] خود تصریحاتی بدهد [۷۹].

با اینحال غربی‌پسندی گولداسمیت در پایان کار مداخله دارد، زیرا به نظر می‌آید که زیباییان اروپائی را بر دیگر زیباییان ترجیح داده است.

باید به خاطر داشت که حتی الکساندر پوپ^۴ عبوس‌ترین و جدی‌ترین نویسندگان انگلیسی^۵ حکایت کوچکی در مجله گاردین [۸۰] با عنوان «تمثیل مرد مسافر واقعی»^۶ نوشته و خود آنرا به نام «تمثیل فارسی پیل پای»^۷ خوانده است. پوپ در این مقاله ضمن گفتار درباره «قساوت نسبت به حیوانات وحشی» ابتدا از این بحث میکند که چگونه مردی که در جزیره‌ای متروک زندگی میکند، و هرگز کمترین تعلیمی نیافته و حتی بشری را به چشم ندیده است، ممکن است منحصر به وسیله اشراق یا نور پاک طبیعت به شناسائی [۸۱] فلسفه و تقوی دست یابد. پس از آن برای توجیه لزوم سرکوبی حیوانات موذی به ذکر این تمثیل میپردازد، و بیان میکند که چگونه مرد مسافر مار فسرده را از هلاک شدن از سرما رهاوند، در حالیکه حیوان موذی در عوض قصد نیش زدن او کرده بود.

۱- W. Irving

۲- «The Genius of Love: An Eastern Apologue»

۳- A. Pope

۴- The Fable of the Traveller and the Adder

۵- The persian Fable of Pilpay

در تمام این دوره تأثیر اخلاقی و توجه دائمی به «قصه‌های بیدپای» مبین تجدید چاپ بی‌درپی آنهاست. این قصه‌ها قبل از قرون وسطی با نام **کلیله و دمنه** معروف اروپا بوده‌اند، اما اولین خلاصه جدید آنها در ۱۷۱۱ با عنوان: «**تابعیت آسوپ، در مجموعه‌ای از تمثیلهای سرگرم‌کننده از آسوپ، پیل پای و دیگران... لندن ۱۷۱۱**»^۱ انتشار یافت.

مقاله نویسان منفرد دیگری نیز مانند ادوارد مور^۲ و ریچارد اون کمبریج^۳ که تنها به ذکر نام آنان اکتفا می‌کنیم از حکایات شرقی به منظور آوردن مثالهای اخلاقی و روشن کردن افکار خوانندگان استفاده کرده‌اند. ادوارد مور در مجله **ورلد**^۴ [۸۳] حکایت «**شاهزاده رضوان شاد و شاهزاده خانم شهرستانی یا عواقب ازدواج**»^۵ را نقل می‌کند که یکی از حکایات «**قصه‌های فارسی**» است. وی به شوهران انگلیسی توصیه می‌کند که عقل و خرد زوجه‌های خود را به رسمیت بشناسند، و به جای آنکه خود را دائماً بر آنان فضیلت دهند و صلاحیت بیشتری در اسرار اداره خانواده برای خود قائل گردند از ایشان اطاعت کنند.

مقاله نویسی دوم (ریچارد اون کمبریج) در همان مجله [۸۴] قصه شاهزاده خانم پریزاد خوشبخت و پیرزن و سوسه کار را نقل می‌کند و پیرزن به او می‌آموزد که برای خوشبختی کامل نیازمند سه چیز شگفت‌انگیز این جهان است: «یکی مرغ گویا، دیگری درخت سرودخوان، و سوسه آب‌طلائی». و چنین می‌گوید که این قصه برای آنست که به گفته خودش، سخن **دولاروشفک** را توجیه کند، و آن سخن این است: بسیاری اشخاص در دنیا اگر از عشق خبر نمیشدند و از آن قصه‌ای نمیشنیدند، هرگز خود عاشق نمیشدند. ریچارد اون کمبریج شخصاً قصه‌ای منظوم نیز با عنوان «**فقیر**»^۶ نگاشته است (۱۷۵۶) [۸۵].

همچنین آرتور مورفی^۷ نویسنده چند کمدی، قصه‌ای اخلاقی به نام «**ابوالقاسم بغدادی**» آورده که در «**خاطرات مهمانسرا**» با تظاهر آن را به دوست خود کاپیتان گلیور نسبت میدهد [۸۶]. با وجود ظاهر آراسته شرقی، این قصه طنز ملایمی بر ضد نویسندگان مشهور زمان و از جمله سوفیت است که او را می‌رزا می‌خواند.

آنچه را نباید از نظر دور داشت نقشی است که «**هزارویک شب**» و «**هزارویک روز**» و اقتباس‌ها و تقلیدهایی که از آنها شده در سراسر قرن هیجدهم در تعلیم و تربیت و سرگرمی کودکان

۱ - Aesop naturalized: in a collection of diverting fables and Stories from Aesop... Pilpay and others... London, 1711

۲ - Edward Moore

۳ - Richard

۴ - World

۵ - Prince Rezvanshad and the Princess Chehrestany, the inflicities of marriage

۶ - Le Duc de la Rochefoucault

۷ - «The Fakeer»

۸ - A. Murphy

۹ - «The Gray's inn journal»

داشته‌اند. این قصه‌ها پس از حذف قسمتهای مخالف حیا و عفت غالباً با هدف تربیتی چاپ شده‌اند، و فهرست مفصل آنها را در کتاب شناسی «تاریخ ادبیات انگلیسی کمبریج»^۱ و «کتاب شناسی ادبیات انگلیسی کمبریج»^۲ زیر عنوان «شبهای عربی»^۳ و «کتابهای کودکانه»^۴ میتوان یافت. در اینجا تنها برای مثال به ذکر چند عنوان از این کتب میپردازیم:

ترجمه کلیه قصه‌هایی که بانام «هزار و یک»^۵ معروفند. قصه‌های اخلاقی نوشته گولت (ت. س.) (۱۷۳۶-۱۷۲۵)^۶ «منتخب و خلاصه قصه‌های مارمونتل، برای تعلیم و سرگرمی جوانان» نوشته خانم پیل کینگتون^۷ .. (۱۷۹۹).

چندین چاپ از «تمثیلهای پیل پای» که گاهی باتمثیلهای اسوپ و لقمان باهم منتشر شده‌اند، (۱۷۷۱-۱۷۱۱).

«قصه عابد» (هرمیت)^۸ د کترتوماس پاریل (۱۷۲۲) [۸۷] که ممکن است الهام بخش ولتر در حکایت «صادق»^۹ شده باشد. «قصه عبدالله وزرید» (۱۷۵۰) (یا عشق پدر و فرزند) [۸۸] که از یکی از «نامه‌های ایرانی» لیتلتون^{۱۰} اقتباس شده و منبع یکی از قصه‌های گولد اسمیت در «شخصی از اهل دنیا» بوده است؛ و اساطیر آنها.

به فهرست قصه‌های اخلاقی میتوان دوائر کوچک از دورمان نویس بزرگ، که به منظور اخلاقی نگاشته شده، افزود. ۱- «تاریخ نورجهاد»^{۱۱} نوشته خانم شریدان^{۱۲} (دوبلین ۱۷۶۷) که قهرمان عمده آن نورجهاد، سردار خسرو شاه ایران است. ۲- «مراد باد روز» تألیف خانم اجورث^{۱۳} در سلسله «قصه‌های محبوب» [۸۹] وی که در ۱۸۰۴ نشر یافته. قصه سومی نیز هست که ظاهراً پیش از همه رنگ ایرانی دارد و آن «سلیمان و آمنه»^{۱۴} (۱۷۶۲) نوشته جان لانگ هورن^{۱۵} (۱۷۷۹-۱۷۳۵) است. سلیمان پسر اردوان فرزانه، پرستنده میترا است، و اول بار در این قصه وصف خرابه‌های «پرسی پولیس» و رسوم شرقی به میان می‌آید. در زمره ترجمه‌ها «قصه‌های فارسی»^{۱۶} عنایت‌الله دهلوی با عنوان «بهار دانش» رانیز

۱- «C. H. E. L.»

۲- «C. B. E. L.»

۳- «The Arabian Nights

۴- «Books for Children»

۵- «Mille et...»

۶- Gueulette (T. S.)

۷- «Marmonteli's Tales, Selected and abridged for the Instruction and Amusement of Youth, by Mrs. Pilkington

۸- «The Hermit» by Dr. Th. Parnell

۹- «Zadig»

۱۰- Lyttelton

۱۱- The History of Nourjahad

۱۲- Mrs. Sheridan

۱۳- Miss Edgeworth

۱۴- (Almena, sic) «Solyman et Amena»

۱۵- John Langehorne

۱۶- «Persian Tales»

میتوان نام برد. این کتاب در ۱۷۶۸ در دو جلد به وسیله آ. دوو^۱ درلندن منتشر شده است. [۹۰]
 همچنین «طوطی نامه» که آنهم از یک نسخه خطی فارسی به وسیله ب. جرانس^۲ (لندن، ۱۷۹۲)
 ترجمه گردیده است. کتاب اخیر که فرانسیس گلاوین آنرا از نو (۱۸۰۱- کلکته) به انگلیسی
 برگردانده است، ج. هاپنراسکور^۳ را تشویق کرده که حکایاتی از آن انتخاب کند و آنها را
 به نظم درآورد. نام این کتاب «ترجمه حکایات شرقی به شعر انگلیسی» است.^۴ (۱۸۰۵).
 ظاهراً پسر این شاعر برای یافتن شغلی در هندوستان به آموختن فارسی پرداخته، و یکی از کتابهایی
 که میخوانده «طوطی نامه» بوده است. هاپنر چنانکه در مقدمه میگوید، در این مجموعه قصه
 از حکایت «خروگوزن»^۵ متأثر شده است.

به استثنای «عابد» (هرمیت) توماس پارنل وقصه های مارمونتل و چند حکایت آدیسون
 واستیل و تمثیل های بیدپای، این قصه های اخلاقی از اهمیت و ارزش فی نفسه برخوردار نیستند،
 لکن به قول کوئنت [۹۱]: همه نماینده عقیده رایج و فکر عمومی زمان خود در مورد اخلاق و پرهیزکاری
 میباشند، و نیز همه زیبایی مقاومت ناپذیر «هزارویک شب» و مشابهین آنها را آشکار میسازند.
 این قصه ها را تقریباً همه نویسندگان فرانسوی و انگلیسی این دو قرن خوانده اند و همه جا
 تأثیرشان نمودار است.

۱- A. Dow

۲- B. Gerans

۳- J. Hoppner, Esq. R. A.

۴- *Oriental Tales translated into English Verse*

فصل سوم

دورمان نویس بزرگ که از آثار شرقی الهام گرفته‌اند

اول - دانیل دیفو (۱۷۳۱-۱۶۶۶) و اثرش «رابین‌سون کروزو»

تحقیق درباره آثار دیفو به منظور یافتن تأثیرات خارجی در آنها، یکی از جالب‌ترین سلسله مطالعات ادبی را تشکیل می‌دهد. دوره کامل آثار او شامل عده بسیاری تألیف [۱] (بقولی ۷۴ کتاب و رساله) است. اما آنچه به تأثیر خارجی ارتباط دارد، مشهورترین قسمت «رابینسون کروزو» است، آنجا که قهرمان کتاب یک‌هفته در جزیره خالی از سکنه زندگی می‌کند. درباره این قسمت از کتاب دیفو، در بین منابع مختلف یک مأخذ شرقی هم تصور کرده‌اند.

«زندگی و حوادث عجیب و شگفت‌انگیز رابینسون کروزو»^۱ ظاهراً براساس چهار سال اقامت الکساندر سلکیرک^۲ در جزیره ژوان فرناندز به وجود آمده است. کاپیتان راجرز که جان سلکیرک را نجات داد شرح این کشف را منتشر کرد و سلکیرک شخصاً قصه خود را برای سرریچارد استیل نقل نمود، و شخص اخیر به نوبه خود حکایتی از آن ترتیب داد و در سال ۱۷۱۳ آنرا در مجله «مرد انگلیسی»^۳ منتشر ساخت.

و اما درباره منابع این شاهکار به قول و. پ. ترنت^۴، دیفو احتمالاً مقدار زیادی روایات تصویری و قهرمانی متعلق بدوره الیزابت [۲] را خوانده بوده است؛ و نیز اضافه می‌کند که این حکایت را بیشتر برای تهذیب اخلاق خوانندگان خود نوشته، تا برای حظ‌ولذت ایشان. به عقیده او: «این کتاب چنان فرآورده‌ای است که از روزنامه‌نویسی مانند دیفومیتوان انتظار داشت. البته بدون قسمت وسطای کتاب: شرح احوال کروزو وقتی تنها در جزیره به سر میبرد [۳]، که آنرا تبدیل به یک اثر کلاسیک دنیائی کرده است» قدرت باروح کردن حکایت کیفیت و موهبتی است که در نزد نویسندگان حکایت خیالی، و متقدمان دیفو وجود نداشته است. و این قسمت

۱- «The Life and Strange Surprising Adventures of Robinson Crusoe»

۲- Alexandre Selkirk

۳- «The Englishman»

۴- W. P. Trent

رأیست که از کشمکش غیرعادی یک، ردتنها و منفرد در مقابل قوای بی رحم طبیعت حکایت میکند نکته ایست که تازمان دیفو هیچکس از یک رمان پرحادثه به دست نیارورده و شخص دیفو نیز قادر به تجدیدنگارش آن نبوده است [۴].

نکاتی که از آن بحث شد، و شباهت‌هایی که میان «شرح حال کروزو و تنهایی او در جزیره»^۱ و کتابی که به عربی درباره زندگانی‌های این یغظان نوشته شده، ممکن است رازی را برما مکشوف سازد، و آن این است که: دیفو کتابی را با عنوان «نمایش اصلاح عقل بشر، در زندگانی‌های بن یغظان - در حدود پانصد سال قبل به عربی نگاشته شده است...» باید خوانده باشد. این طفیل متوفی در سال ۱۱۸۰ [میلادی] فلسفه خود را به صورت مترقی و با هنرمندی فوق‌العاده بیان داشت، و برای این موضوع از حکایت مردی برخوردار از موهبت طبیعت عالی و مستعد تفکر، که از شیرخوارگی در جزیره‌ای متروک و خالی از سکنه افتاده و ماده آهوئی او را شیر داده بود، استفاده کرد به تدریج که این کودک بزرگ‌میشود، به رام کردن حیوانات میپردازد و با مشاهده و تفکر و با قدرت عقل به کشف فلسفه و خداشناسی موفق میشود. با حساب خویشتن کلیه قانون فلسفه نوافلاطونی اسلام را از نو بنا مینهد. این مرد که نمونه و نماینده عقل است، نامش حی (زنده) و این یغظان (بوجود آمده نگاهبان، یعنی خدا) است. در آخر حکایت دو شخصیت دیگر، یکی سلمان و دیگری ابدال که هر دو نیز نقشی سمبولیک دارند نمودار میگردند [۵]. وقتی ابدال پیرمرد مقدس (یاسر خدا) حی را سخن گفتن میآموزد، درسی باید که وی خود به همان حقیقتی که دین اسلام نشان داده راه یافته است. پس او را نزد سلمان پادشاه میبرد. حکایت ناسروده این مضمون را آشکار میکند که ممکن است مذهب طبیعی با فلسفه اشراق به یک نظر واحد برسند. به عبارت دیگر، این طفیل میخواست است که با اظهار این عقیده بین زندگی «خود آشکار» و فلسفه آشتی برقرار کند.

اکنون باید به بینیم رابطه این حکایت فلسفی با اثر دیفو چیست؟ [۶] همانطور که در پیش گفتیم این ارتباط شباهت عجیبی است که بین شیوه‌هایی که حی در جزیره خالی از سکنه برای آسایش خود بکار برده، با آنچه رایین سون کروزو در چنین وضعی انجام داده، وجود می‌باشد: حی در بیست و یک سالگی از پوست حیوانات و با کمک درفشی که از خارهای تیز شده، درست کرده. برای خود لباس و کفش تهیه میکند. صنعت دستی او همواره رویه کمال میرود، می بینیم که پشم و الیاف کتان رامیرسد، چلچله‌ها هنرخانه ساختن را به او میآموزند، و خود به صید مرغان شکاری میپردازد، تخم پرندگان و شاخ گاوان را مورد استفاده قرار میدهد... این قسمت از کتاب در حقیقت دائرة المعارفی بسیار جانب است که با مهارت و فرزانی بسیار تنظیم و تشریح شده است [۷].

اساعقاید ابن طفیل مبتکرانه نیست، و کتابش بامقدمه‌ای آغاز میشود که در آن از متقدمان خود و به خصوص از شخص ابن سینا تجلیل کرده است. بنابراین از لحاظ مأخذ وی یکی از رسالات ابن سینا را که دارای همین عنوان «**حی بن یغطان**»^[۸] بوده در دست داشته است. این رساله‌ای است عرفانی و فلسفی که بوسیله آ.ف. مهن^[۹] ترجمه شده است. ابن سینا این رساله را در مدت چهار ماه در آن زمان که در قلعه‌ای زندانی بوده تحریر کرده است.^[۱۰] بدون شک دوشخصیت سمبولیک سلمان و ابسال که در آخر حکایت ابن طفیل ظاهر میگردند با فرای دی^۱، وحشی فراری که رابینسون کروزو او را از جنگال آدمخواران میرهاند و بعدها خدمتکار و رفیق خود میکند، هیچگونه شباهتی ندارند، بقیه رمان دیفو بارو حیه و تصور خالص انگلیسی مرتبط و دمساز است، و بیهوده است که برای این قسمت به خصوص در جستجوی تأثیر خارجی باشیم.

مطلب دیگری نیز میتوان پیشنهاد کرد که: ممکن است دفو احتمالاً از مضمون «**حی ابن یغطان**» برای کتاب دیگری بنام «**فیلسوف بی زبان**، یا **اعجاب بریتانیای کبیر**»^۲ که در اکتبر سال ۱۷۱۹ منتشر شده استفاده کرده باشد. این کتاب سرگذشت دیکوری کروئکی^۳ است که فقط کمی پیش از مرگ به سخن گفتن آموخته و آینده اروپا را پیش بینی کرد. در حکایت **حی** شباهت میخوانیم که وی چون تا اندازه‌ای وحشی وار بزرگ شده و از زمان تولد، هرگز بشر ندیده بود، از قدرت کلام بی بهره مانده و تنها ابسال، پس از ورود به جزیره متروک و ملاقات **حی**، باو چند زبان را آموخته است. اما هوش و فراست **حی** بیش از اندازه بوده، چنانکه بلافاصله پس از سخن گفتن آموزی به بحث در باره فلسفه پرداخته است.

دنباله رابینسون کروزو در ۲۰ اوت ۱۷۱۹ با عنوان «**بقیه حوادث رابینسون کروزو**»^۴ منتشر شد، و باز کمی بعد «**تفکرات عمیق در مدت حیات... رابینسون کروزو**» انتشار یافت. اما برای هیچکدام موفقیت بزرگی که قسمت اول کتاب داشت، یعنی «توجیه اعلای موجودیت فردی» که آنهمه در فکر روسو تأثیر کرد، بدست نیامد. این کتاب برای نسلهای آینده، حقیقی-ترین تصویر مبارزه یک مرد در مقابل طبیعت را ترسیم میکند و نمایشنامه ایست که نمونه یاسمبل سخت کوشی و صبر و استقامت است^[۱۱].

توفیق فوق العاده «**رابینسون کروزو**» را میتوان از تقلیدها و جعلهایی که از آن شده، و ترجمه‌هایی که به زبانهای مختلف از آن بعمل آمده دریافت. بقول گیلدون^۵ هر پیره‌زنی این کتاب

۱- Friday

۲- «The Dumb philosopher or Great Britain's Wonder»

۳- Dickory Cronke

۴- «Further Adventures of Robinson Crusoe»

۵- Gildon

را میخريد و آنرا همراه با کتاب «پیشرفت زائر»^۱ [۱۲] و امثال آن به میراث میگذاشت. وقتی سویت «سفرهای گلیور»^۲ را مینوشت آنرا بخاطر داشت [۱۳]؛ حتی سرهنری الیس^۳ در «نامه های رجال بزرگ ادب»^۴ [۱۴] این نکته عجیب را میگوید که «راینسون کروزو» به دست لردا کسفر در زندان برج لندن نگاشته شده است.

دیفو که اولین نویسنده بزرگ حکایت به سبک رالیست است، خود نیز نخستین کسی است که در شرحهای مسافرت از موضوعهای شرقی استفاده کرده است. در «بقیه حوادث راینسون کروزو» قهرمان کتاب همچون میاحان، حوادث خود را در چین و سفر بزرگ کاروان در سراسر آسیا و روسیه، و مراجعت خود را با کشتی به اروپا نقل میکند.

این حقیقت که دیفو به موضوعهای شرقی علاقمند بوده و مطابق ذوق و سلیقه عهد خود از حکایات جن و پری استفاده کرده است، از کتابهای دیگر او ثابت میشود مانند «روشی در جادوگری»^۵ که شامل دو قصه شرقی است: یکی، «سرگذشت علی ابراهزن»^۶ و دیگری، «قصه جادوگر عرب»^۷ [۱۵].

از سوی دیگر دیفو تا اندازه ای پیشقدم آدیسون، مونتسکیو، گولد اسمیت، لیتلتون، و همه نویسندگانی است که مضمون ناظر خارجی را برای انتقاد از اوضاع و رسوم زمان خود به کار برده اند، زیرا پیش از آنان (دره ۱۷۰) وی کتابی بانام «کنسولیداتور»^۸ [۱۶] یا خاطرات اتفاقات گوناگون بین دنیا و کره ماه، ترجمه از زبان اهل ماه به وسیله نویسنده «مرد انگلیسی پاک نژاد» نوشته بود که عنوان آن «فانتزی» سیرانود ویرژراک^۹: «سرگذشت خنده آور یا مسافرت به ماه» را به خاطر میآورد. مطلب دیگری که باید بآن توجه داشت این است که با احتمال قوی دیفو در سال ۱۷۱۸ برای تیلور، ناشر «راینسون کروزو» دنباله ای از نامه های «جاسوس ترک»^{۱۰} را نوشته است. مطالعات وسیع دانیل دیفو در جغرافیا معلومات فراوانی درباره ممالک خارجی برای او فراهم کرده بود،

۱ - «The Pilgrim's Progress»

۲ - Gulliver's Travels

۳ - Sir Henry ellis

۴ - «Letters of eminent Literary Men»

۵ - «A system of Magic»

۶ - «Ali Abrahazan»

۷ - «The Arabian Magician»

۸ - «The consolidator or Meimoirs of Sundry Transactions from the world in the Moon, Translated from the Luunar Language by the Author of the True Born Englishman»

۹ - Cyrano de Bergerac : «Histoire comique ou voyage à la Lune»

۱۰ - «L, Espion Turc»

کتابهایی به نام: **مسافرت جدید دور دنیا**^۱... (۱۷۲۵) و **گردش به دور تمام جزایر بریتانیای کبیر**^۲ (۱۷۲۴-۱۷۲۶) که از مسافری با توجه و هوشیار گفتگو میکند، با آنکه به سبک طعن و طنز نیست مع الوصف به روش نامه‌های مستعار می‌باشد، و چنین وانمود میکند که به وسیلهٔ یک نفر بیگانه نگاشته شده است. آثار نامبرده تأثیر آدیسون و مستقدمان و متأخران او را آشکار میکند [۱۷].

دوم - سوئیفت (۱۶۶۷-۱۷۴۵) و مسافرتها ی گلیور

«حتی سوئیفت^۳، بزرگترین نویسندگان این دورهٔ کلاسیک نیز نتوانست در مقابل فریائی و رواج قصه‌های شرقی که در شرف فرا گرفتن فرانسه و انگلستان و تمام اروپا بود، مقاومت کند. وی قبل از آنکه در ۱۷۱۳ به ریاست دانشگاه سینت پاتریک برگزیده شود «**خاطرات برای استلا**» را شروع کرده بود. این کتاب سلسله‌ای از نامه‌های صمیمانه (۱۷۱۰-۱۷۱۳) به استر-جانسون^۴ و دوستش ریکادینگلی^۵ است، و این است که اشاره‌ای که به قصه‌ها و یا احتمال زیاد به قصه‌های شرقی-میکند:

«یکی دو کتاب قصهٔ مزخرف جن و پری به عاریه گرفتم»

«و این دوروز مشغول خواندن آنها بوده‌ام، هرچند کار»

«زیادی در دست دارم.» [۱۸]

درنامهٔ دیگری به استلا، سوئیفت فکر ابداعی توصیف انگلستان را چنانکه گوئی از طرف مسافر بیگانه‌ای مورد سلا حظه قرار گرفته است، بسیار تمجید میکند. [۱۹] و درنامهٔ سوسی بیان میدارد که قصد دارد خود کتابی در مورد سخنی که استیل در روزنامهٔ «**قتل**» گفته است بنگارد. علتش این است که سوئیفت تصور می‌کرده که استیل نویسندهٔ «**چهار پادشاه هندی سرخ پوست**» است و نه آدیسون (روزنامهٔ اسپگتیتور شمارهٔ ۵، ۲۷ آوریل ۱۷۱۱). به هر حال به استلا چنین مینویسد: «استیل این حکایت را از تذکر خوبی [۲۰] که من مدتی قبل راجع به این موضوع به او دادم، نوشته است، و تصور میکنم که همه را در یک مقاله بکار برده است و کلیهٔ یادداشتهای اضافی مقالهٔ او نیز از من است. «**قصهٔ چلیک**»^۶ او که طنز مشهوری دربارهٔ فساد مذهب و فرهنگ است، به صورت یک قصهٔ عامیانه بیان شده است. در مقدمه میگوید که ملاحان برای آنکه توجه نهنکی (بالن) را که قصد حمله به کشتی دارد به سمت دیگر معطوف کنند، چلیکی خالی جلو او به دریا

۱- «A New Voyage round the World»

۲- «A tour throug the whole Island of Creat Britain»

۳- J. Swift ۴- Esther Johnson ۵- Rebecca Dingly

۶- «A tale of a Tub»

می‌اندازند، منهم این عنوان را از آنجهت به قصه خود دادم که حکایتی برای سرگرم کردن و مشغول داشتن مردم هوشیار این قرن باشد، و بتوان با آن از دندان فرو کردن و سوراخ شدن بدنه نازک کشتی دین و دولت جلوگیری به عمل آورد [۲۱]. بنابراین سویت مواد و اصول یک قصه عامیانه را برای هدف طنز و انتقاد خود به کار میبرد.

شعر سیاسی و طنزآمیز او با نام «خواص عصای سید حامد ماهر»^۱ نیز حالتی از تغییر لباس به صورت شرقی دارد (۱۷۱۰). در این قصه سویت به سیدنی گادولفین^۲ (خزانه دار کل ملکه آن^۳) حمله میکند و میگویند که از سید حامد کنایه‌اش به اسم کوچک مخالف خود بوده، و این نام را از کتاب دون کیشوت^۴ (فصل چهل و دوم) که آنرا نیک می‌شناخته افتباس کرده است [۲۲].

و بالاخره قسمتهائی از مشهورترین و محبوب‌ترین اثر او یعنی «مسافرت‌های گلیور» که اول بار در ۱۷۲۶ با عنوان کامل: «مسافرت‌هایی به چند کشور دور دست جهان»^۵ منتشر شده نماینده تأثیر «هزار و یکشب» و سایر قصه‌های شرقی می‌باشد. این اثر رمانی پر حادثه و قصه‌ای دلپذیر است که از حسن نادری برخوردار است، و پسند خاطر پیر و جوان هردو قرار می‌گیرد و طنزی است از انسان و از مؤسسات انسانی. به گفته کازامیان [۲۳] منابعی که سویت برای نگاشتن این قصه داشته بعضی را حدس زده و بعضی را از نو یافته‌اند... در این زمینه صف درازی از پیشقدمان وجود داشته‌اند [۲۴] و در هر صورت مطالبی که در زیر نقل میشود خالی از سود نخواهد بود.

در «قصه‌های ترکی» (حکایت سلطان ایران و وزیران) به شرح جنگ شاه‌عاد، عوج بن عنق و پیامبر موسی بر می‌خوریم. درباره شباهت افکار باید گفت که توصیفی که در این قصه شده، با آنچه سویت در «مسافرت‌های گلیور» آورده از این لحاظ فوق‌العاده جالب است.

شاه‌عاد، عوج بن عنق هولناک که با موسی پیامبر در جنگ است، از لحاظ جثه و قامت مانند گی بسیار به گلیور در شهر لیلیوت دارد. وی دوازده تن از دانشمندان را که از طرف موسی در رأس هزار نفر اسرائیلی فرستاده شده‌اند تا به تبلیغ مذهب یهود پردازند، در کف دست خود جای میدهد، مانند مورچه آنان را می‌غلطاند، و همه را در جیب خود می‌گذارد. پس از آن هنگامیکه به قشون اسرائیلی نزدیک میشود ایشان را رها میکند. این دوازده تن هنوز پایشان به زمین نرسیده که با تمام قوت و سرعت پابفرار می‌گذارند، و حتی پشت سر خود را هم نگاه نمیکنند [۲۵].

۱- *The Virtues of Sid Hamet the Magician's Rod*

۲- Sidney Godolphin

۳- La reine Anne

۴- *Don Quichotte*

۵- *Travels into several Remote nations of the World*

اکنون به مقایسه این متن با «مسافرت گلیور» به لیلیوت، شهر کوتوله هامپیردازیم، و آن هنگامی است که گلیور پنج کوتوله را که باوتیر انداخته‌اند در جیب میگذارد:

« پس من آنها را بادت راست خود گرفتم، و پنج کوتوله دیگر را در جیب جلیقه نهادم، و اما به ششمی چنان وانمود کردم که میخواهم او را زنده زنده بخورم. مرد کوچک بیچاره فریادهای هولناک میکشید اما من او را آهسته بر زمین گذاردم و او پایه فرار گذاشت. بادیگران نیز همین معامله کردم و هر یک را پس از دیگری از جیب خود بیرون کشیدم [۲۶].

وصف عوج در حالیکه دوازده تن دانشمند را در کف دست خود جای میدهد و قسمتهای دیگر این قصه چنان با خاطرات مسافرت سویت شباهت دارد که تصویری ساده یا اتفاق همزمان را باطل میکند [۲۷].

«تاریخ ادبیات انگلیسی کمبریج» یکی دیگر از منابع سویت را برای ما هویدا میسازد. بقول جی. آ. ایتکن^۱: درباره قرضی که سویت از پیشقدمان خود گرفته بسیار نوشته‌اند، اما گرفتاری گلیور در چنگال عقاب و سایر حوادث این کتاب بعضی قسمتهای «هزار و یکشب» را که چند سال پیش از آن بطبع رسیده بوده، به خاطر میآورد [۲۸].

و این است قسمتی از «مسافرت به برابندینگ‌نگ»^۲ که در آن حادثه ناهنجار زندانی شدن گلیور در قفس و بردن عقاب آن قفس را در هوا ذکر شده است:

«... احساس کردم که جعبه‌ام در حال صعود به هوا است و با سرعت بی‌سابقه‌ای حرکت میکند. با اولین تکان ممکن بود از صندوق به بیرون پرتاب شوم، اما پس از آن تکانها آرام‌تر شد... بر فراز سرخود صدائی شنیدم که شبیه برهم خوردن بال مرغان بود؛ و در آنوقت کم‌کم به وضع رقت‌آور خویش پی‌بردم و دانستم که بدون شک عقابی حلقه قفس مرا به منقار گرفته و با خود به هوا برده تا همچون سنگ پستی که با کاسه‌اش پرتاب کنند آنها را به صخره‌ها افکند، و سپس بدن مرا بیرون بکشد و پاره‌های آنرا ببلعد... و سپس ناگهان احساس کردم که بیش از یک دقیقه به طور قائم در حال نزول بودم، اما این نزول با چنان سرعتی باور نکردنی انجام میگرفت که نفسم تقریباً بند آمد».

در حقیقت تمام این حوادث شباهتهای کوچکی با «هزار و یکشب» و به خصوص در «قصه‌های ایرانی» با حکایت ابوالفوارس، سیاح بزرگ، دارند که در آن قصه گو حادثه غول را که به وسیله سرخ افسانه‌ای «رخ» به هوا برده میشود نقل میکنند [۳۰]. و این نظر از دیسرائیلی^۳ در اثرش با عنوان «درباره تازگی در ادبیات» میباشد [۳۱]. و ارتون^۴ کاسلا اعلام میکند که منبع «مسافرت‌های

۱- G. A. Aitken

۲- «A Voyage to Brobdingnag»

۳- Disraeli

۴- «On Novelty in Literature»

۵- Warton

کلیور» فانتزی‌های سیرانو دوبرژراک بوده ، و همچنین عقیده دارد که در بسیاری از قسمت‌های طیفه‌ها و نمک‌ریزی‌های نویسنده کار خود او نبوده است؛^۱ به قول اوسویفت از آن دسته نویسندگانی است که تقلید و اقتباس میکنند، لیکن خود غیر قابل تقلید باقی میمانند.

به‌طور کلی دیگر نویسندگان بزرگ انگلیسی قرن هیجدهم، مانند ریچاردسون^۲، فیلدینگ^۳ استرن^۴ و اسمالت^۵ در برابر قصه‌های شرقی بی تفاوت مانده‌اند. معهذ ابرحسب قول کونتت [۳۲] نویسنده اخیر، اسمالت ، لیدیاملفرد^۶ - قهرمان زن کتاب خود: «مأموریت‌های همفری کلینکر»^۷ را و امیدارد که عظمت و ثروت لندن را باشهرهای مشرق زمین، بغداد، سمرقند، و اصفهان چنانکه در «هزار و یکشب» و «هزار و یک روز» (قصه‌های ایرانی) مذکور است، مقایسه کند... اسمالت خود مجلدی از قصه‌های شرقی بانام «خاورشناس، مجموعه‌ای از قصه‌ها به پیروی از ذوق شرقی، تألیف نویسنده را در یک راندوم و دیگر حکایات»^۸ [۳۳] نگاشته بوده است.

۱- Richardson

۲- Fielding

۳- Sterne

۴- Smollett

۵- Lydia Melford

۶- «Expeditions of Humphery Clinker»

۷- «The Orientaliste : A volume of tales after the Eastern Taste. By the Author

of Roderik Random... and others»

فصل چهارم

ویلیام کالینز و «اشعار روستائی ایرانی» او

«فاصله زمانی تقریباً همان تاثیر را دارد که فاصله مکانی»

(ویلیام هزلیت)^۱

(نقل از گفتار «به دور میز»: چرا هر چه دور است دلپذیر است)

از سه تن شاعری که اشعار روستائی شرقی ساخته اند: ویلیام کالینز^۲ (۱۷۵۰-۱۷۲۱) توماس چترتون^۳ (۱۷۷۰-۱۷۵۲) و جان اسکات^۴ (۱۷۸۳-۱۷۳۰) شاعر نخست را باید بهتر از دودیکر بشناسیم و با اشعارش آشنا شویم، به این علت ساده که او به چهار قطعه شعر کوتاه خود (تاریخ انتشار ۱۷۴۲) ابتدا این عنوان را: «اشعار روستائی ایرانی که در اصل برای سرگرمی بانوان تبریز سرود شده، اثر عبدالله (یکی از اهالی آن شهر)» داده است. آن چهار منظومه از این قرارند:

اول- «سلیم یا تقوای چوپانی»^۵ که در آن سلیم چوپان را در دره بغداد (در اصل چنین است) در حال دعوت معشوقه (دختر چوپان) به حفظ تقوی و پادامنی نشان میدهد [۱]. هنگامی از روز که برای این صحنه انتخاب شده صبح است.

دوم- «حسن یا شترسوار»^۶ که تنها شامل شکایتهای حسن از مخاطرات بیابان است [۲]. هنگام صحنه نیمروز است.

سوم- «ابرا یا سلطانه گرجی»^۷. در این شعر زندگی روستائی دختر چوپان، که به ازدواج

۱- W. Hazlitt

۲- William Collins

۳- Th. Chatterton

۴- J. Scott

۵- «Persian Eclogues, written originally for the entertainment

of the Ladies of Tauris by Abdallah (a native of that city)».

۶- «Selim or the Shepherd's moral»

۷- Hassan or the Camel Driver

۸- Abra, or the Georgian Sultana

سلطان درآمده و گهگاه پادشاه را به مناطق کامیابی که در آن زندگی ساده دهقانی حکمفرماست میبرد، تا غم ورنج پادشاهی و فرمانروائی را از خاطر او بزداید [۳]، موردستایش قرار میگیرد و وقت آن هنگام عصر است.

چهارم- «عجیب و اسکندر یا فراریان»^۱، نام اشخاص این شعر یادآور، «هزارویکشب» است، و موقعی که برای این قسمت از شعر انتخاب شده (صحنه گفتگو بین دو چوپان که از بیم شترسوار تاتار در حال فرارند) نیمه شب است [۴].

میگویند که کالینز این اشعار را هنگامی که بیش از هفده سال نداشته و پس از خواندن توصیف ایران «در تاریخ جدید»^۲ تألیف سالمون^۳ سروده است، و چنانکه خود میگوید در آن زمان قادر به تفسیر و تعبیر احساسات شرقی نبوده است.^۴

اما در حقیقت در قرن هیجدهم شعرای انگلیسی عادت به نظم اشعار شرقی، که از لحاظ رنگ محلی گاهی قوی و زمانی ضعیف اند، داشته اند. چنانکه جورج سینتزبوری^۵ اظهار میدارد [۷]: در تمام این قرن به کاربردن حکایت کوچک شرقی در نظم وثر با جوازی که بوسیله آدیسون و کالینز به آن داده شده بود، کاملاً مرسوم بوده، و از فکر محبوب زمان پیروی کرده است. ایران و حتی افریقا در زمره اقلیم روستائی درآهده، و اگر رقیب «سیسیل» و «ارکادی»^۶ نبوده اند، دست کم حریف و همطراز آنها شمرده میشدند. دولتر^۷ عقیده دارد که اشعار کالینز (۱۷۴۲) و «راسلاسی» جانسون (۱۷۵۹) دو اثر عجیب اند، و به خصوص از لحاظ تاریخ انتشار خود - یعنی درست در نیمه قرن هیجدهم - بسیار جالب میباشند. به قول او «اشعار روستائی ایرانی» سلسله ای از این نوع شعر است که در آن «کلوئه»^۸ سنتی اشعار روستائی به «زهره» و «استرفن»^۹ چوپان به حسن ساریان تبدیل شده است.

محل وقوع حوادث این اشعار مانند رمانها در سرزمینهای عجیب و ناشناس است، مانند ایران یا مصر، اما همه همان خصوصیات و شرایط قراردادی آرکادی قدیم را دارا میباشند [۸].

در زمان ویلیام کولینز مشرق زمین هنوز چندان در نظرگاه انگلیسی معروف نبود [۹] و شاید به علت همین ناآشنائی توجه بسیاری از متأخران کالینز را جلب کرده باشد، زیرا رمانتیسیم - نماینده فرار به اماکن منفرد و دور دست - آنجا که دل شاعر رمانتیک در آرزوی پناه بردن به آنها است - گسترش خود را قبلاً همراه باذوقی که برای اشیاء گوتیک و سلتیک پدید آمده بود، آغاز کرده بود، و در این راه روش احساساتی (سانتیمانتالیسم) و انسان دوستی، و روحیه

۱ - Agib and Secandar, or the Fugitives

۲ - «Modern History» by Salmon

۳ - George Saintsbury

۴ - Arcadie ۵ - Delattre

۶ - Chloé

۷ - Strephon

انقلابی رانیز باهم ائتلاف میداد. [۱۰] پس ویلیام کالینز، حتی در هنگام کسالت روحی خود، چندان در اشتباه نبود که تصور میکرد انتخاب موضوع وناهای ایرانی را برای اشعار خود از آنجهت برگزیده که ظاهری رسانتیک‌تر به آنها ببخشد؛ و در حقیقت خود حتی دزهای از «مشرق گرائی»^{۱۱} در آنها نمیباید. سبک روستائی اشعار او هم به لاتین نزدیکتر است تا به مشرق زمین، هرچند حضور کاروان و حرم مارا از شاعر چوپان قراردادی، و عشق او برای معشوقه چوپان دور میسازد.

«چلمرزا» به نقل از دکتر جانسون [۱۱] چنین میگوید که شاعری که «غزل برای غروب»^۲ را ساخت [ویلیام کالینز] جمله‌ای که برعنوان «اگلاگ‌ها» افزوده بود، در چاپهای بعدی آنها حذف کرد، و در دوره بیماری خود از آن با ناراضمندی سخن میراند که این اشعار چندان بارسوم و اخلاق آسیائی ارتباط نداشته است، و سرانجام نام آنها را «اگلاگ‌های ایرلندی»^۳ [۱۲] گذارد.

در هر صورت «اگلاگ‌های ایرانی» ویلیام کالینز یکی از اولین طرحهای اشعار شرقی محسوب شده، و پیش آمد رمانتسیم انگلیسی را اعلام کرده است.

۱- Chalmer,s «English Poetēs»

۲ - «Ode to Evening»

۳- Irish Eclogues

فصل پنجم

قصه‌های شرقی و گرایش به سوی طنز و هجو

در سراسر آسیا و آمریکا کشوری نیست که مانند نفر از اهالی آنرا برای ترسیم تابلویی از رسوم و اوضاع، به فرانسه نفرستاده باشیم «نقل از اثر مادموآزل دو فرنوا» صفحه ۱۵۶ به نقل از کتاب «گریم و دیدرو»^۱.

اول - تقلید مسخره آمیز قصه‌ها

چنانکه پیرمارتینو^۲ بیان میدارد: «داوری و انتقاد از فرانسویان به وسیله مردم آسیا، موضوع بسیاری از آثار مهم قرن هیجدهم [۱] بوده است». به علت تقلیدهای فراوان، عین این مطلب را در مورد کتابهای انگلیسی که همین سبک را داشته‌اند نیز میتوان اظهار داشت. نویسندگان این دوره در نگاشتن قصه‌های شرقی دو منظور داشته‌اند. اول آنکه در زیر این نقاب، از جامعه معاصر و اخلاق و سیاست آزادانه انتقاد کنند. پس برای این منظور عقلای شرقی را به فرانسه می‌آوردند تا فلسفه خود را تدریس کنند، و این همان توجیه اساسی مبحث طنز نگارشی یا طنز اجتماعی به صورت نامه است که مونتهسکیو^۳ کاملترین نحوه آن را به دست داده است [۴]. میدانیم که این شیوه پیش از تألیف «نامه‌های ایرانی»^۴ و آغاز و تا مدتها بعد از او هم در فرانسه و هم در انگلستان ادامه یافته است.

از سوی دیگر نوشتن قصه‌های شرقی برای طنز و شوخی ادبی، یعنی صورت مسخره «هزار و یکشب» و دنباله‌های آن بکار میرفته است. بقول دو فرنوا [۳] این قصه هادر ابتدا باروش تقلید سویموگا^۵های با موفقیت نسبی مورد اقتباس قرار گرفتند. اما تقلیدی پس از تقلید دیگر، این سبک نگارش را چنان ضعیف نمود که شکار آسانی برای هجو و مسخره گردید. از آغاز انتشار «هزار و یکشب» حتی نویسندگان بزرگ با نوشتن حکایات شرقی خود را سرگرم میکردند؛ با اینحال کم کم کوششی دربر انداختن این شیوه پدید آمد.

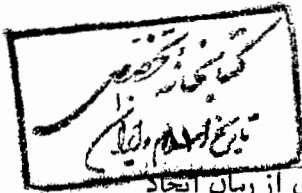
۱ - «L'Orient Romanesque en France» Mlle. Dufrénoy

۲ - C. L. Grimm et Diderot

۳ - Pierre Martino

۴ - Montesquieu

۵ - Les Lettres Persanes



افسانه‌ها و داستانهای ایرانی در ادبیات انگلیسی

در فرانسه تنها به تغییر وضع قسمتی از آن موفق شدند و صورت تازه‌ای از رمان ایجاد کردند [۴]؛ با این اندیشه کنت هامیلتون پیش از همه «قوچ»^۱ و «گل خار»^۲ و «چهار فخرالدین»^۳ و امثال آنرا نگاشت و با این هجوهای سرگرم کننده قصه‌های شرقی و قصه‌های جن و پری [۵] نقش راهنما را در این ابتکار بازی کرد. نویسندگان دیگر مانند کیلوس^۴ و ولتر دنبال کار او را گرفتند، و قصه‌های ایشان تقریباً بلافاصله به انگلیسی ترجمه شد. [۶] اما در انگلستان نویسندگان طنز ادبی بنا به اظهار کونت [۷] این شیوه نگارش را با صراحت بیشتری مورد انتقاد قرار داده‌اند. طنزهای اینان که به ندرت با روایت هجوآمیز قصه‌ها ارتباط داشته بیشتر برای هیجاء مضمون و سبک شرقی بوده است. یکی از «نامه‌های فیلسوف چینی» ابتکار گولد اسمیت مثال بارزی در این باره است [۸]، و به نظر میرسد که تنها هجو اجتماعی انگلیسی به شیوه هامیلتون «هفت قصه هیرو گلیفی» هوراس والپول^۵ است، که خود مجموعه‌ای از انتقادهای این روش میباشد.

دوم - شرقیان در نوع نامه‌های مستعار

میدانیم که «جاسوس ترك» نوشته جیوانی پاولا مارانا^۶ که در ۱۶۸۷ از ایتالیا به فرانسه ترجمه شده و «سرگرمیهای جدی و خنده‌دار» شارل ری ویردوفرنی^۷ در ۱۶۹۹ پیش در آمد «نامه‌های ایرانی» [۹] بوده‌اند. «جاسوس در دربار شاهزادگان مسیحی»^۸ به خصوص موفقیت قابل ملاحظه‌ای داشت. حتی پس از طبع نامه‌های ایرانی باز هم چاپ این کتاب ادامه داشت، و چون بین سالهای ۱۶۸۷ و ۱۶۹۳ ویلیام برادشاو^۹ آنرا در هشت جلد و با عنوان «نامه‌هایی از یک جاسوس ترك که چهل و پنج سال در پاریس اقامت داشته و در آن مهمترین وقایع اروپا را شرح میدهد» به انگلیسی برگرداند کتاب از محبوبیتی فوق العاده برخوردار شد. [۱۰] به طور خلاصه، ترکی که مارانا تعریف کرده نماینده اولین مرد شرقی است که در فرانسه اقامت کرده و با هموطنان خود درباره رسوم و آداب کشوری که در آن زندگی میکند در مکاتبه است. این جاسوس ملاحظات جالب و یا احمقانه میکند، اما هیچوقت و در هیچ موضوعی مشاهداتش به قدر کافی عمیق نیست. از لحاظ رنگ شرقی «جاسوس ترك»، به خصوص در جلد

۱ - Le Belicr

۲ - Fleur d'Epine

۳ - Les quatre Facardins

۴ - Caylus

۵ - Horace Walpole

۶ - Giovanni Paola Marana : L'Espion Turc (The Turkish spy)

۷ - Charles Riviere Dufresny : «Amusement sérieux et Comiques»

۸ - L'Espion dans les Cours de Princes Chrétiens

۹ - W. Bradshaw

اول باثبات‌تر از تقلیدهای متأخر آن مانند **نامه‌های ایرانی** لیتلتون است. کتاب مارانا شامل چند قصه و ضرب‌المثل شرقی است، و رسوم خاوری یا بهتر بگوئیم، به‌ظاهر خاوری دعای خیر و برکت را توصیف میکند. وصفی هم که از بهشت مؤمنان دارد، و ساکنان آن همه لباس سبز برتن دارند، یادآور قسمتهائی در «**حوادث عبدالله**» و نیز «**قصه‌های فارسی**» میباشد [۱۱]. تأثیر دوفرنی، و نیز مارانا، به‌توسعه سبک نامه‌های مستعار کمک کرد. «**سرگرمیهای جدی و خنده‌دار**» تقریباً بلافاصله به انگلیسی ترجمه شد (۱۷۰۵-۱۷۰۰) [۱۲]، و مترجمش توماس براون^۱ «**سرگرمیهای جدی و مضحک که برای نیمروز لندن سودمند است**» به آن عنوان داد. این کتاب مخلوطی از ترجمه تحت‌اللفظی، و تفسیر با شرح و بیان اثر دوفرنی است که خود صحنه‌ها و اشخاص لندن را به سبک دانیل دیفو ترسیم نمیکرده است. هرچند براون هیچگاه به دین خود نسبت به دوفرنی اقرار نمیکند، کاملاً آشکار است که لندن او از روی پاریس نویسنده فرانسوی ترسیم شده است. وی به جای مرد میاهی که نویسنده متقدمش توصیف کرده، یک نفر هندی را وصف میکند، اما طرح‌های محسوس از زندگی روزانه دارد که یادآور مقالات دلپذیر آدیسون [۱۳] است. «**نامه‌های**» مارانا و «**سرگرمیهای**...» دوفرنی و براون الهام بخش آدیسون در گرفتن موضوعات مشابه و به کار بردن مضمون‌های شرقی به منظور انتقاد از عادات و اخلاق گردید و چنانکه در پیش گفتیم این نویسنده به مشرق زمین علاقه داشته است؛ گاهی از فلسفه عقلای آسیا اقتباس نمیکرده و زمانی خاطر خوانندگان خود را با قصه‌های ایرانی و عرب و چینی مشغول میداشته است.

«**مشاهدات عجیب چهار پادشاه سرخ پوست**»^۲ [۱۴] که مدعی است به وسیله شاهزادگان [سرخ پوست] که اخیراً به لندن آمده بوده‌اند نوشته شده و مسافران اتفاقاً کتابچه یادداشت‌های مسافرت خود را در اقامتگاهی که منزل داشته‌اند، به جای گذاشته‌اند، مثال کاملی از طنز اجتماعی است [۱۵]. درست مثل مارانا و دوفرنی، آدیسون این بیگانگان را مبهوت صحنه‌های زندگی در لندن نشان میدهد، و اینان نظراتی ساده و بیچگانه درباره رسوم و عادات انگلیسها اظهار میدارند. پس از مسخره کردن حزب لیبرال و حزب محافظه کار از زبان این سرخ‌پوستان، آدیسون طبق معمول از این مقوله نتیجه اخلاقی خود را میگیرد، که انسان نباید مانند این مسافران کوتاه نظر باشد، و هر رسم و قراری که به آن عادت ندارد خنده‌آور تلقی کند.

بی‌مناسبت نیست که در اینجا به دو مقاله دیگر «**اسپگیتور**» اشاره شود. این دو مقاله با

۱- Th. Brown

۲- *Amusements Serious and Comical Calculatèd for the Meridian of London*

۳- *The very odd observations by four (American) Indian kings*

آنکه در زمره نامه‌های مستعار نیستند، ولی شماره کم قصه‌های طنزآمیز آدیسون و استیل را کامل میکنند. یکی از این مقالات حکایت تغییر شکل دادن‌های میمونی به نام «پک» [۱۶] را نقل میکند و صفات یک حیوان مجسم در قیافه زیبای آدمی را بیان میدارد. دیگری «بازار ازدواج» را وصف میکند که یکی از خوانندگان این مجله به نام ویل هانی کومب^۱ (بدون شک نامی جعلی) برای او فرستاده، و تصور کرده که هرسال چنین بازاری در ایران تشکیل میشود. در این بازار از پولی که خریداران زنان زیباروی سی پرداخته‌اند، مبلغ قابل ملاحظه‌ای به زنان نازیا داده میشود. این حکایتی دور از حقیقت است که به نظر میرسد نویسنده انگلیسی بازهم به منظور تفریح خاطر خوانندگان مجله، و هم ریشخند کردن عشقی که هموطنان او به ثروت و تمول دارند، خود آنرا اختراع کرده باشد، اما چون ایران کم‌ویشی خیالی نویسنده‌گان این عهد، اقلیمی نامحدود است نمیتوان کاملاً انکار کرد که احتمالاً در گوشه دور افتاده‌ای از ترکستان آن عهد فی‌المثل این رسم برقرار نبوده است.

نتیجه موفقیت «اسپکتیتور» این بود که تقریباً بلافاصله به فرانسه ترجمه شد. اما پیرمارتینو [۱۷] و مادسوازل دوفرنوا، [۱۸] علی‌رغم تصور ولتر، نفوذ آدیسون را در اثر مونتسکیو انکار میکنند. این دو تن نویسنده «نامه‌های ایرانی» را از لحاظ فکر و شیوه نگارش کتاب ناسبرده منحصر به مارانا مدیون میدانند. [۱۹] مونتسکیو توانست اثر کاملی بنویسد که از هر لحاظ زنده است، و توفیق بی‌نظیر و ثابت «نامه‌های ایرانی» خود دلیل بارزی بر جنبه ابداعی و ابتکاری آنها است. تنها این نویسنده توانسته است یک اثر هنری از مجموعه اندیشه‌های طنزآمیز و اخلاقی و فلسفی را در قالب شرقی جای دهد. این نامه‌ها ظاهراً در فاصله یک مدت نه‌ساله نگاشته شده‌اند و چنانکه مادسوازل دوفرنوا میگوید [۲۰] به صورت نوعی یادداشت روزانه، و اغلب با سبک تمثیل و پوشیده، و کنش‌های فردی تیز هوش و روشن بین، فیلسوفی سیاسی و جامعه‌شناسی دقیق را بیان میدارد. اما بدون شک مونتسکیو چندان به خود زحمت نداده که رسوم واقعی و افکار حقیقی یک ایرانی را از نو ترسیم کند. از بک‌وریکا دو نام ایرانی عجیب‌اند که احتمالاً از «هزارویکشپ» اقتباس شده‌اند. نویسنده نامه‌های ایرانی این دو خارجی را وامیدارد که در پاره‌ای از نامه‌ها درباره ترکیه و پاشای آن و تبدیل صورتهای برهمنان باهم سخن گویند، و در برخی دیگر از گبرهائی که خورشید را میپرستند و به زبان فارسی قدیم صحبت میکنند، و یا از علی‌اولین امام شیعیان و جانشینان او و از سحر حلال قران سخن رانند، و همه این گفتارها به امید این است که تظاهرات آزادانه فکر و انزجار فلاسفه در برابر تعصبات مذهبی عصر نویسنده با احتیاط به گوش مردم برسد. به عقیده نیره صمصامی [۲۱]: «از

نامه‌های ایرانی» مونتسکیو درست نمیتوان دریافت که این نویسنده درباره ایران چه فکر میکند زیرا برخلاف ولتر، تقریباً بکلی از ادبیات و فلسفه این کشور بی اطلاع بوده است. و نیز اضافه میکند که مونتسکیو توجه خود را بیشتر به مطالعات تاریخی و اداری قضائی ایران معطوف داشته و منبع مستقیم این نظرات او شاردن^۱ بوده است.

اما مونتسکیو اولین نویسنده‌ای است که بانظر انسان دوستی به زندگی زن در مشرق زمین به خصوص زن ایرانی مینگرد. و شاید این موضوع خود یکی از دلایل مهم توفیق عظیم اثر او باشد. وی پیوسته آنچه تازه و بدیع است بیرون میکشد، و بررسومی انگشت مینهد که شاردن در حال عبور نظری بر آنها افکنده است. [۲۲] به همین جهت «نامه‌های ایرانی» غالب اوقات در خواننده اثر یک فصل از «هزار و یک شب» را میبخشد، که گوئی به وسیله یک فیلسوف آزاد فکر لباسی بامدروز بر آن پوشانده اند [۲۳].

غیر از ترجمه‌های انگلیسی این اثر، کمی پس از نشر اولین چاپ آن [۲۴] تقلیدهای متنوع بیشمار و پشت سرهم از طبع خارج شدند. اولین مجموعه این نامه‌های مستعار که به تقلید مونتسکیو نگاشته شده، کتابی است با عنوان «نامه‌های ایرانی از یک نفر ایرانی در انگلستان به دوستش در اصفهان»^۲ (۱۷۳۵) نوشته لرد جورج لیتلتون^۳ (۱۷۷۳-۱۷۰۹). از نظر ارزش ادبی این نامه‌ها به هیچوجه قدر نوشته‌های نویسنده فرانسوی را ندارند، اما کتاب این شخص به دو سبب با اهمیت است: اول آنکه اثری به انگلیسی و اصیل است و ترجمه نیست. دوم آنکه بر کار گولد اسمیت به نام: «شخصی از اهل دنیا» اثر مستقیم داشته است. نویسنده نامه‌های مقدماتی با آنکه ادعا دارد که نامه‌های بعدی از فارسی ترجمه شده، تصدیق میکند که اینان فاقد زیبایی نامه‌های متن اصلی هستند، اما در مقابل این موضوع که اشخاص عمده نامه‌ها هم ممکن است تصویری باشند، به شدت دفاع میکند، و میگوید: نوشته‌های جعلی و دروغین در فرانسه و انگلستان فراوان است، اما این نامه‌ها اصیل و حقیقی هستند. [۲۵]

سلیم ایرانی در لندن اقامت دارد و از آنجا یک سلسله نامه که عدد آنها به هفتاد و هشت میرسد برای دوست خود میرزا که در اصفهان است میفرستد. اشخاص دیگر عبارتند از: عبدالله، دوست جوان سلیم، که از نامه بیست و سوم به میان می‌آید و دیگر زلیس (نام ایرانی عجیب) و زوجه او که در نامه دوازدهم اول بار نامش ذکر میشود و عبدالله او را برای نگهبانی به سلیم میسپارد. حوادث زلیس و عبدالله سرگذشت «عبدالله و زریاد یا عشق پدر و فرزندی» (۱۷۵۰)

۱- Chardin (شوالیه ژان)

۲- *Persian Letters from a Persian in England to his friend in Ispahan*

۳- Lord George Lyttelton

نوشته نویسنده‌ای بی‌نام را به‌خاطر می‌آورد. گولد اسمیت مضمون این حکایت را برای شرح ماجرای پسر فیلسوف چینی وزلیس زیبا (نامه ششم) به‌عاریه گرفته است. لیتلتون گاهگاهی بیاد می‌آورد که خوب است اشاره‌ای به ایران بکند. سلیمی که او وصف میکند به‌مادر یک‌دختر انگلیسی چنین می‌گوید: «من باغی در اصفهان دارم که با زیباترین گل‌های مشرق زمین آراسته است. من یاسمن ایران و لاله قندهار را در آن جمع کرده‌ام، با این‌حال سریم انگلیسی را از همه زیباتر و لذیذتر یافته‌ام». [۲۶] یا هنگامیکه سلیم آنچه را در طالار بازی [۲۷] دیده توصیف میکند، کلماتی از قبیل: «بعضی تشریفات جادویی» و «طلسم اسرارآمیز» و «ساحرا در حین عمل جادوگری» و امثال آن به‌کار می‌برد تا محیط شرقی ایجاد کند. لکن اغلب اوقات همان آقای انگلیسی باقی می‌ماند که عمیقاً در اندیشه عیوب و زشتی‌های اجتماع و حکومت انگلیسی است.

شبهات‌هایی که «نامه‌های ایرانی» لیتلتون با «شخصی از اهل دنیا» نوشته گولد اسمیت دارد، اقتباس‌های مستقیم گولد اسمیت را (از نامه چهاردهم) و به‌خصوص از نامه شصت و هفتم یاد داشته‌ای لیتلتون آشکار می‌سازد. [۲۸] نامه اخیر شرح جریانی است که گولد اسمیت میل دارد از آن عدم محبوبیت قصه‌های شرقی را در نزد اهالی لندن نتیجه بگیرد [۲۹]. پس از لیتلتون، هوراس والپول نیز نامه‌ای در نوع طنز اجتماعی با این عنوان تحریر کرد: «نامه‌ای از کزو و فیلسوف چینی در لندن، به دوست خود لیان شی در پکن» (۱۷۵۷) که ممکن است مأخذی برای «فیلسوف چینی» گولد اسمیت شده باشد.

سوم - گولد اسمیت

«شخصی از اهل دنیا» اثر گولد اسمیت، ابتدا در نشریه «پبلیک لجر»^۱ منتشر شد که در نیویورک از بیست و چهارم ژانویه ۱۷۶۰ هفته‌ای دوباره چاپ سیرسید. با توفیق کاملی که به دست آورده بود این اثر با عنوان **شخصی از اهل دنیا یا نامه‌های یک فیلسوف چینی مقیم لندن به یکی از دوستانش در مشرق زمین**^۲ به طبع رسید و چاپ‌های بعدی بسیار به دنبال آن آمدند. اما در باره انتخاب نام کتاب، ممکن است گولد اسمیت از «کوسموپولیت»^۳ (۱۷۵۰)،

۱- *Letter from XO - HO, a chinese Philosopher at Londou to his friend Lienchi*

at Peking

۲- *Public Ledger*

۳- *The Citizen of the World, or letters from a Chinese Philosopher residing*

in London, to his friend in the East

۴- *Cosmopolite*

که در سال ۱۷۵۲ مجدداً با عنوان «همشهری دنیا» انتشار یافته، الهام گرفته باشد [۳۰]. آلبورگولد اسمیت بدون شک هم از «نامه‌های ایرانی» اقتباس کرده و هم از متقدمان دیگر خود الهام گرفته است، با این حال لازم به تذکار است که نویسندگان باقریحه، با وجود داشتن منابع حتمی و احتمالی؛ همیشه قوه ابتکار و ابداع خود را حفظ میکنند، و این کیفیتی است که گولد اسمیت سرشار از آن است. این حقیقت قابل توجه است که کلیه نامه‌های مستعار انگلیسی که قبل از او نگاشته شده، مانند مجله‌های آدیسون، همه شامل صفحاتی مزین به حکایات فرعی و طرحهایی از خصائل اشخاص بوده است؛ اما گولد اسمیت توانسته است این دو خاصیت را با هم جمع کند و اثر خود را با آن بیاراید، و شخصیت‌های فراموش ناشدنی، همچون «مرد سیاه‌پوش» و تیس زیبا^۲ و امثال آن به وجود آورد. همه انتقادهایی که در اطراف موضوعهای زندگی لندن میشود از مشاهدات شخصی او است.

درباره شرق و اقتباسهایی که گولد اسمیت از آن کرده است، خود در مقدمه، گاهی با لحن جدی و زمانی شوخی [۳۱]، تأیید میکند که کلیه استعاره‌ها و همه کنایات و اشارات در اثر او از مشرق زمین به دست آمده و از کلمه مشرق بیشتر مقصود او مشرق دور دست [بایه اصطلاح امروز خاور دور] است. اما چیزی که توجه بان لازم است این است که اطلاعاتی که خود از مطالب و موضوعهای چینی داشته به نظر وی کافی نمی‌آمده، و ناچار به خود اجازه داده که فیلسوف چینی قهرمان اثر خود را با دانشی نسبتاً عمیق، به‌طور کلی از مشرق زمین، و به‌خصوص از اسلام مجهز کند. به‌طوریکه اشاراتی که به اصول و حکمت اسلامی (محمّدص) میکند در اختلاطی موفق باینش چینی فرزانه جمع و فراهم میگردد. [۳۲]

تماشای باغ «وکس هال» به همراهی یکی از دوستان «توصیف ناشدنی» و «مرد سیاه‌پوش» به‌طرز زیر بیان شده است. [۳۳]

«... باید اعتراف کنم که بیش از آنچه تصور میکردم از تماشای آن باغ لذت می‌بردم، همه چیز موجب شده بود که فکر من به سعادت نهائی که قانون‌گذار عرب فرموده است متوجه گردد و در حالتی از نشئه تحسین فرو روم. به‌دوستم گفتم: قسم به کنفوسیوس که این منظره بسیار زیبا است و زیبایی صحرائی در آن باشکوه حیاط‌ها مؤتلف گشته است. تنها اگر وجود باکره‌های جاویدان که از هر درختی آویخته‌اند، و فقط لازم است که به‌میل خود دست‌دراز کنیم و آنها را بچینیم استثناء شود، نمیدانم چگونه شادیهای بهشت محمدی میتواند چیزی افزون بر اینها داشته باشد. دوستم در جواب چنین گفت: «و اما درباره باکره‌ها راست است که این میوه‌ای است که در این باغها فراوان نیست، اما اگر بانوانی به وفور سیبهای پائیزی و به لطف و دلارائی حوریان بهشتی

ممکن است تورا ارضاء کنند، تصور میکنم که رفتن به آسمان برای یافتن بهشت چندان لازم نباشد». [۳۴]

در نامه دیگری [۳۵] لیوشی اشتباه «لیتل بو»^۱ را تصحیح میکند که به تصور او زنان آسیائی فاقد روح اند، واغماضی که نسبت به زنان در بیشتر نقاط آسیا میشود، از این لحاظ است. «لیتل بو» میگفت: به من اطمینان داده اند که زنهای آسیائی دلیسندترین زنان روی زمین اند، زیرا ابداً روح ندارند. در طبیعت من هیچ چیز را به اندازه یک زن فاقد روح دوست ندارم زیرا روح جز خرابی نیمی از زنان جهان فایده دیگری ندارد...»

من سخن او را قطع کرده و گفتم: «مردمان آسیا نسبت به زنان سخاوتمند تر از آنند که تو تصور میکنی، زیرا فوهی، بت بزرگ چین، به جای یک روح به آنان سه روح عطا کرده است؛ و برهمنان به دوازده روح مختلف در زنان معتقدند، و محمدص، شخصاً زنان را از بهشت خود محروم نمیکند. ابوالفداء حکایت میکند که روزی پیرزنی راه بر محمد گرفت، و از او پرسید که برای رفتن به بهشت چه باید بکند؟ پیغمبر جواب داد: بدان ای زن، که پیرزنان هرگز به بهشت راه نخواهند یافت. زن باخشم پرسید، چطور؟ پیره زنان هرگز به بهشت راه نخواهند یافت؟! محمد در پاسخ گفت: هرگز، زیرا در راه رسیدن به بهشت دوباره جوان خواهند شد! [۳۶]

فیلسوف چینی اشاره دیگری به اخلاق محمد میکند [۳۷] و او را مخالف شادی میداند. و عجب این است که به نظر میآید که گولد اسمیث در اینجا نقاب چینی را که بر چهره داشته، با کمک این پوشیدگی میخواست است از رسوم و آداب انگلیسی انتقاد کند، یکباره فراموش میکند، زیرا درباره تمام مذاهب آسیائی و حتی چینی اشاراتی دارد، و به همین ترتیب از زبان لیوشی، آلتانچی،^۲ سخن میگوید و توصیف قیامت را بر حسب فرسوده پیغمبر اسلام بیان میدارد:

«این مطلب قابل ملاحظه است که پیشوایان حکمتها و اصول ساختگی همیشه با شادی مخالفت ورزیده و پیوسته برای تبلیغ شیادی خود، جدیت و سختی را توصیه کرده اند. میگویند فوهی، رب النوع چینی، هرگز نخندیده است. زرتشت رئیس برهمنان (کذافی الاصل) فقط دوبار در عمر خود خندیده است. اول بار وقتی به دنیا آمد و آخرین بار هنگامی که از این جهان به جهان دیگر شد و محمد بآنکه دوستدار لذت بود، با تفریح و شادی مخالفت میورزید [۳۸]»

و اما قصه‌هائی که از ایران و مشرق زمین اقتباس کرده و در نامه‌های خود از آنها الهام گرفته است، غالباً به روش آدیسون نوشته شده و بیشتر اوقات نکته‌ای از اخلاق یا طنز را

۱ - Little Beau

۲ - Liu chi Altangi

بیان میکند. مثلاً نامهٔ صدویک، حکایت وزیر اعظم هوشیار را دربردارد که چون ناعادلانه متهم به عدم لیاقت در امور مملکت‌داری شد، تقاضا کرد که ده متروک و ویرانه‌ای را به‌عنوان محل تبعید به او بدهند؛ ملکه درخواست او را پذیرفت، اما هرچه گشتند چنین دهمی در آن اقلیم نیافتند. پس ملکه متوجه آبادانی عمومی مملکت در زمان زمامداری آن وزیر گردید، واتهام غیر منصفانه را رد کرد [۳۹]. حکایات کنایه‌آمیز به شیوهٔ ادیسون و جانسون نیز در نامه‌های دلربای او از جمله نامهٔ بیست‌ویکم و نامهٔ سی‌وهفتم فراوانند.

حالت عجیب اشخاصی که کارهای مهمی در امور دولتی به‌عهده دارند، وشادیاها و تفریحات کوچکی که درخور آنها نیست جستجو میکنند، به‌وسیلهٔ قصه‌ای از پریان در «دو نامه» سرگرم کننده [۴۰] بیان شده است: شاهزاده‌تصوری بانام شرقی مسخرم‌بوبنین-بویوبین-بویونت، که معنیش به قول نویسنده «روشن‌کننده خورشید» است-عاشق موشی سفید باچشم سبز، که درحقیقت کسی جز جادوگر پیر نیست شده است. گولد اسمیث در این دو نامه هم مطالب وهم اشخاص قصه‌های شرقی را مورد طعن و طنز قرار میدهد.

نامهٔ شصت‌ویکم شامل درسهای اخلاقی به جوانی است که تازه وارد اجتماع میشود. تمثیلهائی که فیلسوف چینی بدین منظور به کار میرد مانند: «خیاط وشعبده‌باز» و «غازی که جوجگان خود را در نزدیکی طالابی میپروراند» و «سگی که میخواست از آن‌طالب رفع عطش کند» و «نقاش مشهوری که امیدوار بود در نقش یک تصویر جملهٔ مردمان را راضی کند»، همهٔ اینها مارا به‌شدت به یاد تمثیلهای بیدپای واسوپ، ویا حکایات کوچک سعدی میاندازند. این حقیقت که گولد اسمیث با «مسافرتها» شاردن [۴۱] آشنا بوده، از نامهٔ صدوچهاردهم او آشکار میگردد که در آن نویسنده از روایات شاردن نقل قول میکند، وسخن از هالی (در اصل چنین است) پیغمبر ایرانیان به میان میآورد.

وبالاخره در نامهٔ سی‌وسوم «شخصی از اهل دنیا» باز این قصه‌ها وشوق وحرارتی را که مردان و زنان ادیب نسبت به آنها ابراز داشته‌اند مسخره میکند:

«بانوئی دوستدار کتاب خواندن وقتی دربارهٔ من میگفت: صحبت این آقا مثل گفتگوهای خودمانی، تنها یک شوخی و خوشمزگی سبک است، وهیچ چیز از سبک شرقی که به‌تماسی متوجه کمال وجلال است در آن یافت نمیشود. آه که چقدر حکایت ابوالفوارس [۴۲] جهانگرد وگفتگو از جنیان وجادوگران، وجبال شامخ وغولان وافسونگران زیبا ودل‌انگیز است! همه چیز در آن عظیم، تاریک وغیر قابل ادراک مینماید! من خود چندین صفحه برای یک قصهٔ شرقی نوشته‌ام و اگر سخت‌ترین منتقدان تصور کنند که من در تقلید از نبوغ نویسندگان این خطه براه اشتباه رفته‌ام، باایشان مبارزه خواهم کرد. من در این کتاب زنجندان زن را به برفی که قلّه کوه بومک را میپوشاند، خنجر سرباز را به ابری که ناگهان آسمان را تیره کند، فقر را به

مه و غباری که بر کوه باکو سایه میافکند، ثروت و غناء را به رمه‌ای که در مرغزارهای سبز تقلیس چرا کند، تشبیه کرده‌ام. من همه جا بدون ملاحظه ضمیر تو شما را بکار برده‌ام، شهاب ثاقب و کوههای سربهم آورده را توصیف نموده و کار خود را باتصویر زیبایی از حوریان که بر روحبخشی این شرح میافزایند تمام کرده‌ام. اکنون برای شما سرآغاز اثر خود را میخوانم: این بن بولو پسرمان درقله کوه بندرعباسی [۴۳] که دائما مستور از برف است متولد شد. ریش‌اواز پرهائی که شکم مرغابی قطبی را میپوشاند سفیدتر بود، و چشمانش به چشم کبوتری میماند که در ژاله صبحگاهی شستشو کند. گیسوانش از بلندی تازمین میرسید، و به شاخه‌های پرکشی پید مجنونی شباهت داشت که در کنار جویباری با آب زلال کاشته باشند. و قدش به قدری سبک بود که به آسانی حرکت شتر در صحرا مانده بود» بانوی نویسنده پس از پایان این شرح چنین گفت: «این است آنچه نامش سبک شرقی است، چیزی که معنی ندارد، اما شیرین، صدادار و گوشنواز است، و قصه‌های شرقی را باید بدینگونه نگاشت». [۴۴]

گولداسمیت نه تنها محتوی و سبک قصه‌های شرقی را مورد طنز قرار میدهد، بلکه در زیر نقاب معرفی رسوم شرقی، اسرافها، مخارج اضافی، و عنوانهای تازه درباره انگلستان را نیز به باد استهزاء میگیرد. [۴۵].

از تمام آنچه تا کنون درباره طنز و تقلید مسخره‌آمیز و اقتباس از هزارویک شب گفته‌ایم میتوان چنین نتیجه گرفت که درست همین توجه نویسندگان فرانسوی و انگلیسی به خوبی و پسندیدگی این قصه‌ها و تحسین از آنها خود سبب طنز و طعن مضامین آنها شده است. زیرا تنها چیزی مورد طنز انتقاد قرار میگیرد که انسان آنها دوست ندارد و درک کند. در این مورد نمیتوان از اشاره به این موضوع چشم‌پوشید که ولتر که تأثیر سبک او در معاصرینش، به خصوص در بکنفورد و جونز، غیر قابل انکار است. حتی در قصه‌های خود که ظاهر مسخره‌آمیز داشته‌اند مضمون‌های هزارویکشب را تحسین کرده و همواره میگفته است:

«این کتاب یکی از آثاری است که در اروپا بسیار معروف است. و برای همه ملتها

سرگرم کننده میباشد».

فضل ششم

«وائق» رقیب «هزارویکشب»

«...اما خیال انگیزترین اثر انگلیسی در رقابت با «هزارویکشب» «وائق» ویلیام بکفوری بوده است» ای. بیکر^۱ «تاریخ رمان انگلیسی»^۲ (جلد پنجم صفحه ۷۱).

اول- رمانهای گوتیک و خیال پرور [فانتستیک] پیش از «وائق»

برای نشان دادن آنچه پیش از انتشار شاهکار بکفورد در زمینه رمان انجام گرفته است انحراف از موضوع اصلی و توجه به مطالب زیر را به خود اجازه می‌دهیم:

در موج قبل از رمانتیسیم که رمان انگلیسی را در نیمه دوم قرن هیجدهم فرا گرفت، به عقیده آکیلن^۳ [۱] سه یا چهار جریان مختلف وجود داشته است که از میان آنها دو جریان، یکی گوتیک و دیگری شرقی شباهتی باهم داشته‌اند، و این شباهت عبارت از میل شدید نویسندگان نسبت به رمانتیسیم، مناظر قابل نقاشی [پیتورسک]، محیط‌های سحرآمیز و اتحاد عجیب زیبایی و هراس در هر دو مورد بوده است. «قصر اوترانتو»^۴ (۱۷۶۴)، عالیت‌ترین قصه ترس‌آور [نوشته هوراس والپول^۵]، که الهام‌بخش کلارایو^۶ و آن رد کلیف^۷ و م. ج. لوئیس^۸ و سایر نویسندگان بزرگ «رمان سیاه» گردید بیشتر مرهون تجدید حیات علاقه به کلیه مظاهر گوتیک بوده است [۲]. کلارایو (۱۷۲۰-۱۸۰۹) پیرو و ورید والپول، مشهورترین اثر خود «قهرمان پوهیز کاری»^۹ را در ۷۷۷ منتشر کرد [۳].

«پیشرفت رمانس در زمانها، قرن‌ها و آداب مختلف»^{۱۰} شامل داستان شرقی «شاه‌ریا»

است [۴]، و بهترین اثر کلارایو شمرده شده است. علی‌رغم تردید جورج سینتز بوری [۵] میتوان گفت که به احتمال قوی این حکایت تصور والتساویج لاندور^{۱۱} را برای نگاشتن «جیبر» [۶]

-
- | | | |
|---|-----------------------------------|----------------|
| ۱- E. Baker | ۲- «The History of English novel» | ۳- A. Killen |
| ۴- «Castle of Otranto» | ۵- Horace Walpole | ۶- Clara Reeve |
| ۷- Anne Radcliffe | ۸- M. G. Lewis | |
| ۹- «The Progress of Romance Through times, Centuries and Manners» | | |
| ۱۰- Walter Savage Landor | | |

برانگیخته است.

دوم- «وائق» بکفورد

«سرگذشت خلیفه وائق» شاهکار عجیب ویلیام بکفورد، در میان تمام قصه‌های شرقی این قرن مقامی خاص و به‌واقع رفیع دارد. درحقیقت این تنها داستان «جدید» شرقی است که می‌تواند به‌خوبی در حکایات «هزارویک‌شب»، احتمالاً بین قصه «علاءالدین» و «علی‌بابا» قرار گیرد [۷]. این کتاب که در فاصله سالهای ۱۷۸۶ و ۱۷۸۷ منتشر شده، هم در فرانسه و انگلستان و هم در آلمان سرو صدای بزرگی برپا کرده، و در کشور اخیر در ۱۷۸۸ سه بار پی‌درپی به چاپ رسیده است. از لحاظ تأثیر و اهمیت این اثر بنظر من لازم است که برای روشن شدن نکات و اشاراتی که درباره ایران دارد، بادقت و تفصیل بیشتری بدان توجه شود.

روایت چاپ و انتشار این کتاب نیز عجیب است؛ چنانکه پرفسور شارل ددیان^۱ تأکید میکند [۸] ما از یک اعتراف بکفورد می‌دانیم که این کتاب در پایان یک مجلس عیش نیمه شرقی نگاشته شده است. بکفورد در حقیقت یک عده ده نفری از دوستان یکدل رابه منزل خود در فونت‌هیل^۲ خوانده بود و اینان در مدت سه روز و سه شب در نوئل سال ۱۷۸۱ به اتفاق هم همه گونه لذات دنیوی را درک کردند. نویسنده انگلیسی پس از این مهمانی در سال ۱۷۸۲ در ظرف چند ماه این کتاب را ابتدا به فرانسه تحریر کرد. عالیجناب سموئل هنلی^۳ (با موافقت نویسنده) آنرا به انگلیسی برگرداند، اما بدون اطلاع بکفورد در سال ۱۷۸۶ آنرا با عنوان «تاریخ خلیفه وائق»^۴ به طبع رساند... در مقابل این عمل انجام شده بکفورد ناچار بود که که متن اصلی را سال بعد (در ۱۷۸۷) در لوزان و پاریس منتشر کند. [۹]

نسخه اصلی فرانسه کتاب این خوشبختی را داشت که (در ۱۸۷۶ و ۱۸۹۳) به دست استفن مالارمه^۵ تجدید چاپ شود و این شاعر بادقت و ظرافتی که عادت او بود، در مقدمه وجود ابداعی و متضاد «وائق» را تشریح کرد.

«وائق» قصه‌ای غیرعادی است که بر اساس شناسائی بالنسبه صحیح و منسجم تمدنی که شرح می‌دهد ساخته شده و به قدری از مشرق زمین اشباع است که امکان داشت به جای ترجمه‌ای از متن عربی گرفته شود.

تعلیم و تربیت باشکوهی که نویسنده در جوانی دیده، ذوق و سلیقه خیال انگیزی که ثروت سرشار از کودکی برای او نسبت به حکایات شرقی فراهم کرده و وقت کاملی که با وجود توصیه‌های مخالف مادرش، مخفیانه، برای آموختن فارسی و عربی صرف می‌کرد، و به خصوص تصور

۱- Charles Dédéyan

۲- Fonthill

۳- Réverand Samuel Henley

۴- «The History of the Caliph Vathek»

۵- Stéphane Mallarmé

وسیع و پرداسنه او، که چنانچه خود اظهار میدارد، همیشه او را به مبالغه و اغراق گوئی شرقی نیازمند میساخته، همه رویهم او را به تهیه این کتاب وادار کرده بود. کتابی که الهام بخشی سائی^۱ و بایرون^۲ وعده‌ای دیگر بوده، و در میان آنان شاعر اخیر از تحسین کنندگان بزرگ او میباشد. [۱۰.]

و اینک خلاصه این داستان

وائق [بالله] قهرمان این داستان نهمین خلیفه عباسی-پسر معتصم [بالله] و نواده هارون الرشید است. وی که تشنه دانستن لذت بود، میخواست سرانجام راز علمی را که وجود ندارد دریابد [۱۱]. پس غرور و نخوتی بر سر او افتاد، و پیوسته در فکر بلند پروازی بود. هنگامی که بر بالای برج بسیار مرتفعی که خود ساخته بود [۱۲] رفت، دریافت که ستارگان از زمین به همان دوری سابق اند. و به علت کنجکاوای کور کورانه و در گذشتن از حدود یک خلع ازلی برای دانستن بشر تعیین کرده، مجازات شد، و در مغاک هولناک سرنگون گردید [۱۳]. (این مضمون به سبک فوست در افسانه‌های قدیم ایران نیز یافت میشود: جمشید پادشاه افسانه‌ای ایران، چنانکه خواهیم دید، تقریباً همین سرنوشت را داشته است...).

خلیفه مغرور که خود را صاحب دنیا میندازد، باتوصیه کافر بداندیش و فرستاده اهریمن که پیامی از جانب شیطان برای او می‌آورد، طرح نشستن خود را بر تخت جاویدان سلیمان (یا جمشید) تهیه میکند [۱۴]. پس از بستن معاهده دوزخی با شیطان وائق پایتخت خود ساسره را ترک میکند. در اینحال مسافرت وائق وقافله مجلل او آغاز میشود [۱۵]. اینان باغلبه بر مشکلات فراوان، ابتدا به دره اقبال که امیر فخرالدین حکمران آن بوده است میرسند، و در همین جا وائق عاشق نورالنهار دختر امیر میگردد. این شاهزاده خانم که قبلاً با پسر عمویش نام گلشن روز نازد بوده، به نوبه خود آواهای وسوسه انگیز میشود که از پسر عمو دست بردارد و به زوجیت خلیفه در آید، همان کسی که باید برگنجهای سلاطین پیش از آدم دست یابد... نه هرگز، وی چنین عشق شوری که او را به قله افتخار و جلال میرساند رد نخواهد کرد... زیرا در اینحال همه ثروتی که در آنجا است، و نیز جام جهان‌نمای جمشید متعلق به او خواهند شد. [۱۶] پس با این اندیشه که از بدست آوردن خزائن استخر شادمان خواهد گشت، از راه وفا و تقوی خارج شده، یکباره تسلیم خلیفه میگردد، و به زحمت از پسر عموی خود گلشن روز یاد میکند. این دو عاشق راه سفر در پیش می‌گیرند، و ایران و شیراز را می‌پیمایند و با شادمانی ارتفاعات تیره استخر را از دور نظاره میکنند... در ایوانی پهناور خرابه‌های قصری عظیم برپاست [۱۷]. در اینحال ابلیس اجازه میدهد که دروازه قصر او به روی اینان گشوده شود، و آتش زیر زمینی

ایشان را در شمار پرستندگان خود درآورد [۱۸]. ناگهان کوه ازهم باز میشود و پلکانی مرمی ایشان را به طالاری عظیم هدایت میکند».

در تمام کتاب هنر بکفورد دو اصل را باهم سازش میدهد: یکی خیال و تصور اساطیری و دیگری سحر و افسون شرقی؛ اما بیشتر در آخر داستان و در داخل این طالار است که ترس و هراس هم براین ماجرا افزوده میگردد، و به خصوص همین فکر عذاب عقبی و مکافات ابدی است که کتاب «واثق» را یک اثر فراموشی ناشدنی کرده است [۱۹].

«در میان این طالار وسیع که به دشتی عظیم مانده بود، انبوه بزرگ زن و مرد و تنهائی تماشائی آنها باتضاد روشنی مجسم میگردد. حرکات و اطوار این جمعیت نیز که همگی دست راست را بر قلب خود گذاشته بودند نیز قابل توجه بود. همه ازهم گریزان و با آنکه در میان جمع بودند هریک از ایشان به نحوی سرگردان مینمود که گوئی همیشه تنها بوده است [۲۰]...»

«ابلیس سهمگین بر کره‌ای از آتش نشسته بود. قیافه‌اش به جوانی بیست ساله میماند و به نظر میرسید که خطوط نجیب و منظم آن بر اثر یخارهای زیان‌آور دوزخ رنجور و پژمرده شده است. حرمان و غرور باهم در چشمان درشتش متقوش بود، و گیسوان پرچینش هنوز اثری از آن هنگام که فرشته نور بود، حفظ کرده بود. در دست لطیف خویش که از ضربه صاعقه سیاه بود عصایی مفرغی گرفته بود که لرزه برتن غول اورانا باد و عفریت‌ها و همه قدرتمندان آن مغااک میانداخت،...»

«شیطان به نحوی بر سر قول خود ایستاده است، زیرا به تازه واردان اجازه داده است که گنجهای افسانه‌ای را بشناسند، و از تماشای آنها لذت ببرند. به قلعه اهریمن و طالار ارژنگ [۲۱] که در آن همه مخلوقات نقشبندی شده‌اند در آیند. با اینحال برای اینان حتی فرصت شادمانی از این کشف باقی نمیماند، زیرا با وحشت صدای ناله سلیمان را میشنوند و اوسر گذشت غم‌انگیز خود را حکایت میکند که پس از درک جلال و عظمت چگونه گمراه و اسیر شهوات گردید و گوئی با خدا در افتاد:

«من نصایح اهریمن را پذیرفتم... آتشی و اختران را پرستیدم و با ترک شهر مقدس به جنیان فرمان دادم که قصرهای پرشکوه استخر را بنا کنند... نه تنها آدمیان بلکه پریان نیز منکوب من شدند... اما روزی صاعقه این عمارات را خراب کرد، و همه را در دوزخ سرنگون ساخت...» سلیمان همچنان منتظر سرنوشت خود بود، و در اینحال هردو دست را به دعا و التماس بدرگاه خدا بلند کرد. ناگهان چشم خلیفه بر سینه‌او، که گوئی از شیشه شفاف بود، افتاد، و از وراء آن قلبی دید که در آتش میسوخت. بدین ترتیب سلیمان برواثق و نورالنهار سرنوشتی را که در انتظارشان بود آشکار ساخت [۲۲]... پس نوبت مجازات این دو میرسد: «جهنم ایشان این است که نه همدیگر را دوست بدارند و نه امیدواری داشته باشند... پس این دو تیره روز

گرانها ترین موهبت خداوندی یعنی «امید» را از دست میدهند [۲۴] ، و همین فکر بدیع و نهایت ظریف به تنهایی ابتکار بکفورد را به ثبوت میرساند.

منابع شرقی واثق

به استثنای منابعی که شرح حال خود نویسنده و مسافرتها ی او (در کوههای آلپ و در لوزان که در آنجا به دیدار ولتر رفت و در پرتقال) به دست داده ، بسیاری عوامل ادبی نیز الهام بخشی بکفورد در تهیه این کتاب بوده است. سبک نگارش او که همیشه روشن، گاهی سخن پردازانه، و زمانی تندرو است یادآور شیوه ها میلتن و ولتر و قصه های اخلاقی جانسون و هاوکسورث است، که در آنها قهرمان همیشه برای اعمال بدیه مجازات میرسد [۲۵]. از طرف دیگر بکفورد کمی عربی و فارسی میدانسته و آگاهی نسبه وسیعی از فلسفه و مذاهب ایران قدیم داشته، و به علاوه آثار شاردن و هربلو^۱ و نویسندگان دیگری که در باره ایران نوشته اند خوانده بوده است. چنانکه پروفیسور شارل ددیان تأکید میکند، وی از رمان «اسکندر کیبر»^۲ مأخوذ از یک متن فارسی که کوردن^۳ به او داده بود، و نیز از داستان خسرو و شیرین نظامی و از افسانه عشق لیلی و مجنون که هاتفی و نظامی به شعر فارسی سروده اند، نیز برای وصف عشق بازی واثق نورالنهار استفاده کرده است. و همه این آثار در «کتابخانه رمانها»^۴ نشر یافته بودند. [۲۶]

منبع دیگر بکفورد «حوادث عبدالله بن حنیف» [۲۷] است. قهرمان این اثر در پی کشف جزیره بریکو:

«تقاضا میکند که در زمره خادمان ابلیس درآید و از او می خواهند که برای آشنائی بداسرار، قربانی خونین و هولناکی انجام دهد». دل سنگین [۲۸] در جستجوی کتابهای نفرت انگیز سحر و جادو خود را به عمارات زیر زمینی میاندازد. ارواح او را تسخیر کرده و با سر بچاهی میافکنند. پس از آن وی به طالاری از مرمر و تقریباً بی انتها میرسد که در آن پیرمردی عظیم و بسیار زشت روی که صورت او بجای بینی سوراخی دارد، از میان کره ای از آتش، بیرون میآید و این خود ابلیس مخوف است...»

آنچه جالب توجه است تضادی است که در تصاویر خشن و خیالی آبه بینون^۵ و اصراری که در وصف مناظر وحشتناک دارد، و نقشی که بکفورد با شیوه میلتن از شیطان ترسیم میکند، وجود دارد: «نورالنهار نمیتواند از تحسین قیافه ابلیس خودداری کند، زیرا منتظر بوده که بنابه عادت شیطان غول هولناکی باشد [۲۹]. ابلیس نویسنده واثق جوان و زیباست. این همان وصفی است که میلتن از فرشته ساقط در بند اول سرود بهشت گمشده^۶ میکند:»

۱ - Herbelot ۲ - Alexandre - Le- Grand ۳ - Cordonne

۴ - «Bibliothèque Des Romans» ۵ - L,abbé Bignon

۶ - «Paradise lost»

«هنوز اثری از عظمت برپیشانی او منقوش است:»

«این فرشته‌ایست تبعید شده که اعتلای باقی او»

«شکوه و جلال قدیمش را تأیید میکند.» [۳۰]

همین توصیف در یکی از اشعار بوستان سعدی [۳۱] دیده میشود، و برخلاف تصور عادی مسلمانان، شیطان مانند یک جمال آسمانی و مقدس وصف شده است.^۱

وقتی سخن از «سرگذشت عبداللّه بن حنیف» می‌رود، و آنرا یکی از مآخذ تصویری «واثق» مینیداریم، نباید فراموش کنیم که مجموعه دیگری وجود داشته بنام «قصه‌های مغول» نوشته سیمون گولت^۲ (۱۷۳۲) [۳۲] که ترجمه انگلیسی آن اول بار در سال ۱۷۳۶ (و چندین چاپ پس از آن) منتشر شده است. یکی از قسمتهای این مجموعه بیش از همه به این موضوع مربوط و شایان توجه است و آن: «حادثه گناهکاران با قلبهای مشتعل است.» [۳۳]. بسیار محتمل است که این قسمت نیز الهام بخشی بکفورد شده باشد، زیرا نام «قصه‌های مغولی» در فهرست کتابخانه او ذکر شده است. با مقایسه طارابلیس در «واثق» و آنچه در «قصه‌های مغولی»، ترجمه ویر^۳ [۳۴] آمده می‌بینیم که ابوالعصم (ابوالقاسم) همان شرح و همان تفصیل مشعل‌ها و دالان زیرزمینی در داخل کوه، و راهروی مرمر سیاه و بالاخره طالار عظیمی که در آن گناهکاران با قلبهای مشتعل منتظر داوری نهائی و روز جزای خود هستند، و قهرمان حکایت محکوم به هفت سال نایبائی میشود، عیناً نقل کرده است. اما هنر بکفورد در این است که باز هم غم انگیزترین و مهیج‌ترین صحنه‌ها و دردها را برای نمایش انتخاب میکند.

چنانکه گفتیم نویسنده «واثق» اثرشاردن را خوانده است. خرابه‌هایی که از آن صحبت میکند جز خرابه‌های پارس پولیس، و تخت سلیمان جز تخت جمشید نیست [۳۵]. و سلیمانی که چون شاه شاهان معرفی میکند او را پادشاه همه جهان و سرزمینها میداند، مخلوطی از شاه افسانه‌ای ایران جمشید، و پیامبر مذکور در تورات و در قرآن کریم، سلیمان است. از قدرت اعجاز آمیز سلیمان که بر کلیه موجودات و عناصر طبیعت کارگر است، غالباً در «هزار و یکشب» سخن رفته و انگشت سحرآمیز او، معادل جام جهان نمای جمشید، [۳۶] در شعر فارسی ضرب‌المثل است. در عین حال توجه به این امر جالب است که بر حسب افسانه‌های ایرانی، این جمشید شاه شاهان است که در آخر عمر خود مغرور و از راه راست منحرف شد و به غضب خداوند گرفتار گردید و گمراه و بدبخت به دست ضحاک (آژی دهاک، اوستا)، غاصب تخت و تاج خود، با سرگ سیه‌روزی

۱ - ندانم کجا دیده‌ام در کتاب که ابلیس را دید شخصی به خواب... (رجوع شود به ملحقات

اشعار فارسی)

۲ - Symon Gueullette

۳ - Weber مترجم «Contes Mongols» (Mongul Tales) از فرانسه به انگلیسی

هلاک شد. [۳۷] در حالیکه سلیمان [مطابق روایات اسلامی] پیغمبر فرزانه‌ی بوده که در بارهٔ او جز افسانه‌های احترام‌آمیز موجود نیست. بقول پرفسور شارل ددیان [۳۸]:

«در اثر بکفورد، با پیروی از شیوهٔ قرن خود و سبک طعنه‌آمیز ولتر، در این مرحله اثری از حملهٔ خداشناسی انگلیسی به شخصیت‌های توراتی میتوان دید». در عین حال بکفورد نیز همچون سائی، با قرار دادن قصر ابلیس در خرابه‌های استخر و پنداشتن پرستندگان آتش (زرتشتیان) به عنوان دوستان شیطان، اسلام را بر دین زرتشت ترجیح داده است.

در پایان این بحث میتوان چنین افزود که اعجاب قصهٔ غیرعادی بکفورد، و حتی توصیف هولناک قلعهٔ اهریمن، گردش شبانه در میان کوهها و صخره‌ها، گودالی که در آن پنجاه طفل قربانی میشوند، و خلاصه کلیهٔ این محیط و عوامل خشن، ظرافت داستانهای ایرانی را فاقدند، و بیشتر «رمانهای سیاه» متداول آن دوره را پیش‌بینی میکنند. با این وصف «وائق» یکی از آثار بسیار شخصی است که از قصه‌های ایرانی الهام گرفته است. حاجت به گفتن نیست که به استثنای مضمون اصلی، تقریباً نام تمام اشخاص و اماکن داستان ایرانی است، از جمله استخر، جوی رکناباد عزیز حافظ، سیمرغ، مرغ افسانه‌ای که به قولی در آتش زندگی میکند، دیوهائی که در غارهای تاریک کوه قاف (یادماوند) به زنجیر بسته‌اند [۳۹]، غول او را ناباد و بالاخره گلشن روز و نورالنهار و دلارا، همگی ماحصل خواندن قصه‌های «هزارویکشب» و سایر حکایات از این نوع اندوید از فرهنگ و دانش شخصی نویسنده ریشه گرفته‌اند. [۴۰]

مراحل تکوین وائق

روایت اصلی فرانسه «وائق» که بکفورد شخصاً در ۱۷۸۷ در لوزان و در پاریس منتشر کرد فاقد مراحل و حکایاتی است که در آخر این کتاب به آن اشاره میکند و از لحاظ سبک شبیه «هزارویکشب» است. [۴۱] اولین حکایت آن نمونه‌ای از «وائق» است که به قدرت قصهٔ اصلی نمیرسد. از جمله شاهزاده السی (الماسی) به دست نورالنهار آزار رسان تری بدبخت‌تر از وائق میشود، و شاهزاده خانم فیروزخواه، قهرمان حکایت دوم، پری نازنینی است درست برخلاف شوهرش، شاهزاده برکیارخ که از همهٔ زیباییها محروم است. بر روی هم روایت آخر از همه مؤثر تر است [۴۲] و آن عشق برادری به نام شاهزاده کلبله به خواهرش شاهزاده خانم ذوالقیس میباشد. و این روایت را نویسنده ناتمام گذاشته است.

این قصه‌های اضافی تنها در ۱۹۰۹ طبع رسیدند. دو حکایت اول ابتدا در «مجلهٔ انگلیسی»^۱ (دسامبر ۱۹۰۹ و اوت و سپتامبر ۱۹۱۰) [۴۳] درج شد، و ترجمه انگلیسی ممتازی از آنها به وسیلهٔ سرفرانک مرزیالز^۲ در ۱۹۱۲ با عنوان «قسمتهای اضافی وائق»^۳ منتشر گردید.

۱- «The English Review»

۲- Sir Frank Marzials

۳- «Les Episodes de Vathek»

بگفته جورج سنیتز بوری [۴۴]: «حیف بود که این حکایات در گمنامی بمانند، زیرا به خوبی شایسته مقام فعلی خود هستند، هرچند چیزی بر عظمت «وائق» نمیافزایند».

«تأثیر وائق؛ و تقلید کنندگان از آن»

قصه شرقی بکفورد با آوردن اصول تازه: «یعنی مناظر جالب و رنگ سحلی» که به خاطر خود بکار رود، ممکن نبود جلب توجه نکند و مورد تقلید و اقتباس قرار نگیرد [۴۵]. در سال ۱۸۰۱ سائی اثر خود «ثعلبا» [۴۶] و چند سال بعد «لعنت نامه کهاما» را به طبع رسانید که به علت وجود سانه متشابهی تأثیر وائق در آن آشکارتر است.

اگر برای یافتن نفوذ شرقی وائق در اثر سائی جستجو و تفحص لازم است. در قسمت دوم این رساله مجدداً باین موضوع مراجعه خواهیم کرد. این تأثیر در اشعار بایرون بدون تردید آشکار است. آثار بایرون حاوی اشارات فراوانی است که همه شاهد تحسین او نسبت به بکفورد میباشد، از جمله میگوید.

«انجاتو نیز، ای، وائق، ثروتمندترین فرزند انگلستان،

«وقتی بهشت خود را برپا داشته بودی [۴۷]...»

همچنین یادداشت بایرون درباره «محاصره کورینث»^۱ [۴۸] را ذکر میکنیم که در مورد «وائق» با کلمات ستایش آمیز چنین میگوید: «... اثری که در پیش به آن رجوع کردم و هرگز ممکن نیست آنرا بیاد آورم، یا بخوانم بدون آنکه تشکر و حقشنا سیم نسبت به آن تجدید نشود». تأثیری که «وائق» در آثار بایرون گذاشت عظیم است. وی به خصوص اخلاق بایرونی خود، یعنی انقلابی تبعید شده را که بسیار یادآور ابلیس است، به این کتاب مدیون است. اما این موضوع را عجالتاً کنار میگذاریم، تا وقتی درباره بایرون سخن میرود دوباره بدان برگردیم. باری کورنوال^۲ یکی از شعرای درجه دوم نیز مستقیماً از «وائق» اقتباس کرده است. لکن در شعر کوتاهش به نام «طالار ابلیس» (۱۸۲۲) که صحنه‌های آخر «وائق» را به صورت شعر آزاد (شعر سفید) سروده است، از زیبایی و جذبه و قدرت نثر بکفورد اثری نمیتوان یافت.

سوم - «نویسنده «عابد» و قصه سانتون بر صیصا»

ماتیو گرگری لوئیس^۳ یکی از نویسندگان عمده رمان سیاه به قسمتی از داستان فوست چاپ ۱۷۹۰ و نیز چاپ ۱۷۹۲-۱۷۹۳ آشنا بوده، و در رمان مشهور خود که به سبک فوست است و با عنوان «عابد» در ۱۷۹۴ به طبع رسیده از آن الهام گرفته است [۵۰]. اما منبع دیگری

۱ - «The Siege of Corinth» ۲ - Barry Cornwall

۳ - Matthew Gregory Lewis

نیز وجود داشته که برحسب اظهارلویس [۵۱] فکر نگاشتن عابد را در او به وجود آورده است. و آن حکایت سانتون برصیصا (برصیصای عابد) است که ریچارد استیل آنرا در مجله گاردین [۵۲] از مجموعه «قصه‌های کامل فارسی وتر کی» نقل کرده است (۱۷۰۸ و ۱۷۱۷):

سانتون برصیصا همه عمر خود را با پا کداملی و پرهیز کاری گذرانده بود.

در دوره زندگی صدساله‌اش جز دعا و نماز اشتغالی نداشت، و چون مورد احترام بسیار همه بود، مردم عادی دعای او را تنها علاج امراض درمان‌ناشدنی میدانستند. و البته تردیدی نبود که وقتی دختر پادشاه به سختی مریض شد، وی به خادمان خود دستور داد که برای معالجه او را به دست سانتون برصیصا بپارند [۵۳]. مکالمه مردمقدسی (عابد) با شیطان بسیار مهیج است. تا این لحظه از شیطان در قصه ذکر نشده و خواننده به همانگونه از حضور ناگهانی او متعجب میشود که شخص عابد. اندیشه ناپاکی از خاطر سانتون میگذرد، و شیطان، به سرعت فکر، از این موقعیت استفاده میکند و این کلمات را در گوش او میگوید: «ای سانتون، این لحظه پیروز را از دست مده». برصیصا منکوب این وسوسه، پس از کام گرفتن از دختر جوان او را میکشد، و چندین جنایت دیگر برای پوشاندن اولین عمل زشت خود مرتکب میگردد. در حین ارتکاب یکی از این جنایات او را دستگیر و محاکمه و محکوم به مرگ میکنند. بر بالای چوبه‌دار نجوای دیگری در گوش خود میشنود: «ای سانتون، اگر مرا پرستش کنی، تو را از این مهلکه نجات خواهم داد، و به دوهزار فرسنگ دورتر به اقلیمی خواهم برد که در آنجا مثل سابق عزیز و محترم باشی».

عابد جواب داد: «قبول میکنم، و قسم میخورم که تو را به پرستم. شیطان میگوید: تو ابتدا اولین نشانه پرستش خود را به من بنما، در این حال عابد سرفروید میآورد و میگوید: من خود را تسلیم تو میکنم... آنگاه شیطان با صدای بلند اعلام میکند: «ای برصیصا، بسیار خوشوقتم که آنچه را میخواستم به دست آوردم». و با گفتن این حرف آب دهان بر صورت او میاندازد و ناپدید میگردد و سانتون بیچاره بردار آویخته میشود».

در رمان «خیالی» م. ج. لویس: «مشاهده میشود که آبروزیو، پیشوای راهبانان مادرید از حضور ماتیلدا دوویلا نگاس که، بالباس مردانه موفق به ورود به صومعه شده، وسوسه میگردد... آبروزیو ابتدا الورا ما در آنتونیا و بعد خود آنتونیا را

میکشد تا خیانتش پنهان بماند. اما مورد اتهام قرار میگیرد و دایرهٔ تفتیش عقاید پس از زجر دادن او را محاکمه و محکوم به مرگ میکند. وی آنگاه قراردادی با شیطان می‌بندد که او را از سوختن در آتش نجات دهد، اما شیطان به او خیانت می‌ورزد، و ملعون در میگذرد [۵۴].

برای نشان دادن شباهت این خیانت با سرگذشت سانتون برصیصا، متن مربوط به این قسمت را از کتاب لوئیس نقل میکنیم [۵۵]:

بدین‌سان آبروزیو شیطان را میخواند، و او با عظمت و شبیه تصویر میلتون پدیدار میشود در حالیکه آثاری از صاعقهٔ آسمانی و وحشتی از آن در چشمانش هویدا است و میپرسد: آیا پاداش خدمات من داده میشود؟ آیا مرام و عقیدهٔ مرا میپذیری؟ آیا روح و جسم خود را به من تسلیم میکنی؟ آیا حاضری که از خدائی که آفرینندهٔ تو است و آنکس که جان خود را برای تو فدا کرده است روگردانی؟ فقط جواب بده «آری» تا شیطان غلام تو شود».

با مقاومت آبروزیو ابلیس عقب می‌نشیند، اما وقتی نزدیک شدن صدای پای پاسبانان به گوش میرسد، آبروزیو از وحشت عذاب شیطان را صدا میکند و شیطان همهٔ سعی خود را در وادار کردن او به اسضای قرارداد انجام میدهد. آبروزیو در حالیکه از خدا و پسر او روی برمیگرداند، از شیطان میخواهد که او را نزد ماتیلدا ببرد. شیطان ابتدا اهمیت و وسعت جنایات او را برایش روشن میکند، پس از آن نمکی بر جراحتش پاشیده و میگوید: «آبروزیو، گوش فراده، گوش فراده! اگر یک دقیقهٔ دیگر در مقابل من مقاومت کرده بودی، ممکن بود که روح و جسم خود را از عقوبت برهانی. پاسبانانی که صدای پایشان را بر در زندان شنیدی، آمده بودند که عفو ترا اعلام کنند، اما من زودتر موفق شدم، و غلبه با من بود... [۵۶]»

بدین ترتیب شباهتی را که بین مضمون اصلی حکایت سانتون برصیصا، که لحن شوخی دارد، و رمان پراز وقایع خونین و حوادث باورناکردنی «عابد» نوشتهٔ م. ج. لوئیس موجود است مشاهده میکنیم [۵۷]، اثری که با تمام معایبش در معاصرین خود اثر گذاشته است. خانم راد کلیف حتی فکر قهرمان خود «شدونی»^۱، را در کتابی که با عنوان «ایتالیائی»^۲ [۵۸] نگاشته است، به او مدیون است. نمایش ملودراماتیک با طوار و اشارات (میم) «عابد» در لندن کمی پس از انتشار این کتاب مورد استقبال قرار گرفت. [۵۹]

گذشته از سرگذشت سانتون برصیصا، که در اثر مشهور او «عابد»، الهام بخش لوئیس بوده، چند حکایت شرتی دیگر نیز اندیشهٔ تهیهٔ «قصه‌های رمانتیک»^۳ [۶۰] را در سراو پرورده است.

این حکایات شامل چهار قصه شرقی بدین نامها میباشند: الف- «آنا کندا ، یک قصه هند شرقی»^۱ .
 ب- «چهار فخرالدین»^۲ که قسمتی از آن ترجمه و قسمت دیگر دنباله ای ابتکاری از «چهار فخرالدین»
 کنت دانتون هامیلتون است . ج - «داستان عبدالله و زیاده یا عشق پدر و فرزندی» .
 د- «امور آسان [امیر حسن؟] یا روح اقیانوس منجمد»^۳ رمانی شرقی است که قسمتی از آن
 ترجمه لغت به لغت «قومست در کشور صبحگاهی»^۴ اثر ف. م. فون کلینگر است [۶۱] .
 اثر اخیر حکایت یکی از خلفاء و پسر وی و وزیران نیک اندیش و وزیرای بدخواه، واجنه
 و گناهکاران است.

«روح اوقیانوس منجمد در فکر وزیر نیکو نهاد امیر حسن ایجاد تشمت میکند
 و تصورات او را محو میسازد. و آنقدر از حقایق طبیعت آدمی را براو فاش میسازد
 که در تمام اعمال و کردار خود دچار اضطراب و فلج میگردد و خلیفه او را تبعید
 میکند. اقبال فقط تنها وقتی دوباره یار امیر حسن میشود، که آموزگار جنی
 خویش یعنی روح اوقیانوس منجمد را از فکر خود بیرون میراند» .

معنی اخلاقی این قصه بسیار صریح و روشن است. آدمی نباید هرگز در محو کردن
 تصورات و خیالات خود کوشش کند، بلکه باید خود را به دست راهنمایی عقل و نیکخواهی
 بسپارد، زیرا بالاتر و بیش از همه چیز تقدیر است که همه امور را قبلا مقدر کرده است .
 این حکایت در زمان خود بسیار مورد پسند بود، زیرا اندیشه عمیق در همه چیز و پایداری
 به اخلاق مذهبی را کاملا آشکارا پیشنهاد میکند [۶۲] .

نتیجه

در میان تمام نویسندگان قرن هیجدهم که استعداد خود را در نوشتن یادر ترجمه
 قصه هائی شرقی به کار انداخته اند ، به طور قطع و یقین ویلیام بکفورد بانگاشتن « واثق » رمان
 شرقی را به حد اوج و اعتلای خود رسانده است . تجدید طبع های بیشمار این کتاب که هم
 بهترین و هم معمولی ترین چاپها را شامل است، شاهد علاقه دائمی است که مردم انگلستان
 به این اثر نشان داده اند . [۶۳] واثق تنها یک قصه شرقی تصویری و ساده نیست زیرا در عین حال
 همه رمانهای وحشت انگیز [رمان سیاه] که در فاصله سالهای ۱۷۶۴ و ۱۸۰۰ منتشر شده اند،
 و هم کلیه قصه های اخلاقی را تحت الشعاع قرار داده است، هر چند نمیتوان آنرا در هیچیک
 از این دو دسته محسوب داشت، و چنانکه ماکس میلتر^۵ [۶۴] میگوید، این کتاب اثری
 بسیار مستقل است.

۱- «Anaconda, an East Indian Tales»

۲- «The four Facardins»

۳- «Amorassan or the Spirit of the Frozen Ocean»

۴- «Der Faust der Morgenländer»

۵- Max Milner

از این گذشته «واثق» توجه به مشرق زمین خیال‌انگیز، و به خصوص جذبۀ ایران تماشائی «هزارویک شب» را از نور رواج داده است. این کتاب به شعرا و نویسندگان رمانتیک روش بهره برداری از اقالیم دور دست، و توصیف رسوم و آداب و قصه‌ها و افسانه‌های آنها را آموخته است تا برای ایجاد رنگهای محلی روشن آموخته است. [۶۵].

وقتی رمانتیسم به تمام معنی و مفهوم کلمه در انگلستان پدیدار شد، توجه به ایران و اشارات به آن باز هم افزایش یافت، بی آنکه «هزارویک شب» و دنباله‌های آن از الهام بخشی نویسندگان در سراسر قرن نوزدهم باز بمانند. دانش شرق‌شناسی و ارمغانهای مسافران درهای جهان تازه و حقیقی‌تری را به روی اروپا می‌گشاید، و این موضوعی است که مادر قسمت دوم این رساله ملاحظه خواهیم کرد.

قسمت دوم

«از سپیده دم خاورشناسی جدید

تازمان انتشار ترجمهٔ رباعیات خیام» (۱۸۵۹)

فصل اول

پیشقدمان خاور شناسی جدید و مسافرتها

شرق وسیع و اسرار آمیزیش از پیش هوشیاران را مجذوب میکند و به نزد خویش میخواند (ج.ج. آمپر^۱)

اول- انکتیل دوپرون^۲ و ترجمه^۳ اوستا

بنیاد انجمن آسیائی بنگال و کلکته، در ۱۷۸۴، که سرویلیام جونز^۴ مؤسس آن بود، در تاریخ خاورشناسی واقعه بسیار مهمی تلقی میشود. چنانکه ریموند شواب^۵ [۱] میگوید، دوره قطعی در واقع در حدود سال ۱۷۸۰ با ورود کارمندان انگلیسی به هندوستان آغاز میشود. اینان چون از طرف وارن هیستینگز^۶، حاکمی که دوستدار مطالعات ایرانی بود، حمایت میشدند سبب براه انداختن جنبش عظیمی میگرددند.

اما فرانسویان قبلاً به کار احراز مقام خود در این دانش شرق شناسی پرداخته بوده اند. به گفته پیرمارتینو [۲] اینان تا اندازه ای طایفه دارین راه اند، زیرا ترجمه «زنداوستا» به دست انکتیل دوپرون در سال ۱۷۷۱ انجام گرفته است. مترجم این کتاب در سال ۱۷۶۲ با مقداری نسخه دست نوشت پارسی و سانسکریت از هند به فرانسه برگشت، و بلافاصله اعلام کرد که «میخواهد وجود زبانهایی را آشکار کند که دانشمندان از آن جز نامی نشنیده اند؛ و این حالت خمودی و بی قیدی عمومی فرانسویان را در مقابل پدیده ای تا این اندازه جالب برهم زند [۳]» وی طی مدت هشت سال به ترجمه کتاب «زرتشت» پرداخت و بانیروئی کبرایی در مقابل حمله های شدیدی که هنگام انتشار کتاب براو وارد آمد، مقاومت ورزید. و از کثرت تکرار این مطلب که وی تنها کسی است که هند را شناخته و حق دارد در باره آن سخن گوید، سرانجام حرف خود را به کرسی نشاند. [۴]

در سال ۱۷۷۸ در کتاب خود به نام «قوانین شرقی»^۱ با تمام قوا کوشید که بنای همه تصوراتی که فیلسوفان قرن هیجدهم درباره استبداد آسیائی برپا کرده بودند ویران کند، و

۱- J.J. Ampère ۲- Anquetil Du Perron ۳- Sir William Jones

۴- Raymond Schwab

۵- Warren Hastings

مونتسکیو وولتر را «تبلیغ کنندگان نادان» خواند!

هنوز پنجاه سال از آن زمان که هم میهنان او از اینکه «آدمی ایرانی باشد» در تعجب بودند نگذشته بود که انکتیل به ایشان آموخت که آثار پارسیان را با کارهای یونانی مقایسه کنند. پیش از او تنها نویسندگان لاتینی و یونانی و یهودی و عرب [۵] در باره آثار قدیم حق سخن گفتن داشتند. انتشار «زند اوستا» در ۱۷۷۱ تاریخ اولین قدم به سوی کشف یک متن آسیائی را ثبت میکند که هم کاملاً مستقل از روایات توراتی و هم متمایز از ترجمه آثار کلاسیک است. به همین جهت طولی نکشید که نسل جدید شرق شناسان احترام آنکتیل دوپرون را منظور داشت و سخنان تمجید و حق شناسی، چنانکه، شایسته او بود، درباره اش بیان داشت. [۶]

چنانکه در پیش گفتیم در ۱۷۷۱ انکتیل دوپرون «زند اوستا» را منتشر کرد، و این نخستین باری است که توفیق گشودن و دانستن رازی یکی از زبانهای خاموش آسیا به دست میآید. و این واقعه سیزده سال بعد، هنگامی که سرویلیام جونز و دوستانش در بنگال اولین انجمن آسیائی را در ۱۷۸۴ تأسیس، و نخستین متون سانسکریت اصیل را ترجمه کردند، ثمربخش واقع شد. پس از آن باروشی تقریباً باور ناکردنی، اکتشافات مربوط به زبان شناسی پی در پی انجام گرفت و نیمه اول قرن نوزدهم با این پیروزی سروصدای بزرگی برپا ساخته بود که امروز رازی فراسوش شده محسوب میشود [۷].

دوم - جونز - گراسر فارسی

تحقیقات زبان شناسی.

آنکتیل دوپرون، طلایه دار این تحقیقات و سرویلیام جونز موجد اختراع زبان شناسی است. در آغاز جوانی، با انکتیل بر سر «اوستا» و ترجمه آن پر خاشجویی کرده بود [۸]، اما بعدها به بی انصافی خود پی برد. [۹]

«جونز متوازی» [این لقبی است که ر. م. هیویت^۱ در مقاله جذاب خود [۱۰] باوداده است] به علت موهبتی که در شعر سرائیدن و در فرجهان دانش داشت، مشهور است، و سموئل جانسون او را یکی از روشن فکرترین پسران آدم میداند. [۱۱]. از عنفوان جوانی یکی از علاقمندان پر شور تحقیق درباره زبانهای مختلف بوده است. در پانزده سالگی به یاد گرفتن زبان عبری و عربی، و در شانزده سالگی در لندن در نزد مردی از اهل سوریه به آموختن فارسی پرداخت. در ۱۷۶۶ مباحثات و تفسیرهای خود را درباره شعر آسیائی آغاز کرد و دو سال بعد بخواهی کریستیان هفتم، پادشاه دانمارک، «تاریخ نادر شاه» نوشته «میرزا محمد مهدی خان مازندرانی» را به فرانسه ترجمه کرد و ظاهراً در آن هنگام در انگلستان وی تنها کسی بوده که

قادر به عهده گرفتن چنین امر خطیری بوده است، زیرا هردو زبان فرانسه و فارسی را به کمال میدانسته، هرچند که زبان دوم را (باقضاوت از آوا نوشت‌های او) بالهجه هندی صحبت میکرده است [۱۲] در ۱۷۷۲، مجلد کوچکی از «اشعار و بیشتر شامل ترجمه از زبانهای آسیایی» را به طبع رسانید و چون در ۱۷۷۳ به عضویت کلوب کتابخانه انتخاب شد، قبلاً به عنوان مترجم خوش بیان «گراسر زبان فارسی» [۱۳] به اشتها رسید، زیرا اولین چاپ این گراسر در ۱۷۷۱ انتشار یافت و این همان سال طبع «زند اوستای» آنکتیل دوپرون است.

مرضیه گیل میگوید [۱۴] «که شوق جونز در ترجمه غزل‌های حافظ به زبان فرانسه از برکت تجربه‌ای بود که از ترجمه تاریخ نادرشاه به دست آورده بود. زیرا نویسنده این تاریخ بنا به عادت گهگاه خوانندگان خود را بالحق اشعار فارسی در ضمن شرح وقایع از خستگی میرهانید، ویدین ترتیب جونز سیزده غزل از حافظ را ابتدا به فرانسه برگرداند، و پس از آن در ۱۷۷۰ آنها را چون ضمیمه‌ای به «دستور زبان فارسی» خود افزود» [۱۵]

بنا بقول پرفسور هیویت^۱، [۱۶] زندگی جونز پس از اولین باری که اشعار حافظ را خواند دگرگون شد، و بر او همان اثر را داشت که «سلکه پریها»^۲ نوشته «اسپنسر»^۳ بر جان کیتز^۴ اعمال کرده بود. این اسر وی را تحریک کرد که بیش از پیش در مطالعه شعر شرقی غوطه‌ور شود. چنانکه در پیش گفتیم، جونز «شکرستان» خود را با نمونه‌هایی از اشعار حافظ [۱۷] زینت میداد، و توجه هموطنان را به خود معطوف میداشت و اینان به زودی مشغول مطالعه کارهای او شدند و یکی از علل این استقبال شباهت زیادی است که بین زبان انگلیسی و زبان فارسی از نظر آسانی و سادگی شکل و ساختمان جمله موجود است.

سرویلیام جونز، در مقدمه این گراسر خود را صمیمانه مدیون سیاستمدار لهستانی: لوکنت رویژکی^۵ [۱۸] (صاحب نظر و دوستدار شعر فارسی) میداند که در سال ۱۷۶۸ از آشناشدن با او بسیار شادمان شد، و سالها با او در مکاتبه ماند، لیکن خود قبلاً تنها گراسر فارسی را که در آن هنگام در دست بود، یعنی نسخه مینسکی^۶ را [۱۹] مطالعه کرده و اثر سعدی را در ترجمه جنتیوس^۷ هلندی، با عنوان: «گلستان یا بستری از گلهای سرخ»^۸ خوانده بوده است. از همین جهت جونز به ذکر نام دکتر توماس هاید^۹ و سایر پیشقدمانی میپردازد که - با استثنای هرپلوی فرانسوی که بوسیله دوک دوتوسکان^{۱۰} و کولبر^{۱۱} مشهور حمایت میشد - هیچکس از طرح

۱ - Hewitt ۲ - «Faerie Queenen» ۳ - Spenser ۴ - John Keats

۵ - Le Comte Reviczky ۶ - Meninsky ۷ - Gentius

۸ - «The Gulistan or Bed of Roses» ۹ - Dr. Thomas Hyde

۱۰ - Duc de Toscane ۱۱ - Colbert

آنها پشتیبانی نکرده و هیچکدام علی‌رغم مطالعات جالبشان موفقیت مالی نداشته‌اند. در اینجا لازم است گفته شود که همین گرامر در ۱۷۷۴ به وسیلهٔ دکتر جانسون برای وارن هیستینگ‌زار سال شده بود، و این شخص در عین تمجید از کتاب، از اطلاع ناچیز خود در زبانهای شرقی تأسف داشته و با اینحال امیدوار بوده که مقدمهٔ این کتاب راجع به زبان فارسی برای تفاهم سنن و تاریخ‌های مشرق زمین سودمند واقع شود. [۲۱]

جونز کاملاً حق داشت که میبنداشت: تنها جلب سود و فایده سبب جذبه‌ای برای زبان‌ها و ادبیات شرق، که نسبت بآنها توجهی نمیشده، گردیده و اهمیت حقیقی و ثباتی برایشان به وجود آورده است. و همین سود و فایده است که مانند تر که چوب جادوئی به اشارهٔ آن همه ملتها را در یک دایره گرد میآورد. وی در مقدمهٔ دستور زبان فارسی چنین مینویسد:

«در اثر انقلابی که عقل بشر از پیش‌بینی آن عاجز بود، زبان فارسی به هند رسید [۲۲] و در امپراطوری مشهور آن [مغول]، که با تجارت شکوفان ما [انگلستان] قدرتی باور ناکردنی از ثروت برای تجار اروپا فراهم کرده است، تعمیم یافت. علت‌های مختلف سبب نیرومندی عظیم و وسیع انگلیسیها در این اقلیم گردید. شرکت هند ما [مقصود هند شرقی است] اقدام به این کار کرد که شاهزادگان این کشور را تحت حمایت خود قرار دهد، و همین کمپانی قیلاً با حمایت از پدران این شاهزادگان حق ایجاد اولین تأسیسات را دریافت داشته بود. ... [۲۳]

بدین‌سان می‌بینیم که به قول نویسندهٔ گرامر فارسی [۲۴] یک علت سیاسی و یا بهتر بگوئیم سودی بازرگانی میتواند سبب پیدایش نتیجه‌ای ادبی شود.

«انگلیسیها متوجه شدند که در استخدام مترجمان [مترجم شفاهی]، هندی، که به وفاداری ایشان اعتماد زیادی نبود، خطری موجود است، و سرانجام دریافتند که باید زبان فارسی را که نامه‌های شاهزادگان هندی بدان نوشته میشد، بیاموزند. و بزودی عده‌ای از صاحبان ذوق و قلم که در بنگال اقامت داشتند ساعات فراغت خود را به خواندن آثار نویسندگان ایرانی اختصاص دادند».

با اینحال این حقیقت روشن است که هیچکس «تحقیق به‌خاطر تحقیق» را درباره ادبیات شرقی به اندازهٔ سرویلیام جونز دنبال نکرده، و هیچکس زبان فارسی را اینگونه باصمیمیت مانند «جونز آسیائی» [۲۵] نستوده است که میگوید:

«زبان فارسی غنی، خوش آهنگ و فصیح است. قرن‌ها است که این زبان در مؤدب‌ترین دربارهای آسیا برسوم بوده است [۲۶]. آثار و کتابهای قابل تحسینی که به این زبان نوشته شده ثابت میکند که مورخان، فلاسفه و شعرا نیز آنرا از نظر زیبایی افکار و مناعت احساساتیکه در آن بیان شده مورد توجه قرار داده‌اند».

در همین مقدمه جونز از آقای ولتر تمجید میکند که باوجود ندانستن زبان فارسی متوجه زیبایی تشبیهات و احساسات نویسندگان ایرانی شده سعدی را با پترارک^۱ همطر از دانسته است. [۲۷] واز همین لحاظ چنین اظهار تأسف میکند:

«برخلاف نوشته‌های عالی‌یونانی ورومی [که از آنها بهره‌برداری کامل شده‌است] کتابخانه‌ها انباشته از دست‌نویس‌هایی است که در آنها زیباترین کارهای یک ملت مشهور مضبوط است، لیکن اهل علم واطلاع کوچکترین کوششی برای شناسایی ارزش این گنجهای نادر به عامه مردم به عمل نمی‌آورند». و باز اضافه میکند: «اینها انوار ملتی هستند که در تاریخ کهن از لحاظ بزرگی و تشخیص از آن دو ملت دیگر دست کمی نداشته‌است». [۲۸].

سوم - جونز در هندوستان

دوازده سال پس از ماجرای انکتیل دوپرون، در سال ۱۷۸۳، سرویلیام جونز که در آنوقت سی‌وهشت سال داشت به هندوستان عزیمت کرد. هنوز وارد این اقلیم نشده بود که گوئی تأسیسات وبنیادها از زمین روئیدند: یک مدرسه شرقی در فورت-ویلیام یک چاپخانه در کلکته، ودر ۱۷۹۲، یک کالج سانسکریت در بنارس تأسیس یافت. روز ۱۵ ژانویه سال ۱۷۸۴، یک سال پس از ورود او به هندوستان «انجمن آسیائی بنگال» [۲۹] بنیاد گذاشته شد. واز این تاریخ مطالعات راجع به هندوستان و گذشته آن به‌طور عادی آغاز شد. [۳۰] جونز زبان شناس و زبان‌دان بادیانستن سیزده زبان به‌طور عمیق و آشنائی به بیست‌وهشت زبان دیگر نزد ویلکنیز^۲ و چند استاد دیگر به آموختن زبان سانسکریت پرداخت، ودر کمتر از ده سال (همان ده سالی که از عمر او باقی مانده بود) به‌طوری‌آنها فرا گرفت که باعث حیرت معلمان خود شده بود. در این دوره کتابهای متعدد شرقی به وسیله مترجمان انگلیسی به‌ظهور رسیده بود، واز طرف شرکت (هند شرقی) از سال ۱۷۸۸ مجلداتی با عنوان «تحقیقات و گزارش‌های آسیائی»^۳ انتشار یافت که دانشمندان غرب سخت تحت تأثیر آن قرار گرفتند. این انتشارات باوجود چهار مرتبه چاپ پی‌درپی باز نایاب شدند، و حال آنکه مجلدات اول طبع کلکته چندین بار نیز در لندن تجدید طبع گردیدند. بیستمین و آخرین جلد «تحقیقات» در ۱۸۳۹، در حالیکه نام جونز شهرت جهانی یافته بود منتشر شد.

در مدت یازده سال جونز، که عصر نوی را برای جهان ایجاد کرده بود، در نطق‌های سالانه و مفصل خود «پیدایش انجمن آسیائی» جشن میگرفت. این خطابه‌ها مدارک علمی

۱ - Petrarque

۲ - Wilkins

۳ - «Asiatic Researches or Transactions»

حقیقی هستند که تازه‌ترین مسائل درباره «مبدأ و خانواده ملت‌ها» (۱۷۹۲) و «فلسفه آسیائیها»^۲ و امثال آن در آنها مطرح شده است. جونز در سومین خطابه خود (۱۷۸۶) چنین اعلام کرده بود: «زبان سانسکریت علی‌رغم قدمت خود، دارای بنیان و ساختمانی بسیار پسندیده است که از یونانی کاملتر، از لاتینی غنی‌تر، و به‌طور خارق‌العاده‌ای از این‌ها هر دو زبان صافی‌تر است». وی همچنین تشخیص می‌داد که یک زبان اصلی و عمومی در آغاز وجود داشته که از آن زبانهای: گوتیک، سلتیک، سانسکریت و فارسی ابتدائی ریشه گرفته‌اند.

در خطابه ششم خود (۱۹ فوریه ۱۷۸۹)، اصلی کلدانی به زبان پهلوی نسبت می‌دهد، و زبان زندرا بسیار نزدیک به سانسکریت می‌پندارد [۳۱].

درفهرست آثار کامل جونز نام کتابهای بسیار جالب دیده می‌شود: مانند «توصیفی از آسیا»^۳ «تاریخ مختصر ایران»^۴، «تاریخ زبان فارسی»^۵ [۳۲] و غیره. در مقدمه «گرامر فارسی» چنین اظهار می‌دارد: «نقشه من در ابتدا این بود که در آغاز این گرامر، تاریخی از زبان فارسی از زمان کزنفون^۶ تا عصر حاضر بیاورم و برآن خلاصه‌ای از حکایات تمثیلی و اشعار و قطعاتی از آثار نویسندگان کلاسیک ایران بیفزایم». [۳۳] اما بعدها عقیده‌اش تغییر یافت، و این تاریخ زبان را برای مجلد جداگانه‌ای نگاهداشت که در آن فصولی به شعرای نامی ایران: فردوسی، خاقانی، انوری، سعدی، حافظ و جامی اختصاص داده بود. به عقیده او در میان آثار ادبی فارسی، «یوسف وزلیخای جامی» یکی از بهترین منظومه‌های این زبان است.

و اما درباره قصه‌ها و افسانه‌ها، جونز که آثار بزرگان نابرده را مطالعه کرده بود، در انتشار «لیلی و مجنون» هاتفی (که خود نوه و مقلد جامی بود) [۳۴] در ۱۷۸۸ تردیدی نشان نداد. وی چنین بیان می‌داشت که در میان تقریباً دوازده منظومه فارسی که درباره این قصه عشقی نگاشته شده، شعر هاتفی درعین حال هم ساده‌تر و هم تأثر انگیز تر است [۳۵]؛ و این امر بسیار حیرت‌انگیز است، زیرا استادی نظامی، بنیان‌گذار حماسه رمانتیک فارسی، همیشه مسلم و بی‌و چون و چرا بوده است. داستان مزبور عشق مجنون «طفل بیابان عربستان» و لیلی معشوقه او را بیان می‌دارد.

علاوه بر افسانه‌های تفریحی منسوب به جوانی حافظ [۳۶] (عشق او به شاخ نبات، و شرح شاعر شدن او) که جونز به تفصیل نقل می‌کند [۳۷]، بیست قصه و تمثیل از «مخزن الاسرار»

۱- *L. Origine et les familles des nations*

۲- *La Philosophie des Asiatiques*

۳- *A description of Asia*

۴- *A short History of Persia*

۵- *History of the Persian Language*

۶- Xénophon

نظاسی [۳۸] را نیز ترجمه کرده است. کتاب نامبرده یکی از پنج منظومه این شاعر است که پس از سرگش با نام «پنج گنج» گرد آورده شد. «مخزن الاسرار» شامل اشعار تعلیمی است که در آنها اصول اخلاقی با حکایات کوچک و تمثیلهای آمیخته‌اند. جونز در اخطاریه‌ای به خوانندگان [۳۹] تأکید میکند که برای ترجمه این قصه‌ها وی نه تنها تمام قوانین فصاحت را فدا نموده، بلکه حتی قانون‌های دستور زبان را زیر پا گذاشته، تانهایت وفاداری را در ترجمه این اشعار رعایت کرده باشد.

ظاهراً این ترجمه‌ها به منظور خدمت به نوآموزان زبان فارسی بوده است. زیرا جونز میگوید که معمولاً با این نوع ترجمه‌های تحت اللفظی مخالف بوده است. عنوان این حکایات: «در مملکت داری» (قصه پرنز و سلطان سنج)، «در مذمت تعصب» (خیرخواهی عیسی^۴) در حزم و احتیاط (طفل عاقل)، در خاموشی (بلبل و یاز) و امثال آن، همه معرف این است که در ایران بحث درباره یک موضوع و به خصوص برای روشن کردن اذهان پادشاهان، بدون کمک گرفتن از چند حکایت یا تمثیل که در سایه آن نویسنده بتواند انتقادات و نصایح خود را پنهان کند، امکان ناپذیر بوده است.

مهمترین این اقتباسها دو قصه است که جونز در ۱۷۶۹ به شعر انگلیسی در آورده است: یکی به نام «کاخ سعادت»^۱ و دیگری «هفت چشمه»^۲. [۴۰] قصه اول را که از اصل هندی است، مرد محشومی که در «شرکت هند شرقی» به خدمت اشتغال داشته از فارسی به انگلیسی ترجمه کرده بوده است. اما جونز میگوید که خود توصیفها و قسمتهای مختلفی که از دیگر مؤلفان شرقی اقتباس کرده به این قصه افزوده، نتیجه اخلاقی تازه‌ای از آن گرفته و تغییرات جدیدی به آن داده است، به طوریکه هر کسی آنرا با حکایت «روشنا» در جلد دوم «قصه‌های فارسی عنایت الله» مقایسه کند، متوجه این امر خواهد شد.

بر حسب قول مری. ای. دومیستر^۳ که خود او از نوشته‌ای. کوپل^۴ با عنوان: «ملکه ماب» شلی و «کاخ اقبال» سرویلیام جونز^۵ نقل قول میکند، این شعر منبع الهام قسمتی از ملکه ماب شلی بوده است. زیرا تمام تفصیلات قطعه اول شعر نامبرده یادآور سرگذشت مائیلی زیبا میباشد. «وی که از سرنوشت خود چندان رضامندی نداشت، یکی از پریان به نام اقبال (سعادت) او را به آسمان میبرد، و وقتی در خواب است از پنجره قصر ابرها زمین را که در حال چرخیدن است باو نشان میدهد».

۱ - The Palace of Fortimes

۲ - «The Seven Fountiaines»

۳ - Mosie E. de Meester

۴ - E. Koeppel

۵ - «Shelly's Queen Mab anb Sir William Jones's Palace of Fortune»

«ملکه ماب» ممکن است به توبه خود الهام بخشی دانت گابریل روزنی^۱ در ایجاد «دوشیزه تبرک شده»^۲ باشد، و بدین سان میتوان جریان نفوذهای و تأثیرها را در سراسر این قرن دنبال کرد [۴۲].

قصه دوم به نام «هفت چشمه» که جونز در آن در ترجمه و آوردن تغییرات آزادی بیشتری به خود داده، از مجموع قصص ابن عربشاه (قرن چهاردهم میلادی) گرفته شده است. با این حال جونز اقرار میکند که قسمتی از «هزار و یکشب» (حکایت شاهزاده عجیب یا قلندر سوم) را [۴۳] به قصه اشاره آمیز اصلی افزوده و همچنین نام این قصه را از «هفت پیکر» نظامی اقتباس کرده است. لیکن خود حکایت نیز شباهتهایی با اولین قصه شاعر ایرانی در «هفت پیکر» یعنی قصه «گنبد سیاه» دارا میباشد.

در هزار و یکشب شاهزاده جوان پس از گذراندن سالی پر لذت در آغوش چهل دوشیزه، در مقابل وسوسه باز کردن در طلائی هفتم بی طاعت میشود، و عین این حادثه در شعر سرویلیام جونز اتفاق میافتد. اما وقتی شاهزاده از در هفتم داخل میشود، در پشت آن پیروسی (مذهب) را ملاقات میکند که با کمک اونجات میباید، و به آسمان صعود میکند. برخلاف سرگذشت «عجیب» که اسب جادویی او را از یک چشم کور میکند، و تا آخر عمر روزگار او به گدائی میگذرد. [۴۴].

توجه به این موضوع باز هم جالب است که جونز در مقدمه‌ای که بر «اشعاری متضمن ترجمه‌هایی از زبانهای آسیائی»^۳ [۴۵] نوشته پس از «نغمه»^۴ یعنی شعر حافظ یکی از غزل‌های پترارک را ذکر میکند تا خوانندگان بتوانند روش اشعار آسیائی و روسی را با هم مقایسه کنند، و شباهتهایی که بین «سونه»^۵ و غزل موجود است تشخیص دهند.

بطور کلی جونز همیشه امیدوار بوده که ترجمه اشعار آسیائی هم از لحاظ جذبه کلام و هم تازگی موضوع توجه خوانندگان اروپائی را به خود جلب کند. وی هرگز به آنچه خود ترجمه کرده بود قناعت نمی‌کرد و عقیده داشت که افسانه‌های قهرمانی فردوسی، عیناً مانند داستانهای هم^۶ میتوانند به همان راحتی در اروپا نزد مردم محبوبیت یابند. و میپنداشت که سرگذشت آزادی ایران قدیم به دست سیروس (کوروش) قادر است به همان اندازه الهام بخشی مردم مغرب زمین باشد که شرح غضب اشیل^۷ و یا مسافرتها و جنگهای اولیس^۸ [۴۶].

۱- Dante Gabriel Rossetti

۲- «Blessed Damsel»

۳- «Poems chiefly translations from the Asiatic languages»

۴- «The Song»

۵- Sonnet

۶- Homère

۷- Achille

۸- Ulysse

چهارم - «نفوذ جونز»

پرفسور هویت میگوید: «اگر بنا شود رساله‌ای درباره نفوذ جونز بنگاریم، باید برای یافتن مدارک به یادداشت‌های زیر صفحات آثار کلیه نویسندگان و شعرا از زمان جیون^۱ [۴۷] تا تنیسون^۲ مراجعه نماییم، البته بادر نظر گرفتن «وائق» و «لغت‌نامه کهاما». تأثیر جونز بر شعر ویرعقیده عمومی و فرهنگ عام در عین حال هم وسیع و هم دائمی بوده است، و اگر بگوئیم که وی بتمام معنی عقیده مارا درباره جهان شرق تغییر داده است، راه اغراق نییموده‌ایم [۴۸].»

از برکت کوشش‌های جونز، در جامعه روشنفکر کلکنه، نقل قول و خواندن شعری از شعرای فارسی زبان برای تأیید گفته‌ویا آراستن بحث، نشانه بارز فرهنگ عالی‌شخص شمرده میشد. در سراسر نیمه اول قرن نوزدهم، موج این شور و حرارت به سرعت از هندوستان به انگلستان و از انگلستان بتمام اروپا رسید. این محیطی بود که فیتزجرالد در آن بزرگ شد و موجب تشویق او به ترجمه «رباعیات خیام» گردید؛ و گرامر فارسی بود که نخستین درسهای زبان خیامی را باو آموخت. «نغمه فارسی» جونز که چیزی جز ترجمه یک غزل حافظ نبود، [۴۹] محرک بسیاری از استعدادها شده وعده‌ای از اهل ادب را به تعقیب این راه واداشت. همچنین تحقیقات وی الهام بخش چندتن از فضلا و مسافرن گردید تا به کار مطالعة زبانها و هنرها و داستانها و فولکلورهای شرقی پردازند.

جونز اولین زبان شناس انگلیسی است که زبان سانسکریت را عمیقاً میدانسته و به اهمیت آن در تاریخ زبانهای هند و اروپائی پی برده است. وی «سکونتالا یا انگشتی تقدیر»^۳ و درام هندی کلیداسا^۴ را (در ۱۷۸۹) ترجمه کرد، و این اثر ازین تمجید گوته^۵ شهرت بی نظیری یافت. سه سال بعد «جیتا-گوینده»^۶ [۵۰] که شعری درباره عشق عارفانه است، و دیگر آثار سانسکریت را در وضعی باورنا کردنی نگاشت، زیرا برای ترجمه نه گرامری در دست داشت و نه کتاب لغتی، و تنها با کمک مشاوره با فضلی هندی که خود نیز غالباً در آنها راه بجائی نمیدرند، بکار ادامه داد [۵۱]. از برکت جونز که این پیشقدمی را آغاز کرد، راه برای آنان که پس از او وقت خود را صرف مطالعات شرقی کردند، بسیار هموارتر و آسانتر شد.

ما اساس «زبان شناسی تطبیقی» را به او میدیونیم. این مطالعات که بوسیله جونز

۱- E. Gibbon

۲- A. Tennyson

۳- «Sacountala, or the Fatal Ring»

۴- «Cālidāsa»

۵- Goethe

۶- «Gita - Govinda»

شروع شد در آلمان، زیر نظر شلگل^۱ و بوپ^۲ و برادران گیریم^۳ و ویلهورفن هومبالت^۴ و ماکس مولر^۵ ادامه یافت و البته سماعی آنکیتل دوپرون و بورنوف^۶ ایجاد کنندگان «علم ایرانی» مبداء همه این امور است. ماکس مولر اول بار «ریچودا»^۷ را در ۱۸۴۹، و پس از آن چندین مجلد از «کتابهای مقدس مشرق زمین»^۸ را منتشر کرد.

در این نهضت وسیع [۵۲]، قاست جونز ابتدا و قبل از همه کسی نمودار است، و به عنوان مشخص ترین صورت آن باقی میماند. تأثیر اونه فقط بر شعرای مشهور انگلیسی آن عصر پدیدار است مانند سائی و مور که آثار جونز را در یادداشت‌های مفصل خود ذکر میکنند و یا بایرون که به نظر می‌آید قسمت مهمی از کارهای او را خوانده است بلکه نفوذش بر شاعران تمام قاره اروپا محسوس است. گوته تحسین کننده بزرگ حافظ، آثار جونز بی نظیر را عمیقاً مطالعه میکرده است، و این امر از حواشی که بر «دیوان شرق و غرب»^۹ (۵۳) نگاشته آشکار است. گوته در ۱۸۱۹ مینویسد: «قدر و منزلت این مرد به خوبی در جهان آشکار است، و در همه جا با تفصیل تأیید گردیده است» [۵۴]. ازیرکت وجود جونز و تحقیقاتش ادگار کینه^{۱۰} به حق و واقع چنین میگوید: «یک یک شعرای دریایچه»^{۱۱} کار خود را با شعری آسیائی آغاز کرده اند. [۵۵] این مرد زبان دان و متخصص زبانهای یونانی و رومی همیشه امیدوار بود که فکر ادبیات جهانی را ایجاد کند.

پنجم - محبوبیت سفرنامه‌ها و تأثیر آنها

در پیش گفتیم که در این عصر. شبه جزیره هند و مالاک همسایه اش، بیش از همه کسی مسافران انگلیسی را به علل سیاسی و تجاری به خود جلب میکردند. از همین جهت غالب کتابهای مورخان و مسافران در این باره به انگلیسی نوشته شده اند، و چون در اندک زمانی به فرانسه ترجمه شده اند، دیری نمیگذرد که هم در فرانسه و هم در انگلستان توجه مردم را به سوی شرح حالهای عادی مسافرت و کتابهای مقدس معطوف میگردانند.

نام «شوالیه جونز» به زودی معروف همه فضیای انگلستان و خارج از آن میشود، و نوشته های او و «تحقیقات آسیائی» به دست عموم میرسد. «گرامر فارسی»، «سا کونتالا» و «جیتا گویندا» و دیگر ترجمه های او یکی بعد از دیگری در افکار مردم اثر میگذارد. و بدین ترتیب در خاطر همگان یک نوع فکر «هوایدئی آسیا» پدید میآید. در میان مسافران نیز ذوق کارهای علمی (زبان شناسی، باستان شناسی و غیره) از گرایش به حادثه پردازی جلو میافتد. باینحال بگفته ریمون

۱- Schlegel

۲- Bopp

۳- Les Frerès Grimm

۴- Wilheuer von Humbolt

۵- Max Müller

۶- E. Burnouf

۷- «Rigveda»

۸- «Sacred Books of the past»

۹- «West - östlicher Divans»

۱۰- E. Quinet

۱۱- Poètes Lakistes

شواب^۱ جذبه خاور زمین اسلامی، درسه موطن شرق شناسی: فرانسه، انگلستان و آلمان به پیروزی خود ادامه میدهد [۵۶].

همه باحرص وولع آنچه مربوط به رسوم سرزمینهای دور دست است میخوانند. حتی جذابیت شرق نزدیک قلمرو پرغنائی برای نشرخاطرات وتوصیفهای مسافران فراهم میکند. نه تنها اشعار شرقی بایرون مانند دو نغمه اول «چایلد هارولد»^۲ خوانندگان پرحرارت مینماید، بلکه سفرنامه ها وحتى نامه هائیکه مسافران گمنام یا کم شناخته تاآن زمان نوشته اند، چاپ میشوند وخریدار پیدا میکنند [۵۷].

نیم قرن فاصله سالهای ۱۷۷۵ و ۱۸۲۵ شاهد پیدایش موجی از سفرنامه ها است، که هنوز چنانچه باید توجه دانشجویان تاریخ ادبیات را به خود معطوف نکرده است. تعبیر وتفسیرها و مضمون های مربوط به شرق نزدیک که در این سفرنامه ها ذکر شده، فکر عده ای از نویسندگان را در انگلستان به خود مشغول داشته، و ادبیاتی به وجود آورده اند که در آن مشرق زمین به مثابه زمینه این نقاشی به کار رفته است. چنانکه براون^۳ میگوید [۵۸]: «تقریباً غیر ممکن است که شماره ای از یک مجله یاروزنامه این عصر را ورق بزنیم، ودر آن شرح وتفصیل ویا خلاصه مربوط به چند مسافرت در مشرق زمین را نیابیم».

در اشعار شعرای درجه دوم این دوره سه مضمون غالب مشاهده میشود که نماینده نفوذ سفرنامه ها است. زیرا افکار اصلی عمده این شرحهای مسافرت حتی در نزد آنانکه خاور زمین را هرگز ندیده اند، از نو نمایان است. اینها عبارتند از:

الف- مشاهداتی درباره خرابه های امپراطوریه ها [۵۹]، واین مضمونی است که در افکار واحساسات انگلیسی در آخر قرن هیجدهم، در اثر تجدید حیات ذوق وعلاقه نسبت بهر چیزگوتیک، آشکار میباشد. سقوط امپراطوریه های مشرق زمین باتوصیف جهانگردان مضمون مناسبی به دست پیروان استادان بزرگ «اشعارگورستان»^۴ میدهد.

ب- ازهم پاشیدگی وانحطاط جامعه وبردم مشرق، ووصف رسوم وآداب آنان.

ج- نقاشی مناظر وتعریف نواحی رمانتیک [۶۰].

بنابر این اشعار درجه دوم مزبور که عمیقاً تحت تأثیر سفرنامه ها قرار گرفته اند، نقشی عمده در ایجاد محیطی دارند که در آن از یک سو «یونان گرایی»^۵ واز سوی دیگر «خاور گرایی» انگلیسی در نزد شاعران بزرگی چون سائی وسور، و در نزد رمان نویسانی مانند هوپ^۶ وسوریه^۷ نمایان است. نقل قولها ویادداشت های بیشمار سائی وسور در انتهای هرورق از دفتر

۱- Raymond Schwab

۲- «Childe Harold»

۳- W. C. Brown

۴- «La Poésie des Tombeaux» (grave Poetry)

۵- «Hellenisme»

۶- TH. Hope

۷- J. Morier

قصه‌های شرقی ایشان و همچنین تکریم فصیح سروانتر اسکات از جهانگردانی که او را دربارهٔ رسوم حقیقی مشرق زمین [۳۱] راهنمایی کرده‌اند، همه مؤید محبوبیت عظیم گزارش سفرها و تأثیر قابل ملاحظه آنها در آثار شعر او نویسندگان این دوره است. بایرون که خود شخصاً یکی از سیاحان مشرق بود، گهگاه در مقابل این نوع کتابها اظهار بی‌حوصلگی میکند. لیکن با اینحال در نامه‌ای به توماس مور اطمینان میدهد که خود کتابهای لازم راجع به مشرق زمین را فراهم کرده و دیگر لازم نیست برای وصف آن خطه به‌خاور مسافرت کند. وی در یادداشت‌های قصه‌های شرقی خود، مانند «کافر» و «عروس عبیده‌سی»^۲ و «راهزن دریائی»^۳ و در نامه‌ها و خاطرات روزانه‌اش، معمولاً آثار مربوط به مسافرت یا سفرنامه‌ها را مورد تأیید قرار میدهد.

فصل دوم

قصه‌های شرقی در ثلث اول قرن نوزدهم

اول - ربرت سائی (۱۷۷۴-۱۸۴۳)

«خداوندا! تو که رحیم و عادل، به سخن این بنده خاکی خودت گوش فراده. خداوندا! افسوس که من قادر به تقدیم خدمت در راه تو چنانکه باید نمی‌باشم، ولی هر چه هستم از آن تو هستم...»
(سائی، با تقلید از سبک فارسی) ۱۸۲۸

بسیار طبیعی است که محبوبیت موضوعهای شرفی که به علت جاذبه مشرق‌گرایی در دهه اول قرن نوزدهم پدید آمده بود ربرت سائی^۱ را که آثارش آنهمه اقلیم متفاوت دربردارد مسحور خود کرده باشد. قصه‌های شرقی سائی: «ثعلبه»^۲ (۱۸۰۱) و «لعنت‌نامه کهامه»^۳ (۱۸۱۰) تجلیات ایرانی خاصی ندارند. زیرا اولی قصه‌ای عربی است که صحنه اصلی آن مجلس جادوگران به نامهای زاطانی و مغربی و پیروان ایشان در زیر دریا در نزدیکی‌های تونس، در عاز دمدانیل^۴ اتفاق افتاد. قهرمان این قصه عجیب و غریب و خیال آمیز، ثعلبه، برای انتقام خون پدرش، خود را در هزار حادثه که باهم ارتباط ندارند گرفتار میکند. به بابل میرود و گرفتار عشق اوزره که جوان مرگ می‌شود، می‌گردد، و سرانجام به عاز دمدانیل میرسد و در این مغاک تا پشت در جهنم که بروی او گشوده می‌شود پائین میرود. و اما قصه دوم یک حماسه هندی حقیقی است که در آن به گفته دل‌ترا^۵ شاهزاده‌ای که نوعی فوست شرقی است قدرت خارق‌العاده به دست می‌آورد، و خواننده را همراه خود به بهشت برهمنان میبرد که در آنجا عطر سنگن لبلابها و پچکهای پرگل بازمزمه نخلهای طلائی دست بهم داده، و از شکوفانی پرثروت و ابهام انگیز سواحل رودخانه گنگ حکایت میکند^۶ با اینحال برحسب قول خود این شاعر، در مقدمه منظومه اش^۷: ترجمه‌ای با عنوان قصه‌های عربی، دنباله‌ای از شبهای عربی^۸ (۱۷۹۲) (که روبرت هرون^۹ از کتاب: «دنباله هزار و یکشب، قصه‌های عربی»

۱- Robert Southey ۲- «Thalaba» ۳- «The Curse of Kehamaa»

۴- F. Delattre ۵- «The arabian Tales» a continuation of the Arabian -

nights ۶- Robert Heron ۷- «Lasuite des mille et une nuits» Contes - Arabes

(۱۲۸۸)، جمع‌آوری دون‌شوئیس^۱ و ژاک کزوت^۲ به انگلیسی برگردانده بود) تنها منبع اصلی «ثعلبه» است. و چون تأثیر این قصه‌ها و دنباله آنها در آثار سائی یکی از نکاتی است که در این رساله باید به ثبوت برسد، خارج از موضوع نیست که از «ثعلبه» و اثر خارج از اعتدال نظیر آن «لعنت نامه کهامه» سخن رود.

از این گذشته، از برکت اطلاعات وسیع ملک الشعرا سائی- معاصر پارناسیهای انگلیسی- و مدارک عظیمی که از عنقوان جوانی [۳] درباره تمام مذاهب و عموم اساطیر (میتولوژیها) و کلیه موضوعهایی که راجع به مجموعه جهان اسلامی و هندی گرد میآورده، ما در ضمن شرح این حکایات و بخصوص در پانویسهای فراوان صفحات آنها به کنایات و اشارات بیشمار نسبت به افسانه‌ها و رسوم ایرانی برخورد میکنیم.

بدین ترتیب سرگذشت «مغربی ساحر» فکر سرودن شعری را بمخیله سائی راه داد که در ۱۷۹۴ آغاز کرد و شش سال بعد در ۱۸۰۰، پس از گذراندن مدتی در شهر سینترا در کشور پرتغال آنرا به پایان رساند. سائی در همین مقدمه نیز اعتراف میکند که اثر دکتر فرانک سائرس^۳ به نام «طرحهای درامی از میتولوژی شمالی»^۴ الهام بخش او در قالب اشعار باطولها و بحرهای متفاوت بوده است و این چیزی است که شاعر آنرا «زینت شاخ و برگ یک قصه «عربی» مینامد [۴]. چنانکه گذشت، یکی از اختصاصات «ثعلبه» این است که دارای یادداشتهای بسیار دقیق و فراوان است که بهر یک از دوازده بخش این منظومه الحاق شده و در مواردی از خود منظومه اصلی مفصلتر میشوند.

سائی با کار و زحمت فراوان همه وقایع و تاریخها و کلیه رسوم و سنتهایی را که اسکان روشنی بخشیدن به موضوع مورد مطالعه، در آنها میرفته است، به صورت سند و مدرک اثر خود آورده است. وی ظاهراً این روش را از هنلی^۵ و یادداشتهایی که او بر کتاب «واقی» نوشته، آموخته بوده است. و همین شیوه را توماس مور^۶ به نوبت خود پسندیده و در لاله رخ^۷ تقلید کرده است. این یادداشتهای مستخرج از مطالعات و تحقیقات بسیار درباره فرهنگ اسلامی، و سفرنامه‌های بیشمارند که مهمترین آنها از این قرار است:

«قرآن یا القرآن»، «زندگانی و کارهای به‌خاطر سپردنی بسیاری از بزرگان نامدار مشرق زمین»^۸ نوشته جورج سیل^۹ «کتابخانه شرقی»^{۱۰} تألیف در بلو (پاریس، ۱۶۹۷). «آثار کامل سرویلیام جونز»^{۱۱}، و نیز همه مجلدات «تحقیقات آسیائی»^{۱۲}، ترجمه‌های متعددی از زبانهای

۱ - Don Chauvis

۲ - Jacques Cazotte

۳ - Dr. Frank Sayers

۴ - «Dramatic sketches of northern Mythology»

۵ - S. Henley

۶ - Th. Moore

۷ - «Lalla Rookh»

۸ - «The Lives and memorable actions of many illustrious Persons of the East

(London 1739)

۹ - G. Sale

۱۰ - Bibliothèque Orientale

شرقی، مانند «اشعار حافظ» «شاهنامه» «وداس»^۱ «رامایانا»^۲ و در واقع یک دایره المعارف کامل! به خصوص تأثیر «وائق» به طور وضوح و چشمگیر در آن مشهود است. وضعی که از یابان در پرتو ماه و در زیر قطرات شبنم میکند، یکی از زیباترین صحنه‌های این داستان است [۵].

در توصیف قصر عارفانه و شمع‌انگیز شداد که در میان باغ‌های افسانه‌ای ارم برپا شده بود؛ نیز هر دو کتاب «وائق» و «هزارویک‌شب» بدون وقفه یادآوری میشوند. [۶] نفوذ «وائق» همچنین در موارد بسیاری در «لغت نامه کهامه» احساس میشود که در آن راجه هندی مانند خلیفه الوائق سامره‌ای مجازات نهائی راحتی با رسیدن به آروزی خود می‌یابد. «اقامتگاه آرامش» (سعادت) و ساغر برکت آن^۳ در قصه «ثعلبه» همان باغ لذت علاءالدین پیر کوهستان و رئیس حشاشین است. در اینجا ثعلبه (قهرمان داستان) جان او نیزه، دختر اسیر را از مرگ میرهاند، و هر دو به اتفاق کوشش میکنند که آن بهشت زمینی وساکنان آنرا ازین ببرند [۷].

او نیزه در غنفوان جوانی می‌میرد و ثعلبه در جستجوی دمدانیل تنه‌به‌دنبال حوادث خود میرود. در این راه ابتدا به پیرمردی میرسد که با آنکه «رازگوئی پرهیزکارانه»^۴ او را میستاید، وی را از خطرات و مشکلاتی که میبایست با آنها مواجه شود، برحذر میدارد. [۸] همین پیرمرد قهرمان قصه را راهنمایی میکند که در پی یافتن سیمرغ باشد؛ مرغی که دانش او از همه افضل است (همه‌دان است)^۵ و در کوه کُهِف (قاف) زندگی میکند [۹]. این کوه که ذکرش در قرآن کریم هم آمده به کوه البز و قلّه بلند آن دماوند مربوط میشود که بنابه روایت «اوستا» و «شاهنامه» جایگاه سیمرغ بوده است. برحسب «دائرة المعارف اسلام» اعراب فکر عتقا و کوه قاف (کُهِف) را از افسانه‌های ایرانی گرفته‌اند. (رجوع شود به لغت KAF)

در هر صورت وام‌گیری سائی از شاهنامه انکارناکردنی است. این شاعر نه فقط در یادداشتهای که به خاطر روشن کردن و توضیح لغات واسامی میافزاید، خود را با حماسه مشهور ایرانی آشنا معرفی میکند، بلکه در خود متن کتاب نیز یادگار قهرمانهای فردوسی همه جا حاضر است. مثلاً وقتی ثعلبه در سرزمین پربرف دائمی البرز، سیمرغ جاودانی را مییابد و سیمرغ او را از محل دمدانیل آگاه میکند....^۶

و هنگامی که ثعلبه از این مرغ با جلال در خواست میکند که او را به مقصدش رهنمون باشد^۷ و سیمرغ باو توصیه میکند که ابتدا در چشمه‌ای شستشو کند، و پس از آن خدای را بخواند و یادکر دعا به درگاه او روح خود را قوت بخشد^۸.

این صحنه یادآور قسمتی از شاهنامه است که در آن زال، هنگامی که پسرش رستم

۱- Yedas

۲- «Ramayana»

۳- Bower Bliss

۴- فردوسی درباره دانش زال که از سیمرغ آموخته بوده چنین میفرماید: (رجوع شود به

ملحقات اشعار فارسی).

خود را برای آخرین جنگ با اسفندیار روئین زن آماده میکند، سیمرغ را بیاری میخواند^۱ و سیمرغ پس از برحذر داشتن رستم از این امر که هر کس که خون اسفندیار را بریزد سرنوشت شومی همیشه بدنبال خواهد داشت، وشکار او خواهد شد^۲. به او میگوید:

«... اگر اسفندیار عدز ترا بپذیرد، کمان خود را بزه کن و این تیر را که از چوب گز

است و مدتی در شراب خوابانده شده... راست بر چشم او نشانه بگیر، تقدیر این

تیر را یگراست به چشمان او خواهد زد. زیرا اسفندیار تنها در موضع چشم روئین

تن نیست، اما به هوش باش که آرام باشی و غضب بر تو چیره نشود»^۳ [۱۳].

آنچه سائی درباره سیمرغ عنقا در یادداشت‌های مفصل خود می‌آورد، بی‌اندازه جالب

است. وی از کتاب «**قهرمان‌نامه**» [۱۴] روایتی در باره سن سیمرغ بیان میدارد، و از شاهنامه

فردوسی که بوسیله ج. چاپیون^۴ (از سال ۱۷۸۵) به شعر انگلیسی ترجمه شده

بوده است [۱۵] چندین افسانه از عقل‌بی‌انتهای این مرغ نقل میکند مانند افسانه

زال زر، کودکی که به علت داشتن موی سپید، پدرش سام او را در پای کوه

البرز رها میکند. سیمرغ او را از سر راه بر میدارد و نزد خود می‌برد تا به سن رشد

میرسد. پس پری از پره‌های خود به او میدهد، و توصیه میکند که در هنگام خطر یا

سختی آنرا در آتش بیندازد، تا فوراً به کمک او بشتابد (ضرب‌المثل. فارسی: «موی

او را آتش زده‌اند» که در مورد حضور ناگهانی شخص چابک و زیرک به کار میرود، ممکن

است از همین افسانه مبدأ گرفته باشد). - در مشکلاتی که هنگام زادن رستم پسر زال پیش

می‌آید، سیمرغ حاضر میشود و دستورهای خود را درباره بیهوشی رودابه و انجام عمل

سزارین بر او صادر میکند^۵: قابله‌ای فرزانه و ماهر در سحر و جادو باید پهلوی

رودابه را، که پیش از عمل با شراب مدهوش کرده‌اند، بشکافد، (سائی نام

رودابه را رودها و نوشته است). و بچه را بیرون بکشد، و پس از دوختن جای زخم،

آنرا با گیاهی که در شیر و مشک سائیده‌اند بشوید. [۱۶]

۱ - [یکی چاره دادم من این را گزین که سیمرغ را یار خوانم بر این...]

۲ - فردوسی می‌فرماید: «که هر کس که خون یل اسفندیار بریزد، و را بشکرد روزگار»

۳ - و باز: «بدو گفت شافی گزین راست تر...» (رجوع شود به ملحقات اشعار فاسی)

۴ - J. Champion

۵ - ابا خویشتن بر یکی پر من، ججسته بود سایه فرمن (رجوع شود به ملحقات...)

۶ - نخستین بهی ماه را مست کن زدل بیم و اندیشه را پست کن

بکافد تهی گاه سرو سهی نباشد مر او را ز درد آگهی... (فردوسی)

(رجوع شود به ملحقات اشعار فارسی)

خلاصه ثعلبه باهدایت سیمرخ به راه خود ادامه میدهد، عفریت نگاهبان را میکشد و به دمدانیل وارد میشود. مجسمه زنده ابلیس (شیطان) در غار زیر دریائی یادآور تأثیر بکفورد و «طالار ابلیس» او است. یکی از دست‌های این مجسمه آبهای اوقیانوس را که تنها مقف این غار بود نگاه میداشت، و دست دیگر او عصائی بود که گهگاه بدور کره‌ای در حال حرکت، که بر روی آن نقشه دریاها و سرزمینها منقوش بود، برخورد میکرد. بار دیگر «کره آتشین ابلیس» در «واقی» به خاطر میآید. هربار که عصا به کره میخورد، قسمتهائی از زمین که مجاور آن بود از طوفان و زمین لرزه، به لرزشی عظیم در میآمد. [۱۷]

برای ثعلبه مقدر بود که خنجر پدرش را در این غار باز یابد. پس آنرا می‌یابد و بر میدارد! مجسمه ابلیس نیز به نوبه خود عامه جادوگران و ساحران را به اجتماع میخواند. اینان به قوت میکوشند که مخرب، یعنی ثعلبه را از بین بردارند. ثعلبه خود را به خدا میسپارد! و خنجر را در قلب بت فرو میبرد! در همان لحظه طاق غار درهم فرو می‌ریزد و همه چیز را خورد و معدوم میکند! [۱۸]

«طاق اوقیانوس درهم می‌ریزد و همه چیز درهم میشکند. در همان لحظه بدر

بهشت، اونیزه به صورت یکی از حوریان، مقدم شوهر خود را به سرای جاویدان خوش

آمد میگوید: [۱۹]

این است خلاصه «سرگذشت ثعلبه» که مورد تحلیل قرار دادیم. پیدا است که سائی به قهرمان داستان خود که نام و ظاهرش عرب است، خصوصیتی مشابه قهرمانان «شاهنامه» داده، و در عین حال از اثر فردوسی مضمون‌های خاصی را به عاریت گرفته است.

در مقدمه «لغت نامه کهامه» سائی به وام گیری از «هزار و یکشب» اعتراف میکند. این کتاب را وی عمیقاً میشناخته و به عقیده او خزانده آن برای دریافتن معنی شعر «ثعلبه» کافی است. چون سائی میل داشته که جالب‌ترین صور میتولوژی انسانی را در اشعار خود نمایش دهد با منظومه «ثعلبه» کار خود را آغاز کرده و در عین حال فکر یک قصه هندی را که «مانند ثعلبه وحشی باشد» [۲۰] در سرمیپروزانده است. خود او در این باره چنین میگوید: «من معتقد شدم که بهترین راه به کار بردن موضوعهای میتولوژی هندی، که سرویلیام جونز، نخستین مترجم آن به شعر انگلیسی بوده، این است که شخص خود شعری به شیوه میتولوژی (اساطیری) اختراع کند». [۲۱]

منظومه «لغت نامه کهامه» (منتشر در ۱۸۱۰) که سائی آنرا به و. س. لاندور^۱ تقدیم کرده بر اساس یک خصوصیت مذهبی از خرافات هندی بنا شده است: با قربانیها و ادعیه به درگاه خدایان، قدرتی خارق العاده (فوق طبیعت) به کسی که غالباً به زهد و یارسانی مشغول باشد، اعطاء میگردد. و این است خلاصه آن حکایت: «دهقانی بنام لدورد^۲ برای حمایت دخترش کایل^۳ در مقابل تجاوز ارولان^۴ شخص اخیر را که پسر کهامه، راجه مقتدر تمام

جهان است می‌کشد. کهامه، که بر اثر دعا ها و قربانی‌هایی که به درگاه خدایان کرده، قدرتی خارق‌العاده بدست آورده است، لدورلد را نفرین میکند که تا ابد زنده ولی همیشه تشنه باشد، و هرگز نتواند نه آب بیاشامد و نه سیوه بخورد^{۲۳}.

اسا این لعنت به نوعی برکت تبدیل میشود، زیرا لدورلد با مصونیتی که از مرگ دارد، میتواند جان کایلیل را از خطراتی که او را تهدید میکند برهاند. کهامه برخلاف، با نوشیدن «امرتیا»، جام جاودانی، سیمیرد و یغذاب دائمی دوزخ گرفتار میشود. لیکن وقتی کایلیل همین جام را بنوشد به آرامگاه باقی و فردوس میرود و او است که زندگی جاوید مییابد. در اینحال لدورلد بخوابی آرام میرود و در بهشت بیدار میگردد.

یادداشتهای بیشمار سائی براین قصه اساطیری، معمولاً مربوط به آداب و رسوم مذهبی و خرافات بسیار عجیب و خاص هندوان است. مانند رسوم «کوه مرو»^۱ و «چگانائوت»^۲ (بتی که برای او زیباترین دختران را قربانی میکنند. اینان هرگز نمیتوانند ازدواج کنند، و چون وقف معبد شده‌اند، بمنظور جمع‌آوری خیرات برای آن، به خودفروشی میپردازند!) بنابراین جای آن نیست که درباره قسمتهای این حکایت که هیچ ارتباطی با افسانه‌های ایرانی و حتی با مذهب اسلام ندارد به تفصیل بیشتری پردازیم. برای نشان دادن وام‌گیری سائی درباره آثاری که راجع به مذاهب شرق و سفرنامه‌ها نوشته است، کافی است که تنها چند متن از یادداشتهای این قصه، که در آنها از جمله سرویلیام جونز و برنارد پیکارت^۳ ۴ را نام میرد، ذکر گردد.

یکی از این متون مربوط به افسانه کهن هند و اروپائی است. جونز میگوید: «یاسا یکی از کودکان خورشید بوده که درعین حال دو نام دیگر نیز داشته است: یکی شاه عدالت و دیگری رئیس خانواده. اما قبل از همه چیز قاضی ارواحی بوده است که ازتن اجساد خارج میشده‌اند^۵ در همین یادداشت درباره یاسن، خدای مرگ، وی تمثیل «عشق و مرگ» را از قول پیکارت نقل میکند.

انتقادی بر این دو منظومه. زحمتی که سائی برای تنظیم این حکایت بخود داده و بوسیله یادداشتهای بیشمار بتوضیح آنها پرداخته است، شگفت‌انگیز است.^۶ با اینحال نکات ضعیفی دارد که جفری^۴ در اولین شماره مجله ادینبرا^۷ روشن میکند. وی میگوید: «اگر چند متن «ثعلبه» را اتفاقاً در نظر بگیریم، متوجه میشویم که در خارج از محیط محدود خودشان، مجموعه‌ای هولناک از موضوعهای مبتذل و خالی از فایده میباشند». جفری همچنین از سبک سائی اظهار انزجار میکند، و آنرا

۱- Mont Meru

۲- Jaga Naut

۳- Bernard Picart

۴- Jeffrey

۵- «Edinburgh Review»

ضعیف‌وپست می‌شمارد و با این‌حال چنین می‌افزاید: ماهیچ شعر دیگری نمی‌شناسیم که بتواند در مجموع این‌همه تصویر زنده و این اندازه موضوع مختلف در برداشته باشد^{۲۸} بایرون که هیچ‌وقت سائی را دوست نداشت، در حالیکه به سور توصیه می‌کند که به مشرق زمین پای‌بند شود، در همان نامه چنین مینویسد: «... درباره مشرق زمین ماجز کارهای بی‌خردار س... (سائی) چیزی ندارم، و متأسفانه او هم، منحصرأ با آوردن عجیب‌ترین حکایات، خوب وسیله‌ای برای مغشوش کردن موضوع پیدا کرده است. قهرمانهای سائی بهیچوجه برای ما جالب نیستند. و البته مال تو برخلاف این خواهد بود... بعقیده سروالتر اسکات «... سائی نیز مانند کالینز دوستدار پریان و اجنه و غولان و دیوها است. وی بسیار دوست دارد که خود را در پیچ و خمها و حیل‌های سحر سرگردان کند، در عظمت کاخهای طلائی خیره شود؛ و در کنار آبشار باغهای الیزه بیا راند. قصه عجیب و شگفت‌انگیز «ثعلبه» و از آن عجیب‌تر و شگفت‌انگیزتر «لعنت‌نامه کهامه»^{۲۹} را بهمین ذوق و سلیقه مدیونیم». اسکات چنین نتیجه می‌گیرد که میتولوژی «ثعلبه» و نظریه و اعمال مذهب اسلام از زمان باسعدتی که باقصه‌های تخیلی مهمانیها و جشنها برپا میشد، بمردم اروپا شناسانده شده است. اما در مورد «کهامه» سائی هم نبوغ و هم گنجهای دانش خود را بکار انداخته تا قصه‌ای بیافریند که غیز از معرفی میتولوژی هندی به جهان، و ترویج عامیانه آن، مطلقاً هدف دیگری ندارد.^{۳۱}

لوئی کازامیان در این باره چنین مینویسد: «ثعلبا قصه‌ای است که در زمینه‌ای توراتی یا مسیحی، با اشتغال خاطرهای ناشی از احساسات و ظاهری پرهیزکارانه بوضع عجیبی بازبینی آرایشی «هزار و یکشب» در هم شده است. این قصه مجموعه‌ای از حکایات پرکنایه و امثال قهرمانی است که در آن گهگاه قسمتهای زیبایی دیده میشود. و کهامه نسبت بآن خشک‌تر و بیحاصل‌تر است^{۳۲}».

«در تمام این نوشته‌ها سائی دائماً خود را دوستدار تقوی و انسانیت، و غوطه‌ور اصول اخلاقی عالی و پاکدامنی کامل نشان داده است. و تصور او که بگفته کازامیان مقهور نظامی اخلاقی است، آزادی را که تنها لازمه زیبا کردن افکار عجیب و غریب اوست، فاقد است^{۳۳}».

اکنون نویسنده رساله میتواند برآنچه ذکر شده عقیده شخصی خود را نیز با فروتنی بیافزاید: و آن این است که: هرچند سائی بمشرق‌زمین مسافرت نکرده تا از نزدیک رسوم و مناظر آنرا تماشا کند، این مشاهدات را از راه مطالعات بسیار دقیق بهتر از غالب معاصران خود

فراهم آورده است. کارهای شاعرانه او از لحاظ یادداشت‌های مفصلی که، تاکنون مکرر بآنها اشاره کرده‌ایم، یک دائره‌المعارف حقیقی است. اما آنچه باعث تشویش خاطر میشود این است که سائی چندان صاحب ذوق لطیف بنظر نمیرسد^{۳۵}، بخصوص در برابر ادراک هرچه به هنر و زیبایی دور دست و بومی مربوط است نایبنا است. وی نسخه‌های خطی زیبای ایرانی-زینت سوزهای اروپا را مینگرد، اما اینها در او تأثیری نمی‌بخشد. پس از آن تأکید میکند که هر یک از این دست نوشته‌ها که باشاهکارهای نقاشی و تذهیب آراسته شده‌اند، حاصل سالها کار و زحمت‌اند، و با این حال فکر تازه‌ای به مغز او وارد نمی‌سازند.

سائی تصور میکند که بطور کلی، ادبیات شرقی بی‌ارزش است.^{۳۶} و چنین می‌گوید: «دانشمندان وحشی‌ما، فردوسی را هومر شرق (و شاهنامه فردوسی را بهمین ترتیب کفرآمیز ایلید شرق) خوانده‌اند. ساختن منظومه زیبایی از این ایلید شرقی، مانند این است که بخواهیم رؤیاهای مربوط به کیمیا را بحقیقت پیوندیم، و مس و سرب را به طلا تبدیل کنیم»^{۳۷}.

از این گذشته وقتی سائی یک نسخه خطی (از مجموعه آثار ایرانی متعلق به م. فوکس)^۱ مشاهده میکند که سیمرغ قیافه مطبوعی ندارد، فوراً از روی سادگی اینطور نتیجه می‌گیرد، که تصویر این مرغ افسانه‌ای حتماً اصیل نیست.^{۳۷} خوب بود میدانستیم چه عقیده‌ای درباره نقاشیهای ابستره این روزگار میتوانست داشته باشد!

سائی که امروز از همه شاعران لیکست^۲ (کنار دریاچه) کمتر خواننده دارد،^{۳۸} در زبان حیات خود مقام مهمی در جوامع ادبی داشته [و ملکه اشعراء وقت بوده] است. برحسب قول دومیستر^{۳۹}، شلی^۴ چندین قسمت از «الستور» خود (۱۸۱۶) را از «تعلبه» اقتباس کرده و «پرومتوس آزاد شده»^۶ این شاعر نیز شباهتهائی با نفرین نامه کهامه^۵ دارا میباشد.

دوم- بایرون (۱۷۸۸-۱۸۲۴)

«...آیا توسرزمین درختهای سدرو تا کستان را میشناسی؛ آنجا که گلها همیشه شکوفان و اشعه خورشید همه گاه تابنده است؛ آنجا که بالهای سبک و عطر آگین باد صبا؛ نوری، ملایم بر باغهای پرگل نورس میافشاند؟».

(عروس عبیدس)

لرد بایرون نخستین شاعر بزرگ رمانتیک، که علاقه‌ای به مشرق زمین نشان داده،

۱- M. Fox

۲- The Lakists

۳- Demeester

۴- Shelly

۵- Alstor

۶- «Prometheus unbound»

نمیباشد؛ اما در این امر سهم بزرگی داشته و قسمت اعظم اشتها خود را نیز مدیون آن بوده است. زیرا دو قطعه اول «زیارت چایلد ها رولد»^۱ پس از انتشار بلافاصله موفقیت عظیمی حاصل کرد.

بایرون خود چنین نوشته است: «یک روز بامداد از خواب بیدار شدم و خود را مشهور یافتیم». بقول و. سی. براون^۲: «بایرون اگر درباره اقلیتهای دیگری غیر از یونان و خاور زمین بنویشتن پرداخته بود بدون شک باز هم سبب افتخار و نفوذ فوق العاده او در تمام اروپا میشد؛ اما هرگز به این پایه از محبوبیت نمیرسید که دو هزار جلد از کتاب «دزد دریائی»^۳ او در اولین روز انتشار بفروش رسد»^۴ بگفته پی. یرمسیان^۵ «چایلد ها رولد» در انگلستان و در تمام اروپا بایرونیسیم را بوجود آورد، و آن مخلوطی از پریشانی است با روحیه نیشدار و کنایه آمیز، شور و عشق ناکام برای زن و نسبت به طبیعت، فرار به سفرهای دور یسوی خرابه ها و مناظر باجلال آشفته و دریاهاى مهیب و بلعنده. این احساسات پیش از آن بوسیله روسو^۶ و شاتوبریان^۷ شرح داده شده است، اما بایرون از لحاظ تنفر و تحقیر نسبت به انسان نوعی خشم و تجاسر به آنها میافزاید»^۸

و باز همین نویسنده میگوید: «شکوه و عظمت و نفوذ بایرون مابین سالهای ۱۸۲۰ و ۱۸۶۰ قابل تقویم نیست. وی محسود شاتوبریان و لامارتین و هوگو و موسه^۹ بود و بایرونیسیم یکی از بیماریهای اجتماعی و ادبی قرن نوزدهم بوده است»^{۱۰}

کتاب شناسی بایرون نشان میدهد که حتی بخواهیم اگر بطور خلاصه درباره تأثیر شاعری با این اشتها سخن گوئیم، با احتمال قوی از حوصله این رساله بیرون خواهد بود. از همین جهت تنها به نقل چند جمله از لوئی کازاسیان که ارتباطی به تجلیات تطبیقی نبوغ این شاعر دارد اکتفا میکنیم:

وی چنین میگوید: «بایرون با کیفیتی که در رمانیسم داشته است. در میان نسل دوم رمانتیکهای انگلیسی یکی از سه شاعری است که از همه بیشتر خوانندگان خارجی با او آشنا هستند. وی اولین و بزرگترین نفوذ واقعی اروپائی است. و هم اوست که در ادبیات انگلیسی بیش از همه نماینده «درد قرن» است. و بدون شک شناخته ترین قیافه رومانیسیم بین المللی میباشد»^{۱۱}.

۱- Childe Harold's Pilgrimage

۲- W.C. Brown

۳- «The Corsair»

۴- Pierre Messiaen

۵- J.J. Rousseau

۶- Chateaubriand

۷- A. de Musset

«بایرون در انگلستان نوع هنرمند اروپائی رمانتیک را بطور قطع مشخص میکند که معاش هنرش از دردی است که در دل دارد. این هنرمند به لذت پرستی و عیاشی محکوم میشود، و باپشیمانی که دارد وحسرتی که میخورد زیبائی میآفریند» وقتی سخن از تأثیر بایرون بر لامارتین و موسه بمیان میآورد باز میگوید: «موج تأثیری که منبعش در هر صورت بایرون بوده، با جریان رمانیسم فرانسوی نیز آمیخته گردیده است»^{۴۴}.

در سال ۱۸۰۹ بایرون نقشه مسافرت خود را بهند از راه ایران در سر میپروانید؛ و هرچند این طرح را کاملاً عملی نمیکند، با اینحال بدیدن یونان (که در آنجا یونانی امروز را میآموزد و اسلام را بر مسیحیت مرجع مییابد) و ساحل آسیای صغیر و ترکیه میرود، و در بازگشت از این سفر است که در تعقیب دو قطعه اول «چایلد هارولد» (۱۸۱۲) سلسله‌ای از قصه‌های منظوم از جمله: «کافر»، «عروس عبیدس» (۱۸۱۳) و «راهن دریاپی» و «لارا» (۱۸۱۴) را برشته تحریر میکشد.

موضوع دو قصه اول که بخصوص مورد توجه ما است، از حکایات ترکی گرفته شده است. و بایرون در این باره شخصاً چنین مینویسد:

«... و اما حکایتی که موضوع این شعر (کافر) است، قدیمی‌تر است. قهرمان آن جوانی ونیزی است که امروز از خاطرها فراموش شده است. من اتفاقاً در یک قهوه‌خانه خاور زمین آنرا از دهان یکی از قصه‌گویانی شنیدم که در این اقلیم فراوانند، و قصه‌های خود را از بر نقل میکنند و با آواز میخوانند»^{۴۵}. در حقیقت نظر بایرون درباره مشرق زمین بسیار کلی است و در قصه‌هایش - بجز اشاراتی به چند افسانه بسیار معروف که در حکم اساس سرودهای این شاعر بزرگ میباشد - مطلبی که خاص ایران باشد وجود ندارد. با اینحال یک مطالعه کافی درباره دو قصه اول خالی از سود نخواهد بود، زیرا شاعری بشهرت بایرون بدون تردید میتوانسته است حتی بطور غیرمستقیم ذوق مردم را برای این قسمت از خاور جهان که ناشی ایران است تحریک و آماده کند، و توصیه‌ای که به مور میکند شاهد این مدعا است:

«من همیشه از این موضوع متأسف بوده‌ام که تو چرا تاکنون اثر مفصلی برای ما تهیه نکرده‌ای، بجای آنکه همت خود را به قطعه‌های مجزا محدود کنی، که هرچند از زیبائی میدرخشند، و درست بگویم، در زبان ما منحصر بفرد است، باز ما حق داریم از قلم تو پس از غزلها منتظر دریافت یک «شاهنامه» باشیم (آیا ناشی همین

است؟) به مشرق زمین پای بند شو، این سخنی است که غیگو استال^۱ بمن گفته است که آنجا قلمرو واقعی یک شاعر است»^{۴۶}.

از همین جهت «کافر» که در ماه مه سال ۱۸۱۳ انتشار یافت، برای نویسنده خود که با دو سرود اول «چایلد هارولد» بصورت درخشانی راه اشتهار در پیش گرفته بود باز هم سبب شهرت بیشتری شد؛ زیرا تنها در هفت ماه آخر آن سال هشت چاپ تازه از این شعر منتشر گردید. حکایت «کافر» مربوط به کنیزکی بنام لیلا است، که بجرم بیوفائی، باسر صاحبش حسن، او را در کیسه‌ای میاندازند و بدریا میافکنند. عاشق او جیائور (کافر) بانتقام خون لیلا حسن را بقتل میرساند. در شعر بایرون نیمی از قصه را ماهیگیری که شاهد حادثه بوده و نیم دیگر را خود کافر در هنگام اقرار معاصی به راهب حکایت میکند.

بعقیده مور: «کافر» (جیائور) بارزیرتن دلیل قدرت تصور لرد بایرون را بدست میدهد، زیرا نمونه‌ای از مواردی است که در موضوعی که مطبوع او بود، یکباره تسلیم الهامات خود میشده است این حکایت گردن بندی از سرآوریدهای شرقی است که بدون نظم و ترتیب به نخ کشیده باشند»^{۴۷}.

و اما «عروس عیبدس»: زلیخا دختر جعفر پاشا، مجبور است که باسر پدرش بازدواج کاراسمن بیگ که هرگز او را ندیده است درآید. دختر درد خود را با برادرش سلیم در میان بینهد، و سلیم باو اعتراف میکند که برادر او نیست، بلکه پسرعموی او است. و هم اینکه پدرش، عموی زلیخا، بدست جعفر کشته شده است. از این گذشته، خود رئیس راه‌زنان و عاشق دلخسته او است، و از زلیخا در خواست میکند که شریک زندگی و تقدیر او شود. در این هنگام جعفر باشمشیر آخته این دورا غافل گیر میکند. سلیم در این گیروه دارکشته میشود، و زلیخا از غصه هلاک میگردد.

لرد بایرون مشرق زمین را ابتدا با خواندن و مطالعه شناخت، وی هرچند بقدر معاصر- انش، سائی و مور، کتاب نخوانده بود، با اینحال از کارهایش معلوم است که بر بسیاری از کتابهای تاریخ و سفرنامه مربوط بایران احاطه داشته است.

بایرون کمی پیش از مرگش چنین گفته است: «کتاب نالز قدیمی»^{۴۸} یکی از آثاری است که در کودکی بیش از همه بمن شادی بخشیده است، و فکر میکنم که در بوجود آوردن میل زیارت مشرق زمین درمن سهم بزرگی داشته است؛ و احتمالاً رنگ شرقی را که یکی از اختصاصات اشعار من است، باو مدیون میباشم»^{۴۹}.

در حاشیه کتاب آقای دیسرائیلی، بنام «مقاله‌ای درباره خصوصیات ادبی»^۲ این

۱- مقصود، مادام استال، نویسنده رمانتیک فرانسوی است (م).

۲- «Le vieux Knolles»

۳- «Essai sur le Caractère littéraire»

یادداشت دیده میشود: «پیش از ده سالگی من کتابهایی مانند کار دوستم» نالز، ...
«لیدی مونتیگوا»، «تاریخ ترکها» نوشته مین یو^۲ را که ها کینز^۱ ترجمه کرده، «هزار
 و یک شب» و خلاصه تمام شرح مسافرتها و حکایاتی که در آنها از مشرق زمین سخن
 میرفته است، باحرص و ولع بلعیده ام»^۳.

چنین بنظر میرسد که بایرون فردوسی^۱ و سعدی و حافظ را که غالباً از ایشان یاد میکند،
 لااقل از روی ترجمه‌های سرویلیام جونز^۲ می‌شناخته است. وی در یک شعر چاپ نشده بنام
«دختر مشروب فروش» یکی از غزلهای حافظ را، که باز ترجمه جونز بوده، به طنز در آورده
 است. اما اثر شرقی که بیش از همه پسندیده، و تأثیر آن در کارش غیرقابل انکار است، **«واثق»**
 می‌باشد. بگفته خود شاعر این کتاب مهمترین سرچشمه دانش شرقی او بوده، و چنانکه در پیش،
 وقتی سخن از بکفورد میرفت، گفتیم، بایرون در چندین متن تحسین بسیاری نسبت به این
 نویسنده ابرار داشته است:

نخست طی یادداشتی در **جیائور»**^۳ بایرون اعتراف میکند که «برای یادداشتهای آن
 کتاب به دو اثر، یکی کتاب دربلو و دیگری **«واثق»** مدیون است، و اثر بسیار شرقی اخیر،
«خلیفه واثق» را آقای ویر^۴، (**مؤلف قصه‌های شرقی**)^۵، با درستی کامل «یک رمان عالی» مینامد.
 بایرون باز مینویسد: «من نمیدانم نویسنده این اثر بی نظیر اطلاعات خود را از چه
 منبعی اخذ کرده است. بعضی از قسمتهای کتابش را میتوان در **«کتابخانه
 شرقی»** پیدا کرد، اما از لحاظ صحت رسوم و آداب، غنای توصیف و قدرت تخیل،
 وی کلیه تقلیدهای اروپائی را پشت سر گذاشته، و چندان نشانه از ابتکار و ابداع
 در بر دارد که آنانکه مشرق زمین را دیده‌اند بزحمت باور میکنند که اثر او ترجمه
 نیست. برای ترمیم اقلیم شرق **«وسلاس»** در درجه بسیار پائین تری قرار دارد.
 و در **«خوشبختی»** او قابل مقایسه با «قصر ابلیس» نخواهد بود.»^۶

حتی در یکی از یادداشتهای **«محاصره کورینت»**^۷ درباره ایات زیر (هنگامیکه روح
 فرانسیسکا به الپ میگوید که از کرده پشیمان شود):

«در این لحظه در نزدیکی ماه ابر مختصری دیده میشود: این ابر حرکت میکند و
 بزودی ممکن است از ماه دور شود. اگر هنگامیکه این پرده بخار دیگر پوششی در
 مقابل قرص ماه نباشد، (از روی آن کنار رفته باشد) دل تو هنوز تغییری نکرده
 باشد، در آن حال خدا انتقام خود را خواهد گرفت. سرنوشت توهولناک، و از آن هولناک تر

۱- Lady Montagu

۲- «Histoire des Turcs»

۳- «Mignot»

۴- «Hawktns»

۵- «The Barmaid»

۶- M. Weber

۷- «Tales of the East»

جاودان ماندن تو در شرویدی خوب خواهد بود»^{۶۶} بایرون چنین اعلام میدارد: «بمن گفته‌اند که فکر این پنج بیت^{۶۷} سبب تحسین ناقدان باصلاحیت بوده است. از این امر بسیار شادم لیکن این اشعار از من نیست و آنها را در صفحه ۱۸۲ چاپ انگلیسی «وائقی» بهتر میتوان مطالعه کرد. «وائقی» کتابی است که من خوانندگان خود را بآن رجوع داده‌ام و هروقت خود آنرا از نو خوانده‌ام با شادمانی تازه‌ای بوده است».

متنی که در بالا بدان اشاره شد از ایتقرار است: «پیر جنی خلیفه را مخاطب ساخت و او را گفت: «ای شاهزاده، برجشمان تو چشم‌بندی بسته‌اند. خداوند منفعت بندگان بیشماری را در دست تو سپرده است، آیا تو بدین سان مأسوریت خود را انجام میدهی!... این قطعه ابری که خورشید را از نظرها پوشیده است می‌بینی؟... چند لحظه دیگر از روی آن به کنار خواهد رفت. اگر در این فاصله در دل تو تغییر حالی رخ نداده باشد، دیگر نباید انتظار رحم خداوند را داشته باشی.»^{۶۸}

قسمتهای دیگری از «جیائور» مربوط به تخت ابلیس (که بایرون او را «شاهزاده شرقی تاریکیها» میخواند)، به دو فرشته عذاب نکیر و منکر، به قلبهای مشتعل و عذاب دوزخ درونی، و بخصوص بآنچه مربوط به مضمون‌های اسلامی است، همه دین بایرون را به بکفورد آشکار میسازد، از جمله:

«اما تو ای کافر خائن! تو در زیر داس انتقام ملک منکر دندانها از درد بهم خواهی سفت، و جز با سرگردانی ابدی در اطراف تخت ابلیس مطرود، از این رنج و عذاب نخواهی رست، آتش خاسوش ناشدنی از درون و بیرون دل گناهکار تو را خواهد سوزاند و هیچ بیانی قادر به شرح زجرهای این دوزخ درونی نخواهد بود!» پس می‌بینیم که آنچه توجه بایرون را به مشرق زمین معطوف داشته، بیش از همه مطالعات او بوده است. پس از آن مسافرت او به خاور و تجربه‌های شخصی که بدست آورده مضمون‌های بسیاری بدست او داده که همه را در قصه‌هایش وارد کرده است.^{۶۹} اگر چنانکه میل و آرزو داشت به هندوستان و ایران سفر کرده بود، میتوانست در این راه با سائی و مور رقابت کند، حتی از آنان در نقاشی مناظر، وصف مراسم، و خرافات و افسانه‌های این اقالیم، سبقت گیرد. آنچه بایرون از مشرق زمینی که بقدر کافی می‌شناخت می‌خواست، عالمی از پریان، سبز و خرم و پر شاخ و برگ و مملو از رنگهای محلی، بوده است. زیرا قصه‌هایش در صحنه‌های تقریباً مشابهی قرار دارد که تنها جزئیات و کلمات فنی یا هنری آنها متفاوت است.

در یادداشتهای دقیقی که وی به اشعار شرقی خود الحاق میکند، (و اینها مع الوصف مانند یادداشتهای مائی مبالغه‌آمیز نیستند) کوششی که برای تصویر مناظر و دقتی که در درستی

توصیف دارد آشکار است. بهمین سبب در «کافر» و «عروس عیدس» اشارات و کنایات [نسبت باسلام] فراوان است: از جمله فرشتگان عذاب، نکیر و منکر، شباهت دختران سیاه چشم (دختران چشم سیاه اسپانیا)^۱ به حوریان فرشته خوی بهشت مسلمانان^۲ («چایله‌هارولد»، سرود اول، قطعه پنجاه و نه)، ماه رمضان مؤذن، قوانین درباره زنان ((چایله‌هارولد، سرود دوم، قطعه شصت و یک)، الصراط، پلی که برای رفتن به بهشت باید از روی آن گذشت،^۳ قرآن و پیامبر محمد (ص) که بایرون توصیه او را به احسان و همان نوازی بسیار پسندیده است، و امثال اینها. . . . همه بدقت توضیح داده شده و معین گردیده است.

علاوه بر مضمون‌های کاملاً اسلامی که شامل کلیه تعالیم شرقی میشود، در دو شعر **جیائورو «عروس عیدس»** بایرون به چندین تمثیل و افسانه بتماسی ایرانی اشاراتی میکند که مهمترین آنها از این قرار است:

نخست در «کافر» (جیائور) از عشق گل و بلبل که آنرا افسانه بسیار مشهور ایرانی میخواند، سخن میگوید:

«در آنجا است که در دامن دره‌ها و برفراز تپه‌ها، گل، معشوق بلبل، را میتوان مشاهده کرد. برای گل است که این مرغ آواز میخواند، و غزل‌سرائی میکند.^۴ گل عزیز، ملکه چمن، سرود عشق او را میشنود و از شرم گلگون میگردد.^۵ و نیز در یادداشت مربوط به این قسمت اضافه میکند^۶ «بلبل هزارستان عشق،^۷ تصور میکنم یکی از نامهای عاشق گل باشد» و با ذکر این اصطلاح، بایرون نشان میدهد که او شعر شاعری بنام «سیحی» را درباره عشق گل و بلبل، در ترجمه سرویلیام جونز، مطالعه کرده است. پس از آن باز هم در «جیائورو» در وصف افسون چشمان سیاه لیل، به جواهر مشهور پادشاه جمشید و سازنده استخر اشاره میکند، و میگوید که این باقوت بعلت برق و رنگ بی نظیر خود، به شجر آغ (شعل شب) موصوف بوده. جام خورشید (جام جهان‌نما، یا جام جم) نیز در اشعار او ذکر شده است.

«سعی من در بیان جادوی چشمان سیاه او بیهوده است. چشمان غزال را بنگرید تا از آن شمه‌ای به بینید: این دو چشم سیاه درشت و کشیده از خماری لطیفی سرشار

۱- «Spainis dark-glancing daughters»

۲- «Blay-eyed maids of Heaven angelically kind»

۳- «بلبل از فیض گل آموخت سخن...» رجوع شود به ملحقات اشعار فارسی.

۴- صبحدم مرغ سحر با گل نو خواسته گفت... رجوع شود به ملحقات اشعار فارسی.

۵- بایرون بلبل را (بولبول) و گل را (گول) با لهجه‌ای که از ترکان آموخته است می‌نویسد؟

بود، و همراه هریرقی که از خلال مژگان‌های بلند آنها بیرون می‌جست، روح دختر نیز مانند جواهر جمشید درخشش داشت.^{۶۵}

در «عروس عبیدس» نیز اشارات به قصه و قصه‌گوی فارسی ادامه دارد. از جمله به لیلی و مجنون که بایرون آنان را «رومئو و ژولیت مشرق» نام می‌نهد، و نیز به سعدی که او را شاعر اخلاقی ایران می‌نامد اشاره می‌شود:

«گردش، در آنجا بطول میانجامید، آنجا که سرگذشت مجنون و سرودهای سعدی را به خاطر می‌سیردیم.»^{۶۶}

قصه دیگر فارسی که این شاعر با آن آشنا است «یوسف و زلیخا»، سرگذشت مشهوری است که بوسیله شاعر بزرگی مانند فردوسی و جایی وعده‌ای دیگر به نظم فارسی در آمده است. عشق زلیخا به یوسف یکی از مضامینی است که بسیار مورد توجه بوده است. در یادداشت مربوط باین قسمت (از بیت ۲.۴ و ابیات پس از آن)^{۶۷} چنین می‌خوانیم: «زلیخا نام فارسی زن پوتیفاز است»^{۶۸} و عشقبازیهای او با یوسف موضوع یکی از زیباترین منظومه‌ها در این زبان گردیده است.

آنچه از همه اینها جالب‌تر است این است که بایرون در اشعار شرقی خود غالباً از تشبیهات و معیارهای جمال‌شناسی ایرانی برای توصیف زیبایی استفاده کرده است؛ به یقین برای آنکه محیط شرقی ایجاد کند. وی چشمان زلیخا را به چشمان غزال و موی او را به سنبل تشبیه می‌کند، و در مورد مقایسه اخیر می‌گوید: «این تشبیه در شعر شرقی بهمان فراوانی یافت می‌شود که در نظم یونانیهای قدیم». وی همچنین استعاره‌هایی مانند شعله جاودانی نگاه را بکار برده است:

«اگر مفتیان چشمان این دوشیزه را نگریسته بودند، در نگاهش شعله جاودانی را نظاره می‌کردند.»^{۶۹} و باز می‌گوید: «بر گونه‌های گل‌رنگش که گلناری نورس و پرگل بود، شادابی پوستی پیوسته ترو تازه چشم را خیره می‌کرد».

بکار بردن اصطلاحاتی مانند «چشم بد» که بقول او خرافاتی مستقر در تمام مشرق زمین است، و در تصور مردمان ساده سبب تأثیرهای بسیار عجیب می‌شود،^{۷۰} یا پری نامیدن زن زیبا، مانند هنگامی که جعفر زلیخا را مخاطب قرار می‌دهد و یا می‌گوید: «ای پری من، خوش آمدی» بازگشت به مضمون گل و بلبل در چندین مورد^{۷۱} و موضوعهای دیگر از این قبیل، همه آشکارکننده الهامات انکارناپذیر بایرون از افکار شرقی و ایرانی است که از مطالعات خود بدست آورده است. لیکن ما باز تأکید می‌کنیم که از تمام آنچه خواننده تأثیر هزارویک شب و «واثق» در او، روشن‌تر از همه احساس می‌شود. خاطره اثر بکفورد، هرچا که بایرون سخن از غول و عفريت می‌کند، بی وقفه محسوس است:

«پس به گور خود برگرد، وبا عذاب خود به غولها و غفرتها، که از وحشت و هراس دیدن شیجی ملعون تر از خودشان واپس خواهند کشید، پیوند!»^{۷۲} یا هنگامی که از شرح حال پادشاهان ماقبل آدم، یا از گنجهای نهفته در غارهای استخر (که برای آنها خوانندگان خود را به سراغ مقاله دریلو سیفرستد) چنین میگوید: «اگر تمام خزائن مدفون در مغاکهای استخر را بمن دهند نمیخواهم که موئی از سر توکم شود»^{۷۳}.

بایرون وزندگی نامه نویسی او توماس مور که بزودی درباره او بتفصیل سخن خواهد رفت، دو دوست صمیمی بوده اند، و شباهت بسیاری در موضوع انتخابی آنان و مضمونهای شرقی که از شعر فارسی بعاریه گرفته اند دیده میشود.

شارل نودیه^۲ میگوید: «درباره منبع الهاماتی که بایرون و مور از آن اخذ کرده اند غیر ممکن است که بین ایشان یک نوع خویشاوندی فکری شناسیم»^{۷۴}.
باینحال نفوذ یکی بردیگری مشکوک است. هردوی این شاعران از قصه های جن و پری واز «کلمات هوشمندانه»^۴ برای ساختن قهرمانهای شرقی خود، واز اعیاد و جشنها و رسومی که بخصوص برای ایجاد محیط و رنگ شرقی لازم بوده است، استفاده کرده اند.
بگفته م. تیرگن^۲: «درواقع طی «ساگا»^۴ (کلمات هوشمندانه) و قصه های جن و پری است که دل و جان یک ملت با ماسخن میگوید. شاعری که این ندا را میشنود، برای آنکه خصوصیت های مردم را ترسیم کند، طنینی از آنرا در خاطر خود حفظ خواهد کرد»^{۷۵}.

لیکن میدانیم که برای دریافتن معنی، فی المثل هریک از غزلهای حافظ، یارباعات خیام، بایستی به عده ای از افسانه ها و قصه های جن و پری، که چنانکه گفتیم، هم اساس وهم زینت شعر فارسی را تشکیل میدهد، آشنا باشیم. اگر مثلا این غزل حافظ را که مطلعش این است:

«شراب و عیش نهان چیست کاری بنیاد
زدیم بر صف رندان هر آنچه بادا باد»^{۷۶}
در نظر گیریم، می بینیم که علاوه بردانش ضروری کلمات و اصطلاحات عارفانه، ممکن نیست که

۱- این شعر بایرون را بطریق زیر نیز میشود ترجمه کرد:

«موهائی که بر پیشانی تو جمع اند نمیتوانند مرا وادار کنند که حتی برای خزائن مدفون در مغاکهای استخر بآنها صدمه ای برسانم»

۲- Charles Nodier

۳- O. Thiergen

۴- کلمه «Saga» بیشتر به حماسه های قدیم ممالک اسکاندینا و اطلاق میشود

برای درک شعر حافظ از افسانه‌هایی مانند سرگذشت بهمن و قباد و کیکائوس و کیخسرو و جمشید یا تخت شاه اخیر که دیوها آنها بهر جا میخواست در هوا میبردند - و همانکه کم کم تبدیل به قالیچه پرنده سلیمان، پادشاه «هنر او یک شب» میشود^{۷۷} - یادستان فرهاد کوه کن فروتنی که عاشق شیرین صاحب جمال، ملکه خسرو پرویز پادشاه ساسانی میشود، بی اطلاع باشیم. داستان اخیر که حافظ ونیز کلیه شاعران ایران بان اشاره کرده‌اند، موضوع حماسه پر تصویری برای نظامی بنام «خسرو و شیرین» شده و یکی از پنج کتاب یا «خسمة»^{۷۸} او را تشکیل میدهد.

بدین ترتیب ملاحظه میشود که فهم افسانه‌ها و داستانها و تصویرها و تشبیهاتی که بآنها مربوط است نقش مهمی در کلام و خاصه در سخن منظوم فارسی داشته است. نویسندگان غربی در تقلیدها و اقتباسهای خود از آثار شرقی، از آن گریز نداشته‌اند، و بدین سبب است که قصه‌های شرقی بایرون و مور با چنین صورت کامل لحن و زمینه حقیقی مشرق زمین را حفظ کرده است. بی‌مناسبت نیست اضافه کنیم که بنظر می‌آید که بایرون بقدر کافی به مذاهب ایران قدیم و افسانه‌هایی که بآنها مربوط است، آشنا بوده است. برای تأثیر مذهب مانی، و مضمون نیکی ویدی در آثار بایرون، که در اینجا از ذکر آن خوداری میشود، بایستی به مطالعه مقایسه‌ها و تجزیه و تحلیل‌های عمیقی که در اثر پروفیسور شارل ددیان^{۷۹} با عنوان «مضمون فوست در ادبیات اروپائی» درباره آنها شده است، مراجعه کرد.

سوم - تامس مور (۱۷۷۹-۱۸۵۲) و «لاله رخ» او

«در کرانه نهر بندامیر طاقی پر گل است و بلبل همه روز در آن سرگرم غزاخوانی است. در کودکی همیشه آرزو داشتم که در «رویائی شیرین» کنار این طاق بنشینم و گوش بآواز بلبل دارم»
«تامس مور»

«افزایش بی‌اندازه قدرت انگلیسی در مشرق زمین ممکن است در انگلستان سبب باز شدن راه تازه‌ای به شعر شده باشد، واله‌ای که کودکی تامس مور و بایرون را با غسل پرورده است احتمالاً چیزی جز یک پری نیست» (شارل نودیه)

در سال ۱۸۱۳ لرد بایرون در نامه‌ای به تامس مور چنین توصیه میکند: «استال^۲ غیبگو بمن گفته است: مشرق زمین را نگاه دار، این تنها سیاست عاقلانه است؛ زیرا کار شمال و جنوب و مغرب همه پایان یافته است، ولی از مشرق ماهیچ چیز بدست نداریم»^{۸۰}. پس این دو شاعر نیز مانند اغلب همعصران خود به ندای بهره مشرق زمین پاسخ دادند، بهره‌ای که به

۱- Professeur Charles Dédéyan

۲- Staël چنانکه در پیش گفتیم مقصود، مادام استال نویسنده بزرگ رمانتیک فرانسوی است

سبب محبوبیت سفرنامه‌های بسیار در اولین ثلث قرن نوزدهم باثر و شکوفان بوده است. در میان معاصرین مور پیش از این از ربرت سائی و منظومه‌های او «ثعلبه» و «نفرین نامه کههامه»، که شاهد همین بهره و علاقه است، و نیز از والتر ساوج لاندور^۱، نویسنده «مجاورات خیالی»^۲ که با الهام گرفتن از «شهر با» نوشته کلاراریو^۳ منظومه شرقی خود «جبر» را در ۱۷۹۸ پیاپی رسانده، سخن رفته است^۴. شاعر اخیر گرچه چندان از مضمون‌های شرقی برای ایجاد حکایات استفاده ننموده، با اینحال در بکار بردن استعداد خود برای ساختن اشعاری بسبک شعرای ایرانی و عرب تردید نکرده است.

وی این اشعار را «ترجمه‌ها و تقلیدها... اشعاری مأخوذ از عربی و فارسی با یاد داشتهای مؤلف جبر»^۵ نام می‌نهد. بی‌سناسبت نیست یادآوری کنیم که شعر اس. تی. کولریج^۶ با عنوان «کوبلاخان»^۷ که در تابستان ۱۷۹۷ تهیه شده، از لحاظ تاریخ در این فهرست اشعار شرقی باید قبل از همه ذکر شود. در اینجا نیز خواندن یک جمله مشهور^۸ از یک سفرنامه بنام: «زیارت پورچاس»^۹ (۱۶۲۶-۱۵۷۶) الهام بخش یک شاعر بزرگ شده تائیکی از زیباترین گوهرهای شرقی را به ادبیات انگلیسی تقدیم کند.

اما اگر سائی قصه‌هایی از اساطیر عرب و هندی نقل می‌کند، و بایرون حکایات ترکی را بمیان می‌آورد، توماس مور ایران و هند مسلمان را به برپایه رفیعی می‌گذارد. وی هیچوقت به مشرق زمین مسافرت نکرده و با اینحال خود تنها کسی است که مضمون‌ها و افسانه‌های ایرانی را در اروپا عامه پسند کرده است. مقایسه‌ها و تعریف‌ها، نام‌های خاص و خطوطی از تاریخ، همه در «لاله رخ» او نشان می‌دهند که وی آگاهی صحیحی، اگرنگوئیم از همه مشرق زمین، لااقل از ایران و هند، داشته است.

بنظر می‌رسد که برخلاف سائی و لاندور که با آوردن کنایات و اشارات خیال پرورانه از ملل شرقی، سبک و تشبیهات شاعرانه آنها را تحقیر می‌کنند، مور علاقه خاصی نسبت به تاریخ ایران داشته است. وی مکرر ایران را با کشور خود ایرلند مقایسه کرده و نسبت به کشور ما همدردی و غم‌خواری کاملی احساس می‌کند. «آتش پرستان»^{۱۰} یکی از چهار قسمت «لاله رخ»

۱- W. S. Landor

۲- «Imaginary Conversations»

۳- Clara reeve

۴- «Translations and Imitations, etc. Poems from the arabic and persian with notes by the author of «Gebir»

۵- S. T. Coleridge

۶- «Kubla khan»

۷- «Le Pelerinage de Purchas»

۸- «The Fire-Worshippers»

۹- («Purchas, his Pilgrimage»)

بوسیله همین احساسات وطن پرستانه، و شباهتی که وی در میان سرنوشت ایران و ایرلند میدیده، باو الهام شده است. بگفته خود شاعر: «همان دل و جانی که در «نغمه های ایرلندی» سخن میگفت، در مشرق زمین موطنی از بهر خود جست».^{۸۵}

بنابر این، بگفته ج. والا^۱ «بدون کوشش خاصی توماس مور یکپارچه دل به این کار می بندد، و با همان شور و حرارتی که گوئی به توصیف سرنوشت هموطنان ایرلندی خود پرداخته است، به وصف گروهی از قهرمانان گبر، یا ایرانی بانژاد و مذهب قدیم می پردازد...» بدین ترتیب تاریخ ایرلند و بردگی که برای کشور چیره شده و امیدها و ناامیدی های ناشی از وطن پرستی، گرچه همه منابع نهفته هستند، اما خود سرچشمه اصلی در الهام این چهار منظومه، که «لاله رخ» را تشکیل میدهد، میباشند. نه تنها در هر سطر این حکایات کشمکشهای مذهبی و سیاسی ایرلند در نقاط دور افتاده ایران از نو زنده میشود، بلکه بگفته خود سور، اشعار ناتمام او مانند «کامبوز کان»^۲ و «دختر پری»^۳ از همین سرچشمه مایه گرفته اند.^{۸۶} وی از زبان محاسن (محسن) استاد سالخورده شاهزاده اورمزد چنین میگوید:

«این جابربین دیگر نخواهند توانست - در جلال جزیره سبز دریا^۴ خللی وارد آورند - و اما هرمز باز آزاد خواهد شد - و خدایگانی تو فرزند آن مرزوبوم را سلام خواهد گفت!.^{۸۷}

و این است عاطفه و علاقه خاصی که مور نسبت به ایران ابراز میدارد، و به همین سبب است که در گبرها، قهرمانهای ایرلندی بخت برگشته مشاهده میشوند، و یادآوری است از تراژدی ولتر بنام «گبرها» و مقصود اصلی او که اشاره به ژانسنیست ها^۵ است.^{۸۸} و این همان همدردی است، که بقول اوسولیوان^۶، «توماس مور را بهترین مفسر اشکال زیبا، جلالهای خیره کننده و عطرها ی لطیف و مطبوع که همه از حکایات ایران و هند بدست می آیند ساخته است»^{۸۹}

مور «لاله رخ» را به سموئل راجرز^۷، که این موضوع را باو پیشنهاد نموده بود، تقدیم کرد. این اثر که در ۱۸۱۱ شروع و در ۱۸۱۶ خاتمه یافت، یک سال بعد در ماه مه سال ۱۸۱۷ منتشر شد. شش ماه پس از اولین نشر آن شش چاپ دیگر آن بتمامی بفروش رسید، و چون بخوبی با مذاق غالب و ممتاز آن دوره توافقی داشت، مانند «نغمه های ایرلندی» تقریباً به تمام زبانهای اروپائی ترجمه شد.^{۹۰} از این حکایت صحنه های نمایش تفریحی آمیخته با آواز و رقص نیز تهیه شد که در قصر برلین در ۱۸۲۲ به معرض نمایش درآمد. اقتباس این

۱- G. Vallat

۲- «Cambuscan»

۳- «Peri's Daughter»

۴- The Green-Sea Ile

۵- «Les Jansenistes»

۶- O, Sullivan

۷- Samuel Rogers

منظمومه بوسیله فلیسین داوید^۱ برای اپراکمیک (۱۸۶۲) در فرانسه نیز نشان دهندهٔ محبوبیت آن میباشد. در اینجا سئوالی پیش می‌آید: چگونه ممکن است کسی که هیچوقت به مشرق زمین مسافرت نکرده، توانسته باشد جلال و شکوه این سرزمین را اینچنین دقیق و باصحت توصیف کند.^۲ کلنل ولز^۳، مورخ هندوستان انگلیس به سرجمز ماکین تاش^۴ این چنین گفته است:

«آیا راست است که مور هرگز به مشرق زمین سفر نکرده است؟» — ماکین تاش پاسخ میدهد: هرگز — پس کلنل در جواب میگوید: «این امر نشان میدهد که

خواندن کتاب در بلو همان قدر ارزش دارد که مسافرت بر پشت شتر^۵»

بدون شک این قضاوت که مور از آن مفتخر بود، بهمان اندازه به شاعر ایرلندی افتخار میبخشد که به دانشمند شرق شناس فرانسوی؛ درواقع اگر مور باستانی چند مورد اشتباه کوچک، خطوط قیافهٔ قهرمانان افسانه‌ای یا حقیقی ایران و آداب و رسوم و مناظر محلی را این چنین باصحت ترسیم میکند، این امر تنها بعلت مطالعات فراوان او بوده است. وی چنانکه در مقدمهٔ «لاله رخ» اعلام میدارد^۶ پیش از تهیهٔ شعر خود بااحتمال قوی مدتها بکار بزرگی که بدست آوردن آگاهی عمیق از مشرق باشد، پرداخته بوده است.

مطالعات باریک بین مور دربارهٔ مشرق زمین، سبب تحسین‌های سزاواری برای او شده‌اند، از آنجمله تمجید سرجان ملکم^۱ را میتوان ذکر کرد که میگوید: «وی توانسته است حقیقت را با کیفیت شاعرانه بیامیزد»^۲ و برحسب قول هزلیت^۳: «لاله رخ» یک اثر ادبی عالی است که نقاشی مناظر و رسوم محلی را چنان با امانت ترسیم کرده که در این مورد کسی بهتر از او نیاورده است؛ البته باستانی «وائق».

«لاله رخ» حاوی چهار شعر است با نامهای: پیامبر نقابدار خراسان^۴، بهشت و پیری^۵ «آتش پرستان»^۶ و «نور حرم»^۷ اینها گردن‌بندی از مرواریدهای شرقی هستند که بسبب هزار و یک شب با روایت مختصری از نثر که همان «سرگذشت لاله رخ» است^۸، بهم مربوط میشوند. این حکایت که قالب این «هزار و یک شب نو» را تشکیل میدهد بسیار ساده است: لاله رخ قهرمان حکایت که به جمال مشهور آفاق است، کوچکترین دختر امپراطور اورنگ زیب است که در دهلی فرمانروائی میکند. عبدالله، پادشاه بخارا، با

۱- Félicien David

۲- Colonel wells

۳- Sir James Mackintosh

۵- Hazlitt

۴- Sir John malcolm

۶- The Veiled prophet of Khorassan

۷- «The Paradise and the Peri»

۸- «The Fire Worshippers»

۹- «The Light of the Harem»

اورنگ زیب قرار داده است که این شاهزاده خانم را بازدواج پسرش شاهزاده (علیریز) (علی رئیس) در آورد. لاله رخ بطرف کشمیر حرکت داده میشود تا در آنجا جشن ازدواج با مجلترین وجهی برگزار شود. در راه سفر شاهزاده خانم که بزودی از تماشای مناظر زیبا از وراء پرده کجاوه خویش خسته شده و از روایت های کنیزکان خود ورقص و آواز آنها بیحوصله گردیده است، باشنیدن قصه های فرامرز جوان که نامزدش بهمین قصد در رکاب او فرستاده است، خود را سرگرم میکند. در هر توقفی علیرغم مخالفت پرده دار فضل الدین، فرامرز در سراپرده شاهزاده خانم پذیرفته میشود تا برای او چند افسانه عشقی حکایت کند. سرانجام همانطور که از محلی بمحل دیگر میروند، واز قصه ای بقصه دیگر سپردازند، شاهزاده خانم جوان که پیوسته مفتون تر است، یکباره گرفتار عشق فرامرز قصه گو میشود. وی زیباترین و برازنده ترین و حساسترین شعرا است، و همانقدر حکایت و قصه بخاطر دارد که سلطان شهرزاد. لاله رخ باتأسف بسیار به پایان سفر خود میرسد. وقتی با پرده ای که بر رخ دارد به تخت شاهزاده که منتظر ازدواج با اوست نزدیک میشود، و به شوهر آینده خود معرفی میگردد، از حیرت و شادی از هوش میرود، زیرا شاهزاده، نامزد او همان فرامرز خواننده قصه ها است که این شیوه رمانتیک را برای ملاقات و دلربائی از نامزد خود انتخاب کرده است.

از همان ابتدای قطعه نثری که در مقدمه اثر آمده، مور اشارات خود را بتاریخ و جغرافیا و ادبیات و عده ای داستان و افسانه که شعرای ایرانی بشعر فارسی در آورده اند آغاز میکند. فضل الدین او، پرده دار بزرگ حرم که در رکاب لاله رخ است، «نماینده» تشریفات، مدافع عقاید مرسوم و قاضی مطلق کلیه اسور، از سورمه کنیزک چرکسی گرفته تا عمیق ترین مسائل علمی و ادبی،^{۹۶} شخصیتی ملال انگیز است که رفتار و عقاید سیاسی او بر اساس این بیت سعدی:

«اگر شه روز را گوید شب است این بیاید گفت اینک ماه و پروین^{۹۷}»

استوار میباشد. وی بخصوص مخالف کلیه قصه گوینان است؛ زیرا یکی از ایشان که تاجری عرب بوده و نام نصریا [نذرا بن حارث] داشته، با نقل افسانه هایی از پادشاهان ایران برای هموطنان خود حسادت پیغمبر محمد را برانگیخته بوده است. زیرا این قصه ها بسیار خوش آیند اعراب بوده است.^{۹۸}

لاله رخ، قهرمان داستان، زیباتر از لیل، معشوقه مجنون است که درباره عشق این دو بهمه زبانهای شرقی آنهمه حکایت کرده اند.^{۹۹} از شیرین نیز که در عین حال معشوقه و ملکه پادشاه ساسانی خسرو پرویز و آرزوی فرهاد، سنگ تراش محبوب بیستون بوده^{۱۰۰} نیز افسونگرتر

است. این عشقهای مشهور برحسب قول مور موضوعهائی بدست در بلو و جیون^۱ و اوسلی^۲ در «مجموعه‌های شرقی»^۳، ۱۰۱ داده است. کنیزک ایرانی شاهزاده خانم لاله‌رخ را با نقل قصه «وامق و عدرا»^۴ و داستان قهرمان افسانه‌ای ایران زال و معشوقه‌اش رودابه که بعدها مادر رستم میشود، بخواب میکند. مور البته داستان جنگ این قهرمان-هرکول ایرانیان-را با دیو سپید فراموش نمیکند، و در یادداشتهای مربوط باین قسمت به‌نثر^۵ آشکار میسازد و ماخواهیم دید که وی به «شاهنامه» فردوسی و افسانه‌های آن از برکت ترجمه جوزف چمپیون^۶ به شعر انگلیسی (۱۷۵۸) که ظاهراً اولین ترجمه این اثر به یکی از زبانهای اروپائی بوده بخوبی آشنائی داشته است.

* * *

موضوع شعر نخست: «پیامبر نقابدار خراسان» از کتاب دربلو وام گرفته شده است. هاشم این حکیم یکی از شخصیت‌های تاریخی است که در ۷۷۷-۷۸۰ م (م) برضد خلیفه عباسی المهدی طغیان کرد. این ریاکار که افسانه‌اش از یمن اثر مور به جهان اروپائی شناخته شده، ادعا میکرد که نه فقط فرستاده خداوند است، بلکه روح خدائی در او بشکل انسان تجسم یافته است.^۷ و این است قسمتی که مور درباره اصول عقاید المقنع (نقابدار)^۸ از «کتابخانه شرقی» در بلو اخذ کرده است:

«حکمت او عبارت از این بود که خداوند از آغاز یک به فرشتگان امر داد که بر آدم ابوالبشر سجده کنند، خود صورت و شکل آدم گرفته است، و پس از مرگ آدم وی بصورت چندتن از پیامبران و مردان بزرگ که منتخب او بوده‌اند ظاهر شده تا به ابومسلم شاهزاده خراسان رسیده است. ابومسلم عقیده تناسخیه یا حلول روح را اشاعه میداد، و پس از مرگ آن شاهزاده روح خدائی از وی به شخص المقنع منتقل شده است.^۹ المقنع رئیس این طریقه خود در ولایات ایران، خراسان و ماوراء النهر، حکمرانی داشته است. مور که قدم بقدم دنبال دربلو میرود قصه را چنین آغاز میکند:

«در این ولایت شادی بخش خورشید، بخشی از ایران که کوكب روز زمین آنرا بیش از همه روشن میکند،... جائیکه در اثر اعتقاد ناینای میلیونها پیرو، پیامبر پیامبران، مقنع بزرگ بر تخت نشسته است، پرده‌ای از قره‌خام صورت او را میپوشاند؛ و او آنرا از راه ترجم به انسانهای فناپذیر بچهره افکنده، تاپیشانی تابنا-

۱- Gibbon

۲- Ouseley

۳- «Oriental Collections»

۴- Joseph champion

۵- مور املاي این نام را چنین نوشته است: Mokanna

کش چشم آنان را خیره نکند، و کم کم تحمل برقش اسکان پذیر گردد. زیرا بعثیده پیروان مقنع اشعه اعجاز آمیزیکه هنگام گردش در کوه بر صورت موسی میافتاد، و وقتی از حضور خداوند تمام وجود او نورانی میشد، این روشنی را نداشته است.^{۱۰۶} شاعر از این خصوصیت با مهارت بسیار استفاده کرده است: «این نقاب یا پرده‌ای که وی بصورت می‌آویخته تا از گروهی مردم فریب خورده که پیروان او بوده‌اند ترس و احترام بیشتری کسب کند.»^{۱۰۷} این نقاب نقره بمنظور آن نبوده که قیافه وصف ناپذیر او، نورانی‌تر از صورت موسی، را بپوشاند، بلکه برای آن بوده که یک زشتی هولناک، یا تصویر روح خود را مخفی کند»^{۱۰۸}.

بدین‌سان مقنع در مدت چندسال ستمدیدگان، ناراضیان، و مردم پرشور را بدور خود جمع کرد، وعده‌ای از مردم صاحب‌دل را نیز بفریفت، زیرا برپرچم او این جمله که آرزوی قدیم جهانیان در همه اعصار است، نوشته شده بود: «آزادی در جهان»^{۱۰۹}. وی رنگ سفید را برای لباس پیروان خود برگزید:

در بلو میگوید: «چون رنگ لباس و عمامه و علم خلفای عباسی سیاه بود، این رئیس شورشیان رنگی جز رنگ متضاد آن نمیتوانست انتخاب کند»^{۱۱۰}.

و اما معجزه این پیغمبر دروغین چه بود؟ — برحسب قول مورخین: «در شهر نخشب در ماوراءالنهر هر شب از چاهی جسمی نورانی شبیه ماه بیرون میکشید که نور آن تا مسافت چندین فرسنگ را روشن میکرد». و نام «سازنده ماه» بهمین مناسبت به المقنع داده شده است.^{۱۱۱} سرانجام وقتی از قوای خلیفه شکست خورد، جامی زهرآگین آشامید و از آن به پیروان خود خوراند؛ و پس از آن در حالیکه اینان از خوردن آن زهر جان میدادند، نقاب از چهره خویش برگرفت، و ایشان را با بد سرشتی شیطانی مسخره کرد؛ آنگاه خود را در دیگی پر از دواي جوشان و حل کننده (تیزآب) انداخت تا از بدن و اعضای او چیزی باقی نماند، و آنانکه از پیروان او باقی مانده‌اند تصور کنند که باسمان صعود کرده است. و چنین شد»^{۱۱۲}. بابکار بردن این خطوط تاریخی تصور شاعرانه مور افسانه‌ی بسیار جالب عشقی و تا اندازه‌ای باور ناکردنی، می‌آفریند.

«عظیم، جنگجوی جوان که تاجندی پیش ناسزد زلیخا بوده بجنگ با یونانیان می‌رود و بعلت غیبت طولانی او تصور میکنند که در جنگ کشته شده، در حالیکه فقط اسیر جنگی بوده است. زلیخا که از غصه مرگ عظیم کارش بدیوانگی کشیده است، بامید آنکه او را در دنیای دیگر به بیند، شهر و دیار و خانواده خود و هرچه برای او عزیز بوده ترک میکند و برای پیوستن به مقنع که او را فرستاده

خدا تصور میکند، آماده میگردد و خود را تسلیم آن مقتدر مقاومت ناپذیر میکند. وی اکنون عابدۀ بزرگ حرم مقنع است و در این حرم از هر سرزمین گلی فراهم آمده است. اما زلیخا از خیال عظیم خویش بیرون نیست. روزی ناگهان از وراء پرده‌های حرم او را در میان هواخواهان پرشوری که دین این‌شاید را پذیرفته‌اند، مشاهده میکند. در همان روز مقنع به زلیخا امر میدهد که برای تسخیر عظیم و فریفتن او بهر نحو که ممکن باشد حاضر شود، و زن جوان از این فکر که اکنون باید کسی دیگر را به مغاک‌ی که خود در آن افتاده است بکشانند، سخت دچار وحشت میشود»

در این قسمت منظومه است که مور راز سوگند کفرآمیزی را که شاید در تاریکخانه از زلیخا گرفته است، آشکار میکند؛ و این سطور یادآور قسمتهای معینی از رمانهای ترس‌آور است، ونخستن باری است که مور صورت وحشتناک مقنع و دشمنی او را بشریت آشکار میکند. سرود دوم منظومه که در آن عظیم پیش مذاقی از لذات بهشت دریافت میکند، عجیبترین و در عین حال مؤثرترین قسمت کتاب را تشکیل میدهد. در این مرحله جنگجوی جوان «میهمان سرگردان» است، و مور در قصر سحرآمیز مقنع غنائی‌ترین سرودها را برای «دوشیزگان کشمیر» میسازد و از چشمه‌های درخشان رکناباد و بزم عبیرآمیز پریان گفتگو میکند.^{۱۱۳} از این گذشته اشاراتی درباره‌ی همه‌چیز، از موسیقی شرقی گرفته تا رسوم آرایش زنان، بیان میدارد. در همین قسمت نام افسانه‌های عشقی مشهوری را که از «قرآن» و «بهار دانش» و «یوسف زلیخای» نورالدین جامی و چند سفرنامه گرفته است، یادآوری میکند.

بامشاهده این مسرات سست کننده - گلها و نواهای موسیقی، و لبخندهای شیرین^{۱۱۴}، که یک لحظه تسلیم شدن بآن فنای کامل است، - و این لذات علی‌رغم مقاومت وی تا اعماق قلب او نفوذ میکند - شک و تردید در خاطر عظیم درستکار راه می‌یابد.

باخود میگوید: «آیا راه نجات روح مرد از محکومیت زشتی و ناجوانمردی این دنیا باید چنین باشد؟»...

آنگاه خود را از تماشای این مناظر فریبده بزحمت بیرون میکشد، و حوریان و آواز دلنشین آنان را رها میکند، و به مشاهده تصاویری که در اطراف او بدیوارها آویخته است، میپردازد: بازهم صورت‌هایی از افسانه‌های عشق که بدون آنکه کلمه‌ای بگویند رازگوئی می‌کنند!^{۱۱۵}....

سرودها خاموش میشود؛ و دختران ناپدید میگردند و عظیم تنها میماند. آیا بحقیقت تنها است؟ برمیگردد و زنی را پوشیده در چادری تیره رنگ بنظر می‌آورد که به ستونی تکیه کرده است. حالتی عجیب در دل عظیم پدید می‌آید، پیش می‌رود، و آغوش می‌گشاید. وزن

پرده برافکنده در آن جای می‌گیرد. آری خود اوست! این زلیخا است! ^{۱۱۶} بدین طریق عظیم وزلیخا پس از مدت‌ها دوری یکدیگر را ملاقات میکنند، ولی شادی آنان پایدار نمی‌ماند. زلیخا به عظیم می‌گوید که در مرگ او اشکها ریخته و مدت‌ها در تب و تاب زیسته است و چون عقل خود را از دست داد، اسیر این شیطان سیاه یعنی مقنع شده است. عظیم التماس می‌کند که همراه او فرار کند، اما هنوز این کلمات از دهان او خارج نشده که صدائی عمیق و هولناک، مانند ندای منکر، فرشته عذاب، که بردگان را از خواب بیدار می‌کند، از کنار ایشان برمی‌خیزد و آنان را می‌لرزاند: سوگند تو! «سوگند تو!» ^{۱۱۷}. زلیخا ناامید، خود را از آغوش عظیم بیرون می‌کشد، و همچون پرندۀ تیره و غمگین شب که از مقابل قرص نورانی خورشید پرواز کند، در میان خیابان طولانی پر چراغ پافرار می‌گذارد. ^{۱۱۸}

سرود آخر چیزی جز حکایت دراز جنگ و تا اندازه‌ای موافق حقیقت تاریخ نیست. مقنع که پیوسته با انتقام عظیم تعقیب می‌شود، قربانی خود را دائماً بدنبال خود میکشاند، و سرانجام در بزمی دوزخی نقاب از رخ برمی‌گیرد. و روی خود را به پیروان و یارانی که همه را با زهر مسموم کرده است، می‌نمایاند، و چنانکه دیدیم برگی درخور یک پیامبر دروغین برای خود نگاه می‌دارد. زلیخا که آخرین قطعات این جام زهر آگین را نوشیده است، تا پایان این مراسم هولناک زنده می‌ماند، و چون قصر مقنع بدست مهاجمین می‌افتد، وی که نقاب مقنع را بر چهره انکنده خود را بدست شمشیر عظیم می‌سپارد، و بضربه‌های آن از پا در می‌آید، و خوشوقت است که بدست محبوب خود کشته می‌شود.

معایب این شعر که مورد تحلیل قرار دادیم، مبالغه‌ها، تصنع‌ها و نازک کاریهای فراوان و موارد دور از حقیقت، بایرون را وادار کرد که بگوید: «پیامبر نقابدار» بدترین کتابها است. با اینحال جرج کراب، بعلت قدرتی که در نظمش بکار رفته آنرا بر «آتش پرستان» ترجیح داده است. ^{۱۱۹} در واقع عظیم و زلیخا دو شخصیت درجه دوم‌اند، و آنکه نقش عمده برعهده دارد، مقنع، شیطان سیاه روی است که همچون لوسیفر (ابلیس) ثانی پابرگردن نوع بشر گذارده، و به پیروان خویش که در حال مرگ‌اند می‌گوید: ^{۱۲۰} الوداع، ای مردم خوب، اگر ابلیس هم شما را چون من دوست ندارد، بیخود نمرده‌اید! بدین سان مقنع آنچنانکه مور او را توصیف می‌کند، «خود روح بدی و دین زشتی متجسم در این دنیا است.» ^{۱۲۱} دیگر شخصیتهای شیطانی مانند واثق و ساتون برصیصا و آمبریزو روح خود را به شیطان فروخته‌اند، اما مقنع خود شیطان مجسم است که برای انتقام از خداوند به بندگان او در این دنیا حمله می‌برد.

چنین بنظر میرسد که مضمون پری، موجودی تا این حد زیبا و خیال انگیز، در نظر

رمانتیک‌های اروپائی معمولاً بسیار عزیز و محترم است. سائی چنانکه در پیش دیدیم، از وجودشان سخن میراند، و میگوید که بقول ریچاردسن اینان از عطر تغذیه میکنند. ویکتورهوگو در شعر خود «**لا پری و لافه**»^۱ او را چنین وصف میکند: که از اقلیم خویش، مشرق زمین پرنور، مغرور است.

در ۱۸۱۳ دو اتفاق همزمان روی داد؛ و آن بین اثر ناتمام بایرون و کارمور بود زیرا هردو شاعر در طرح شعر خود «پری» را قهرمان اصلی قرار داده بودند؛ و ما میدانیم که در این تاریخ (۱۸۱۳)، پیش از آنکه بایرون به سور بنویسد و او را از نقشه خود آگاه کند که شعری در باره عشق «یک پری و یک انسان» خواهد نوشت، شاعر ایرلندی قسمتی از شعر «**دختر پری**»^۲ را بنظم در آورده بوده است.

با اینحال کمتر اثری شاعرانه و دل‌انگیز مانند «**بهشت و پری**»^۳ مور پیدا میشود که اینچنین با هنرمندی و احساسات قدرت بی‌نظیر یک قطره اشک را آشکار کرده باشد.

«نگاهبان درهای نور در آخرین بار به پری فرصت میدهد که بشرط تقدیم پاکیزه‌ترین نیازها در بهشت را بروی او بگشاید. ^{۱۲۲} در این پرواز، پری در جستجوی نیاز از مشرق زمین پرتنش و نگار میگذرد و نخستین بار آخرین قطره خونی را که از تن سربازی که - در راه آزادی و بدست سلطان محمود غزنوی که عطش پیروزی او دشتهای حاصلخیز هندوستان را ویران کرده است - کشته شده، مانند بهترین نیاز با آسمان میبرد. این نیاز مورد قبول واقع نمیشود. پس از آن هنگامی که طاعون مصر را خالی از سکنه میکند، در دره سبز نیل و در باغ خرمی در میان بیابان پری برای تقدیم بدرگاه خدا، آخرین نفس پاک نامزدی که بوسه طولانی نهائی را به معشوق در حال مرگ خود میدهد، چون نیاز موعود به بهشت میبرد. افسوس که درهای آسمانی با این نیاز هم بروی او گشوده نمیگردد. سرانجام در دره مسرت بخش بعلبک، قطره اشکی بدست میآورد که از چشمان مرد سیه‌روزی ریخته است. این مرد را معصومیت طفل بیگناهی که بدرگاه خدا دعا میکند متقلب کرده، و بر روح تاریک خود اشک افشانده است، و این است نیازی که پری را به بهشت راه میدهد».

چنانکه دیدیم در این شعر، تصور مور از فراز سراسر مشرق زمین میگذرد. این شاعر صحنه‌های حکایت را تنها به ایران و هند اختصاص نمیدهد، و از همین روی هر بار که میاندیشد که ممکن است خوانندگان او از لحاظی در زحمت باشند، یادداشتی به شعر خود میافزاید. و

۱- «*La Péri et la Fée*»

۲- «*Peri's Daughter*»

۳- «*Le Paradis et le Péri*»

از برکت همین خصوصیت وجدانی او، ما در اشعار زیر اشاراتی به حقایق تاریخی و افسانه‌های ایرانی می‌یابیم. مثلاً پری متفکرانه باخود می‌گوید:

«من گنجی را که هر صندوق آن پراز یافوت است، و در زیر ستونهای «چل منار» پنهان است می‌شناسم.... و میدانم که اجنه‌جام الماس پادشاه جمشید را، که اکسیر حیات همچنان در آن باقی است، در کجا پنهان کرده‌اند.... اما این چنین تحفه‌ها شایسته اهداء و بردن باسما نیستند!...»^{۱۲۴}

یادداشتی که مور در مورد «چهل منار» اضافه می‌کند و آنرا «چهل ستون» مینامد، و نیز آنچه درباره جام جمشید، پادشاه افسانه‌ای ایران می‌آورد، چنانچه قبلاً گفتیم بسیار یادآور فکر بکفورد درباره یاقوت سرخ این پادشاه و قصر زیرزمینی استخر است.^{۱۲۵}

از حقایق تاریخی، مور تسخیر هندوستان را بدست سلطان محمود غزنوی (۱۰۰۱-۱۰۲۴) میلادی در دوازده جنگ جداگانه که از «قاریخ فرشته» (یکی چاپ ذو Dow و دیگری سرجان ملکم) گرفته است، نقل می‌کند.

سومین قسمت «لاله رخ» با عنوان «آتش پرستان» نوعی حماسه است که اشاراتی به رنجهای ایرلند دارد، و بتهائی درسی کامل و پر از حرکت و شور و احساسات است. قصه عشاق حامد و هنده که از تصور شاعرانه مور سرچشمه می‌گیرد دارای غنی‌ترین و با صحت‌ترین صحنه‌ها است؛ و اطلاعات وسیع مور را از جهان مشرق نمایان می‌سازد، و دقت فوق‌العاده او را در ایجاد محیط واقعی مناطقی که وصف می‌کند و سردمانی که به نقاشی آنان سپرد از نشان می‌دهد. نه تنها خود شعر این دقت و صحت توصیف را آشکار می‌سازد، بلکه قسمت مقدماتی نثر آن نیز شامل تعریفهای بسیار جالب است که مور از زبان شاعر قصه گو فرامرز، بر فراز آتشیگاه قدیمی گبرهائی که به هندوستان فرار کرده‌اند (پارسیان زرتشتی هند) نقل می‌کند.^{۱۲۶}

اینک خلاصه این سرگذشت که صحنه‌اش ایران است:

«داستان در هرمزیه (جزیره هرمز) شهر ساحلی ایران، که کنار خلیج فارس یا دریای عمان قرار دارد، اتفاق می‌افتد. حامد^{۱۲۷} رئیس یک قبیله جنگجوی گبر است که افراد آن برای جان دادن در راه نجات کشور خود آماده‌اند. اعراب او را شیطانی باجاذبه سحر و افسون می‌پندارند که مبارزه با او غیرممکن است، اما در واقع وی جوانی ایرانی با روحیه‌ای قوی و مستقل است. به تکلیف به وطن و به خدای خود وفادار و از متجاوزان بشدت متنفر است.^{۱۲۸}

شب هنگام وقتی همه چیز آرام است، و ماه دریای عمان را روشن می‌کند باقایی

بجستجوی امیرا'حسن، متعصب‌ترین و ثالمترین حکمران عرب می‌رود، و چون برفراز یکی از برجهای قلعه هرسزیه صعود میکند، ناگهان دختر زیبای حکمران را مشاهده مینماید. دختر باآنکه بسیار جوان است، از زیبایی زنانه کاملی برخوردار است. دیدار این مخلوق صاحب جمال، علی‌رغم تمام تنفیری که نسبت به پدر او دارد در روح حامد تأثیر شدیدی می‌بخشد. هنده نیز، بدون اینکه بداند که وی دشمن خونین پدر اوست فریفته جوان ناشناس میشود. پرتگاهی که این دورا از هم جدا میکند مانع این نیست که این دو موجود باهم تفاهم حاصل کنند و یکدیگر را دوست بدارند... با اینحال در نزد حامد عشق به وطن بالاتر از هر عشقی دیگر است، و حامد مصمم است که در راه میهن وعقیده خود جان بسپارد. وی این معشوقه و وجودی را که در دنیا نزد او از همه کس عزیزتر است، و اکنون محبوس اوست، با چشم‌گریان پیش امیر می‌فرستد، جنگی هولناک در میگیرد که در آن همه گورها بجز رئیسشان بهلاکت میرسند. دیگر مرگ حامد اجتناب‌ناپذیر است. از فراز تپه فریاد می‌زنند: «ای خدای آزادی، بسوی تو می‌آیم!». آنگاه خود را بر توده هیزم مشتعل می‌افکند، اما پیش از آنکه شعله‌ها او را ببلعند مرگ او را میرباید. از آنطرف هنده که در قایق خود حامد را از دور در شعله‌های آتش مشاهده میکند، فریادی از ناامیدی میکشد، و خود را در دریا غرق می‌سازد.

این چکامه که بایرون آنرا بهترین تشخیص داده است، یک تراژدی کامل است که نبوغ حقیقی در اماتیک مور را نمایان می‌سازد. کمتر شخصیتی با خصوصیات قهرمانی چنین پر قدرت مانند این قهرمان پارسی توصیف شده است. متن زیر یادآور بهترین ابیات فردوسی است:

«آیا عزت نفس ایران برای همیشه خوار شده است؟ آیا فروغ این غرور همراه

شعله غار میترا تا ابد در خاموشی فرو رفته است؟ نه، ایران هنوز فرزندانی دارد

که تازمانیکه در آسمان ستاره و در زمین گور است، هرگز بنده عرب نخواهد شد»^{۱۳۰}

اکنون می‌بینیم که مور چگونه قادر است که خیال را با حقیقت پیبوند: حامد ممکن

است نماینده شخصیتی تاریخی باشد که بخاطر یک بوسه دختر زیبای عربستان، از قلعه

سهمگین کوه آزارات، که دسترسی بآن غیرممکن است بالا می‌رود. هیچ چیز فوق طبیعت نه در

حامد ونه در هنده نیست. وقتی هنده صدای برخورد ناگهانی قایق را به صخره می‌شنود، بازوی

سیمگون خود را دراز میکند تا حامد را بنزد خود بکشانند^{۱۳۱}. با اینحال این تصویر فریبنده ادامه

می‌یابد و انسان چنین می‌خواند:

«همچون معشوقه آن قهرمان ایرانی موسپید و مغرور از عشق که^۱ در دل شب یارش میخواست از ایوان خانه او صعود کند، و چون دختر می‌بیند که زال از ارتفاعی خود را به ارتفاع دیگر پرتاب میکند، و در میان پرتگاهی از صعود بازمانده است، گیسوی دراز عنبرین قام خود را برای او می‌گشاید و دیوانه وار فریاد می‌زند: بگیر، ای عشق، بگیر^{۱۳۲}!»

منظره بی‌نهایت عالی و نامهای رمانتیک زال و رودابه (بقول سور: روداور)؛ شخصیت‌های افسانه‌ای شاهنامه که مور از برکت ترجمه چامپیون^۲ می‌شناسته، ما را به جهان سحرانگیز افسانه‌ها و داستانها رهنمون است. در یک چشم بهم زدن، بهترین بزرگترین، و زیباترین موجودات ما را بعالم رؤیا می‌برند.

جوان پارسی مور یک جنگجوی معمولی نیست. در نظر اعراب موجودی فوق‌بشر، یک ابر مرد حقیقی. از نژاد پادشاهان قدیم ساحر،^{۱۳۳} و نوعی شیطان افسونگر است که مبارزه با او غیر ممکن می‌نماید. در این جانیز خیال با حقیقت می‌آمیزد: افسانه‌های طهمورث ملقب به «دیوبند» و سایر پادشاهان اساطیر ایران، حوادثی که در قلمرو پریان در میان دیوها و پریها روی داده، سیمرغ افسانه‌ای با پره‌های سحرآمیز، همگی فکر و روح ما را می‌ربایند، و مور برای همه اینها ما را به سراغ «رساله» عجیب جان ریچاردسن^۳ می‌فرستد^{۱۳۴}.

آخرین منظومه «لاله رخ» «نور حرم»^۴ حلقه‌ای از شعاعها، گلها، و سرودهایی است که بر تارک این اثر مانند تاجی میدرخشد. صحنه در دره کشمیر، در زمان جشن گلهای سرخ اتفاق می‌افتد، و مور را چنانکه خود آرزو داشته است، در میان دختران کشمیر و بزم پریان مشاهده می‌کنیم. چون سلطان سلیم، از نور محل جوان و زیبا دلخوری دارد، این بانو حضور ندارد، و در جشن و شادی شرکت نمی‌کند. پادشاه که از غیبت نور محل غمگین است کوشش دارد که عشق خود را بالذات دیگر فراموش کند. در این هنگام آواز خوان گرگی که دختری زیبا و دلربا است «سریندا» بدست می‌گیرد، و بانواختن آن تصنیفی می‌خواند که ترجیع بند آن این است:

«آه! اگر بهشتی در زمین باشد، همین جاست!»

با این آواز زنی عرب که نقاب بر چهره دارد، و کسی جز شخص نور محل نیست آوازی سحرانگیز را که نعمانه [مور: نامونه] ساحر باو آموخته است می‌خواند، و با همان لحن و ضرب همان نواها را باعود خود مینوازد، و چنین می‌گوید:

۱- برای اشعار فردوسی که مور در این قسمت از آنها استفاده کرده است، رجوع شود به

ملحقات اشعار فارسی.

۲- J. Champion

۳- J. Richardson

۴- «Light of the Harem»

«در جهان سعادت بسیار بالاتر از آنچه گفتید وجود دارد و آن پیوندی آسمانی است که علی‌رغم آزمایشهای رنج‌آور، دودلداده و فاداررا، باوفائی که تا هنگام مرگ باقی است، بهم می‌پیوندد. ساعتی با چنین لطف و مهربانی قدسی گذراندن معادل قرن‌ها بی‌اعتنائی و بی‌مهری است. آری، اگر در روی زمین بهشتی هست، در همین مکان است».^{۱۳۰} صدای لرزان زن جوان مستقیماً به دل سلیم می‌نشیند، و فریاد می‌زند: «ای نور محل، اگر این نعمه سحرآمیز را تنها تو خوانده بودی، من میتوانستم همه چیز را فراموش کنم، و همه را ببخشم».

در این حال نغمه‌ساز نقاب از چهره برمی‌گیرد، و سلطان که از نو سحر در او کارگر است، قیافه زیبای «نور محل» را در تمام جلال خود می‌نگرد و بشیوه هارون‌الرشید^{۱۳۱} با زن سوگلی خود آشتی میکند.

انتقاد «لاله رخ» - حتی پیش از آنکه «لاله رخ» از طبع خارج شود، انتقاد از آن فراوان بوده است. به سورا یاد گرفته‌اند که اثرش چشم را بیش از اندازه خیره میکند. و گفته‌اند که این شعر فکر خواننده را درست با افراط در فریبائی خسته می‌سازد، و اینکه نور صحنه‌های آن که از خورشید مشرق زمین روشنی می‌گیرد، بی‌اندازه قوی است، و باز اینکه این اثر بطور مداوم درخشنده است. مترجم فرانسوی آن مادام لوئیز. س. و. بلوک^۱ پس از تحسین نظم چنین اضافه میکند:

«در این گسترش عظیم زینت و تجمل، زیبائی فراوان و فریبائی پر قدرتی موجود است. انسان ابتدا فریفته، مسحور و از خود بیخود میشود، آنگاه بتدریج خسته میگردد: این حالت و محیط قصر بطور دائم، خفقان‌آور است. آدم آرزوی نان جو میکند و سرانجام کارش به استرحام میکشد، و اگر احیاناً گوشه‌ای از زمین باقی مانده باشد که شاعر فراموش کرده است آنرا رنگ طلائی بزند، دوان دوان بدانجا پناه میبرد، و خرسند است که از دست اینهمه ثروت ساختگی فرار کرده و به دنیای حقیقت برگشته است».^{۱۳۲}

آنچه را که هم‌اکنون ذکر شد، با عقیده یک منتقد «بریتیش ریویو» مقایسه میکنیم که عقیده دارد: «پس از خواندن «لاله رخ» خواننده آرزوی باغی از سیر و پیاز دارد، تا مذاق خود را آزاد و راحت کند، و از مرگی که با عطر گل درآگین پدید می‌آید پرهیز نماید».^{۱۳۳}

برحسب قول و. ث. براون^۲، مجله‌های، همعصر «لاله رخ»، که در حدود دوازده عدد از آنها را نام میبرد، همگی هم در انتقاد و هم در تقریظ و تحسین این اثر شرکت کرده‌اند. وی میگوید: «این خود محبوبیت بزرگ این شعر، و در عین حال رواج بسیار استفاده از مشرق

زمین وموضوعهای شرقی را به ثبوت میرساند»^{۱۳۹}. بدین ترتیب در کنار انتقادات تحسین و تمجیدهای نیز هست که تنها به ذکرچندی از آنها اکتفا میکنیم: «مجله ماهانه»^۱ مینویسد: «اکنون ماطلوع خورشیدی را سلام میگوئیم که هرگز غروب نخواهد کرد. ^{۱۴۰}» و «مجله «بلاک وودز»^۲ اظهار میدارد: «همه چیز در این شعر براسستی شرقی است».^{۱۴۱} و اما مشهورترین مجله های آن دوره «ادینبرا ریویو»^۳ در شماره نوامبر ۱۸۱۷ عقیده منتقد عالیقدر جفری^۴ را درباره موافقت ها ومخالفتهائی که با اثر مور دارد درج کرده است، ومقاله او برای معاصران و متعاقبان وی منبع وبأخذ جامعی بوده است. اینک قسمتی از آن مقاله:

«قسمت مهمی از نظم کنونی از مشرق زمین آمده است. اما این شعر زیباترین اثر در مشرق گرائی است که تاکنون دیده ایم. هرگز پیش از این، سرزمین خورشید باچنین روشنائی برای فرزندان سرزمین شمال ندرخشیده، عطرهاى آسیا اینگونه فضا را معطر نکرده، وعظمت این خطه پرفراوانی، بیش از این در نظر مردم مسحور اروپا گسترشی همانند این رمان زیبای شرقی «لاله رخ» نیافته است. موجودات زیبا، شکوه های خیره کننده وعطرهای روح بخش مشرق زمین سرانجام شاعری پر عاطفه در این جزیره سبز جهان مغرب یافته است».^{۱۴۳}

از آنچه تاکنون گفتیم، چنین نتیجه میگیریم که بدون تردید، مور زیباییهای متعالی مشرق زمین را بخوبی درک نموده، و با وفاداری از آنها اثری تهیه کرده است. وی حقایق را که خود با زحمت فراوان بدست آورده، درک کرده وبرخلاف سائی باشرقیان، وبخصوص چنانکه دیدیم باپارسیان، لطف وارادت میورزیده است. این موضوع مارا به یاد نصیحتی میاندازد که ارنست فونیه* به شاعر منظومه «شرقیان»^۶ کرده است:

«باید سخن شاعران مشرق زمین را درک کرد، زیرا بدبخت آن کسی که بدون آنکه خلق وخوی آنان را بشناسد واز آب وهوا وآسمانشان باخبر باشد، به خواندن اشعارشان پردازد، زیرا جز مسخره از آن بهره ای نخواهد برد».^{۱۴۴}

وبه همین سبب است که مردم باخواندن «لاله رخ» غالباً مایلند تصور کنند که این اثر ترجمه یک شعر سرشار از احساسات و تشبیهات است که خورشید زیبای مشرق زمین آنرا به یکی از اعقاب سعدی یا حافظ الهام بخشیده است.^{۱۴۵} اینک تصور می رود که بوسیله اشاره های مکرر به قصه های ایرانی در چهار منظومه مور، بقدر کافی ثابت کرده باشیم که تاچه اندازه این

۱- «The Monthly Review»

۲- «The Black wood's»

۳- «Edinburgh Review»

۴- Jeffrey

۵- Ernest Fourniet

۶- «Les Orientales» یکی از منظومه های ویکتور هوگو است (م).

شاعر با اعتقادات وحشی باخرافات مردم ایران آشنا بوده است. وی احتمالاً به افسانه‌های مربوط به شخص زرتشت بهمان خوبی آشنا بوده که به اعتقاد مردم ساده دربارهٔ شهب ثاقبه^{۱۴۶}.

بی‌مناسبت نیست اضافه کنیم که مور، همچنین قصد داشته که از داستانهای شرقی برای تهیهٔ درام دیگر خود بنام «عشق فرشتگان»^۱ استفاده کند. همزمانی انتشار این کتاب با اثر بایرون با عنوان: «زمین و آسمان»^۲ بخوبی مشهود است.

«عشق فرشتگان»، علی‌رغم کوشش‌های مور، درست بعد از انتشار «زمین و آسمان» در ژانویه ۱۸۲۳ بطبع رسید. بایرون بی‌پروا در بالای این تغزیهٔ خود مینویسد: «براساس یک متن تورات از پیدایش جهان - فصل ششم - تهیه شده است».

مور که از رفیق خود بایرون دقیق‌تر و مواظب‌تر است و می‌تواند که مبادا در سخن او سوء تفاهمی پیش آید، مأخذ توراتی کتاب را بکلی انکار میکند، و می‌گوید:

«چون عده‌ای از اشخاص که بعقیدهٔ آنان احترام می‌گذارم، ممکن است مرا سرزنش کنند که چنین موضوعی را از کتب مقدس اقتباس کرده‌ام، تصور میکنم لازم است اعلام گردد که از نظر حقیقت، این موضوع بهیچوجه به تورات تعلق ندارد».

و آنگاه اضافه میکند که تنها منابعی که از آنها برای تهیهٔ درام خود استفاد کرد، است قصهٔ «هاروت و ماروت» و حکایات کلیمی^{۱۴۷} میباشد. در حقیقت در سراسر این شعر، مور، یادداشتهای بسیار دقیقی که همه از ترجمهٔ کتابهای فارسی قدیم و جدید و همچنین ترجمهٔ حدیث‌های اسلامی که بوسیلهٔ مؤلفین ناسی مانند دریلو و سیل^۳،^{۱۴۸} نقل شده‌اند، ذکر کرده‌است. شناسائی وسیع مور دربارهٔ میتولوژی ایران قبل از اسلام و نیز در مورد اعتقادات اوستائی که در مقدمهٔ «عشق فرشتگان» منعکس شده است حیرت‌انگیز است. ممکن است وی حتی «پند هشی» [اوستائی] را نیز، برای شناختن اصول تکوین عالم بعقیدهٔ ایرانیان قدیم، مطالعه کرده باشد^{۱۴۹}. مور در این باره مراجع بسیار جالبی معرفی میکند: مانند رسالهٔ آبه فوشه^۴: «دربارهٔ مذهب ایرانیان» که برای مطالعهٔ اصول مذهب مانوی در مورد فساد و تذکیه روح بکار برده، و نیز اثر هاید^۵ [با عنوان لاتینی] «دورلیچوت پرساروم»^۶ برای انتخاب «سی‌روز» یعنی نام سی فرشتهٔ نگاهبان سی‌روز ماه^{۱۵۰} که با آن آشنائی داشته است.

۱- «The loves of the Angels» (Amours des Anges)

۲- «Heaven and earth» (Ciel et Terre)

۳- sale. یکی از اولین مترجمان قرآن کریم

۴- Abbe Foucher

۵- «De la religion des Perses»

۶- Hyde

۷- «De Reliquet Persarum»

علاوه بر این مور همیشه از قصه‌های تمثیلی کوپیدون^۱ و پسپیشه و پرده تمثیلی آن لذت می‌برده است. چنانکه خود می‌گوید میل داشته که به اثر خود همان سود اخلاقی را ببخشد؛ در حالیکه بایرون هرگز چنین قصدی نداشته است. والات در این باره چنین مینویسد:^{۱۰۱}

«تنها شباهتی که بین این دو اثر از لحاظ موضوع میتوان یافت، عشق فرشتگان به زنان زمینی است. و این شباهت امری ظاهری است، زیرا قصه مور مربوط به یک تمثیل ابهامی [الگوری]، و اثر بایرون در شمار تعزیه است.

بعقیدهٔ ماکس میلر^۲ قهرمانان بایرون همه کاملاً طرفدار شیطان اند و در سه فرشتهٔ مور، حتی آنها که سقوط کرده و بال و پر سوخته اند، مانند شیطان میلتون نشانی از شکوه و جلال گذشته محفوظ است.^{۱۰۲}

در پایان این مقال لازم است گفته شود که مدتها پیش از انتشار شاهکارهای مور، «لاله رخ» و «عشق فرشتگان»، مور به نشر «نامه‌های مطبوعه»^۳ یا «پست کوچک» (کیسهٔ پست دوشاهی) همت گماشته بوده است. این نامه‌ها که آغاز یک سلسله طنز و انتقاد شخصی دربارهٔ موضوعهای روز است. هشت عدد است، و نامهٔ هشتم باز عنوان «از عبدالله در لندن به محسن در اصفهان»^۴ دارد، و در عین اینکه یادآور «نامه‌های ایرانی» مونتسکیو است، ابتکار تنیدی در آن بکار رفته است. مور ادعا میکند که فکر این نامه را از «اجتماع برای انهدام معایب و بدیها» گرفته است.^{۱۰۳} اما و رودسیرزا ابوالحسن سفیر ایرانی بهمراهی جیمز موریه^۵، ممکن است الهام‌بخش این شاعر شده باشد. روح و حالت مطایبه‌ای که در شعر موجود است، ظاهراً بر شوخیهای این دیپلمات سیاح در «حاجی بابا در انگلستان»^۶ اسبق بوده است.^{۱۰۴}

عبدالله در مدت اقامت خود در لندن متوجه میشود که این «ملت دگمه‌دار» و آنقدر مغرور به آزادی خود، اعضاء و جوارح خود را در لباسهای تنگ محبوس میکند.^{۱۰۵} اما انتقاد عبدالله تنها به موضوع لباس محدود نمیشود، و در حد بسیار بالاتری قرار میگیرد، زیرا:

«به نابردباری مذهبی برمیخورد» و فرزانهٔ ایرانی مشاهده میکند که در انگلستان پروتستانها بهمان اندازه طاعت تحمل کاتولیکها را ندارند که در ایران شیعه‌ها سنی‌ها را^{۱۰۶}، و با کنایه شوخی آمیز دیوانگی ستمگران را نمایان میسازد که، از هر چه بگذری، خدای واحدی را میپرستند و به همان بهشتی معتقدند که قربانیان ایشان». این نامه‌ها از هنگام انتشار بقدری پسند خاطر خوانندگان واقع شد که کمتر از یک سال در حدود چهارده بار تجدید چاپ گردید.

۱- «Cupidon et psyché»

۲- Max Milner

۳- Les lettres Interceptées

۴- «Two penny post Bag»

۵- «From Abdallah in London to Mohassan in Ispahan»

۶- James Morier

۷- «Hajji Baba in England»

فصل سوم

برخی معاصران بایرون و مور

اول - سروالتر اسکات

اگر توماس مور این رنج بزرگ را بخود پذیرفت که بمنظور ترسیم صحنه‌های شرقی همه منابع دسترسی پذیر را باعمق مورد مطالعه قرار دهد، بری معاصران مشهور وی همواره حال باین سوال نبوده است. در واقع بعد از مطالعه آثار مور کوشش مؤلفانی که نمیتوانستند از سلیقه زمان عدول و از نوشتن چیزی شرقی سآب صرف نظر کنند اندکی اجباری بنظر میرسد و هرکس که علاقه‌مندی مور را به صحت مطلق از هر لحاظ، بایقیدی سروالتر اسکات مورد مقایسه قرار دهد، که رودکی را بجای حافظ میگذارد (باچه^۱ قرن اختلاف زمان وعلاوه برآن وی را رود یکی مینامد) وشعر مشهور شاعر شیراز را به گوینده سمرقند نسبت میدهد، بواقع حیرت زده میشود. این وضع نوشته‌های نیمه اول قرن هیجدهم درباره ایران ناشناخته را بخاطر میآورد یعنی دورانی را که جونز ومتبحران دیگر هنوز فرهنگ این سرزمین وعده‌ای از شاعران آن را باروپا نشانسانده بودند.

بااینحال نمیتوان نام مشهور سروالتر اسکات وشرقی گرایی او را نادیده گرفت. در کتاب «طلسم یا ریچارد شیردل در فلسطین»^۲ یکی از قهرمانان سالادین^۳ (صلاح الدین ایوبی) است. وی که از نژاد کرد است نام شیرکهف^۴ بخود داده (که مقصود شیرکوه ست) و اشعار پارسی میخواند وداستانی عجیب درباره شجره انساب وجد پارسی خود ضحاک روایت میکند. بحقیقت جز این اشارات در آثار والتر اسکات، که لقب آریوست شمالی^۵ بر او اطلاق کرده‌اند، شاعر «بانوی دریاچه»^۶ که سراینده اوصاف سواران وبانوان وچگونگی نبردها و عشق است از ایران وداستانهای آن اغلب گفتگویی بمیان نمیآورد و بواقع هیچ چیز از این لحاظ گویاتر از مقدمه خود او بر کتاب «طلسم» نیست که ضمن آن توضیح میدهد که بچه دلیل وی قبل از این تاریخ (۱۸۲۵) برای نوشتن چیزی درباره مشرق زمین کوششی بعمل نیاورده است.

۱- «Le Talisman ou richard coeur de lion en Palestine»

۲- Saladin

۳- Sheerkohf

۴- Arioste du nord

۵- «La dame du lac» (The lady of the lake)

«من مشکل ترسیم طرح دقیقی از بخشی از جهان را که، جز بوسیله برخی خاطرات دور دست از مطالعه کتاب «هزار و یک شب»، بکلی نسبت بآن بیگانه بوده‌ام حس می‌کردم. بر این احساس نادانی در مورد کاربرد مشرق زمین که همچون عبای مصریان وجود مرا احاطه کرده بود، این اعتماد یأس انگیز نیز افزوده میشد که بسیاری از معاصران من چنان بر سرزمین مشرق آشنایی داشتند که گویی مدتی در سرزمین پربرکت گوشن^۱ (گسن) سکونت اختیار کرده‌اند. ذوق مسافرت در همه طبقات اجتماع رسوخ یافته و مردم بریتانیای کبیر را بهمه گوشه‌های جهان منتقل ساخته بود. از این موضوع چنین نتیجه میشود که چون مؤلف «آناستاز»^۲ همچون نویسنده «حاجی بابا» اخلاق و معایب مردم مشرق زمین را، نه فقط با صحت کامل بلکه با شوخ طبعی لوسائز^۳ و حرارت و هیجان فیلدینگ^۴، توصیف کرده‌است، اثر نویسنده ناآشنا با موضوع طبعاً تضاد نادلپذیری بوجود خواهد آورد. ملک الشعرا نیز در چکامه دلپذیر خود بنام «ثعلبه» بخوبی نشان داده است که مردی از اهل ذوق و استعداد چگونه میتواند فقط بوسیله جستجو و مطالعه، در حکمت‌های دوران گذشته و تاریخ و رسوم ملت‌های مشرق زمین، که احتمالاً برای اکتشاف مبادی بشریت باید بآنسوی نظر اندازیم، رسوخ یابد، مور نیز در اثر خود بنام «لاله رخ» همین مسیر را با توفیق مشابهی پیموده، و بیرون که حاصل مطالعات وسیع خود را با تجارب شخصی در آمیخته برخی از مجذوب‌کننده‌ترین چکامه‌های خویش را مصروف همین موضوع کرده است. خلاصه کلام اینکه موضوعهای شرقی تا این هنگام با چنان مهارت و توفیقی مورد بهره‌برداری قرار گرفته بودند که من از پیمودن این راه بیم داشتم».

با این طریق ملاحظه می‌گردد که اسکات با کنار گذاشتن هرگونه نظر مسابقه یا رقابت با معاصران خود، «دورانی را انتخاب کرده است که بهتر از همه با جنگهای صلیبی وابسته است و نشان دهنده خلق پرشور ریچارد اول میباشد یعنی شهزاده‌ای که در عین حال هم قهار و هم جوانمرد، و نمونه واقعی نجیب زادگان سوار با همه محسنات اخلاقی غیر عادی و اشتباهات عجیب و غریب، و درست در نقطه متقابل خلق و خوی صلاح الدین بوده است، و نیز طی آن ملاحظه می‌گردد که گاهگاه پادشاه انگلیسی و مسیحی بدرستی از قساوت و خشونت سلطانی شرقی پیروی میکند، و صلاح الدین بعکس سیاست عمیق و جنبه احتیاط پادشاهی اروپایی را بروز میدهد، در حالیکه هر دوی آنها کوشش میکنند که در شجاعت و رعایت ادب بر یکدیگر سبقت گیرند»^۲ عنوان «طلسم» برای کتاب مذکور بنابر یکی از حوادث اصلی داستان انتخاب شده

۱- Goshen (Gessen)

۲- «Anastase»

۳- Lesage

۴- Fielding

است و آن عبارت از معالجهٔ ریچارد اول بوسیلهٔ صلاح الدین بود که خویشتن را پلباس‌پزشک «حکیم» در آورده بود و از شیئی طلسم مانند باین منظور استفاده میکرد. فصل مربوط به تعویذی که بوسیلهٔ صلاح الدین بکار رفته مبنی برداستانی تاریخی است و آن واقعه‌ای است که به سرسیمون لاکهارت^۱ نسبت میدهند:

«وی طی نبردی امیری را باسارت در آورد؛ مادر پیراسیر مزبور برای خلاص کردن پسر خود فوراً آهادهٔ پرداخت جزیهٔ لازم گردید و شروع بشمردن مبلغ مزبور کرد..... و در این ضمن سنگریزه‌ای که در نوعی سکهٔ پول جای داده بودند بر زمین افتاد. زن مسلمان با چنان تعجیلی آن را برداشت که در نجیب‌زادهٔ اسکاتلندی این فکر القاء شد که شیئی مزبور باید ارزش بسیار داشته باشد و حاضر بازاد کردن پسرش نگرديد مگر اینکه تعویذ مزبور نیز بر مبلغ جزیه افزوده شود.

بانوی مزبور نه فقط سر تسلیم فرود آورد بلکه چگونگی استفاده از طلسم مزبور و نیز فواید آن را برای سرسیمون شرح داد. این تعویذ که نام «لی‌پنی»^۲ یافت تنها طلسمی است که کلیسای اسکاتلند آن را محکوم نساخت و شاید حتی امروز نیز در خانوادهٔ قدیمی لاکهارت موجود باشد»^۳

محلّی که داستان مزبور در آن وقوع مییابد سرزمین مقدس و در مجاورت بحرالْمیت است: نجیب زاده‌ای مسیحی بنام سرکنث^۳ و مردی مسلمان که جز صلاح الدین نیست در میان صحرای تاریخی «روژهٔ چهل روزه یا صحرای وسوسه» و کوههای مغروق در تاریکی راه‌می‌پیمودند^۴ هرچه آنان بیشتر در انزوای وحشت‌انگیز فرو میرفتند مکالمات مرد مسلمان سبک‌تر و جلف‌تر میگردید..... «وی به تغنی تصانیف عاشقانه‌ای میپرداخت که طی آنها تمجید از زیبایی بشاعران مشرق زمین سبکی مستعار و پر طمطراق القاء میکند». «بعکس نجیب زادهٔ پرهیزکار چنین عقیده داشت که هنگام عبور از دُرّهٔ سایهٔ مرگ^۵ که پر از ارواح خبیث است شایسته‌تر آنست که بجای تغنی لذات عشق و شراب‌وقت را با ذکر ادعیه گذرانید. در این هنگام مرد مسلمان برفیق راه خود متذکر گردید که نباید از ارواح واجانین باچنین لحنی گفتگو کند زیرا خود وی نیز از اعقاب نژاد فنا ناپذیر و وحشت‌انگیز شیطان است.

«ای مرد مسیحی، ممکن است که کسی از ابلیس نفرت داشته باشد، لیکن باید از وی بیم داشت و اعقاب ابلیس در کردستان با پدر خود شباهت دارند»^۶. آنگاه بخواهش نجیب زاده، وی بشرح داستان این شجرهٔ انساب پرداخت که بآن تفاخر میکرد..... اولین قسمت این داستان حیرت‌انگیز از «شاهنامه» بدست آمده و معلوم میشود که ضحاک یکی از اعقاب جمشید بوده است!^۷

در این بخش شرح داده شده است که در زیر سقف‌های مخفی استخر که بوسیله ارواح ماقبل آدم ابوالبحر حفر شده بودند چه حوادثی روی میداده است. ضحاک دو مار بلعنده را که جزئی از وجود وی بودند از خون آدمیان غذا میداد؛ بالاخره این مرد ظالم بوسیله فریدون از تخت بیزیر آورده شد و برای ابد در غارهای وحشتناک کوه دساوند محبوس گردید.

در بخش دوم داستان هفت خواهر را میخوانیم که: «چنان زیبا بودند که همه آنان را هفت حوری میانگاشتند». ایشان دختران میتراسپ^۱ خردمند بودند که به اصول دوگانه (نیکی و بدی) معتقد بود. قبل از اینکه ضحاک زندانی شود، این دختران بعنوان قربانیان روزانه مارهای ضحاک انتخاب شده بودند؛ لیکن در آخرین شب، موجودی زیبا که لباس شکار بر تن داشت و شش برادرش نیز همراه وی بودند بر آنان آشکار شد و اظهار داشت که وی پادشاه جهان زیر زمینی و رئیس اعظم جنستان است و خود او و برادرانش از جمله موجوداتی هستند که از عنصر آتش بوجود آمدند و علی‌رغم امریه ذات الهی از تعظیم مستی خاک که نام آدم بر او نهاده شد خودداری کردند؛ و سپس چنین گفت: «ما نسبت بکسانی که بما اعتماد کنند وفادار هستیم والتجاو التماس‌های میتراسپ پدر شما را شنیدیم. اگر هر کدام از شما بعنوان ودیعه وفاداری موی از گیسوی زیبای خود بما بدهد شما را دور از اینجا بنقطه مطمئنی خواهیم برد.....» فی‌الجمله دوشیزگان بکاخ دلپذیری در کوچه‌های تورگوت^۲ در کردستان منتقل شدند و در آنجا بصورتی ناسرئی از چشم گروه مردم آرام گرفتند، «لیکن با گذشت زمان هفت جوان برازنده که در جنگ و شکار هنرنمایی کرده بودند در اطراف کاخ شیاطین ظهور کردند..... و با دختران ازدواج نمودند و اولین پدران هفت قبیله گرد شدند که ارزش آنها در تمام جهان معلوم است»^۳.

جالب‌ترین نکته آنست که مرد مسلمان بعد از روایت این افسانه حیرت انگیز شروع به تغنی سرودهایی در مدح اهریمن میکند!^{۱۰} بطور کلی میتوان چنین نتیجه گرفت که غالب حوادثی که در داستان «طلسم» آورده شده است، بنا بگفته خود مولف، تصوری است^{۱۱} من حیث‌المجموع میتوان گفت که اسکات در سراسر داستان مزبور با اشارات بافسانه‌ها و خرافات و مراجعات متعدد به قرآن و شاعران پارسی زبان توانسته است بخوبی محیط شرقی کتاب را مجسم دارد. باین منظور وی سبکی پرنقش و نگار اختیار میکند. حضور حسن، شاعر و نقال سنتی، که همواره برای اشتغال خاطر آقای خود و کاستن زردودن خستگی و رنج سفر آماده نقل حکایات است،^{۱۲} منظور او را بهتر اجرا میسازد.

بدیهی ست که والتر اسکات یکی از دقیق‌ترین خوانندگان «هزار و یکشب» بوده

است، زیرا چنانکه قبلاً نیز گفتیم سبک‌نوشتن او و بسیاری از جزئیات مذکور در داستان «طلمس» این افسانه‌ها را بخاطر می‌آورند، وفی‌الجمله این تصور قوت می‌گیرد که این قصه‌ها از مهمترین منابع این اثر شرقی می‌باشند. مثلاً این عبارت که در خیمه صلاح‌الدین و بر بالای تخت او مرقوم شده است از کجا می‌توانسته است اقتباس شده باشد: «صلاح‌الدین، پادشاه پادشاهان صلاح‌الدین، فاتح فاتحان طعمه مرگ خواهد شد»^{۱۲} اگر نه آن را مقتبس از «ششمین سفر سندباد» بدانیم؟ و آنجا که قال طی داستان، دربار پادشاه سرانندی را چنین توصیف می‌کند: «این است سلطان بزرگ.... این است سلطان تاجدار که بزرگتر از سلیمان بزرگ و مهراج! کبیر می‌باشد»..... «چنین سلطانی بزرگ و مقتدر طعمه مرگ خواهد شد، طعمه مرگ خواهد شد..... درود بر آنکه هست و فنا ناپذیر است!»^{۱۴}

بهین طریق ملاحظه می‌کنیم که اسکات در مقدمه کتاب «کوئین در وارد» اشاره‌ای به جوانمردی ابوالقاسم می‌کند و چنین می‌گوید: (..... این ثروت که علیرغم اتلاف‌ها همچون گنج پایان ناپذیر ابوالقاسم جوانمرد، باروری خود را ادامه می‌دهد، بدون اینکه آثار بذل و بخشش‌ها در آن آشکار شود). و نیز در داستان «ویورلی»^۲ از فرش شاهزاده حسین^۱ و صندوچه طیار مالک^{۱۶} گفتگو می‌دارد. بعقیده ویکتورشون^۲ افسانه مسابقه تیرها در کتاب «دیر»^۴ را نیز ممکن است اسکات از داستان «شاهزاده احمد و پری بانو» الهام گرفته باشد که در آن صحنه مشابهی وجود دارد^{۱۷}.

چکامه شرقی کوتاهی بنام «در تعقیب خوشبختی یا جستجوی سلطان سلیمان»^۵ که در سال ۱۸۱۷ سروده شد، ظاهراً یگانه شعر شرقی است که در اشعار اسکات وجود دارد. داستان این چکامه در سرانندیب وقوع می‌یابد، یعنی همان سرزمینی که اینهمه در داستانهای «هزار و یکشب» مذکور است. فکر اصلی این چکامه از منابع مختلف به اسکات الهام شده بود از جمله از «هزار و یکشب»، از «دستورهای این سینا»^۷ اثر دربلو^۷، و نیز احتمالاً از کتاب «تاریخ ایران» اثر سرجان ملکم^۶ که برخی از جزئیات چکامه را از آن الهام گرفته است. داستان این چکامه همان قصه مشهور و آمیخته باشوخی پادشاهی است که در جستجوی شخص خوشبختی همه جهان را از زیر پا می‌گذراند، تا پیراهن او را برتن کند و خود نیز خوشبخت شود. افسوس! هنگامیکه شخصی بنام «پات ایرلندی»^۸ را با شرایط مزبور می‌یابد ملاحظه می‌کند که وی اصلاً پیرهنی برتن ندارد^{۱۸}.

۱- Quentin Durward

۲- «Waverley»

۳- Victor chauvin

۴- «Le monastère»

۵- The Search after Happiness or the quest of Sultan soleiman

۶- «Ordonnances d'Avicenne»

۷- d'Herbelot.

۸- Sir John malcolm»

در سال ۱۸۳۷ کتاب «**وقایع کانون گیت**»^۱ نشر یافت که طویلترین داستانهای آن «**دختر جراح**»^۲ نام دارد. اسکات پسر عمی بنام سرهنگ دوم را سل^۳ داشت که در سال ۱۸۲۵ بعد از اقامت ممتدی در هند بانگلستان بازگشت؛ ظاهراً مسافر مزبور اطلاعات بسیاری درباره هند در اختیار اسکات قرار داد که بدون آنها حتماً اثر مزبور نمیتوانست انتشار یابد^۴.

دوم - **جورج کراب**^۵ (۱۷۵۴-۱۸۳۲)

جورج کراب در آخرین منظومه‌های خویش بنام «**قصه‌های منظوم**»^۶ و «**قصه‌های کاخ**»^۷، که در سال ۱۸۱۹ نشر یافتند (درحالیکه شهرت بایرون دیگر بزوال انجامیده بود) اشاره به «**افسانه‌های ایرانی**» و «**هزار و یکشب**» میکند. در کتاب «**سیلفورد هال یا روز شادمانی**»^۸ هنگام توصیف کتابخانه‌ای که قهرمان وی «**پیت**» همه کتابهای ممکن را در آن مییافت بصراحت چنین میگوید^۹ که «پیش از آن که سروالتر اقدام بنوشتن قصه‌ها کند! افسانه‌های عرب و ایرانی وجود داشته که وی کاملاً آنها را میشناخته است:

«سروالتر هنوز از این قصه‌ها ننوشته بود»

«اما پیش از او حکایاتی بودند که کودکان وجوانان را خوش آید. «مردمان

نیز آنها را میخوانند، محکوم میکنند، دور میاندازند و یا از آنها لذت میبرند.»

«هم شبهای عربی» و هم قصه‌های فارسی را در دست داشت. از هر کدام یک

جلد^{۱۰}. ..»^{۱۱} و نیز بار دیگر هنگام گفتگو از مطالعات مسترویلیامز باین افسانه‌ها اشاره میکند:

«**هزار و یک شب و هزار یک روز** را میخواند، و فکر ساده‌اش با شگفتیهای

درخشان پرورش میافت^{۱۲}».

گذشته از این در چهار متن قصه از افسانه‌هایی که بعد از مرگ وی نشر یافت بنقل

داستان «**خلیفه هارون**» و خدمتکار مورد توجه او می‌پردازد که روزی از روزها که گرمای

شدیدی حکمفرما بود در نتیجه شدت تشنگی بسرقت چند میوه از باغ ممنوع و مورد توجه

۱ - «*The chronicles of Cannongate*»

۲ - «*The Surgeon's Daughter*»

۳ - Russell

۴ - «*Tales in verse*»

۵ - «*Tales of the Hall*»

۶ - «*Silford Hall or the Happy day*»

۷ - Sir Walter wrote not them; But there were fictions wild that please the boy; which men too read, condemn, reject, enjoy. «*Arabian nights*» and «*Persian tales*» were there. One volume each, and both the worse for wear»

۸ - «*Arabian nights and Persian tales he read, And his pure mind with brilliant wonders fed.*»

خلیفه دست آزدید. اگر تقصیر او مسلم میشد مجازات وی شدید میبود و سر از تنش جدا میکردند. از قضا یکی از رفیقان خدمتکار وی را ضمن ارتکاب خطا غافلگیر کرده بود، خدمتکار مزبور برای اینکه رازش فاش نشود مدتهای مدید هرچه پول بدست میآورد باو سپرداخت. روزی هارون از اطاق کوچک و مخفی، که فقط خود او از وجودش آگاه بود، واز آنجا میتوانست بی اینکه دیده شود همه چیز را ببیند، مشاجره دو خدمتکار را میشنود و از خبثت رفیق دروغین آگاه میگردد و وی را بشدت مجازات میکند و خطای خدمتکار مورد توجه خود را سورد عفو قرار میدهد.^{۲۳}

توصیف مختصری که از کتابخانه میشود حتی نقل همین حکایت، که خود جزئی از افسانه دیگری از کراب بنام «مجرم»^{۲۴} میباشد، اهمیت بسیاری را حائز میباشد زیرا شهرت و رواج فوق العاده افسانه‌های شرقی را در آن دوران معلوم میسازد. در واقع داستانها و افسانه‌های شرقی مزبور از همان زمان که بزبان انگلیسی ترجمه شدند در تمام کتابخانه‌های خانوادگی وجود داشتند و قدرت تصور همه شاعران و نویسندگان قرنهای هیجدهم و نوزدهم بیش و کم از آنها بهره برمیگرفت.

کراب با وجود اینکه معاصر سر ویلیام جونز و دو نسل از رومانتیک‌ها بوده، باز هم بگروه کلاسیک تعلق دارد. بایرون که از ستاینندگان پوپ^{۲۵} بود چنین تصور میکند که فقط وی ورا جزر^{۲۶} در سبک شعر انقلابی از خطاها مصون میباشد^{۲۷}. کراب بحق و واقع در شمار شاعران قرن هیجدهم بحساب آمده است.

اگر وی از داستانی مربوط به دوران هارون الرشید الهام گرفته است و اگر بتوصیف کتابخانه‌ای شامل «شب‌های عربی» و «روزهای ایرانی» می‌پردازد فقط به تبعیت از ذوق افسانه سرای خویش و نیز از آن سبب است که خود او میتوانست داستانی را استادانه به پایان برساند. در واقع خاطرات او بدوران رومانتیک تعلق ندارند بلکه از سویی اولین کوشش‌های کولینز و توماس چاترتون و جان اسکات^{۲۸} واز سوی دیگر آزمایش‌های ورنر در «پیش‌درآمد»^{۲۹} و حتی کوشش‌های تنیسون را «خاطراتی از هزار و یک شب»^{۳۰} در راه شرقی نویسی بخاطر میآورند؛ و خاصه ستاینده بزرگ حافظ در کتاب اخیر نشان داده است که این قصه‌های خارق العاده تاجه اندازه او را تحت تأثیر قرار داده‌اند.

سوم- بانو همانز (۱۷۹۳-۱۸۳۵)

بانو همانز (فلیسیا دوروثیا برون^{۳۱}) مانند جورج کراب داستانی مربوط بدوران هارون

۱- The confidant

۲- A. Pope

۳- Rogers

۴- Wordsworth: Prelude

۵- Recollections of the Arabian nights

۶- Mrs. Hemans (Felicia Dorothea Browne)

الرشید را برای بشعر در آوردن انتخاب کرده است. منظومه او بنام «سوگوار برمکیان» یکی از زمره موضوعهای فراوان شرقی است که مورد توجه او قرار گرفته است. در واقع وی در تاریخ خاور شناسی، حتی اگر از نظر کیفیت اشعارش هم نباشد، از لحاظ تعداد آنها مقام قابل ملاحظه‌ای داراست. وی طی مطالعه کتابهای تاریخی متعددی که بدست آورد مواد اولیه لازم را برای بسیاری از قطعات منظوم خود تحصیل کرد و به خصوص سنت‌های متفاوت سرزمین‌های مختلف را از کتاب برناریکار^۲ (۱۷۶۳ - ۱۶۷۳) بنام «رسوم و عادات مذهبی همه کشورها»^۳ استخراج نمود^۴. در مورد موضوعهای تاریخی وی غالباً حوادث دوره‌هایی را که کمتر شناخته شده‌اند توصیف میکند و قطعاً رابطه آنها را در کتابهای خاص و تفصیلی یافته است و «سوگوار برمکیان» از جمله آنهاست.

شک نیست که داستان جعفر برمکی وزیر تیره بخت خلیفه هارون الرشید کاملاً مشهور است. روابط مخفیانه او با عباسه خواهر خلیفه که عاشق جعفر بود به قیمت زندگی خود او و سقوط تمام خاندان بزرگ و ایرانی الاصل برمکی تمام شد.^۵ گذشته از این خوانندگان «هزار و یکشب» با این اشخاص تاریخی که در ادبیات تمام کشورها در اطراف آنها حکایات و افسانه‌های متعدد ایجاد شده است بخوبی آشنایی دارند^۶ با اینحال هیچکس درباره این خانواده داستانی اینچنین که در عین حال قهرمانی و شورانگیز است نقل نکرده است^۷.

سالها سپری شد^۸ پس از قتل عام خاندان بزرگ شهزادگان برمکی باز هم در میان سکوت کامل خرابه‌های کاخ آنها شب و روز صدای آرامی از منبعی شنیده میشد که گویی همواره در سوگواری این ماتم اشک میریزد^۹. بر این زمزمه مداوم گاه و بیگاه ناله‌های نگهبان سالخورده‌ای سپید موی نیز افزوده میشد. وی همه دوران زندگی خود را در این جایگاهها گذرانیده بود، و میتوانست از دوران پرافتخار اربابان خود حکایت‌ها نقل کند^{۱۰}. کم کم خلقی برای استماع حکایات او جمع می‌آمدند و داستان بگوش خلیفه رسید و او را بدربار خود احضار کرد. خلیفه مستبد میخواست امر کند که سر از تنش جدا کنند اما مرد سالخورده تقاضا کرد که برای آخرین بار باو اجازه صحبت داده شود. هارون رضا داد و پیر مرد پر شهامت فارغ از بیم مرگ طی نطق فصیحی آنچه را که میخواست بگوید گفت^{۱۱}. مدح و تمجید او از اربابان قدیمش آنچنان مؤثر بودند که خلیفه از شنیدن آنها آب در دیده گردانید و مرد سالخورده را مورد عفو قرار داد و وی توانست از نو بدگر داستانهای اربابان پرافتخار خویش بپردازد^{۱۲}.

۱- Mourner of Barmecide

۲- Bernard picart

۳- Cérémonies et Coutumes religieuses de tous les pays

آنچه بخصوص در بیان این داستان‌حزن‌انگیز مورد توجه بانو همانز قرار داشت لطف شعری بود؛ و از این لحاظ همچنانکه دوسریل^۱ ۳۸ میگوید حتی المقدور سعی کرده است که بتوصیف جوانمردیهای قهرمانی و خطوط تأثیرانگیز تاریخی بپردازد.

از میان همه مریدان و تقلیدکنندگان بایرون فقط بذکر نام ادوارد بلورلیتون^۲ اکتفا میکنیم. وی در چکامه شرقی خویش بنام «اسماعیل» که از منظومه‌های دوران جوانی وی است علانیه تأثیری را که بایرون و مور در او داشته‌اند آشکار میسازد و غالباً از «بولبول» و مانند بایرون از درختان نخل گفتگو بمیان می‌آورد. یکی از رمانهای شرقی او بنام «لیلی» معلوم میدارد که وی با واسطه ترجمه سیل^۳ با قرآن نیز آشنایی داشته است.

فصل چهارم

«خاطرات مسافران»

«دروغ زیبایی که از دور می‌آید»

(ضرب المثل فرانسوی)

«پیر مردان و مسافران حق گزاف گوئی دارند».

(ضرب المثنی از قول رای)

«جهان دیده بسیار گوید دروغ» (سعدی)

اول - خاورشناسی ژنده پوش

چنین بنظر میرسد که دانش خاورشناسی بعد از دوران قهرمانی سیر وجستجو و شور که بوسیله جونز آغاز گردیده در نزد مردم انگلیس با همان نظم و تداومی که در فرانسه و آلمان داشته ظهور و بروز نکرده است.^۱

جمیز راس^۱ که یکی از مترجمان کتاب گلستان است (۱۸۲۳)، هموطنان خویش را از این تسامح آگاه می‌سازد و متذکر میشود که زبان فارسی نه فقط زبان منحصر بفرد ایالات وسیع ایران است بلکه در عین حال وسیله روابط رسمی مابین نواحی غنی و پرجمعیت هندوستان و ترکیه و تاتار میباشد. وی چنین مینویسد:^۲ «زبان فارسی زبان حقوق و مذهب و تجارت سرزمینی است (مقصود هندوستان است) که با همت و کوشش یک کمپانی از بازرگانان انگلیسی در خطه امپراطوری آمده است. سود ما و در عین حال وظیفه ما ایجاب میکند که بجای خراب کردن این زبان در حفظ آن بکوشیم و حق آن را ادا کنیم».

در سال ۱۸۵۰ ادوارد بایلز کاول نیز^۲، که فیتز جرالده در نزد او زبان فارسی می‌آموخت، بحق و واقع از این موضوع شکایت میکند که انگلستان با وجود فرصت‌های متعددی که در اختیار داشته است در مقام مقایسه با دیگر ملت‌های اروپایی حداقل کوشش را در زمینه ادبیات مشرق زمین بعمل آورده است.^۳ طبق نظر او فرانسه و آلمان در همه حوزه‌ها از انگلستان پیشی گرفته‌اند و سپس چنین اظهار می‌دارد: «بخصوص این نکته شرم‌آور است که در کتابخانه

«خانه هند شرقی» گنجینه‌های دانش مشرق زمین ناشناخته و فراموش شده باقیمانده است..... استادان متبحر آلمانی به لندن می‌آیند و نسخه‌های خطی ما را مورد مطالعه قرار میدهند، بمنظور اینکه چاپ‌های خاص خویش را تصحیح کنند؛ و حال آنکه بزحمت میتوان دانشمندی انگلیسی یافت که مایل باشد گنجینه‌هایی را که هموطنانش از سرزمین‌های دور دست مشرق تا در خانه او آورده‌اند مورد استفاده قرار دهد».

با اینحال در دوران دو نسل از شاعران رمانتیک و بنابر روابطی که قبلاً مذکور شد عده‌ای از مأموران سیاسی که در خدمت دولت بودند و بسیاری از مسافران نویسنده اوقات فراغت خود را بمطالعات ایرانی مصروف میداشتند. بهمین دلیل است که نوشته‌های انگلیسیان مقیم ایران، که بسی پرارزش‌تر از ملاحظات ناپخردانه مسافران زودگذر میباشد، نماینده سالها ارتباط و تماس اجتماعی و بازرگانی و بخصوص ماحصل کوشش‌های ادبی است؛ و با وجود اینکه بریتانیای کبیر همواره زبان دانان شایسته را با اعطای مأموریت‌های سیاسی مورد تفقد قرار نمیداد باز هم غالب مأموران سیاسی انگلستان در خاور نزدیک طی قرن نوزدهم از اهل ادب و خاورشناس بوده‌اند.

دوم - مأموران سیاسی نویسنده

مهمترین این مسافران، که یا برخی آثار فارسی را بانگلیسی ترجمه کردند و یا داستانها و رومان‌هایی درباره ایران نوشتند، عبارتند از سرویلیام اوسلی^۱، سرگور اوسلی^۲، سرهارفورد جونز (بریجز)^۳، جیمز جوستی‌نیان سوریه^۴، سراربرت کریپورتر^۵، سرجان ملکم^۶، ادوارد ب. ایستویک^۷، ه. ج. رالینسون^۸ و ریچارد فرانسیس برتون^۹. سرهارفورد جونز (بریجز) فرستاده حکومت بریتانیا و وزیر مختار، پس از بازگشت به انگلستان کتابی بنام «گزارش مأموران پادشاه، در دربار ایران در سالهای ۱۸۱۱-۱۸۰۷» نگاشت. همراه وی نویسنده دیگری بنام جیمز جوستی‌نیان سوریه بود که باز هم استعداد بیشتری داشت. وی قبل از اینکه به نوشتن داستان شرقی خود، که همان «حاجی بابای اصفهانی» معروف است، اقدام کند و مجموعه‌هایی از افسانه‌های ایرانی ترتیب دهد که باتفصیل از آنها گفتگو خواهیم کرد دوسفرنامه بنام‌های: «مسافرتی در سراسر

۱- Sir william Ouseley

۲- Sir gore Ouseley

۳- Sir Harford Jones (Bridges)

۴- James Justinian Morier

۵- Sir Robert ker Porter

۶- Sir John Malcolm

۷- Edward B. Eastwick

۸- H. G. Rawlinson

۹- Richard Francis Burton

۱۰- Account of his majesty's Mission to the Court of Persia in the years

ایران و ارمنستان و آسیای صغیر تا قسطنطنیه مابین سالهای ۱۸۰۸ و ۱۸۱۰ و ۱۸۱۱... و «سفر دومی در سراسر ایران، ۱۸۱۰ و ۱۸۱۶»^۲ مجموعه ادبیات جهانگردی تقدیم کرد.

چنین بنظر میرسد که در اولین سفر وی به قسطنطنیه میرزا ابوالحسن، اولین فرستاده ایران بانگلستان، رفیق راه وی بود، که با توصیف شرح زندگی خویش فکر کتاب «حاجی بابا در انگلستان» را بوی القاء کرد. بایرون داستان اولین مسافرت موریه را مطالعه کرد و در منظومه خود بنام «والس»^۳ نکته‌ای اخلاقی از آن استخراج نمود:

— «در اولین تماشای مجلس رقص اروپایی در قسطنطنیه، از میان همه رقص‌ها، رقص والس چنان میرزا و همراهان او را متحیر ساخت که حتی زبان‌شان از گفتار باز ماند. بالاخره یکی از ایشان به ترکی از مستخدم من پرسید: «آقا، خواهشمندم بمن بگوئید که آیا بنظر شما همه این چیزها اطمینان بخش میباشند؟»^۴

سرکرپورتر، که دو مجلد شرح مسافرت او از لحاظ توصیف زندگانی ایرانیان بخصوص جالب توجه است، طی سالهای ۱۸۱۷ تا ۱۸۲۰ در ایران و کشورهای مجاور مسافرت بسیار کرده و مؤلف کتابی است بنام «مسافرت در ایران، گرجستان، ارمنستان و بابل قدیم» (لندن سال ۱۸۲۱). وی با کشف جالب توجه دهکده آبادی توفیق یافت که ساکنان آن همه از سلالة محمد (ص) بودند و طبق اظهار وی زنان همه بی حجاب می‌گشتند و از زیبایی فوق‌العاده چهره و اندام برخوردار بوده‌اند.^۵

کرپورتر ایرانیان را همچون وحشیان خشن توصیف نمیکند (هنوز حاجی بابا بر صحنه ظاهر نشده بود) و نویسندگان انگلیسی ضرورتی احساس نمیکردند که با تمسخر ایران، خود را بزه‌گو نشان دهند. بعکس وی اسب‌های ایرانی و هنر سواری را مورد تمجید قرار میدهد. توصیف حسرت‌آمیز او از جویبار رکناباد (ویلیام بکفورد یکی از اولین انگلیسیانی بود که در کتاب واثق خود از آن نام میبرد) موضوع وصف تأسف بار ویرانه‌ها را بخاطر می‌آورد که در آن اوقات بسیار متداول بوده است. سر رابرت توصیف خویش را که تاریخ آن ژویه سال ۱۸۱۸ است با ترجمه انگلیسی شعر معروف حافظ خاتمه میدهد:

۱ - *A Journey through Persia, Armenia and Asia Minor to Constantinople between the years 1808 and 1810*

۲ - *A Second Journey through Persia.... between the years 1810 - 1816*

۳ - The waltz

۴ - *Travels in Persia, Georgia, Armenia, Ancient Babylonia*

«بده ساقی می‌باقی که در جنت نخواهی یافت کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را»^۸

خاورشناس سرویلیام اوسلی (۱۷۶۷-۱۸۴۲) در سال ۱۷۹۰ «مجموعه‌های ایرانی: مقاله‌ای در تسهیل مطالعه نسخه‌های خطی فارسی» همراه با نمونه‌های گراور شده^۱ را نشر داد. در سالهای ۱۷۹۷ تا ۱۷۹۹ «مجموعه‌های شرقی» را در سه جلد و در سال ۱۸۰۰ ترجمه «جغرافیای» این حوقل را منتشر کرد. آنگاه مهمترین ترجمه‌های او یعنی ترجمه «بختیار نامه» که نمونه فارسی مجموعه داستانهای «سندباد نامه» است نشر یافت^۲

سرویلیام اوسلی در سال ۱۸۱۰ بعنوان منشی خصوصی برادرش سرگور اوسلی، که در این زمان اولین سفیر بریتانیای کبیر در ایران بوده است، عازم این سرزمین گردید. بعد از آنکه سه سال در ایران و هندوستان گذرانید (از ۱۸۱۰ تا ۱۸۱۲) کتاب: «مسافرت در ممالک مختلف مشرق خاصه ایران»^۳ (سه جلد سال ۱۸۱۹ تا ۱۸۲۳) را منتشر ساخت. مجلدات قطور این اثر با گراورهای زیبای سیاه قلم مزین بوده‌اند. بعلاوه تمام کلمات فارسی مذکور در کتاب، و همه اسامی خاص فارسی، هم با الفبای عرب و هم با حروف لاتینی آورده شده‌است. فهرست نسخه‌های خطی فارسی سرویلیام اوسلی که در سال ۱۸۳۱ نشر یافت شامل یادداشت‌ها و حواشی درباره هفتصد و بیست و چهار نسخه خطی میباشد.

سرویلیام اوسلی در یادداشتی درباره خرابه‌های تخت جمشید^۴، بهمه کسانی که قصد بازدید این محل را دارند توصیه میکند که توصیفی را که بکفورد از سرسرای مرمسیاه استخر، که واثق از آنجا بسوی طالار ایلیمس میرود، داده است مطالعه کنند. گذشته از این کتاب مذکور شامل تعداد کثیری حکایات و افسانه‌هاست که مؤلف از «گلستان» و «منشی فارسی»^۵ اثر گلاوین^۶ (سال ۱۸۱۱)^۷ اقتباس کرده است. دو حکایت از جمله حکایاتی که وی روایت کرده بسیار جالب توجه میباشند و مربوط بافسانه درختان مقدس و آئینی است که در مورد نباتات بعمل میآمده است.

یکی از آنها حکایت بازرگانی است که میل داشت پسری داشته باشد^۸ و دیگری افسانه درختان بهشت یعنی دوسروکاشمر است که بوسیله زرتشت نشانده شده بودند^۹:
«زرتشت از بهشت دو نهال سرو باخود آورد و یکی از آنها را در کاشمر کاشت و

۱- Persian miscellanies : an Essay to facilitate the Reading of Persian Manuscripts with engraved Specimens

۲- Travels in various Countries of the East, more particularly Persia

۳- The persian Monshee

۴- F. Gladwin

دیگری را در فرمد (در ناحیه طوس خراسان). این هردو نهال درختان بزرگی شدند، مرغان بسیار بر آنها آشیانه داشتند و حیوانات در سایه آنها چراس میکردند. هزار و چهار صد و پنجاه سال بعد از آن تاریخ، خلیفه عباسی متوکل داستان این درختان را شنید و به طاهر بن عبدالله حاکم خراسان فرمان داد که درخت کاشمر را قطع کند و آن را به بغداد بفرستد. هنگامیکه درخت بر زمین افتاد برزخ بلرزه درآمد و کاخها و قنوت بر اثر آن خراب شدند و تعداد مرغانی که بهوا پریدند چندان بود که آسمان بر اثر پرواز آنها تاریک شد (و پیش از آنکه سرو به بغداد برسد خلیفه بقتل رسید)^{۱۴}»

برادرش سرگور اوسلی که به مأموریت سیاسی بایران رفته بود، در سال ۱۸۲۳ در لندن در ایجاد «جامعه پادشاهی آسیایی» شرکت داشت و در سال ۱۸۲۸ ریاست «گروه ترجمه های شرقی» انتخاب شد که میبایست نسخه های خطی شرقی را که در انگلستان پراکنده بودند از فراموشی نجات دهد. چون در سال ۱۸۴۲ بسمت ریاست جامعه «نشر متون شرقی» نیز انتخاب گردید، چاپ جدید «گلستان مصلح الدین شیخ سعدی شیرازی» را که بوسیله فراسیس گلاوین ترجمه شده بود (کلکته ۱۸۰۱، لندن ۱۸۰۹) نشر داد^{۱۵}. اثر او بنام «یادداشت ها و نظرات کتابشناسی درباره شاعران ایرانی همراه ملاحظات انتقادی و توضیحی» در سال ۱۸۴۶، یعنی بعد از مرگش، بوسیله «صندوق بریتانیا و ایرلند برای ترجمه های شرقی» نشر یافت و شامل متونی بزبان فارسی و یا ترجمه انگلیسی آنها میباشد.

سوم - سرجان ملکم (۱۷۶۹-۱۸۳۳)

این مؤلف یکی از اولین مأموران سیاسی نویسنده است که در شناساندن ایران بمغرب زمین سهمی دارند. وی در سال ۱۸۰۰ از طرف «کمپانی هند شرقی» خویش را بدربار فتحعلی شاه معرفی کرد، و مأمور بود که نفوذ فرانسه را در ایران و افغانستان کاهش دهد، و تجارت بریتانیا را در این دو کشور رونق بخشد. شهرت او بعنوان نویسنده ماحصل کتاب «تاریخ ایران»^۲ وی (لندن ۱۸۱۵) میباشد که بوسیله پیرونسان بنوا^۳ تحت عنوان «تاریخ ایران»^۴، از قدیمترین اوقات تا دوران حاضر همراه ملاحظات درباره مذهب و حکومت و رسوم و اخلاق ساکنان این سرزمین» بفرانسه ترجمه شد (پاریس ۱۸۱۴-۱۸۲۱)

ملکم در مقدمه کتاب مزبور مینویسد: «خیلی بجاست که تاریخ ایران، که تا کنون

۱- Bibliographical Notices of persian Poets, with critical and explanatory

Remarks...

۲- History of Persia

۳- Pierre Vincent Benoist

۴- Histoire de la perse

در مقام اهمال قرار گرفته بود، مورد مطالعه واقع شود و این تقیصه در ادبیات انگلیسی رفع گردد». بعقیده او مردم انگلیس باید تاریخ وعادات مردمی را، که تقریباً در تمام ادوار و زمانها در صحنه جهانی نقش مهمی ایفا کرده‌اند، بدانند و سپس چنین میگوید: «این مردم چه از لحاظ ماهیت روابطی که باهند انگلیس دارند و چه از نظر استقرار تجارت خویش برای جلب توجه ما عناوین خاصی بدست آورده‌اند»^{۱۶}. و این موضوع بار دیگر «نظریه مصلحت» را که قبلاً نیز مورد توجه سرویلیام جونز قرار گرفته بود بخاطر ما می‌آورد. و نیز وی چنین میگوید:

«طی دوران طویل زمانهای قدیم که از قرنهای افسانه‌ای شروع میشود، وبه غلبه براین سرزمین‌ها بوسیله خلیفه عمر (سال ۳۱ هجری) پایان مییابد، همواره ایرانیان را با ملت‌های بزرگ اروپایی دوران عتیق در تماس مییابیم؛ لیکن چون منظور اصلی من، هنگامیکه بنوشتن این اثر مبادرت ورزیدم، توجه بنکاتی بود که مؤلفان یونانی و رومی بدست نداده بودند، عموماً در این بخش از کار خویش، از نویسندگان مشرق پیروی کردم که روش آنها در نقل حوادث این دورانهای قدیمی احتمالاً در نظر خوانندگان اروپایی ... شایسته پژوهش خواهد بود»^{۱۷}

مجلدات «تاریخ ایران» آکنده از حکایات و قصه‌ها و افسانه‌های مربوط بزندگی پادشاهان و مردم است، تا آنجا که حتی صفحه‌ای نیست که شامل داستانی نباشد؛ بگفته خود مؤلف:

[«من از لحاظی بیش از آنکه معمول مورخان دیگر است بخود آزادی عمل دادم: یعنی از این لحاظ که غالباً برای زندگی بخشیدن بروایات، ویا برای روشن ساختن برخی نکته‌های خاص، بتوصیف اوضاع واحوالی پرداخته‌ام که خود در آنها شرکت داشته‌ام. این روش عمل را از این لحاظ اختیار کردم که معتقدم که خصوصیات ملت‌ها وطبایع افراد را غالباً بهتر میتوان بوسیله ذکر حکایات توصیف کرد تا بکمک نقل حقایق کلی»^{۱۸}..... هرآینه اگر من از اهل سفر و سیاحت نبودم هرگز درصدد تاریخ نویسی برنمی‌آمدم.»]

«تاریخ ایران» کتاب مطبوعی است که بی کسالتی مورد مطالعه قرار میگیرد. در واقع سرجان ملکم اصلاً مدعی عرضه کردن کتابی نبوده است که کم و بیش صاحب ارزش ادبی باشد؛ زیرا خود او بصراحت متذکر میشود که فقط انجام مشاغل وی احتیاج بوجود کتابی درباره تاریخ ایران را براو محسوس ساخته است.

ملکم نه فقط تاریخ پادشاهان باستانی ایران را، که طی گفته فردوسی اولین ایشان کیومرث بوده است، مورد مطالعه قرار میدهد بلکه از سلسله مهابادی یعنی پادشاهان افسانه‌ای ایران که قبل از آدم ابوالشیر یعنی پیش از دوران «اولین آدم یا اولین پادشاه»^{۱۹} بوده‌اند نیز

گفتگو میدارد. البته نام بردن از تمام این افسانه‌ها در این مقام بسیار خسته کننده خواهد بود، و کافیست متذکر شویم که اثر او ازجمله اولین کوشش‌هایی است که در راه آشنا ساختن خوانندگان انگلیسی بگذشته و رسوم باستانی ایران انجام گرفته است. از آن پس از همت وی همه کس باداستان جشن نوروز (جشن بهار) که بوسیله جمشید برقرار گردید و کشف شراب، که نیز بهمین پادشاه منسوب است، آشنایی یافت، و همچنین است قصه تولد زال (کودک سپید موی^{۲۰}). و نیز حکایت سیمرغ یعنی پرنده افسانه‌ای که دایه و مشاور این شاهزاده در همه مشکلات، و از جمله در داستان تولد رستم بود، که بوی توصیه میکند که شکم مادر را بگشایند. بالاخره معاشقات و ماجراها و مبارزات رستم، یعنی هرکول ایرانی، که همواره با توفیق همراه بوده است.

سرملکم در تمام کتاب خود باین جنبه داستانی و فرهنگ عام تکیل میکند زیرا

بعقیده او:

«اگر کسی میخواهد تاریخ ملتی را درک کند نباید داستانها و افسانه‌هایی را که محیط برآخرین آثار باقیمانده از مبادی آنها میباشند بکنار بگذارد. این افسانه‌ها هر قدر هم که عجیب باشند باز هم در خور توجه هستند؛ زیرا احتمالاً در اخلاق ملت مورد نظر دارای تأثیر و نفوذ بوده‌اند. این داستانها باعادات و ادبیات و گاهگاه با مذهب این ملت‌ها مخلوط و مشتبه میگردند، و به روش تفکر ملی تبدیل میگردند که تردید در آنها همچون توهین بمقدسات است؛ اگر کسی در صحت اعمال رستم تردید کند در ذهن هر ایرانی همان ناراحتی و تلخکامی ایجاد میشود که اگر یک انگلیسی ملاحظه کند که شخصی خارجی نام بزرگ آلفرد را حقیر میدارد. نفوذی که این قهرمانان نامدار بعنوان سرمشق ملی دارند تا آنجاست که همواره بهتر است تاریخچه واقعی آنها در تاریکی باقی بماند. اینان همچون نمونه‌های شایسته‌ای هستند که از طرف نقاشان و شاعران مملکت پذیرفته شده‌اند. همه مکارم باین قهرمانان نسبت داده میشود و برای اینکه افراد را متوجه وظائف خویش سازند عموماً تعالیم را در زیر افسانه‌هایی پوشیده میدارند که بانام آنان مزین است، که هرکس از زبان کودکی با احترام ایشان خو گرفته است و افتخارات آنها با شور غرور ملی آمیخته گردیده است.^{۲۱}»

کتاب دیگری بنام «تصاویری از ایران، اقتباس از یادداشت‌های سیاحی در مشرق زمین^۱» (لندن سال ۱۸۲۸)، که بی نام مؤلف نشر یافته است، عموماً به سرجان ملکم مؤلف

«تاریخ ایران» نسبت داده میشود. لیکن نکته‌ای که جلب توجه میکند وجود دو عبارت آگاه‌کننده، یکی در مقدمه و یکی در متن کتاب، است که ممکن است در انتساب کتاب بمؤلف مزبور تردید ایجاد کند. ابتدا مؤلف مزبور ضمن گفتگو از مسافران معاصر، چنین مینویسد^{۲۲}:

[«هیچیک از آثاری که تاکنون درباره ایران نشر یافته است در من ایجاد وحشت نکرد. من مورخ نیستم و بنا بر این مجلدات سنگین سمرلمکم باقطع بزرگ موجب نگرانی من نگردید؛ و من مسافری که بگردش رفته است نمیباشم و بنا بر این سفرهای آقای موریه بمن مربوط نمیشدند....»]

آنگاه چنین میافزاید که وی نه از تجسسات عالمانه سر ویلیام اوسلی بی‌می داشته و نه از مجلدات پر عظمت سررایت کرپورتر هراسی. تنها کسی را که وی بادیده‌ای نگران مورد تعقیب قرار میداده همان حاجی‌بابای رند بوده است.

دوم اینکه هنگام نقل حکایت یک زن دهاتی عرب^{۲۳} (که بانگلستان سفرکرد و مدت چهار سال در آنجا ماند و هنگام بازگشت به مقر خود عجایب آن کشور را برای ساکنان قریه خود نقل میکند)، در عین حال از مردم انگلیس با ترحم گفتگو میدارد که حتی یک درخت نخل ندارند!! در حاشیه کتاب^{۲۴} متذکر میشود که: «این حکایت را سرجان ملکم در «تاریخ ایران» خود آورده است، لیکن چون وی این داستان و بسیاری دیگر را از من گرفته است بی‌اینکه هرگز این واقعیت را بپذیرد، برعهده من است که حق مشروع خود را مطالبه کنم.»

جمله‌های فوق درباره نام واقعی مؤلف کتاب «تصاویری از ایران» تردید ایجاد میکنند، خاصه آنکه وی غالباً از ایلچی (سفیر) آن زمان بعنوان رئیسی که وی در خدمت او میرفته است گفتگو میدارد؛ مگر اینکه همین موضوع نیز تدبیری از جانب ملکم باشد تا بعلت رقابتی که با جیمز موریه داشته است نام خویش را اصلاً مطرح نسازد.

آنچه مسلم است اینکه مؤلف این کتاب در ایران مسافرت بسیار کرده، و نه فقط همه شهرهای بهم را بازدید کرده، بلکه تمام گوشه‌های گمنام را نیز دیده است. چنانکه خود او در مقدمه کتاب میگوید طرحهای وی همه در محل انجام شده‌اند و یادداشت‌ها و خاطرات او برخلاف یادگارهای تصویری که هموطنان او به تبعیت از رسم زمان در خاطر پرورده‌اند، همگی باوقایع و صحنه‌ها و احساسات واقعی که خود او شاهد آنها بوده است بستگی دارند. گذشته از این وی متذکر میشود که باستانی برخی نظرات شخصی همه داستان‌ها و افسانه‌ها و حکایاتی که اثر وی سرشار از آنهاست به تماسی از طرف مردم خوب این سرزمین حکایت شده‌اند، مردمی که در نظر وی مورد احترام هستند و وی مایل است آنان را بصورتی غیر از آنکه موریه کرده است توصیف کند.

ملکم، هرآینه اگر او را مؤلف «تصاویری از ایران» بدانیم، بخصوص به نقش

بسیار مهم افسانه‌ها و اندرزهای اخلاقی در زندگی ایرانیان توجه کرده است، و در فصل‌های نهم و دهم این کتاب بتفصیل از آنها گفتگو میدارد، از جمله چنین میگوید^{۲۵}:

«ایرانیان از هر درجه و طبقه اجتماعی که باشند گفتار خود را با افسانه‌ها و اندرزها و حکایات و اشاره‌ها و..... زینت می‌بخشند و دلایل این موضوع از اینقرار است: ابتدا از این لحاظ که پدران خانواده‌ها و رؤسای قبایل و سلاطین سرزمین‌ها هر یک بفرخور احوال در حوزة خود بیک نحو مستبد میباشند؛ و بنابر این کودکان و مریدان و اتباع همگی ناچارند برای گفتگو با مراتب مافوق گفتار خویش را در لفافه حکایات و افسانه‌ها ببوشانند؛ زیرا آن دارند که بیان واقعیت بزبان ساده مورد پسند ایشان واقع نشود. بهمین دلیل است که در قصه‌های شرقی پرندگان و حیوانات و حتی ماهیان همگی از نعمت گفتار برخوردارند و برحسب موارد نماینده اشخاص مختلف اعم از شاه تاحقیرترین اشخاص میباشند».

[طبق نظر او یکی دیگر از دلایل توفیق حکایات و اشارات در نزد مردم مشرق زمین هدف تربیتی مشهود آنهاست و بگفته وی: «همه آنها درس انسانیت و سخاوت و عدالت میآموزند» و نیز میگوید: «روزی از آقا میر مهماندار خود پرسیدم: آیا شما غیر از قرآن و حدیث نبوی قوانین دیگری هم دارید؟ مهماندار باقیافه جدی جواب داد: بلی آقا نصایح سعدی^{۲۶}»]

آنگاه ملکم چنین ادامه میدهد که طبق ملاحظات شخصی او نصایح سعدی که همگی از شاه تا دهقان ساده از آنها آگاه هستند در محدود کردن خودخواهی و ظلم و نارااستی نفوذی معادل با اهمیت قوانین نبوی دارند و نیز میگوید:

«در واقع قدیمترین روایات و سرگذشت‌های همه ملل خاصه ملت‌های شرقی بوسیله اشارات و ضرب‌المثل‌ها و افسانه‌ها بمارسیده است.^{۲۷}»

بهمین دلیل است که، بعقیده او، انگلستان از داستان‌ها و افسانه‌های مشرق زمین سود فراوان برده است و بتوان مدعا براین حکم اثر بوکاس^۱ را نام میبرد که موضوعهای فراوان برای شاعران انگلیسی بدست داده است. بعنوان مثال وی مدعی است که نمایشنامه «تاجر ونیزی» اثر شکسپیر اقتباس از داستان ایرانی مشابهی است که در آن عشق و خست در عین حال قلب مردی اسرائیلی را که در زن مسلمانی بانگاه تمنا نگریسته است اسیر میسازند^{۲۸}.... مؤلف کتاب «تصاویری از ایران» در عین حال اظهار میدارد و این موضوعی است که

وی به برتون و نویسندگان دیگر نیز منتقل ساخته است. که ایرانیان صاحب قصص و حکایات تصویری بسیاری میباشند که مؤمنان نیز آنها را برقصه‌های قرآن ترجیح میدهند^{۲۹}. طی صفحاتی که وی بشرح مسافرت برزویه، یامر نوشیروان و در طلب افسانه‌های پیلپای، می‌پردازد، در عین حال، بمناسبت موضوع، حکایت عجیب «بازرگان و دزد» را نیز نقل میکند، که اول بار بوسیله برزویه آورده شد، و آنگاه بوسیله ابوالفضل، مؤلف کتاب «عیار دانش» نقل گردید و کتاب اخیر مجموعه‌ای از داستانهای ایرانی است که سرویلیام جونز در فهرست نسخه‌های خطی خود ذکر کرده است.

اما درباره چگونگی تحول و پیشرفت افسانه‌نویسی، عقیده او آنست که ایرانیان در نتیجه وفور قدرت تصور خویش نوشته‌های کم ظرافت مردم هند را جمال فراوان بخشیده‌اند؛ حتی حقیرترین حیواناتی که آنان در افسانه‌ها وارد میسازند بزبانی تکلم میکنند که موجب تفاخر پادشاهان میباشد و سراسر طبیعت جز باشارات و کنایات گفتگو نمیکند. در اینجا وی قضاوت خویش را با ترجمه داستان مشهور سعدی «گربه پیره زن»^{۳۰} مصور میسازد و معترف میشود که برای نشان دادن سبک پرتقش و نگار استاد پارسی زبان به ترجمه تحت اللفظی اقدام کرده است^{۳۱}.

نه فقط افسانه‌ها و حکایات تصویری بلکه حوادث تاریخی نیز توجه مؤلف «تصاویری از ایران» را جلب کرده است. پایان حزن‌انگیز یزدگرد سوم آخرین پادشاه سلسله ساسانی و نیز داستان کودکی عبدالقادر گیلانی که بوسیله شیخ مذهبی در شیراز نقل میشود نیز بسیار جلب توجه میکنند^{۳۲}. رفتار پسر جوان، عبدالقادر، که در عین حال نمونه راستی و درستی و اطاعت از پدر بوده است چنان رئیس راهزنان را تحت تأثیر قرار داد که خود او و همه پیروانش از کرده پشیمان شدند و دست کودک را بوسیدند. این داستان را میتوان بدروستی در نقطه مقابل حکایت حاجی بابا، یعنی خائن نابکار موریه، قرار داد که بزودی با تفصیل از وی گفتگو خواهیم کرد.

خلاصه، مسافران برای اینکه بر خستگی و رنج سفر پیروز شوند جز یک وسیله نداشته‌اند، و آن اینکه به تقالان حرفه‌ای، خاصه درویش صفر و جوی بگ، گوش فرا دارند که داستانهای شاهنامه را نقل میکرده‌اند؛ از قبیل داستان ماتم انگیز سیاوش پسر کیکاوش که شامل فصول و مراحل زیبا و حزن‌انگیزی است، و یاجنکهای قهرمانی رستم با افراسیاب که چندین قرن بطول انجامیده است.

چنین تصور میرود که اثر بزرگ ملکم در میان معاصران وی شهرت قابل ملاحظه‌ای یافته است زیرا: لوآزولورد لون‌شان^۱ که در مدخل اثر خود بنام «مقاله تاریخی در باره هزار

و یکشب»، بنقل از مسافران، از علاقه‌شورانگیز اهل مشرق زمین بحکایات و داستانها گفتگو میکند: «علاقه‌شورانگیزی که در آنان بشدت علاقمندی مردم اروپا به تأثر مییابد» و بعنوان مثال قطعه‌ای از «تاریخ ایران» را نقل مینماید.^{۳۳}

ملاحظه این نکته نیز شایسته است که هنری کرسویک راولینسون^۱ (۱۸۱۰-۱۸۹۵)، تحت نفوذ سرجان ملکم بمطالعه عمیقی در زبان پارسی و هندی میپردازد. وی نیز از جمله گروه مأموران سیاسی است که در عین حال خاورشناسی پرشور بوده‌اند. مسافرت‌های او، از جمله شامل سفر خاصی در سراسر کردستان، از طرف «جامعه جغرافیایی پادشاهی» است، که طی آن توجه وی «بخطوط میخی هخامنشی داریوش پسر هیشتاسپ در کوه بیستون (بهستان) جلب گردید. وی کار خود را در سال ۱۸۳۵ شروع کرد و در سال ۱۸۴۶ موفق بکشف آنها گردید و «جامعه آسیایی پادشاهی» اثر او را (شامل متون، ترجمه‌ها، یادداشت‌ها و کلیشه صفحات) تحت عنوان «کتیبه‌های میخی ایرانی در بیستون»^۲ نشر داد. کوشش راولینسون را بخق و واقع با کاریانگ^۳ و شامپولین^۴ در قرائت کتیبه «سنگ رشید» (۱۷۹۹) مقایسه کرده‌اند که مبداء مطالعات مربوط به مصر بوده است.

یک مأمور سیاسی دیگر این زبان، که خاورشناس نیز بود، بنام ادوارد باکهاوس ایستویک (۱۸۱۴-۱۸۸۳) در اثر جالب خویش بنام «روز نامه دوران سه ساله یک مأمور سیاسی در ایران»^۵ از تجارب خود گفتگو میدارد.^{۳۴} وی در سال ۱۸۵۴ کتاب «انوار سهیلی» را که خود ترجمه آزاد از «افسانه‌های بید پای»، و اثر حسین واعظ کاشفی است، با انگلیسی ترجمه میکند ولی معروف‌ترین کار این شخص ترجمه «گلستان سعدی» (۱۸۵۲) میباشد

چهارم- موریه، مؤلف «حاجی بابا»

اکنون به مهمترین همه مسافران نویسنده این دوران، جیمز ج. موریه، می‌پردازیم که برای برجسته نمودن رمانهای شرقی او بنام «حاجی بابا...» آثار او را در آخر همه مورد مطالعه قرار داده‌ایم.

اگر دو داستان موریه بنام «ماجراهای حاجی بابا اصفهانی»^{۳۵} و نتمه آن را بنام «حاجی بابای اصفهانی در انگلستان»^{۳۶} با دو سفر نامه وی مقایسه کنیم، همانطور که مرضیه گیل^{۳۷}

۱- Henry Creswicke Rawlinson

۲- The persian Cuneiform Inscriptions at Behistun

۳- Young

۴- Champollion

۵- E. B. Eastwick

۶- Journal of a Diplomat's three years in persia

۷- M. Gail

اظهار داشته است ملاحظه می‌کنیم که وی خیلی بیش از آنکه نویسنده‌ای خلاق باشد «خبرنگاری» بسیار دقیق بوده است. وی عادت داشت که در هر محل یادداشت‌هایی تهیه کند و طرح خلاصه‌ای آماده نماید. ضمیمه کتاب او به نام «مسافرت دوم.....» شامل یادداشت‌هایی است که ضمن مصاحبه با میرزا ابوالحسن سفیر ایران در بریتانیای کبیر تهیه کرده است. این یادداشت‌ها به صورت اصلی آنها در کتاب «حاجی بابای اصفهانی در انگلستان» ظاهر می‌گردند که قهرمان آن، اگر بتوان نام قهرمان به وی داد، منشی میرزا فیروز در آن زمان، خاطرات مسافرت خود را توصیف می‌کند.

صورت ظاهر کتاب «حاجی بابا در انگلستان»، و نه محتوی آن، کتاب «نامه‌های ایرانی» اثر مونتسکیو و کتابهای دیگر مشابه آن را بخاطر می‌آورند؛ زیرا مونتسکیو ماجراها و ملاحظات ریکا و اوزبک را مورد استفاده قرار میدهد تا جامعه و اخلاق و رسوم معاصران خود را مورد انتقاد قرار دهد و نه آنکه نقایص ملت دیگری را نشان دهد؛ و حال آنکه موریه، انگلیسی پر نخوت دوران ویکتوریا، قهرمان خود حاجی بابا را که در کتاب اولی خویش بترتیب در مشاغل سلمانی، سقایی، فروشنده چیق، درویش، مستخدم حکیم‌باشی، شاگرد میرغضب، نامه‌نویس، ملا، پاریا، فروشنده لوله چیق، تاجر ترک و منشی سفیر معرفی کرده بود، بصحبت و عمل و میدارد، منحصر از این لحاظ که ایرانیان را مورد تمسخر قرار دهد و فضیلت خود بخود و خصائل مردم مغرب زمین را ثابت کند؛ در غیر اینصورت چگونه میتواند تمام مزایا و محاسن ملتی را که در تمام ادوار از وجود مسافران و سیاحان حقیقت‌گو، اعم از انگلیسی یا غیر آن برخوردار بوده‌است، نادیده انگارد؟ از جمله سرهار فورد جونز که بر همین موریه ریاست داشته چنین می‌گوید:^{۳۸}

[«اگر کسی ایرانیان را بهمان خوبی که من شناختم بشناسد، در اینصورت این نکته را تاکید خواهد کرد که قسمت اعظم نقایص آنان از معایب حکومتشان ناشی میشود و حال آنکه محاسنی که آنان بواقع دارا هستند از پاکی طینت نتیجه می‌گردد».

موریه در کتاب «حاجی بابای اصفهانی در انگلستان» بخوانندگان انگلیسی وسیله‌ای

میدهد که مسافران ایرانی را مورد تمسخر قرار دهند:

[«جوانی فرنگی در آنجا بود که از ما پرسید که آیا هنوز هم در فن سواری شهرت داریم یا نه و ما جواب دادیم که در این هنر هیچکسی همتای ایرانیان نمیشود. آنگاه از ما پرسید که آیا باز هم در کار تیراندازی با کمان بهمان اندازه قوی می‌باشیم، و ما جواب دادیم که در بکار بردن تفنگ هیچ قومی را نمیتوان با ایرانیان مقایسه کرد؛ و بالاخره از ما پرسید که آیا باز هم در راستگویی بهمان اندازه قدیم شهرت داریم، و تازه ملتفت شدیم که در تمام این مدت وی دارد از

انتساب گردید^{۴۱}. موریه، چنانکه خود او در سر لوحهٔ اهدائی «ماجراهای حاجی بابای اصفهانی» تاکید میکند، از کتاب «ژیل بلاس» اثر لوساژ^{۴۲} الهام گرفته است. در واقع بعد از اینکه وی اثر نویسندهٔ فرانسوی را بعنوان نمونهٔ کار انتخاب کرد، به پیروی از نصایح دوست سوئدی خود دکتر فوندگروین^{۴۳} در جستجوی یک نفر شرقی برآمد که بتواند اطلاعات لازم را در اختیار او گذارد، وی را یافت. بمفهوم دیگر وی ابتدا میرزا ابولحسن ساده لوح را مجاب ساخت که ماجراهای خود را برای او شرح دهد و از آنها یادداشت برداشت؛ آنگاه با استفاده از ساده لوحی روایت کنندهٔ مزبور، بتدریج که کتاب وی پیشرفت میکرد، آنچه را که آموخته بود در فصول آن جای میداد. و نیز به پیروی از روش لوساژ صد حرفهٔ مختلف انتخاب کرد، که تقدیر و تصادف حاجی بابا را نیز مانند ژیل یلاس با اختیار آنها محکوم ساخته بود.

در این کتاب که صورت مقلوب و مسخره‌آمیز همهٔ جنبه‌های زندگی شرقی است، حاجی بابا، که نمونهٔ ایرانیان انتخاب شده، شیطان مجسم است. لیکن بخوبی ملاحظه میگردد که طبق گفتهٔ مشهور سعدی «قلم در کف دشمن است»^{۴۴} و با وجود اینکه خود مدعی است که مقصودش از نوشتن کتاب ایجاد اصلاحات در ایران و رواج دانش اسلامی خاور نزدیک است، بحقیقت جز تفریح خاطر خود و خوشامد خوانندگانش هدفی ندارد.

تفاوت مابین «حاجی بابا»، و تمام کتابهای دیگری که موافق یا مخالف ایران نوشته شده است، بدون تردید، از شخص موریه ناشی میشود! بی‌شک آنچه که وی خبر داده همچون تصاویر دورین عکاسی صحت دارند، لیکن نکتهٔ اینجاست که وی مواد و صحنه‌ها را مطابق میل خاطر خویش انتخاب کرده است. وی نمیتوانست جز حاجی بابا قهرمان دیگری برای خود انتخاب کند و چنانکه مؤلف کتاب «ایران و نویسندگان دورهٔ ویکتوریا»^{۴۵} گفته است اگر لازم بود وی حتی در مانها تان هم قهرمانی چون حاجی بابا پیدا میکرد.

این واقعیت را باید پذیرفت که موریه افراد کتاب خود و صحنه‌ها را با سهولت و صورت طبیعی خارق‌العاده‌ای توصیف میکند. «ماجراهای حاجی بابای اصفهانی» که بوسیلهٔ شیخ احمد کرمانی به فارسی ترجمه شد و بوسیلهٔ د. س. فیلوت^{۴۶} بچاپ رسید^{۴۷} ابتدا در نظر ایرانیان همچون متنی فارسی و بقلم نویسنده‌ای ایرانی تصور شد تا روزی که چند نسخه از متن انگلیسی آن از هند بایران رسید و ایرانیان متوجه شدند که حاجی بابا کسی جز موریه نیست؛ جیمز موریه که از اصل فرانسوی وهلندی بوده و خود را بصورت حاجی بابای ایرانی در آورده تا کاریکاتوری از زندگی ایرانیان بدست دهد و همه کس را از شاه تا گدا مورد تمسخر قرار دهد.

۱- Gil Blas

۲- Le Sage

۳- Dr. Fundgruben

۴- Persia and The Victorians

۵- D. C. Phillott

افسوس! نفوذ ناروای روح خبیث این نویسنده چندان بود که بعد از «حاجی بابا» تقریباً هرچیز که بوسیله مردم مغرب درباره ایران نوشته شد، علانیه تأثیر او را آشکار میسازد. از جمله ملامت‌هایی که بر «حاجی بابا» وارد میکنند آنست که در افکار نژادی کنت دوگویی^۱ تحولی بوجود آورده است. «جنگ تر کمن‌ها»^۲ که یکی از فصول کتاب «حکایات آسیایی»^۳ وی میباشد میتواند عیناً مانند اقتباسی از کتاب «حاجی بابا» محسوب شود؛ بعلاوه خود گویی^۴ در مقدمه کتاب «حکایات آسیایی» تأثیر موریه را در اثر خود تصدیق می‌کند: «بدون تردید بهترین کتابی که تا کنون درباره اخلاق و رفتار یک ملت آسیایی نوشته شده است رومان موریه موسوم به «حاجی بابا» میباشد. بدیهی است که داستانهای «هزارویکشب» در اینجا مطرح نیستند که از هر حیث بی‌مانند میباشند، لیکن اگر این شاهکار را کنار بگذاریم کتاب «حاجی بابا» مقام اول را حائز میباشد»^۵

مرضیه گیل از مؤلفی بنام یوهانس کولمودین^۶ نام میبرد که مدعی است کتاب حاجی بابا بطور مستقیم یا غیر مستقیم نقش مهمی در ایجاد روش فکری عمومی مردم مغرب زمین درباره عدم تساوی نژادهای بشری به عهده داشته است، که ابتدای آن از کنت دوگویی شروع میشود و به ردیارد کیپلینگ^۷، شاعر امپراطوری، ولورد کرزن کدلستون^۸ مؤلف کتاب «ایران و مسئله ایران»^۹ پایان مییابد^{۱۰}

گویی که در سال ۱۸۵۱ در کتاب خود بنام «مقاله‌ای در عدم تساوی نژادهای بشری»^{۱۱} ایران را موطن نژاد برجسته میدانند، شاید خواسته است که در «حکایات آسیایی» خویش به موریه نشان دهد که «امروزه اولین تمدنهای جهانی، اولین دانشمندان و اولین خدا شناسانی که زمین شناخته است، به چه صورتی در آمده‌اند». گذشته از این در حکایت «قبر علی» نیز چنین بنظر میآید که وی با عقاید موریه موافق است؛ و قبر علی پسر نقاشی از هل شیراز بود که بعد از طی حوادث بسیار از این سعادت برخوردار می‌گردد که به همسری شاهزاده خانم نائل شود. «لذات قدرت» که در این حکایت توصیف شده است، در واقع شرح هزل آمیزی از رشوه‌خواری کارمندان حکومت و حرص برخی ملاها و ناپسامانی عدالت در ایران میباشد.^{۱۲}

لیکن با وجود اینکه گویی روش موریه را می‌پسندد باز هم چنین اظهار نظر میکند: [«کتاب این نویسنده با ذوق از نظر واحدی پیروی میکند. آنچه وی شرح میدهد عبارت از سبکسری و عدم ثبات روحی، ضعف نظرات اخلاقی در نزد ایرانیان است...»]

۱- Gomte de Gobineau

۲- La Guerre des Turcomans

۳- Nouvelles asiatiques

۴- Johannès kolmodin

۵- Rudyard Kipling

۶- Lord Curzon of Kedleston

۷- Persia and Persian Question

۸- Essai sur l'inégalité des races humaines

وی قیافه خاصی را از این جنبه در نظر گرفته است و آنچه را که از این لحاظ گفتنی بوده است تمام و کمال و بی حذف و نقیصه شرح داده است؛ لیکن وی نه میخواست، نه میتوانست و نه میبایست در خارج از این محدوده ب جستجویی پردازد.... نتیجه موضوع آنست که وی همه چیز را ثابت نکرده است.....»^{۱۰۱}

اما به چه دلیل مغرب زمین در روابط خود با ایران بیشتر از حاجی بابای اصفهانی پیروی کرد تا از مردی جدی و مداح ایران همچون سرویلیام جونز؟ این موضوع برآستی جالب توجه و شایسته تفکر میباشد، و این سؤال بواقع مطرح میگردد که آیا حاجی بابای اصفهانی حالت ویانی از وضع ناامیدانه انگلستان در دوره ویکتوریا نیست که بعد از کوششی طولی و مداوم برای اینکه مشرق زمین را تحت تأثیر قرار دهد بالاخره به حربه تمسخر متوسل میشود و حال آنکه مشرق زمین در مقابل آن بی اعتنا میماند. ما بخوبی حس میکنیم که جونز بواقع ایران را دوست داشته و همواره مایل بدیدار آن بوده است و دهسال اقامت در هند اصلاً او را خسته نکرده بود. نظر او درباره ایران بهیچوجه مانند نظر سوریه نبود که بدوست سوئدی خود چنین مینویسد:

[«نه آقا، من نمیگویم که سالهایی که در ایران بسر برده‌ام سالهای خوشبختی بوده‌اند و نیز طی این مدت نمیتوانستم همواره این تصور را نیرو بخشم که در میان پیشقدمان اولین قرنهای تمدن جهان زندگی میکنم و یا مابین ایرانیانی هستم که پادشاهان ایشان تقریباً برای تمام آسیا قوانین وضع کرده‌اند. نه، بعکس من در حسرت مردمی بودم که سوی چانه‌های خود را میتراشیدند و لباس دم چلچله‌ای میپوشیدند و در واقع احساس میکردم که خیلی بیشتر دوست دارم در میان جمعیت بونداستریت^۱ خودمان باشم تا اینکه تنها و آزادانه در میان خرابه‌های کاخ داریوش سرگردان شوم»^{۱۰۲}]

«حاجی بابا» از جانب سروالتراسکات مورد بزرگترین تمجیدها قرار گرفت که در ماه اکتبر ۱۸۲۹ مقاله‌ای درباره آن در «کوآرتلی ریویو»^۲ نوشت^۳ و طی آن کتاب مزبور را ابتدا با «آناستاز» اثر هوپ و آنگاه با «هزار و یکشب»^۴ مورد مقایسه قرار داد و بالاخره خلاصه‌ای از کتاب بایرخی قطعات از متن آن را همراه با ملاحظات و درباره نبوغ سوریه طی آن مقاله ذکر کرد. بعقیده او سوریه توانسته است در لحن نقالی حکایت، به کاربرد اصطلاحات متعدد، گفتگوها، چنان حالت شرقی واقعی را محفوظ بدارد که بزحمت میتوان در صورت ظاهر عبارات حتی یک

مورد تشخیص داد که بطور عمیق و واقعی صورت انگلیسی باشد.

اسکات در این مقاله نه فقط روش موریه را برای نشان دادن مشخص‌ترین صحنه‌های زندگی شرقی مورد ستایش قرار می‌دهد^۴ و «حاجی بابا» و «هزار و یکشب» را هم‌تراز می‌خواند بلکه حتی در مقدمه کتاب «طلسم» تردید خود را درباره نوشتن موضوعهای شرقی ابراز می‌دارد: «زیرا موضوع قبل از آن بوسیله استادان فن از قبیل مؤلفان «آناستازیوس» و «حاجی بابا» مورد بهره‌برداری قرار گرفته است.» بعقیده اسکات کتاب اخیر بهترین رومان شرقی این دوران می‌باشد؛ آنگاه وی نیز اظهار امیدواری می‌کند که این کتاب موجب ایجاد برخی اصلاحات در ایران گردد و در آنجا همواره از موریه بعنوان یکی از کسانی یاد کنند که راه را برای روشن ساختن ایرانیان نموده است. «فرهنگ زندگی نامه ملی»^۱ توفیق اولین آثار موریه را بما می‌نماید. این کتاب‌ها بزبانهای فرانسوی و آلمانی ترجمه شدند و مکرر در این دو کشور به چاپ رسیدند.

پنجم- سایر رومان‌ها و حکایات موریه

«ماجراهای حاجی بابای اصفهانی» سراسر شامل داستانها و حکایاتی است که بوسیله حاجی و رفقای او نقل می‌شود. مثلاً طی فصل هفتم حاجی و عسکرخان شاعر درباری برای فراغت از کسالت مسافرت در صحرای نمک ماجراهای خود را که مخلوط با حکایات است برای یکدیگر نقل می‌کنند. در فصل یازدهم^۵ از داستان درویش صفر و دو درویش دیگر آگاه می‌شویم و نیز هنگامیکه حاجی در امانزاده‌ای بست می‌نشیند^۶ حکایت عجیب دیگری افکار مالیخولیایی را از دور می‌سازد.

کتابهای دیگر موریه از قبیل «سهراب گروگان»^۲ (سال ۱۸۳۲ در دو جلد)؛ «میرزا» (سال ۱۸۴۲)؛ «میسلم»^۳ (احتمالاً مثل ماه یا مسلمه؟)، مجموعه حکایات ایرانی (سال ۱۸۴۷)^۷ و غیره نیز جالب توجه هستند. نویسنده مزبور در بازگشت بانگلستان (سال ۱۸۱۷) اوقات خود را بنوشتن این رومانها و حکایات می‌گذراند که در آنها تاریخ و تصورات ذهنی باهم مخلوط میشوند. از جمله در مقدمه «سهراب گروگان» چنین می‌گوید:

[باید اعتراف کنم که در این کتاب جنبه رمان و تصویر برجسته تاریخی غلبه دارد، لیکن حقایق تاریخی موجود در کتاب کافیه هستند که بآن ارزشی ببخشند... قهرمانان زن و مرد کتاب من (سهراب و امینه)^۸ موجود تصور من می‌باشند، لیکن پادشاه مستبد کتاب من متعلق به تاریخ است. هیچیک از مسافرانی که ایران را

۱- Dictionary of National Biography

۲- Zohrab the Hostage

۳- Misselmah

دیده‌اند حکایات متعددی را (همچون حکایت دستمال خونین ویا حکایتی را که در آن پادشاه با دسته شلاق خود تعداد چشمان بیچارگان را، که امر کرده است از حدقه خارج سازند، شماره میکند) که از دهقان تا خوانین درباره آغا محمد خان شهور نقل می‌کنند نمیتوانند فراموش کرده باشند؛ آغا محمد، شاهی بود که بواسطه قساوت وهوشیاری وجنگهای خود شهرت داشت»[

«داستان «سهراب گروگان» روایتی رومان مانند واز نوع کلاسیک و متداول و دارای ماهیتی شرقی است که در آن عشاق، که از جنبه اخلاقی و صوری از کمال مطلق برخوردار هستند، با وجود ماجراهای بسیار و موانع عبور نکردنی که با آنها مواجه میگردند بازهم در آخر کار بوصول هم نائل میشوند. پدر سهراب بنام زال خان که حاکم مازندران است دشمن خونین خواجه وحشتناک یعنی آغا محمدخان قاجار پادشاه ایران میباشد. جنگها و اسارتها و فرارهایی که در پی آنها جنگهای دیگری بوجود میآید مشخص فصلهای مهم این کتاب میباشد، تا آنکه بالاخره مرگ شاه وصال سهراب وامینه او را که خواهر زاده شاه بوده است ممکن میسازد و بعد از آن دوران صلحی طی سلطنت فتحعلی شاه برادر امینه پدید میآید.

در مقدمه کتاب خود سوریه بصورت مضحکی از خوانندگان خود معذرت میخواهد که خصال حمیده‌ای به قهرمانان سسلمانان خود نسبت داده است :

[«اگرچه ممکن است برخی مدعی شوند که اشخاصی باصفات و خصائل قهرمانان من در این کتاب در ایران وجود ندارند، بازهم من اصرار خواهم ورزید که چیزی بر اثبات این مدعا وجود ندارد..... این ایراد مطرح گردیده است که اصولی که این قهرمانان باتکای آن عمل مینمایند نمیتواند از حکمت‌های قرآنی الهام شده باشد؛ لیکن غالباً دیده شده است که در میان زهاد مذهبی دروغین مردمی پیدا میشوند که رفتارشان چنان عین کمال است که هر کس تصور میکند که این رفتار ثمره ایمان واقعی است..... شاید ذکر این نکته کافی باشد که منظور من آن بوده است که کسانی را در معرض مشاهده خواننده قرار دهم که روش گفتار و پندار و کردار آنها عیناً مانند روش مردان شهری باشد که در ایران و مشرق وجود داشته‌اند.....»]

از این اعترافات میتوان چنین نتیجه گرفت که غالب نقایصی که سوریه باشخاص رومانهای شرقی خود نسبت میدهد از نفرت او از دین اسلام حاصل میشود که حتی در آن زمان از طرف مردم مسیحی همچون مذهبی دروغین پنداشته میشد. هنوز توماس کارلایل^۱ کنفرانس خود را تحت عنوان «قهرمان بمنزله پیغمبر»^۲ انجام نداده بود (۱۸۴۰)

کتاب دیگر موریه بنام «سیرزا»^{۶۰} بصورت خاصی جالب توجه است زیرا، از مجموعه‌ای حکایات بسیار طویل تشکیل یافته که شاعری درباری بنام میرزا، که احتمالاً تصویری است، طی ملاقاتی که نویسنده با شاعر بعمل آورده بود، برای وی حکایت میکند. موریه بار دیگر مقدمه این کتاب را با ذکر نظرات معمولی خود شروع میکند:

[«اگر چه ایرانیان را نمیتوان از جنبه اخلاقی ایشان مورد تحسین قرار داد لیکن واقعیتی انکارناپذیر وجود دارد که آنان تیزهوش هستند و خصائلی دارند که معاشرت ایشان را دلپذیر میسازد.»]

بنظر او یکی از این مردمان خوش معاشرت آزمان میرزا بود که ضمناً از مزایای تربیتی منور و پیشرو برخوردار بوده است. وی که شاعر دربار فتحعلی شاه و نزدیکترین شخص بوی در لشکرکشی‌ها و شکار بود، غالباً میبایست با نقل صور مختلفی از حکایات و روایات وی را از رنج سفر و خستگی راه برهاند و این حکایات را برحسب موجبات اوضاع و احوال مرتجلاً بوجود میآورد.

موریه میگوید که این وجه اختصاصی زندگی شرقی و قدرت پادشاه، که برحسب فرمان وی تقالان میبایست بذکر حکایات پردازند، همچنانکه معماران موظف بودند بایجاد قصور اقدام کنند، همواره موجب حیرت او بوده است و چنین نتیجه میگیرد.

[این موضوع میتواند در عین حال این نکته را روشن سازد که علت اصلی ایجاد

مجموعه قصه‌هایی که «هزار و یکشب» نام دارند چیست]

فی الجمله موریه همواره مایل بود که حتی المقدور بجمع آوری حکایات و قصه‌های مربوط به سنت‌ها و عادات ایرانیان پردازد، تا بتواند آنها را بعنوان رها و رد سفر برای خوانندگان اروپائی همراه ببرد؛ بهمین دلیل است که طبق گفته خود او: «آنها را تغییر داده است تا مطبوع واقع شوند»

کتاب «میرزا» بجای اینکه برحسب فصل تقسیم شده باشد از «مجالس» تشکیل یافته و تعداد آنها رویهم هفت است. این مجالس از یک روز جمعه (روز سفید) شروع میشوند که طی آن میرزا به نقل ده حکایت جدید برای مؤلف کتاب می‌پردازد و نام شاعرانه بعضی از این قصه‌ها مانند «هزار و شصت و یک»، «شهرزاده بخارا»، حکایت «از پازا»، «پادشاه کفاش و غیره تأثیر انکارناپذیر «هفت پیکر» نظامی و نیز نفوذ «هزار و یکشب» را معلوم میدارند. شک نیست که موریه برای این مجموعه حکایات انتظار توفیق عظیمی داشته، لیکن بطور قطع هیچیک از آثار او توفیق کتاب «حاجی بابا...» را نه در اصفهان و نه در لندن بدست نیاورده است.

فصل پنجم

«قصه گویان» بزرگ ایرانی و نویسندگان دوره ویکتوریا

[«هفت استاد پارناس ایرانی»: فردوسی،

انوری، نظامی، جلال‌الدین، سعدی،

حافظ و جامی دیگر تنها ناسهای خالی از مفهوم نیستند،

و دیگران، مانند فریدالدین عطار و عمر خیام نیز آماده «بزرگداشت غربی میباشند.»

امرسون، («اتلانتیک ماهانه»، آوریل ۱۸۵۸)]

از میان نه استاد مسلم شعر فارسی که شهرت ایشان اوقیانوس را پیچیده و به امرسون^۱ رسیده بود، که گنجینه‌های قرون، و از جمله از آن ایران اسلامی را برای امریکای جوان جمع‌آوری میکرد، در این فصل آخر از کتاب ما تنها از پنج شاعر قصه‌گو [۱] یعنی فردوسی و نظامی و عطار و سعدی و جامی گفتگو خواهیم کرد؛ و اینها شاعرانی هستند که قبل از پایان دوران مورد نظر ما (سال ۱۸۵۹) بوسیله نویسندگان انگلیسی شناخته شده‌اند و یاکسانی که آثارشان جزئاً یا کلاً تا این تاریخ بانگلیسی ترجمه شده است. بنابراین علی‌رغم میل خویش کتاب مثنوی مولانا جلال‌الدین بلخی را، که بسبب اقامت ممتد خویش در قونیه رومی شهرت یافته است، مورد مطالعه قرار نخواهیم داد [۲]. این «کتاب حکایات»^۲ بزرگ - و این نامی است که ر. ن. نیکولسون^۳ بر آن نهاده است [۳] - شامل چندین صد قصه و حکایت و افسانه از هر نوع و هر قبیل است که از «قرآن کریم» و تقریباً تمام کتابهای مهم قصه و افسانه که به فارسی و عربی نوشته شده اقتباس گردیده است؛ خاصه «کلیله و دمنه» و «پنجتانتا را»^۴، حکایاتی که در روایات ابن سینا آورده شده، حکایات سنایی و نظامی و عطار، مجموعه‌ای از حکایات کوچک که «جوامع - الحکایات» عوفی نام دارد و بسیاری حکایات که فقط شفاهاً بوسیله درویشان قلندر و مسافران دیگر نقل میشده است. علتی که ما را از مطالعه آن باز میدارد آنست که بغیر از سرویلیام جونز که

۱- *The Atlantic Monthly, April 1858*

۲- EMERSON

۳- *Story Book*

۴- R.N. Nicholson

۵- «*Panchatantra*»

به انتقاد معمولی از آن پرداخت و هیچ‌ده بیت «**کتاب اول مثنوی**» [۴] را بشعر انگلیسی ترجمه کرد، این منظومه بزرگ جز در سال ۱۸۸۱ مترجمی انگلیسی نیافت و آن ج. و. ردهوس^۱ بود که یکی از شش کتاب «**مثنوی**» را با انگلیسی ترجمه کرد [۵].

انوری با اینکه بعنوان یکی از «سه پیغمبر» شعر فارسی نام برده شده است درواقع «قصه گو» شمرده نمیشود [۶]؛ و چنانکه میدانیم مشهورترین شاعران ایران یعنی خیام و حافظ فقط درباره زندگی و شراب و عشق تغنی فرموده‌اند. از این لحاظ است که از میان آثار مترجم «**رباعیات**» فقط آنچه را که مربوط به عطار و جامی است مطالعه خواهیم کرد زیرا ترجمه‌ها و اقتباس‌هایی که از رباعیات خیام شده است از موضوع مطالعه ما خارج است.

اول

فردوسی (۹۴۰؟ تا ۱۰۲۰)

[« بناهایی که میسازند بر اثر باران و تابش آفتاب خراب میشوند؛ لیکن من با شعر خویش کاخی رفیع ساخته‌ام که ازگزند باران و باد ایمن هستند»]

(سنت بو، شاهنامه، صفحه ۳۳۹)

«دفتری که موج دریا هرگز اوراق آنرا نخواهد شست و ناآمدگان آنرا بر سراسر اقیانوس پهناور خواهند خواند»

(از حماسه شاهان) ترجمه هلن زیمرمن^۲

پی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند»

(فردوسی)

الف «شاهنامه» و مترجمان آن

بلی، شاهنامه یک منظومه واقعی رزمی و قهرمانی است که چنانکه موهل^۳ گفته است «تمام تاریخ امپراطوری بزرگی را از ایجاد تا انهدام آن یکجا دربر میگیرد». دانشمندان همه جهان تردید نورزیده‌اند که مؤلف این کتاب یعنی فردوسی را یکی از بزرگترین شاعرانی بدانند که بشر تا باسروز شناخته است. لیکن برای ما ممکن نیست، بعلاوه در این رساله موردی ندارد، که در جزئیات زندگی شاعر وارد شویم و یا از ارزش شعری اثر بزرگ او گفتگو داریم و یا آنچه را که علم لغات و خاصه زبان فارسی و ایران مدیون وی میباشند در اینجا مطرح سازیم. آنچه را که در این مورد گفتنی است، از دو قرن قبل تا باسروز، دانشمندان و منتقدان و زندگینامه نویسان گفته‌اند [۷]؛ در این مورد منحصراً منظور ما آنست که سالیانی را که طی آنها شاعران و نویسندگان اروپایی، و خاصه نویسندگان انگلیسی، از وجود «شاهنامه»، یعنی این مجموعه بزرگ افسانه‌ها و روایات اساطیری و قهرمانی، آگاه شده‌اند، و سپس تحت تأثیر آن قرار گرفته‌اند، تصریح نماییم.

تاکنون طی این رساله چندین بار از شاعران شهری همچون سائی و بیرون و مور نام برده‌ایم که در نوشته‌های خود نام فردوسی را ذکر کرده و یا تصاویری از افسانه‌های وی -

۱ - Sainte - Beuve

۲ - Hellen Zimmernann

۳ - J. Mohl

اقتباس نموده‌اند، بمنظور اینکه بنوشته خود رنگی شرقی عطا کنند. تا آنجا که من اطلاع دارم اولین ترجمه بخشی از شاهنامه بیک زبان اروپایی در سال ۱۷۸۵ (؟ ۱۷۸۸) در کلکته بوسیله جوزف چامپیون^۱ انجام گرفت و این همان شاهنامه‌ای است که سائی و مور میشناخته‌اند [۸]. لیکن در اینجا نیز افتخار شناساندن این اثر به اروپائیان به سرویلیام جونز تعلق میگیرد که در یکی از مجلدات مجموعه آثار خود [۹] بنام «اشعاری که بیشتر شامل ترجمه از زبانهای آسیایی میباشند»^۲ (سال ۱۷۷۲) و نیز در اثر دیگر خود بنام: «مقاله‌ای درباره شعر ملت‌های شرقی»^۳ (سال ۱۷۷۴) وجود شاهنامه را بر هموطنان خود آشکار ساخت. طبق روایت جیمز-آتکینسون^۴، که خود نیز یکی از مترجمان شاهنامه است، جونز به تهیه یک تراژدی درباره سهراب، همراه با سرود دسته‌جمعی مغان یا پرستندگان آتش، اشتغال داشته است؛ این اثر را بعد از مرگ جونز، نا تمام در اوراقش یافتند [۱۰]. بعد از ترجمه خلاصه‌ای که اتکینسون در سال ۱۸۳۲ به شعر و به نثر نشر داد نوبت به ترجمه کامل ژول موهل (۱۸۳۸-۱۸۷۶) میرسد؛ شخص اخیر از سال ۱۸۳۸ تا سال ۱۸۷۶ در مجموعه شرقی چاپخانه ملی فرانسه ترجمه کامل شاهنامه را، که متن فارسی در مقابل ترجمه قرار دارد، منتشر کرد که بعقیده پروفیسور هانری ماسه شاهکار فن حروف چینی و دانش لغت‌شناسی است. [۱۱]

طبق اظهار همین پروفیسور هانری ماسه، در آمدن شاهنامه بزبان فرانسوی واقعه‌ای ادبی بود که حدود اهمیت آن بمراتب از حوزه محدود اهل تخصص تجاوز کرد [۱۲]؛ و در نتیجه کار موهل بود که فردوسی در فرانسه و در اروپا شهرت یافت، و در میان رومانیک‌ها و پیروان مکتب پارناس^۵ تمجید کنندگان شهیری همچون لامارتین و ویکتور هوگو و فرانسوا کوپه^۶ و ژول لومتر^۷ و موریس بارس^۸ و بسیاری دیگر پیدا کرد. در میان منتقدان ژ. ژ. آمپر^۹ متخصص ادبیات تطبیقی که در یکی از حوزه‌های ادبی موهل را ملاقات کرده بود [۱۳] در سال ۱۸۳۹ در «مجله دوجهان»^{۱۰} مقاله‌ای درباره «شاهنامه» نشر میدهد و مؤلف شاهنامه را «یکی از بزرگترین شاعران جهان» میخواند. در مقاله دیگری آمپر شاهنامه را با سایر حماسه‌های مشهور از قبیل

۱- Joseph Champion

۲- *Poems Consisting Chiefly of Translation from Asiatic Languages*

۳- *Essay on the Poetry of Eastern Nations*

۴- James Atkinson

۵- Parnassiens

۶- François Coppée

۷- Jules Lemaitre

۸- Maurice Barrès

۹- J. J. Ampère

۱۰- *Revue des deux Mondes*

نیبلونگن^۱ و اشعار هومر و حماسه‌های هندی [۱۴] مقایسه میکند و سنت بوو در سال ۱۸۵۰ زندگی فردوسی و فصل مربوط به سهراب را از شاهنامه در یکی از «گفتارهای دوشنبه» [۱۵] خود خلاصه مینماید.

چنانکه پروفیسور هانری ماسه عقیده دارد، موردی ندارد که بعد از کسانی همچون ارنست رنان^۲، ماکس مولر^۳، نولدکه^۴ و دیگران باز هم به تمجید از سوهل پردازیم. بعقیده باریه-دومینار^۵، ژول موهل با امانت کامل، قدرت و وفور یکسان متن اصلی را محفوظ داشته و طعم کهنه و قدیمی اصل را عیناً منتقل ساخته است. با انیحال تکرار این نکته ضرور است که بعد از ژول موهل شاهنامه بهمة زبانهای اصلی اروپایی ترجمه شد

ب- فردوسی و ماتیوآرنولد^۶ (۱۸۲۲-۱۸۸۸)

اما آنچه که بادیات انگلیسی مربوط است: همچنانکه گفتیم جیمز آتکینسون، ظاهراً از سال ۱۸۰۷، تلخیص و ترجمه این مجموعه معجزه‌آسای حکایات و افسانه‌ها را به شعر و نثر انگلیسی شروع کرد [۱۷]. انگاه باین روایت از کار خود چیز دیگری افزود و آن ترجمه کامل فصل «سهراب و رستم» به شعر بوده است که طبق نظر ا. ج. آربری^۷ کاری موفق‌تر از اقتباس شاعرانه و آزاد ماتیوآرنولد [۱۸] میباشد. آتکینسون که از معاصران سائی و مور بود یادداشت‌های بسیار جالبی بر ترجمه خود افزود. در میان این یادداشت‌ها مقایسه‌های جالبی مابین موضوعها و تصورات و افکار و تصاویری وجود دارد که در میان آثار کلاسیک همه جهان اعم از یونانی و رومی و شرقی و اروپایی موجود میباشد. [۱۹]

لیکن ماتیوآرنولد تنها شاعر بزرگ دوران ویکتوریا است که از این قسمت مهم شاهکار فردوسی الهام گرفته است. ماتیوآرنولد برخلاف آتکینسون، که در سال ۱۸۲۹ به هند مسافرت کرده و مدعی بود که زبان فارسی را بخوبی میداند [۲۰]، اصلاً فارسی نمیدانست و در میان منابع «سهراب و رستم» خود که در سال ۱۸۳۳ ساخته است از شاهنامه نامی نمیبرد و در واقع مسئله منابع ماتیوآرنولد هنوز حل نشده است. طبق اظهار مرضیه‌گیل [۲۱] شش روایت از زندگینامه ماتیوآرنولد منبع اثر او را هومری دانسته‌اند (مؤلف مزبور در سال ۱۸۴۹ هومرا تمام و کامل مطالعه کرده بود). از نامه‌های شاعر چیز مهمی در این باره بدست نمیاید و موضوع از آن پس مورد تعقیب قرار نگرفته است. [۲۲] شک نیست که سبک این منظومه و توصیف‌های

۱- Niebelungen

۲- Ernest Renan

۳- Max Müller

۴- Noldeke

۵- Barbier de Maynard

۶- Matthew Arnold

۷- A. J. Arberry

طویل آن و مقایسه‌ها و تکرارهای متوالی برخی عبارات، کاملاً سلیقه و صورت متداول ادبیات کلاسیک را بخاطر می‌آورد، لیکن این نکته شایسته تذکار است که از بسیاری نظرها خود فردوسی نیز با هومر مورد مقایسه قرار گرفته است [۲۳]. یکی از دلایل این مقایسه این بود که هر دوی این شاعران بزیانی شعر می‌گفته‌اند که هنوز جوان و ساده بوده است و بهمین دلیل است که فردوسی و هومر را، بحق و واقع، پدرزبان خود نامیده‌اند.

خلاصه، آرنولد اظهار تأسف می‌کند که نسخه‌ای به نثر از فصل مربوط به سهراب در اختیار نداشته است [۲۴]. وی از ترجمه آتکینسون به شعر چیزی نمی‌گوید و با وجود اینکه تمام خلاصه سنت بو را بر یادداشت‌های منظومه خود می‌افزاید هر نوع اقتباسی را از این شخص و از قول موهل انکار می‌کند و اظهارات مؤلف کتاب «یادآور مسیحی»^۱ را، که تصور می‌کند آرنولد بی ذکر نام دو دانشمند فرانسوی، از آثار آنان اقتباس کرده است مورد تکذیب قرار می‌دهد. [۲۵]. فقط اعتراف می‌کند که خواسته است: «اثر بزرگی را که طبق، اظهار آقای سنت بو درباره «سهراب و رستم»، تمام جهان را طی کرده است بطریق خاص خود تبدیل کند و از نوب وجود آورد». با اینحال این نکته را می‌پذیرد که همه جزئیات منظومه مزبور فقط محصول تصور وی نمی‌باشند [۲۶]. تنها منبعی که بنظر نمی‌رسد مورد انکار آرنولد قرار گرفته باشد کتاب «تاریخ ایران» سرجان ملکم است که این فصل را در آن خوانده بوده و بهمین دلیل است که نقشه حکایت اصلی را همراه همه اسامی خاص افسانه فارسی در آن باز می‌یابیم.

لیکن. ماتیو آرنولد، نه فقط برای جزئیات منظومه «سهراب و رستم» بلکه برای منظومه شرقی دیگر خود بنام «پادشاه بیمار بخارا»^۲ (سال ۱۸۴۹) از مدرك دیگری استفاده کرده که درباره آن سکوت مطلق اختیار می‌کند، و آن سفرنامه‌ای است بنام «مسافرت در بخارا»^۳ اثر سرالکساندر برنز^۴ که در سال ۱۸۳۴ نوشته شده است [۲۷]. برنزه که خود را مسلمان قلمداد کرده بود به بخارا رفت و سالهای ۱۸۳۱ و ۱۸۳۲ و ۱۸۳۳ را بساحت در ایران گذراند. علانیه پیداست که وی قسمتی از اوایل جوانی خود را در هند گذرانیده بود (۱۸۲۱-۱۸۲۲). وی با این عبارت به اطلاعات خود در زبان فارسی تفاخر می‌کند که بجای یک «لاله رخ» با انگلیسی لاله رخ زیباتری (مقصود شعر است) به فارسی یافته است [۲۸]. بدون تردید این اولین باری نیست که خاطرات مسافرت یک مأمور سیاسی موضوع جزئیات حکایتی را برای شاعری بدست داده است، و ما طی این رساله موارد متشابه دیگر از این قبیل دیده‌ایم. مثلاً در شعر - آرنولد

۱- *Christian Remembrancer*

۲- *The Sick King in Bokhara*

۳- *Travels in Bokhara*

۴- *Sir Alexander Burnes*

وصف رودخانه جیحون و دریاچه آرال و سرمنزل بلند کوهستانی را در فلات پامیر و به صبحگاهی رابرو روی رود جیحون میخوانیم؛ و تعریف خطوط قیافه ترکمن‌ها که آرنولد با این عبارت توصیف میکند: «مردانی باریش تنک و شبکلاه چسبیده‌بسر» [۲۹] و جزئیات دیگری که نه در شاهنامه و نه در ترجمه‌های سابق الذکر وجود دارند؛ و حال آنکه با مختصر اختلافی در «مسافرت در بخارا» دیده میشوند.

اگر فصل سهراب در شاهنامه و در منظومه آرنولد با هم مورد مقایسه قرار گیرند اختلافات و تشابهات زیر مشاهده میگردند: اولاً آرنولد سه روز مبارزه مابین دو هم‌نورد را یک روز خلاصه کرده است که شامل سه قسمت است؛ ثانیاً شاعر انگلیسی خیلی زودتر و سه‌لتر از فردوسی در شاهنامه، رستم را با شاه آشتی داده است زیرا عظمت و تکبر رستم که «تاج بخش است و تاج‌گذار نیست» [۳۰] نکته‌ای است که شاعر ایرانی درباره آن تاکید فراوان میکند. [۳۱] یک - اختلاف دیگر آنست که استعارات رفیع فردوسی عموماً کوتاه هستند مانند: «که رستم شبان بود و ایشان ربه» [۳۲] و حال آنکه مقایسه‌های طویل و پرطمطراق آرنولد، چنانکه گفتیم تصاویر هومری را بخاطر می‌آورند؛ مثلاً این تصویر که طی آن، وی، رستم عزیز و یمانند را که امید همه هموطنان خویش است و در مقابل صفوف لشکریان ایران حرکت میکند، به غواص بحرین تشبیه میکند که شب هنگام چون به نزد زوجه خویش باز می‌گردد کیسه‌ای آکنده از مروارید قیمتی همراه می‌آورد [۳۳]. یک تصویر دیگر که باز هم عالی‌تر است تصویر دوقشون مخالف میباشد که با نیزه‌های آخته روبروی هم قرار گرفته‌اند و آرنولد جنگجویان و فضای پرت‌سنگریه‌ای را که مابین ایشان قرار گرفته است بزمزعه‌ای از گندم تشبیه میکند که درو کردن آن در حال انجام است.

بالاخره منظومه آرنولد مانند داستان فردوسی پایان نمی‌پذیرد که انجام آن مویه و وزاری ناستنهای رستم است، که جنازه سهراب را به سیستان میبرد و آنگاه غم و سوگواری جانسوز مادر و پدر و همه خانواده و دوستان با روش شرقی آغاز میشود. و حال آنکه منظومه آرنولد با توصیف یمانند رودخانه جیحون پایان مییابد که فارغ از غم آنچه در اطراف آن اتفاق میافتد سیر خویش را بسوی مقر دائمی خود یعنی دریاچه آرال ادامه میدهد و این توصیف یکی از زیباترین اوصافی است که در تمام ادبیات انگلیسی وجود دارد [۳۴].

با اینحال نکات مشابه نیز مابین آنها بسیار است. غیر از موضوع اصلی حکایت مزبور که ماتیو آرنولد از فردوسی اقتباس کرده است احساسات وی درباره طبیعت و برگ و زندگی و سرنوشت و تقدیر همان است که فردوسی داراست [۳۵].

به این طریق میتوان چنین نتیجه گرفت که هر دو منظومه مزبور همه مشخصات اشعار حماسی را دارا میباشند. آنان مهمترین حوادث دوران راعرضه میدارند؛ جنبه های زندگی روزانه قهرمانان و شجاعان را همچون مبارزات، مجالس سرور، می آشامی و تفریحات را مطرح میسارند و خاصه از عشق بیمانند قهرمانان به مرکب خویش (همچون علاقه رستم به اسب خویش، رخس) و غیره گفتگو میکنند [۳۶]

«پادشاه بیمار بخارا»، که احتمالاً از سفرنامه برنز اقتباس شده است، صحنه ای از زندگی شرقی را نشان میدهد که در آن شاه نقش شخص مستبد و روشن و خیرخواهی را ایفا مینماید؛ لیکن غیر از حضور حسین یعنی تقال سنتی که وزیر باو چنین خطاب میکند:

[«ای گوینده قصه های شرین که از خاطر خود یا فردوسی و دیگران نقل میکنی،»]^۱

هیچ چیز که با موضوع گفتگوی ما ارتباط داشته باشد در آن وجود ندارد [۳۷]

از میان تقلیدهای فراوانی که از «شاهنامه» بعمل آمده است، همچون کتابهای دیگری که به روایت داستان خانواده رستم میپرداخته اند و مجموعاً دوره حماسی کاملی بوجود آورده اند، از قبیل «گرشاسپ نامه»، «سام نامه»، «فرامرز نامه»، «جهاگیر نامه»، «بانو گشاسپ نامه»، «برزو نامه» و «بهرام نامه» فقط داستان حماسی اولی شهرتی بدست آورده است. این کتاب در سال ۱۸۳۲ بوسیله شی^۲ با انگلیسی ترجمه شد. ترنرماکان^۳ در ضمیمه چاپی که از شاهنامه فردوسی بدست داده است قطعه مهمی از این اثر را نیز چاپ میکند و آن را به اسدی نسبت میدهد [۳۹].

داستان عاشقانه موسوم به «یوسف و زلیخا» که به فردوسی نسبت داده میشود غالباً بوسیله نویسندگان رومانتیک انگلیسی ناسپرده شده است. این افسانه که از سوره دوازدهم قرآن کریم اقتباس شده است و داستان یوسف و زوجه پوتیفار^۴ را بیان میکند، [۴۱] از جمله موضوعهایی است که مورد توجه شاعران تغزل گوی ایران و آسیای صغیر بوده است. طبق نظر برون^۵ موضوع مزبور حتی مورد توجه شعرای متقدم بر فردوسی قرار گرفته و در میان شاعران بعد از فردوسی «یوسف و زلیخا» جایی که ماهیت عرفانی دارد در ایران و تمام مشرق زمین مورد توجه عموم واقع گردیده است. طبق گفته ا. ج. آربری اولین ترجمه این اثر بشعر آلمانی مربوط بسال ۱۸۲۴ است و اینکار در شهر وین بوسیله . ف. ا. فون روتسواایگ^۶ شوانو^۷ انجام گرفت. اما ترجمه های انگلیسی این اثر مربوط بدوره های جدیدتری میباشند. ر. ت. ه. گریفیث^۸ در سال ۱۸۸۱ و ا. راجرز^۹ در سال ۱۸۸۲ آن را بشعر انگلیسی درآورده اند.

۱- Shea ۲- «Trhou teller of Sweet Tales, Thine own, Ferdousi's, and the others»
 ۳- Turner Macan ۴- Putiphar
 ۵- E. Browne ۶- V.E. Von Rosenzweig Schwannau
 ۷- R.T.H. Griffith ۸- A. Rogers

دوم

نظامی (۱۱۴۰ یا ۱۱۴۱ تا ۱۲۰۲ یا ۱۲۰۳)

«ولیکن در جهان امروز کس نیست

که او را بر هوس نامه هوس نیست»

(خسرو و شیرین نظامی)

اگر نظامی نیز مانند عمر خیام یا حافظ، فیتزجرالد یا گوته خود را یافته بود امروزه در مغرب زمین اینگونه گمنام نمیبود، تا آنجا که گاهی جز نام چیزی از وی نمیدانند [۴۲]. در واقع نویسندگان دوران ویکتوریا خیلی دیر به نظامی توجه کردند و حال آنکه وی قصه‌گویی ممتاز و در عین حال از لحاظ صورت و معنی هم استاد حکایات حماسی عاشقانه و هم اشعار بزمی بود بطوریکه اولین اثر مهمی که درباره شخص نظامی نشر یافت در سال ۱۸۷۱ در لایپتسیگ و بوسیله دکتر ویلهلم باخرا^۱ و تحت عنوان «زندگی و آثار نظامی و دو فصل از اسکندرنامه نظامی همراه با متن فارسی در ضمیمه»^۲ بوده است. دو سال بعد از آن ساموئل رابینسون^۳ این اثر را با انگلیسی ترجمه کرد و کتاب او بنام «شرح زندگی و نوشته‌های شاعر ایرانی نظامی»^۴ (لندن و منچستر، سال ۱۸۷۳ با قطع یک شانه دهم) بنویس خود مآخذ کار. ا. ج. برون قرار گرفت [۴۳].

با اینحال، در این مورد نیز اول با سر ویلیام جونز بود که از این شاعر گفتگو بمیان آورد و تحت عنوان «اطلاع بر حکایات و افسانه‌های نظامی»^۵ بیست حکایت یا افسانه از «مخزن الاسرار» [۴۴] را ترجمه کرد که قبلاً از آن گفتگو کرده‌ایم [۴۵]. این حکایات اخلاقی فقط باین منظور بکار میرفتند که مفاهیم ناپیدای گفتارهایی را که درباره

۱ - DR. Wilhelm Bacher

۲ - *Nizāmi Leben und Werke und der Zweite Teil des Nizāmischen Alexanderbuches mit Persischen Texten als Anhang*

۳ - Samuel Robinson

۴ - *Memoir of the Life and Writings of the Persian poet Nizami*

۵ - *Advertisement to the Tales and Fables of Nizami*

مسائل مختلف (از قبیل عدالت، حکومت، استقلال، تأمین و غیره) آورده میشد مشخص وزنده سازند. مثلاً یکی از این گفتارها «درباره عدالت» بعنوان مثال «نوشیروان و وزیر» او را در حکایتی وارد میسازد. وزیر که چنین وانمود میساخت که زبان حیوانات و طیور را میفهمد اختلاف مابین دو جغد را درباره دهات مخروبه تعبیر میکند و ضمن آن پادشاه را بعلت عدم رعایت عدالت و غفلت از حال رعایا مورد سرزنش قرار میدهد [۴۶]. کسی نمیداند که چگونه همین داستان بوسیله آدیسون [۴۷] به «سلطان محمود و وزیر او» نسبت داده شده است.

شاید بکفورد نیز نظامی رامیشناخته و درباره «خسرو و شیرین» و «لیلی و مجنون» او چیزی شنیده بود، زیرا این دو حکایت که در مجموعه مشهور «کتابخانه رومانیها»^۱ نشر یافته بود در میان مآخذ کتاب «واثق» [۴۸]. ذکر شده است. سپس اشارات دیگری باین حکایات که بوسیله شعرای سه گانه یعنی سائی، بایرون و مور انجام گرفته است نشان میدهد که آنان نیز درباره این حکایات چیزی میدانسته اند؛ و شاید منبع اطلاع آنها دو ترجمه اولی بوده است که بوسیله لودویگ هاین^۲ به لاتینی (سال ۱۸۰۲) و بوسیله فون هامرپورگشتال^۳ (سال ۱۸۰۹) [۴۹] انجام گرفت و هر دو آنها بطبع رسیده است.

ظاهراً اسحق دیسرائلی^۴ مؤلف کتابهای «بدبختی های مؤلفان»^۵ (سالهای ۱۸۱۲ و ۱۸۱۳) و «مجادلات مؤلفان»^۶ (سال ۱۸۱۴) اول کسی بود که در صدد اقتباسی از «لیلی و مجنون» برآمد و در واقع ویلیام اوسلی، مترجم کتاب «بختیار نامه» (بسال ۱۸۰۱) بود که توجه دیسرائلی را باین داستان جلب کرد. با اینحال اولین کوشش ثمربخش برای ترجمه قسمتی از «خمس» نظامی بوسیله جیمز آتکینسون (۱۷۸۵-۱۸۵۲) انجام گرفت که بعد از ترجمه خلاصه شاهنامه در سال ۱۸۳۵ به ترجمه «لیلی و مجنون» اقدام کرد و آنرا بشعر انگلیسی در آورد. ترجمه شاهنامه موجب شده بود که وی بدریافت مدال طلای «صندوق تراجم شرقی»^۷ توفیق یابد و ترجمه لیلی و مجنون نیز کمتر از آن شهرت نیافت زیرا تا سال ۱۹۰۵ چندین بار تجدید طبع شد.

خلاصه، «خمس نظامی» یعنی مجموعه آثار وی هیچگاه بوسیله شخص واحدی ترجمه نشد. طی قرن نوزدهم این حماسه های بزرگ گاه و بیگاه شهرتی می یافتند و بتدریج چاپ یا تجدید چاپ میشدند [۵۰]؛ لیکن آثار مزبور در انتظار ترجمه هایی که بواقع درخور آنها باشد

۱- «Bibliothèque des Romans»

۲- Ludwig Hain

۳- Von Hammer Purgstall

۴- (1766-1848) Isaac Disraeli

۵- Calamities of Authors

۶- Quarrels of Authors

۷- Oriental Translation Fund

می‌بایست تا قرن بیستم در انتظار بمانند: از قبیل ترجمه «هفت پیکر» بوسیله س. ا. ویلسون^۱ [۵۱] (در سال ۱۹۲۴) و ترجمه «مخزن الاسرار» (در سال ۱۹۴۵) بوسیله غلامحسین داراب [۵۲]، و حال آنکه «اسکندر نامه» در سال ۱۸۸۱ بوسیله کاپیتن ویلبرفورس کلارک^۲ با انگلیسی ترجمه شده بود [۵۳].

در عین حال نباید کوشش یکی از دوستان ارشد شعر فارسی و اندیشه ایرانی رانیز از یاد ببریم که همواره امیدوار بود بتواند خوانندگان انگلیسی را با ادب فارسی آشنا سازد؛ این شخص لوئیزا استوارت کاستلو^۳ (۱۷۹۹-۱۸۷۰) بود که در کتاب کوچکی بنام «گلستان پارسی»^۴، بسال ۱۸۴۵، بخش‌هایی از آثار شعرای ایرانی و خاصه فردوسی، رودکی، نظامی، سعدی، ملای رومی، حافظ، جامی، هاتفی و دیگران را با انگلیسی ترجمه کرد. این مجلد کوچک که تذهیب کاری زیبایی زینت بخش آن بود در سالهای ۱۸۹۹ و ۱۹۱۳ تجدید چاپ شد. مترجم این کتاب که تقریباً تمام تفحصات بزرگترین خاورشناسان را مطالعه کرده است بروش جونی مدعی است:

«که زبان فارسی غنی‌ترین و شیرین‌ترین زبانهای جهان است و ایران به تنهایی بقدر تمام اروپا شاعر بوجود آورده است»^۵

اگرچه اصلاً اطلاعی از این موضوع نداریم که آیا وی بقدر کفایت زبان فارسی میدانسته است یا نه، نامستقیماً موفق به ترجمه شود (زیرانه «فرهنگ زندگینامه‌های ملی»^۶ و نه «کتاب‌شناسی ادبیات انگلیسی کیمبریج»^۷ چیزی درباره اطلاعات او در زبان فارسی نمی‌گویند) باز هم کوشش‌های وی نشان می‌دهد که وی غنای شعر و لطف حکایات فارسی را بخوبی درک کرده است [۵۴]. وی شخصی فوق‌العاده است که هنرمند تولد یافته و انواع هنر علاقه‌مندی داشته است [۵۵]. اما درباره افسانه‌های فارسی، وی برخی از آنها را که مربوط به شاهنامه است مورد توجه قرار داده و با کمال حسن سلیقه یکی از ظریف‌ترین فصل‌های شاهنامه را انتخاب کرده و نام آن را «گلزار دختران افراسیاب»^۸ گذاشته است [۵۶]. همچنین وی توضیحاتی بشعر درباره داستان «سیمرغ یا عنقا» [۵۷] بدست داده است. خانم لوئیزا آنجا که گفتگو از نظامی بمیان می‌آورد، ابتدا آثار مهم او را ذکر میکند و آنگاه خطوط اصلی «خسرو شیرین» [۵۸]

۱- C. E. Wilson

۲- Capitaine H. Wilberforce Clark

۳- Louisa Stuart Castello

۴- *The Rose Garden of Persia*

۵- «*Dictionary of National Biography*»

۶- «*Cambridge Bibliography of English literature*»

۷- «*The Garden of the Daughters of Afrasiab*»

و افسانه فرهاد را مطرح میسازد. از این سه قهرمان کتاب یکی خسرو پرویز پادشاه ساسانی است که شهرت عظمت و تجمل دربار او ضرب المثل شده است [۵۹]. مشهور است که وی عاشق دختر موریس^۱ (۵۸۲ تا ۶۰۲ بعد از میلاد) پادشاه روم شرقی شد و با وی ازدواج کرد. این دختر ایرن^۲ نام داشت و نام فارسی «شیرین» از آن اقتباس شده است. فرهاد سنگ تراش رقیب تیره روز خسرو بود که در آرزوی وصال محبوب کوه ییستون راسر اسر سوراخ کرده بود، اما بر اثر خبر دروغین مرگ شیرین جان بکام مرگ داد [۶۰].

متأسفانه لزوم رعایت اختصار اجازه نمیدهد که مقتبسی از سایر حکایات وی در اینجا بیاوریم؛ فقط کافیهست متذکر شویم که داستان «**خواجه الیاس و مهرالنثار**» (کذافی الاصل)^۳ [۶۱] که بوسیله شیخ فیضی مؤلف «**ماها باریت**»^۴ نقل شده بسیار جالب توجه است. مورخ معروف فرشته، از این داستان الهام گرفت و در کتاب خود فصل مربوط به تولد دختر کی رادر صحرا و در بدترین شرایط تنظیم نمود [۶۲]. این دختر کوچک خواجه الیاس بعدها ملکه سلیم شد که جهانگیر (پسراکبر) لقب یافت، و خود ملکه بنام «نور محل» موسوم گردید و اشعار توماس مور موجب شهرت وی شده است.

ژول موهل درباره اسکندر نامه و سایر رومانیهای تاریخی چنین نظر داده است؛ که بعد از فردوسی و اولین پیروی کنندگان روش او، سنت حماسه سرایی در ایران رو بانحطاط گذاشت و بصورت تغنی حکایات و افسانههای عجیب درآمد و اول کسی که این روش را متداول کرد نظامی بود. طبق گفته او:

[وی شاعر بزرگی بود که بسرائیدن اشعار بزمی و تعلیمی میپرداخت و در حکایات فقط بموضوعهایی توجه داشت که با اخذ نتایج اخلاقی یا ترسیم شورو احساسات توافق داشته باشد] [۶۳]

بعیقه موهل با وجود اینکه تمام منظومه های نظامی از قبیل «**اسکندرنامه**» و «**خسرو و شیرین**» و حتی «**هفت پیکر**» و «**بهرام نامه**» آثاری از خویشاوندی با ادبیات حماسی دارند باز هم نمیتوان نظامی را در شمار شاعران حماسه سرا محسوب داشت. ونیز وی چنین میگوید: «وی مردی از اهل ادب بود که داستانهای خود را از میان حکایات فارسی و یا حکایات عرب [۶۴] اختیار میکرد، فقط با این شرط که این حکایات محل خوبی برای سبک و روش فکری درخشان وی باشند» [۶۵]

«**داستان اسکندر**» نظامی از دو قسمت تشکیل میشود. قسمت اول که «**شرفنامه**» یا

«اقبال‌نامه» نام دارد از فتوحات قهرمان گفتگو میدارد و حال آنکه در قسمت دوم که به «خردنامه» موسوم است اسکندر بمرد خردمند و پیغمبر مبدل میشود [۶۶]. همانطور که فردوسی کوشش کرده است که اسکندر پسر فیلیپ مقدونی را ایرانی قلمداد کند و وی را نایب‌الداری دارا (داریوش سوم) خوانده است، [۶۷] نظامی نیز به پیروی از استاد متقدم و نیز از افسانه یونانی، اسکندر کبیر را سردی خارق‌العاده و پیغمبری از نژاد سامی میدانند. طبق گفته نظامی اسکندر که از مادری با کره تولد یافته بود از طرف فیلقوس (فیلیپ) «پادشاه یونانیان و روسان و فرنگان» پذیرفته شد و بوسیله ارسطو تربیت گردید.

داستان‌سرایی نظامی مکرر متوقف میشود، و ضمن حکایات گفتگو از تمام شعب دانش آن زمان بمیان میآید. به مفهوم دیگر: «موضوع حکایت بصورت تحسین‌آمیزی قابلیت اختلاط با تاریخ توسعه علمی و فلسفی دارد که نظامی آنها را در سباحت مابین اسکندر و استادش ارسطو و دانشمندان دیگر جای میداده است» [۶۸]. با این حال چندان جای تعجب نیست که در آثار نظامی تا این اندازه لیاقت و تدبیر به اسکندر نسبت داده شده است زیرا فردوسی نیز اسکندر را زائر مکه معرفی میکند و جستجوی آب حیات را باو نسبت میدهد. افسانه اخیر از جمله موضوعهایی است که بیش از همه مورد توجه شاعران فارسی زبان قرار گرفته است:

[«خورشید درآبهای رژف ناپدید میگردد و در ماوراء این آبها زمین غرق در تاریکی است و در میان این تاریکی‌ها چشمه معجزه‌آسایی وجود دارد که جوانی و عصمت را باز میگرداند؛ اسکندر بیهوده در جستجوی این چشمه است» [۶۹]]

و نظامی نیز عیناً از همین جستجوی عارفانه اسکندر گفتگو میکند. طبق اظهار فردوسی اسکندر با مرغان تکلم میکند و ملک مقرب اسرافیل را، که شیپور احضار روز معاد را در دست دارد، ملاقات کرده و دیواری از پولاد در مقابل اقوام یا جوج و ماجوج بنا کرده است و غیره و [۷۰].

به این طریق نظامی نیز، همچون بسیاری دیگر از مؤلفان شرقی، با پیروی از فردوسی نه فقط اسکندر را چون فاتح بزرگ و بنانهنده شهرها نگریسته بلکه در عین حال او را مانند قهرمانی خوانده است که بحدود عالم دست یافته بود [۷۱]. مغرب‌زمین و مشرق برای مطالعه در داستان بزرگ اسکندر از مآخذ مشترکی بهره‌برداری کرده‌اند که در داستان معروف یونانی، که به غلط به گالیستن^۱ نسبت داده شده، مذکور است. نکته‌ای که در این مورد جلب توجه میکند شباهتی است که مابین این اسکندر و اسکندر «افسانه‌های مشرق»^۲ و یا آنکه در «داستانهای موزون»^۳ بنام «سلطان اسکندر»^۴ آمده است، وجود دارد [۷۲]

۱ - Gallisthène

۲ - «Legends of the East»

۳ - «Metrical Romances»

۴ - «King Alisaunder»

قبلا گفتیم که نظامی استاد مسلم شعر یزمی وعاشقانه بوده است. در آخرین منظومه خویش که در پنجاه و هشت سالگی تنظیم کرده داستان «**هفت پیکر**» یا هفت نقش را ترسیم میکند که بدعت موضوع و لطف سخن وی نام جاوید برای او بوجود آورده است [۷۳]. طبق روایت «**دایرة المعارف بریتانیکا**» قصه شهزاده خانم روسی (که روز سه شنبه در زیر گنبد سرخ رنگ متعلق بکره مریم حکایت شده است) ضمن اوپرای مورد اقتباس گوتزی^۱ و شیلر^۲ قرار گرفته و نام آن را «**توران دوت**»^۳ یعنی [۷۴] توراندخت گذاشته اند. یکی از آثار پوچینی^۴، یعنی ایجاد کننده «**خانم پروانه**»^۵ نیز همین موضوع و همین عنوان را دارا است. با وجود اینکه ادبیات انگلیسی مبیایست تا سال ۱۹۲۹ در انتظار بماند تا ترجمه ای اصیل، با شعر آزاد، از این افسانه ها بدست آورد، باز هم بر ما واجب است که باختصار از موضوع این منظومه گفتگو کنیم. قهرمان این حماسه بهرام گور پادشاه ساسانی است. هنگامیکه هنوز ولیعهد بود روزی در طالار مسدودی از کاخ خورنق تمثال هفت دختر جوان کشف میکند که هریک از فرط زیبایی همچون آفتاب بوده اند. لوحه ای اسرار آمیز چنین پیش بینی میکرد که طبق فرمان اختران، روزی که بهرام پادشاه ایران شود با هفت شاهزاده خانم متعلق به هفت کشور جهان ازدواج خواهد کرد. چون بهرام به پادشاهی رسید هفت شاهزاده خانم را که متعلق بکشورهای هند، چین، خوارزم، ممالک اسلاو، ایران، روم شرقی و دیار مغرب بودند بزنی خواست و نگاه کاخ وسیعی برای زنان خود بنا کرد که دارای هفت گنبد برنگهای هفتگانه ستارگان سیار بود. در هر روز هفته وی بسراغ یکی از شهزاده خانم ها میرفت که رنگ گنبد وی با این روز از هفته بستگی داشته است و هریک از ایشان برای وی داستانی نقل میکردند. این دوره با روز شنبه که نظیر زحل با رنگ سیاه است شروع میشود و به روز جمعه که نظیر آن زهره سفید رنگ میباشد خاتمه مییابد. مابین این دو حد سیارات دیگر و اختصاصات تصویری آنها قرار گرفته اند

روزهای هفته	سیارات	رنگها
شنبه	زحل	سیاه
یکشنبه	خورشید	زرد
دوشنبه	ماه	سبز
سه شنبه	مریم	سرخ
چهارشنبه	عطارد	آبی
پنجشنبه	مشتری	چوب صندل
جمعه	زهره	سفید

۱ - Gozzi

۲ - Schiller

۳ - Turandot

۴ - Puccini

۵ - «Madame Butterfly»

متأسفانه موقع و محل کافی در این رساله وجود ندارد تا بتوانیم حتی خلاصه‌ای از هر یک از این داستانها بدست دهیم، لیکن نمیتوانیم از ذکر چند جمله از دلایل بسیار مستحکم ژان-ریپکا^۱ [۷۵] در این مقام خودداری کنیم؛ وی چنین میگوید: «در اینجا فقط موضوع داستانسرایی ساده در میان نیست بلکه گفتگو از هفت افسانه خیال‌انگیز و دلنشین است که اشارات آن جاذب و تمثیل‌ها و تصورات آن رنگارنگ و فن حماسه‌سرایی در آن چه از لحاظ مجموع و چه در ذکر جزئیات حیرت‌انگیز است». اگرچه در «هفت پیکر» نظامی عناصر و عوامل حیرت افزا و عاشقانه حاکم بر داستانها هستند، لیکن خود این عوامل موجب عمیق‌ترین تحلیل‌های روانشناسی میگردند و هنر نظامی خاصه آنجا ارزش جهانی مییابد که ملاحظات ظریفی درباره حقایق اخلاقی و روانی ذکر میکند. چنانکه ژان ریپکا متذکر میگردد: «از قدیم‌ترین ایام تا دوران ما هیچک از اهل ادب فارسی نتوانسته است با شور و نشاط بیشتری درباره موضوع ممنوع و هولناک مسلمانان، یعنی روابط مابین مرد و زن گفتگو کند..... در تمام ادبیات بزرگ فارسی و بطور کلی در مجموعه ادبیات اسلامی منحصرأ فقط یک نظامی وجود دارد و بس» [۷۶]

بعقیده ا. برتلز^۲: «نظامی بعنوان استاد حکایات حیرت‌انگیز، ا. ت. آ. همافمان^۳ (۱۷۷۶-۱۸۲۲) و ژ. کالو^۴ (هنرمند فرانسوی ۱۵۹۲-۱۶۳۵) را بخاطر می‌آورد. وی چهره‌های خارق‌العاده خود را بهمان صورت نافذی بخواننده آشکار می‌سازد که این دو هنرمند - اروپایی کرده‌اند» [۷۷]. این جنبه حیرت‌انگیز ماجراهای وحشت‌آور خاصه در داستان «ماهان» یا داستان چهارشنبه ملاحظه میشود.

اولین این حکایات که بوسیله شهزاده خانم هندی در کاخ سیاه روایت شده دارای اهمیت خاصی است زیرا در عین حال سوگواری ابدی و هوس دائمی را مشخص میدارد. گذشته از این شباهت‌های جالب توجهی مابین این حکایت و موضوع یکی از داستانهای «هزار و یکشب» وجود دارد و آن داستان وزیر پنجم است (در حکایت پادشاه و پسرش و دوشیزه و هفت وزیر) [۷۸]. همین داستان موجب الهام ویلیام موریس^۵ برای نوشتن حکایت «سردی که دیگر نخندید»^۶ گریده است [۷۹].

۱- Jan Rypka

۲- E. Berthels

۳- E. T. A. Hoffmann

۴- J. Callot

۵- William Morris

۶- «The Man who never laughed again»

سوم

سعدی تمثیل ساز (۱۱۸۴ - ۱۲۹۱)

«تو درجائیکه سعدی مستقر است آرام بگیر، که او عقل خدایان است.»

(امرسون)

سومین نفر از شاعران بزرگ «داستانسرا» و یکی از پیغمبران شعر فارسی، طبق بیتی که ضرب‌المثل شده است [۸۰]، سعدی است. حقیقت آنست که مشهورترین آثار او یعنی «گلستان» و «بوستان»، که اولین آنها بیش از سه قرن قبل بر مردم اروپا مکشوف گردید از افسانه‌ها و تمثیل‌ها و تاریخچه‌ها تشکیل یافته است؛ و همه آنها بی استثناء دارای عنوان «حکایت» میباشند و حال آنکه گاهی فقط از چند جمله شاعرانه تشکیل مییابند. بطوریکه پروفیسور هانری ماسه اظهار کرده است [۸۱]: غالب آنها میبایست از مآخذ شفاهی سرچشمه گرفته باشند. اشخاصی که در این حکایات نقشی دارند گاه از کسانی هستند که در قرآن و یا در حدیث‌های اسلامی از آنها نام برده شده است (مانند لقمان و موسی و غیره) و گاهی کم و بیش از شخصیت‌های تاریخی میباشند، مانند حاتم طایی، علی (ع)، هارون الرشید، عمر بن عبدالعزیز، الب ارسلان و غیره، لیکن چنانکه همین زندگینامه نویس سعدی اظهار داشته است: «اطلاع قطعی از این موضوع غیر ممکن است که آیا شاعر درباره آنها به مطالعات تاریخی پرداخته بوده است یا نه» [۸۲]

گروه دیگر از کسانی که در داستانهای «بوستان» و «گلستان» با آنها برخورد میکنیم عبارتند از پادشاهان و قهرمانان ایران، از پیشدادیان تا ساسانیان، همچون جمشید، فریدون، زال، رستم، اردشیر بابکان، بهرام گور، نوشیروان و دیگران و این موضوع از سویی وابسته به نفوذ «شاهنامه» است، که سعدی مکرر از آن نام میبرد، و از سویی دیگر با سنت‌های شفاهی بستگی دارد. گذشته از جهان قهرمانی «شاهنامه»، هر بار که سعدی بداستانهایی مانند «لیلی و معجون» و «خسرو و شیرین» و افسانه اسکندر اشاره میکند یادگار حماسه‌های عاشقانه نظامی نیز در نظر او آشکار است. این واقعیت که وی از «کلیده و دمنه» و سایر مجموعه‌های حکایات همچون مجموعه «چهل وزیر» و صورتهای دیگر آنها اقتباس کرده است از روی تشابهاتی معلوم میگردد که مابین داستانهای «گلستان» و «بوستان» و حکایات مجموعه‌های مزبور وجود دارد [۸۳].

«با وجود اینکه سعدی اصلاً کوششی بعمل نیاورده است که کتاب داستان یا حکایتی

طویل تنظیم کند» [۸۴]، چنانکه فردوسی ونظامی کرده‌اند، وعلی‌رغم اینکه داستانهای او غالباً بچند جمله و یا منحصرأ «چند کلمه زیبا» ختم میگردند باز هم دلایل فوق اطلاق نام «داستانسرا» رابروی توجیه مینماید.

آنچه درباره این «داستانسرا»، که بی اغراق بزرگترین شهرت را نه فقط درکشور خویش بلکه درخارج ازآن نیز بدست آورده، گفتنی است قبلاً بوسیله هانری ماسه دراثروی بنام «گفتار درباره سعدی شاعر»^۱، همراه با کتابشناسی سعدی^۲ گفته شده است. درواقع سعدی تنها شاعر ایرانی است که درباره او شرح حالی اینقدر جامع و کامل نوشته شده است و این کتاب یگانه ماخذی است که تمام دایرة المعارف‌ها و فرهنگ‌ها وزندگی نامه نویسان، مشتاقان اطلاع بر احوال شاعر شیراز رابوسی آن رهبری میکنند. دراین شرایط بدیهی است که ما ازاین چشمه خشک نشدنی اقتباس بسیار کرده‌ایم و شاید، صرفنظر از ملاحظات تاریخی درباره سعدی و ادیبان انگلیسی زبان دردوره ملکه ویکتوریا، چیزی نگوئیم که قبلاً دراین اثرگفته نشده باشد.

سعدی برخلاف سایر هموطنانش ازاین مزیت برخوردار بود که ازابتدای قرن هفدهم دراروپا شناخته شده بود [۸۵]. درسال ۱۶۳۶، یعنی شصت و هشت سال پیش ازاینکه ترجمه «هزارویکشپ» بوسیله آ. گالان نشر یابد، کتاب گلستان او بوسیله آندره دوریه^۳، اولین مترجم قرآن مجید (۱۶۴۷)، ترجمه شده بود و همین مسئله که ترجمه کتاب او یازده سال نسبت به ترجمه قرآن متقدم است شهرت او رامیرساند. بنابراین بار دیگر افتخار شناساندن این شاهکار ادب به مغرب‌زمین نصیب فرانسه بوده است. ازآن پس شهرت سعدی، گرچه درحوزه‌ای محدود بود، برمبانی مستحکمی مستقرگردید. طبق اظهار نظر صحیح گارسن دوتاسی^۴ «وی تنها نویسنده ایرانی است که دراروپا شهرت عام یافت» [۸۶]. آنگاه آلمان با ترجمه‌های اخسن باخ^۵ و اولتاریوس^۶ درپی فرانسه آمد و جانتیوس^۷ درآستردام متن فارسی رابا ترجمه‌ای لاتینی منتشر کرد و همزمان با آنها ترجمه هلندی. ی. ف. دوئیسبرگ^۸ نشر یافت [۸۷]. سعدی درمشرق زمین خاصه درترکیه و هندوستان چنان شهرت داشته است که برخی ازادبا او را «شهزاده شاعران ترک» و یا «شاعر هندوستانی» نام داده‌اند.

لیکن اثر سعدی درقرن هیجدهم و خاصه درقرن نوزدهم رواج یافت و آن هنگامی بود

۱- «Essai sur le poète Saadi»

۲- «Bibliographie de Saadi»

۳- André du Ryer

۴- Garcin de Tassy

۵- Ochsenbach

۶- Olearius

۷- Gentius

۸- J. V. Duisberg

که ترجمه‌ها و مقتبسات از سعدی رویافزایش نهاد. در میان نویسندگان انگلیسی آدیسون اول کسی است که یکی از «تمثیل»‌های «بوستان» را طی یکی از «مقالات» خود تحت عنوان «تمثیل فارسی قطره آبی که بمروارید مبدل گردید»^۱ آورده است [۸۸]. احتمالاً مقاله نویسنده انگلیسی این اقتباس رامهون ترجمه قطعاتی از «بوستان» بوسیله شاردن است، زیرا اولین ترجمه فرانسوی بوستان فقط در سال ۱۷۶۲ نشر یافت [۸۹]. سال ۱۷۷۴ مشخص انتشار سه اثر مهمی می‌باشد که شهرت سعدی را معلوم می‌دارند:

اول- کتاب آبه بلانشه^۲: «افسانه‌های اخلاقی و داستانهای شرقی»^۳ با قطع

یک هشتم

دوم- کتاب استفن سولیوان^۴: «تمثیل‌های منتخب از گلستان، یابستری از گل‌ها،

ترجمه از متن فارسی سعدی». [۹۰]^۵

سوم- «اشعاری که بیشتر شامل ترجمه از زبانهای آسیایی هستند»^۶ از سر ویلیام

جونز.

«گلستان» بخصوص یکی از اولین آثار کلاسیک فارسی است که هم در هندوستان و هم در انگلستان ترجمه و چاپ و مکرر تجدید چاپ گردید. در هندوستان بخصوص سبک - روشن و ساده سعدی موجب شده بود که این کتاب را برای تدریس در مدارس بکار برند. این کتاب را برای آموختن زبان فارسی به انگلیسیان و هندیان در کالج‌ها و هر جای دیگری که زبان فارسی آموخته می‌شده است بکار می‌برده‌اند. بهمین دلیل است که از هفتاد و پنج چاپ کامل «گلستان» که در «کتابشناسی سعدی» [تألیف هانری ماسه] [صفحه ۷] شماره شده و از ۱۸۰۳ تا ۱۸۹۷ نشر یافته است همگی (باستثنای چاپ ن. سمله^۷ در پاریس و چند چاپ دیگر در ایران) در شهرهای بزرگ هندوستان همچون کلکته، بمبئی، لکنهؤ، کاونپور، لاهور، دهلی و غیره نشر یافته‌اند. غالب این نشریات با لغت نامه‌ها و حواشی بزبان انگلیسی همراه هستند. «بوستان» نیز در هندوستان از همین شهرت عام برخوردار بوده است و حال آنکه طبق گزارش دفره‌مری^۸ [۹۱] اولین چاپ کاملی که از آن در اروپا نشر یافت مربوط بسال ۱۸۵۸ است که

۱- «Persian Fable of the Drop of Water which became a Pearl»

۲- Abbé Blanchet

۳- «Apologues et Contes Orientaux»

۴- Stephen Sullivan

۵- «Select Fables from the «Gulistan» or the Bed of Roses, translated from the original Persian of Saadi»

۶- «Poems consisting Chiefly of Translations from the asiatick Languages»

۷- N. Semelet

۸- Defremery

با توجهات «جامعه شرقی آلمان» با ابتکار ش. ج. گراف^۱ در شهر وین طبع رسید. ترجمه‌های کامل واقتباس‌های جزئی متعددی که از دیوان سعدی بعمل آمده بیش از پیش توفیق سعدی را نزد مردم انگلیس معلوم میدارد. فهرست کامل آنها را میتوان در «سعدی و خاورشناسان» [۹۲] بدست آورد. در میان پیشقدمان این راه واجله خاورشناسانی که مفتون گفتار سعدی شدند، برخی از مهمترین آنها عبارتند از: استفن سولیوان، سرویلیام جونز، فرانسیس گلاوین و سرجان ملکم.

گلاوین، اولین مترجم «گلستان» بزبان انگلیسی، قبل از آن «پندنامه» سعدی را به انگلیسی برگردانده بود: «پندنامه، خلاصه‌ای از اخلاقیات، ترجمه بانگلیسی از متن فارسی سعدی شیراز»^۲ (کلکته، سال ۱۷۹۵) [۹۳]. «منشی فارسی» گلاوین نیز همراه با پندنامه است و حکایات جالب این کتاب متن فارسی را نیز در صفحات مقابل همراه دارند. - علانیه پیداست که گلاوین که عضو جامعه آسیایی بنگال بوده است میخواست که تراجم بهترین آثار کلاسیک زبان فارسی را برای کالج فورت ویلیام^۳ آماده کند [۹۴]. غیر از ترجمه‌های مهم او، «فرهنگ فارسی، هندوستانی، انگلیسی»^۴ وی (سال ۱۸۰۹) نیز کاری با ارزش میباشد [۹۵]

در تمام دوران ویکتوریا این شهرت عام سعدی اصلا کاهش نیافت. از جمله بهترین آثار این دوره با ترجمه دیگر گلستان بوسیله جیمز راس^۵ مواجه میشویم: «گلستان یا باغ گل شیخ سعدی شیرازی ترجمه بانگلیسی.....» از متن فارسی جنیتوس، همراه مقاله‌ای درباره زندگی و نبوغ سعدی^۶. زندگینامه سعدی در سال ۱۸۵۱ طی «یادداشت‌هایی درباره زندگی شاعران ایرانی همراه ملاحظات توضیحی و انتقادی»^۷ [۹۶] بوسیله سرگور اوسلی

۱- CH. G. Graf

۲- *Pundnameh, a Compendium of Ethics, translated from the Persian of Sadi of Shiraz into English*

۳- Fort William

۴- *Persian, Hindustani, English Dictionary*

۵- James Ross

۶- *The Gulistan or Flowergarden of Sheikh Sadi of Shiraz, Translated into English ... from the persian text' of Gentius, together with an Essay on Sadi's life and genius*

۷- *Bibliographical Notices of Persian Poetes, with Critical and Explanatory Remarks*

نوشته شد. طبق گزارش ژول موهل این کتاب بعد از مرگ مؤلف بوسیله م. رینولد^۱ با تمام رسید.... ووی در این باره چنین مینویسد: «با وجود آنکه این کتاب از قطعات مجزا تشکیل یافته است باز هم در راه کسب اطلاع ما بر ادبیات فارسی متمم مطبوع و مفیدی است» [۹۷]. بالاخره در سال ۱۸۵۲، کمی قبل از اینکه «رباعیات خیام» مکشوف شود، ترجمه‌ای از گلستان نشر یافت که برای اولین بار هم به نثر و هم به نظم و همراه با مقدمه و یادداشت‌هایی درباره زندگی مؤلف بوده است که از روی «آتیشکده» (کذافی الاصل) بوسیله ادوارد ایستویک^۲ ترجمه شده بود. «کتابشناسی سعدی» سی ترجمه مختلف گلستان را نام میبرد که از آن تاریخ تا سال ۱۹۱۳ بچاپ رسیده‌اند که اصیل‌ترین آنها ترجمه ش. دفرمری (۱۸۵۸) بزبان فرانسوی است و حال آنکه بوستان میبایست هنوز مدتها در انتظار ترجمه شایسته‌ای بماند زیرا ترجمه کاپیتن. ه. ویلبر فورس کلارک (لندن، با قطع یک هشتم) تاریخ ۱۸۷۹ دارد و ترجمه باریه دومینار (پاریس، با قطع یک دوازدهم)، که ارنست رنان^۳ آنرا «جشن، تمام اهل سلیقه» [۹۸] نامیده است، بتاریخ ۱۸۸۰ میباید

همچنین طبق «کتابشناسی سعدی» تعداد دانشمندان فرانسوی که درباره سعدی چیزی نوشته‌اند علانیه بیش از نویسندگان تمام کشورهای دیگر است و شاعری بر شهرت عام شاعر «تمثیل‌ساز» در فرانسه میباید. با اینحال این نکته درخور تذکار است که در اثر مزبور نام برخی از ادیبان و نویسندگان انگلیسی زبان ذکر نشده و یکی از آنها فیلسوف و شاعر بزرگ امریکایی ارسون میباید [۹۹]، که تمجیدگر سعدی بود و فکر ایرانی بخش مهمی از فلسفه او را تشکیل میدهد [۱۰۰]. وی مقدمه‌ای تفصیلی بر «گلستان» (ترجمه گلاوین که در سال ۱۸۶۴ در کوئیکورد^۴ بوسیله تیکنر و فیلدز^۵ تجدید چاپ شد). نوشت که طی آن معلوم میگردد که شناخت وی از متفکران ایرانی ابتدا با واسطه مطالعات وی در زبان آلمانی، و خاصه نوشته‌های فون هامرپورگشتال، بوده است. شخص اخیر نبوغ دوستان تن از شاعران ایرانی را - به‌موطنان خود نشان داده بود. روش املائی که ارسون برای نوشتن نام‌های ایرانی بکار میبرد (مانند املائی مجنون و جاسی^۶) نیز نشان میدهد که وی تحت نفوذ زبان آلمانی میباید. بعقیده وی سعدی شیراز همان تجارب عمیق را از زندگی عرضه میدارد که کاردنیا^۷ دورتیز^۷ در پاریس و یا دکتر جانسون^۸ در لندن عرضه داشته‌اند. [۱۰۱] و نیز بعقیده ارسون گرچه در

۱- M. Reynold

۲- Edward Eastwick

۳- Ernest Renan

۴- Concorde

۵- ed. Tickner and Fields

۶- Dschami, Medschnun

۷- Cardinal de Retz

۸- DR. Johnson

شیراز و درمکه عقاید و عادات و روش‌ها و مناظر بدون تردید باهمین عوامل درلندن و نیویورک اختلاف دارند، لیکن با همه این احوال بشریت در همه این نقاط دور از یکدیگر با راحتی مستقر شده است و نتایج اخلاقی و فرهنگی واحدی بدست می‌دهد. وی «طبع‌شاد» سعدی را مورد تمجید قرار می‌دهد و ناخودآگاه وی را امرونی دیگری می‌پندارد. وی عموماً جنبه اخلاقی **گلستان** و **بوستان** را پاک و سالم می‌داند و تفسیرهای وی درباره سبک سعدی بیشتر جنبه بحث اخلاقی دارند تا روش انتقادی. [۱.۲]

یکی دیگر از متبحران بزرگ که به ترجمه «**گلستان**» پرداخت سرریچارد. ف. برتون (۱۸۲۱-۱۸۹۰) است که ترجمه خود را «**حکایاتی از گلستان سعدی**» [۱.۳] نامیده است. مقدمه کتاب تاریخ ۱۸۸۸ یعنی دو سال قبل از فوت مترجم دارد. برتون که بیست و یک زبان می‌دانست و در عربی و فارسی استاد بود قبل از این تاریخ، یعنی در سال ۱۸۸۵ «**هزار و یکشب**» رانیز تحت عنوان «**کتاب هزار و یکشب**»^۲ (درده جلد) با انگلیسی ترجمه کرده بود [۱.۴]. این ترجمه که ما قبلاً بتفصیل از آن گفتگو کرده‌ایم [۱.۵] یکی از اصال‌ترین - ترجمه‌های این کتاب است و دلیلی بر اطلاعات عمیق برتون از تمام مشرق‌زمین می‌باشد که، ماحصل خصایص زبان دانی و تجارب شخصی وی بود که طی مسافرت‌های طویل بدست آورده بود. احاطه وی بر زبان فارسی موجب گردید که ترجمه وی در شمار بهترین تراجم موجود محسوب‌گردد و بسیار جای تعجب است که کوشش وی در این راه حتی توجه ادوارد. ج. برون رانیز، که «**کتاب تاریخ ادبی ایران**» وی شامل ملاحظات درباره مترجمان آثار بزرگ ادبی است، جلب نکرده است.

برای اینکه از حوزه مطالعه خویش خارج نشویم فقط بذکر عنوان کتاب سرادوین آرنولد [۱.۶]: «**همراه سعدی در باغ، یا کتاب عشق**»^۴ (۱۸۸۸) اکتفا می‌کنیم. این کتاب یگانه اقتباسی از شعر سعدی است که بوسیله یک شاعر بزرگ دوران ویکتوریا بصورت حکایتی درآمده است. میرزا حسین، دو زن خواننده ایرانی و یک انگلیسی بازیگران اصلی این داستان شاعرانه هستند. سرود «شیرین» که بوسیله گلبدن تغنی میشود داستان بلبل است که بر اثر فرورفتن خارگل در قلبش بدرد حیات می‌گوید؛ و این افسانه از جمله مورد توجه ترین افسانه‌های ایران است. طبق اظهار دمیستر^۵ [۱.۷] اوسکار وایلد از این موضوع الهام گرفته و در «**بلبل و گل**»^۶ خویش صورت دلفریبی از آن بدست داده است

۱- *Tales from the Gulistan of Saady*

۲- *The Book of Thousands Nights and a Night*

۳ - Sir Edwin Arnold

۴ - *Whth Sa' di in the Garden or the Book of Love*

۵- Demeester

۶- *The Nightingale and the Rose*

چهارم

جامی، عطار و مترجم «رباعیات» خیام

درسه بخش اول این فصل کوشش ما برآن بوده است که مساعی خاور شناسان و علاقمندان بایران را که بیش و کم در راه شناساندن «داستانسرایان» ایرانی تشریک مساعی کرده‌اند متذکر شویم. با اینحال شایسته تذکار است که فقط یک فرد تنها توانست این مساعی را تکمیل کند و ایران و افسانه‌های آن را بصورت نافذ و مؤثری بمردم انگلیس و حتی جهان مغرب بشناساند. این شخص مردی محبوب و منزوی و از دوستان پر حمیت صور مختلف ادبی بود، که نمیدانست با ترجمه چند رباعی از زبان فارسی جهانی را بروی مغرب زمین می‌گشاید، و فیتزجرالد نام داشت.

می‌گویند که اگر فیتزجرالدی وجود نمیداشت خیام همچنان گمنام در مقبره خویش در نیشانور باقی میماند. لیکن خود فیتزجرالد نیز ابدیت نام خویش و نام ابدی کسی را که وی مشهور ساخت مرهون ادوارد بایلز کاول^۱ (۱۹۰۳-۱۸۲۶) دوست خود و استاد زبان فارسی می‌باشد، که بر ذخایر و گنجینه‌های ناشناخته مشرق آگاهی داشت و همواره از نظر خود دفاع میکرد. جای تأسف است که فقط در هنگام گفتگو از فیتزجرالد نام کاول را نیز بی‌خاطر می‌آورند؛ زیرا وی که از هیجده سالگی بایران و ادبیات و زبان آن علاقه‌مند بود [۱۰۸] و مدت‌ها قبل از اینکه شاگردش بفکر ترجمه آثار فارسی برآید، «غزلیات حافظ» و «مثنوی» و جلال‌الدین رومی را ترجمه کرده بود. بعد از اینکه وی در سال ۱۸۵۰ از او کسفورد خارج گردید و تا سال ۱۸۵۶، که طی آن باستانی زبان سانسکریت در «پرزیدنسی کالج کلکته»^۲ منصوب شد، مرتباً با مجلات مختلف درباره ادبیات فارسی همکاری داشت.

متأسفانه برای من ممکن نیست که بیش از این بمطالعه در زندگی و آثار این دودوست بپردازم، که در میان آنها استاد هفده سال جوانتر از شاگرد بود، و نیز نمیتوانم بتفضیل از فیتزجرالد و ترجمه او از «رباعیات» گفتگو کنم. همه این مسائل خارج از حوزه این مطالعه است [۱۰۹]، که بخصوص متوجه داستانها و افسانه‌ها می‌باشد، که اکنون بآنها باز خواهیم گشت؛ لیکن کافیت این نکته را متذکر شویم که ترجمه مزبور، با وجود آنکه جز ندایی از خیام و

۱- Edward Byles Cowell

۲- Presidency College of Calcutta

توسعه آزادی از افکار او نیست، برای شناسایی ایران و قهرمانان و شخصیت‌های افسانه‌ای آن بیش از هر داستان دیگری مؤثر واقع شده است؛ زیرا چنانکه فرانسویس و استون^۱ اظهار داشته است [۱۱۰]: «عمرخیام هنوز هم نماینده و مشخص ایران است»؛ و در غیر این صورت مغرب زمین به داستان جمشید و دیگر پادشاهان توجهی نداشته است:

«..... ما راجه کار است»^۲

با کیقباد بزرگ یا با کیخسرو» «فیتزجرالد»

این مترجم شهیر «رباعیات» دو حکایت فارسی بشعر انگلیسی در آورده است که یکی بنام «سلامان و ابسال» (۱۸۵۶) از جامی است و دیگری از صوفی بزرگ عطار و عنوان آن «منطق الطیر» است (۱۸۶۲) که وی آن را با عنوان «چشم اندازی از مجلس طیور فریدالدین عطار»^۳ ترجمه کرده است:

۱- Francis Waston

۲- «...What have we to do With Kaikobad the Great, or Kai-khosru»

۳- *A Bird's Eye-View of Farid uddin Attar's Bird-Parliament*

الف - جامی (۱۴۱۴-۱۴۹۲) و «سلامان واپسال» وی [۱۱۱]

درحالیکه داستانهای عاشقانه «یوسف وزلیخا» و «شیرین و خسرو» ویا «لیلی و مجنون» [۱۱۲] موجب الهام بسیاری از شاعران ایرانی و عرب گردید، جامی یگانه کسی است که - داستان عشق سلامان واپسال را مورد تغنی قرار داده است

سلامان واپسال نام افسانه‌ای سمبولیک و عرفانی است که بوعلی سینا آن را برشته تحریر آورده و در فهرست آثار او، که بوسیله جوزجانی منظم گشته، مندرج است. اکنون بی اینکه خود را وارد تنگنای فلسفه و ملاحظات ماوراء الطبیعه سازیم اکتفا بان میکنیم که موضوع داستان مزبور را، که ظاهراً دارای مبادی یونانی است، مذکور داریم.

اصل افسانه مزبور طبق روایت بوعلی سینا چنین است: سلامان واپسال دو برادر از یک پدر و مادر بودند؛ اپسال یعنی برادر کوچکتر مورد عشق پرشور زن برادرش قرار داشت؛ زن مزبور بمنظور اینکه عشق خویش را ارضاء کند پیشنهاد کرد که خواهر خود را بزنی باپسال بدهد، باین فکر که در شب زفاف خود جای خواهر را اشغال کند. لیکن اپسال که در حساس-ترین لحظه، بوسیله هاتفی غیبی، از حقیقت آگاه شد، توانست یا جدال با نفس از تقصیری بزرگ نسبت به برادرش اجتناب کند.... در این داستان اپسال قدرت عروج انسانی را نشان میدهد که بالاخره توفیق آن مییابد که بر شهوات و هواهای نفسانی غلبه کند و حال آنکه - و ساوس مزبور بوسیله زن سلامان نموده شده است [۱۱۳].

صورت دیگر این حکایت آنست که سلامان واپسال داستان دو برادر نیست بلکه داستان عشق شهزاده‌ای بنام سلامان با دایه خود به نام اپسال است که بشدت بیکدیگر عشق میورزند [۱۱۴].. جامی توفیق آن مییابد که از این موضوع حیرت انگیز، با مختصر تغییرات، منظومه‌ای در سرحد کمال بوجود آورد. وی در «سلامان واپسال» خود با سبکی که برای آن دوران ساده بود و در زبانی زیبا و هماهنگ بقول تونه^۱: «موفق بایجاد داستانی عشقی میشود که بخوبی حکایت شده است؛ و آنچه را که متقدمانش بارها حکایت کرده بودند بنحوی نو و بدیع بیان می کند. در زیر این افسانه ویا این داستان پر اشارت رساله کاملی از عرفان نهفته است».

[۱۱۵]

در سال ۱۸۵۶ هنگامیکه متنی انگلیسی ویی نام از این اثر نشر یافت جهان خاورشناسان

آن رابه فورب فالکونر^۱ نسبت داد و حال آنکه طبق اظهار تونه [۱۱۶] این شخص مترجم «سلامان و ابسال» نبود و فقط مسئولیت طبع و نشر آن را بعهده داشت. در واقع ترجمه بقلم فیتزجرالد انجام گرفته بود، که ازدوستان زبان فارسی بود. چنانکه خود وی طی نامه‌ای به ه. شوتز ویلسون^۲ نوشته است [۱۱۷]، در سال ۱۸۵۳ هنگامیکه نزد دوست خود کاول-بفراگرفتن زبان فارسی پرداخت این منظومه اولین اشعار فارسی بود که با یکدیگر خوانده بودند. باید اعتراف کنیم که وی استعدادی غیر عادی در آموختن زبانهای خارجی داشته است زیرا کمتر از سه سال بعد از آن تاریخ به ترجمه این منظومه پر از اشارات و کنایات پرداخت که در زمره آثار مشکل زبان فارسی محسوب میشود.

اما درباره تقسیم بندی منظومه مزبور فیتزجرالد سه بخش اصلی کتاب را مطابق متن حفظ میکند و نام آنها را بر ترتیب: پیش درآمد، حکایت و پایان گفتار میگذارد. لیکن وی طی نامه‌ای به کاول [۱۱۸] اعتراف میکند که اثر وی فقط صورت خلاصه شده‌ای از متن اصلی است. وی غالب داستانهای کوچکی را که عموماً نقشی بسیار مهم در ترکیب آثار ادبی فارسی دارند حذف می‌کند و مثلاً در چاپ اول کتاب فقط در حدود نیمی از حکایات (چهارده عدد از بیست و پنج) را ترجمه میکند و آنها را نیز «احمقانه» مینامد، و باین طریق از سلمان و ابسال منتخب جالبی بدست میدهد؛ اما در چاپ دوم تعداد حکایات حذف شده افزایش مییابد. لیکن، چنانکه میدانیم حکایات و مواظ اخلاقی غالباً از این لحاظ بر متن افزوده میشوند که یا قسمت تاریکی از آن را روشنتر سازند (و این سبکی است که عطار و رومی استادان بلاسازع آن بوده‌اند) و یا فقط از این لحاظ که از یکنواختی داستانسرایی بکاهند. در باره آن قسمت از حکایات که در قسمت اصلی و «جان» کلام وجود داشته است نکته‌ای که تونه [۱۱۹] بآن اشاره کرده جالب توجه است که فیتزجرالد حکایات عشقی و تاریخی، و از جمله «لیلی و مجنون»، «سلیمان و بلقیس»، «خسرو و شیرویه» و «وامق و عذرا»، را حفظ کرده و حال آنکه عموماً حکایات اخلاقی و تمثیل‌ها را حذف نموده و از میان آنها فقط دوتا را ترجمه کرده است:

اول- حکایت کلاغ و سرغ سقا (صفحه ۳۵)

دوم- داستان مؤذن و خروس (صفحه ۴۳)

فیتزجرالد بعد از ازاینکه متن جامی را از همه این توده درهم و یرهم مشرقیات، که اصلاً درخور مردی با اخلاق مناسب قرن نوزدهم نبود، فارغ میسازد درصدد ترجمه بقیه متن برمیآید و باین منظور متناوباً از قلم یاقیچی استفاده میکند [۱۲۰]؛ از جمله وی هشاد شعر را

که گوینده ایرانی برای توصیف اقبال زیبا ویا زیباترین جوان ایران زمین یعنی سلمان لازم دانسته بود بشش شعر تقلیل میدهد [۱۲۱]

خوشبختانه میتوان گفت که ترجمه فیتزجرالد، باوجود اینکه بسیاری از قسمت‌ها را حذف کرده، رنگ محلی کامل و بسیاری از اصطلاحات و تصاویر رنگارنگ را که بواقع همچون جان زبان منظوم فارسی محسوب میشوند محفوظ داشته است. [۱۲۲]

تونه از ملاحظات خود چنین نتیجه میگیرد که بخش‌های مشتبه کتاب، که حاکی از غفلت فیتزجرالد میباشد، نشان میدهند که وی آنچه را که میتواند انجام دهد در راه نشر ترجمه‌ای شایسته کار جایی انجام نداده است، و حال آنکه بخش‌های دیگری را محفوظ داشته است که معلوم میدارند هر آینه اگر وی زحمت بیشتری بخود هموار کرده بود میتواند تمامی کتاب را ترجمه کند [۱۲۳]. و نگاه چنین اضافه میکند: «این ترجمه منظوم اثر شخص تازه کاری است اما شخص تازه کاری که صاحب ارزش و لیاقت واقعی بوده است. ادراک وی از زبان فارسی خوب است و اگر ترجمه دارای اشتباهات است مشکل فهم متن چندان است که بواقع میتواند بعنوان عذری پذیرفتنی بکار رود» [۱۲۴]

چنانکه قبلاً نیز گفتیم، بیست سال بعد از آن تاریخ، فیتزجرالد بار دیگر بر اثر تشویق کاول ترجمه دومی از «سلمان و اقبال» بدست میدهد که در سال ۱۸۷۹ همراه با چاپ چهارم رباعیات خیام نشر مییابد. برای اینکه متن ترجمه خود را از هر نوع روش تفکری که با ریاکاری دوران ویکتوریا ناسازگار باشد پاک و صافی سازد، آن را «تقطیر میکند»^۱ [۱۲۵] یعنی بار دیگر برای اینکه متن مزبور را برای مردم انگلیس در عهد ویکتوریا خواندنی سازد، عهده‌ی که در آن طریق اجتناب ناپذیر نویسندگان عامه پسند درسه کلمه: کلیسا، وطن، قانون خانگی^۲ خلاصه میشد [۱۲۶]، افسانه جایی را فدای این راه میسازد.

ب- عطار (۵۱۳ هـ - ۱۱۱۹) تا ۶۲۷ هـ - (۱۲۳۰) [۱۲۷]

از بیست و پنج منظومه یا رساله این شاعر بزرگ که در «دایرة المعارف اسلامی» نام برده شده است، ما فقط چند تا را که به فرانسوی یا انگلیسی ترجمه شده‌اند نام می‌بریم:

اول- «پندنامه» که ابتدا در سال ۱۸۰۹ در لندن بوسیله ج. ه. هیندلی^۳ نشر یافت و سپس تحت عنوان «پندنامه یا کتاب نصایح»^۴ همراه ترجمه‌ای بزبان فرانسه بوسیله دوساسی^۵ منتشر شد (پاریس سال ۱۸۱۹). این اثر کتاب کوچکی درباره اخلاق بود که شهرت فوق العاده‌ای داشت و دست کم هشت بار در ترکیه تجدید چاپ شد [۱۲۸]

۱- Boils it down

۲- Church, Country, and Home

۳- J. H. Hindley

۴- Pend - nameh ou livre des Conseils

۵- S. de Sacy

دوم - «الهی‌نامه» که بوسیله ه. ریترا^۱ بطبع رسید (اسلامبول، لایپتسیگ سال ۱۹۴۰). و آن داستان عارفانه‌ای است که موضوع اصلی آن (داستان پادشاهی که شش پسر دارد و هر یک از آنها جویای یکی از عجایب افسانه‌ای جهان هستند) داستان «هزارویکشب» را بخاطر می‌آورد [۱۲۹]

لیکن مهمترین اثر عطار که مورد توجه دست‌کتاب «منطق‌الطیر» است که باز هم بوسیله فیتزجرالد در سال ۱۸۶۲ بانگلیسی ترجمه شد. این کتاب حماسه‌ای [۱۳۰] بزرگ و با عظمت از افکار عرفانی است که داستان مسافرت مرغان را، که مشخص روح آدمیان هستند، در جستجوی پادشاهی (سیمرغ) بیان میکند، که بعد از رنجهای بسیار بوی می‌پیوندند. آنان تحت راهنمایی هدهد، که درعین حال هنگام مسافرت سلیمان بسوی شهر سبا نیز - رهنمای وی بوده است، عازم کوه قاف میشوند که سرمنزل این پادشاه اسرارآمیز میباشد. همه آنان جز سی‌عدد از آنها هنگام عبور از هفت دره پرخطر (هفت وادی از این‌قرار: **وادی جستجو** «طلب»، **وادی عشق**، **وادی معرفت**، **وادی استغناء**، **وادی توحید**، **وادی حیرت و وادی فقر و فنا**) هلاک میشوند.

باین طریق سی‌مرغ حیرت زده وی‌بال و پرو خسته و کوفته چون بمقصد میرسند خویشتن را در وجود «سیمرغ» [۱۳۱] باز می‌یابند و این اشاره بآنست که آدمیان خویشتن را در خداوند باز می‌یابند. عطار از این افسانه استفاده میکند تا بطرز استادانه‌ای وجود خدای یگانه را که وحدت و کثرت آدمیان را واجد است به ثبوت برساند.

سیمرغ در خطاب به سی‌مرغ حیرت زده اظهار میدارد: «آفتاب عظمت من آئینه‌ای است؛ کسی که باینجا آید خود را در آن آئینه می‌بیند و جسم و جان خود را در آن مشاهده میکند... .. پس با لذت و افتخار در وجود من فانی شوید تا باز هم خویشتن را در وجود من باز یابید...».

[۱۳۲]

این کتاب تحت عناوین مختلف مشهور است: از جمله آن را «مقامات‌الطیور» (خطابه‌ها یا ایستگاههای مرغان) نیز نامیده‌اند. قسمت اول این کتاب از مجالس بحث مقدماتی مرغان گفتگو میدارد و ترکیب یافته است از بهانه‌ها و عذرهایی که مرغان می‌آورند تا از سفر خودداری کنند و جوابهایی که هدهد در رد دلایل ایشان اقامه میکند. با وجود اینکه هریک از آنان اظهار علاقه به سفر میکنند لیکن دردی یا مشکلی را که مانع مسافرت است عرضه میدارد. از تحلیل این گفتارها نتیجه میشود که هریک از مرغان نماینده یکی از گناهان کبیره میباشد: غرور (همای)، خست (کبک)، شهوترانی و تجمل (بلبل)، حسد (طاووس)، پر خوری (طوطی)،

خشم (باز)، تبلی (مرغابی)؛ و حال آنکه خود هدهد سنخگوی عطار است و همه این گفت و شنودها فقط برای ایجاد محیط مباحثه‌ای درباره مسائل مذهبی و عرفانی بوجود آمده است [۱۳۳]

غیر از این افسانه عرفانی که قسمت اصلی کتاب را تشکیل میدهد، داستان مزبور غالباً شامل حکایات و تمثیل‌های فراوانی است که در روشن کردن و مشخص نمودن افکار عارفانه نقش مهمی دارند و تعداد آنها در این اثر کمتر از یکصد و هفتاد و پنج نیست که از مسائل و موضوعهای گوناگون گفتگو میدارند. از جمله این حکایات در اینجا فقط بذکر نام داستان مفصل «شیخ صنعان» اکتفا میکنیم؛ و وی روحانی معتبر و محترمی بود که اسیر عشق زنی نصرانی گردید و افتخارات جهانی را رها کرد و سریدان و خانه و شهر خویش را ترک گفت و در جستجوی محبوب برآمد.

این حکایت به تنهایی از لحاظ طول مطلب معادل با «منطق الطیر»، صرف نظر از حکایات و تمثیل‌های آن، میباشد. به عکس داستان عارفانه‌ای که مبداء ماخذ این رباعی فیتزجرالد میباشد:

[«نه زمین پهناور و نه دریاهاى خروشان که با اسواج نیلگون از عشق و هجران
خدای خود بی‌تابی میکنند و نه چرخ گردنده با همه ستارگان و نشانه‌های آشکارش
که با آستین دراز شب و روز از نظر پنهان میشوند، جواب این معمارا نخواهند داد.»]^۱

بسیار کوتاه است و جز هفت بیت نیست. [۱۳۴] لیکن فیتزجرالد در «مجلس طیور» خود از همه این حکایات جز بیست و پنج عدد را ترجمه نکرده است.

طبق آنچه از مکاتبات کاول برمیآید، طی سالهای ۱۸۵۵ و ۱۸۵۶ شاگرد و استاد قطعاتی از این شاهکار را مشترکاً مطالعه کردند؛ [۱۳۵] لیکن آنچه بخصوص فیتزجرالد را بر آن داشت که بیش از این با کتاب مزبور آشنا شود مستخرجاتی از این اثر بود که در حواشی ترجمه «پندنامه» سیلوستر دوساسی آورده شده بود. آنگاه فیتزجرالد در صدد مطالعه تمام متن اصلی از روی چاپ گارسن دوتاسی برآمد، که در سال ۱۸۵۷ نشر یافته بود [۱۳۶]. وی ابتدا در صدد بود که ترجمه خود را در «روزنامه جامعه آسیایی بنگال» نشر دهد لیکن بزودی باین نکته توجه کرد که ترجمه بسیار آزاد او از این اثر، شایسته یک چنین نشریه‌ای علمی نیست

۱- Earth could not Answer nor the Seas that mourn in Flowing Purple
of their Lord Forlorn;

Nor Rolling Heaven, with all his Signs reveal'd and hidden by the
Sleeve of Night and morn.

وباین فکر افتاد که آن راجداگانه بچاپ رساند، لیکن طی حیات خویش هرگز باینکار توفیق نیافت. [۱۳۷]

خلاصه اینکه کتاب مزبور سومین اثر ایرانی بود که مورد پسند فیتزجرالد قرار گرفت و آن رابشر انگلیسی درآورد. قبل از آن وی «حافظ» (ترجمه کاول) و «هفت پیکر» نظامی، که کاول از هندوستان برایش فرستاده بود، و «شاهنامه» در سه جلد [۱۳۸] رانیز مطالعه کرده بود، لیکن هیچیک از این آثار توجه او را جلب نکرده و بقدر آثار جامی و خیام و عطار در او شور و نشاط بوجود نیاورده بود. فیتزجرالد طبق روش قدیم خود ترجمه کتاب عارفانه «منطق الطیر» را «خواناتر» ساخت، یعنی تمام قسمتهایی را که تاریک بنظر میرسید یا کوتاهتر ساخت و یا حذف کرد. طبق شمارش تونه، اگر «مثنوی» عطار شامل ۹۲۹۴ مصرع (یعنی ۴۶۴۷ بیت) است، منظومه فیتزجرالد فقط ۱۴۳۵ مصرع دارد یعنی کمتر از یک ششم اثر اصلی است. در نتیجه آنچه فی الجمله نشر یافته، خلاصه‌ای ونظری یا «چشم‌اندازی» از آن است. [۱۳۹]

اما در مورد حکایات و افسانه‌هایی که ضمن داستان مزبور آمده است، چنین بنظر میرسد که آنهایی که ماهیت عارفانه داشته‌اند چندان مورد پسند وی نبوده‌اند. با اینحال وی برخی از آنها را نقل کرده است، از جمله معروف ترین حکایات است از قبیل «داستان انگشتر سلیمان» و حکایت سقوط آدم و بالاخره افسانه پادشاهی که برای تفریح خاطر با تیروکمان سیبی را که که برفرق غلام مورد توجه خود قرار داده بود سوراخ سوراخ میکرد و این حکایت بدرستی داستان گیوم‌تل^۱ را بخاطر میآورد. فیتزجرالد برای داستانهای مربوط به محمود غزنوی ضعف خاصی داشت بطوریکه همه آنها را ترجمه کرده است. [۱۴۰]

باوجود همه ملاحظات فوق لازم به تذکار است که از لحاظ ارزش شعری «منطق الطیر» فیتزجرالد از هر نظر بر دو ترجمه «سلامان و ابسال» برتری دارد و چنانکه تونه متذکر شده است: «چنین بنظر میرسد که فیتزجرالد برای اصلاح سبک خود با دقت بیشتری عمل کرده» این نکته نیز حقیقت دارد که وی برای تنظیم این اثر کمتر از شش سال صرف وقت نکرد. وی این نکته رانیز میافزاید که ممکن است سهولت ادراک مترجم انگلیسی از متن فارسی، مرهون یادداشت‌های ساسی در «پندنامه» و یا مطالعات استادانه گارسن دوتاسی باشد که قبلا از آن گفتگو کرده‌ایم [۱۴۱]

بعنوان نتیجه لازم است این نکته رانیز بیفزاییم که فیتزجرالد را اصلا نمیتوان مترجمی واقعی دانست. طبق اظهار هرون آلن^۲، روش او در ترجمه «رباعیات» یا این بود که مفهومی را در قالب عبارات آزاد بیاورد، یا از یک رباعی متن اصلی چندین رباعی ترتیب دهد و یا آنکه

چندین رباعی متن را با هم مخلوط سازد و از مجموعه آنها فقط یک رباعی بسازد [۱۴۲]. در سایر ترجمه‌ها نیز غالباً بجای اینکه به ساده کردن برخی عبارات و قسمت‌ها بپردازد بهتر دانسته است که آنها را حذف کند. بنابراین فقط چون کلمه دیگری در دست نبود نام او را «مترجم» نهاده‌اند؛ و در واقع وی نمیتوانست افکار خود را تابع افکار شخص دیگری سازد. وی با آشکار ساختن این موضوع، درهمه جا، که شاعری بزرگ و زبردست است در واقع هدفی غیر از نشان دادن صور ادبیات خارجی داشته است. در بسیاری موارد وی صحت و امانت را فدای زیبایی کلام کرده، و با اینحال مسلم است که هیچیک از معاصران وی نتوانست همچون او ایران و ادبیات آن را مورد توجه عامه سازد.

پنجم

شهرزاد، الهام دهنده افسانه‌ای

[«زیرا که آن درعهد طلایی هارون الرشید خوب بوده است.» آلفرد تنیسون.

[نقل از ترجیع بند: «خاطرات شبهای عربی»]

منظور و هدفی که در این رساله داشته‌ایم بانجام نخواهد رسید، هر آینه اگر از معاصران فیتزجرالد که از «هزار و یکشب» الهام گرفته‌اند باختصار سخنی بمان نیاوریم. بار دیگر بر روی کلمه «باختصار» تکیه و تاکید میکنیم، زیرا موضوع فوق که همچون قسمت اول بحث ما در نظر گرفته شده بود به تنهایی بعنوان موضوع رساله دکترایی کافی میباشد [۱۴۴]

در میان نویسندگان دوران ویکتوریا نام تنیسون^۱ قبل از همه بایستی توجه ما را بخود معطوف کند که در منظومه خود بنام «خاطرات شبهای عربی»^۲ نشان میدهد که چگونه داستانهای سحرآمیز شهرزاد [۱۴۵] قدرت تصور او را تحت تأثیر قرار داده است. هنگام مطالعه این منظومه ما نیز همراه با گوینده آن صحنه‌های خیال‌انگیز افسانه‌ها و خاصه افسانه «نورالدین و انیس الجلیس» را در نظر مجسم می‌سازیم؛ یادگارهای دختر زیبای ایرانی ما را از خود بیخود می‌سازند و «هارون الرشید خوب را در دوران طلایی قدرت وی»^۳ بخاطر می‌آوریم. [۱۴۶]

ویکتور شوون هنگام گفتگو از نفوذ «هزار و یکشب» در نویسندگان اروپایی متذکر میشود که مردم انگلیس از جمله آنهایی بودند که بیش از همه تحت نفوذ قرار گرفتند [۱۴۷] و بعنوان مثال دو کونسی^۴، تنیسون و مخصوصاً دیکنز^۵ را ذکر میکند که در دوران کودکی خویش، چنانکه از اثر او بنام «دیوید کاپرفیلد»^۶ برمیآید، بمطالعه این قصه‌ها پرداخت. طبق اظهار دومیستر [۱۴۸] دیکنز خاطرات خود را درباره این قصه‌ها در اثر خود بنام «ترانه کریسمس»^۷ و مخصوصاً در فصل موسوم به «روح کریسمس گذران»^۸ آشکار می‌سازد. بعقیده ام. سی. آنان^۹، [۱۴۹] کتاب او بنام «دکان اشیای کهنه عجیب»^{۱۰} کاملاً محیط «هزار و

۱- A. Tennyson

۲- *Recollections of the Arabian Nights*

۳- Good Haroun Alraschid in his golden Prime

۴- De Quincey

۵- Dickens

۶- *David Copperfield*

۷- *Christmas Carol*

۸- *Spirit of Christmas Past*

۹- M. C. Annan

۱۰- *Old Curiosity Shop*

یکشب» رامجسم میسازد. گذشته از این دیکنز ظاهراً چنین وانمود میسازد که کتاب او بنام «هزار و یک شوخی»^۱ [۱۵۰] ترجمه نسخه خطی عربی است که اخیراً بدست آمده است و حال آنکه در واقع تدبیری است که بوسیله آن معاصران مشهور خود را سورد حمله قرار دهد.

بعد از آن نوبت به ثاکری^۲ میرسد که در سال ۱۸۴۲ در «مجله اینزورث»^۳ «داستان سلطان سترک را که هزار و دومین شب میباشد و بوسیله میجر. ج. او. ج. گاهان از فارسی ترجمه شده است»^۴ را نشر میدهد. ثاکری که همه چیز برایش بهانه‌ای بمنظور شوخی و انتقاد بوده است، مطابق معمول زمان [۱۵۱] بزودی بیان صورت مسخره‌آمیزی از موضوعهای شرقی و یا تمسخر زنده‌ای از مردم مشرق زمین را شروع مینماید. طبق اظهار دومیستر [۱۵۲] این حکایت مسخره‌آمیز تقلیدی از حکایت پریان ویلهلم هاف^۵ بنام «خلیفه سترک»^۶ میباشد که سبک آن از روی «هزار و یکشب» تقلید شده است لیکن اشخاص داستان و گفتار آنان و اصطلاحات بکار رفته معلوم میدارد که مقصود انتقادی از زندگی معاصران است. این اثر قابل مقایسه با حکایت دیگر بنام «هزار و یک شوخی» [۱۵۳] است که بخصوص انتقاد هزل‌آمیزی از انقلاب فرانسه و ناپلئون بناپارت و وزیر او تالران^۷ میباشد.

گذشته از این ثاکری از سال ۱۸۴۳ تا ۱۸۵۲ با مجله «پنچ»^۸ همکاری داشته است. یکی از حکایاتی که در این مجله درج شده است ویوی نسبت میدهند «افسانه جوبراهیم هرودی»^۹ نام دارد (شماره ۱۸ ژوئن ۱۸۴۲). صورت اصلی این داستان در «تاریخ ادبیات ایران». ا. ج. برون مذکور است؛ [۱۵۴] و شخص اخیر نیز مبدأ آن را از کتاب «حبیب السیر» میداند و واقعیت داستان را تأیید میکند و آن را به شاعر بزرگ دوران سنجری یعنی انوری نسبت میدهد. ظاهراً وزیر کینه‌توز مذکور همان معزی‌ملک الشعرا پادشاه مزبور میباشد. لیکن ثاکری به عوض کردن نام اشخاص و نهادن اسامی عجیبی از قبیل «پوف‌عیشاه»^{۱۰}، که شوخی‌ها و نامهای مستعار گلداسمیت و هامیلتون را بخاطر می‌آورد، و نیز اشاراتی که به معاصران خود میکند همچون «تامازور» و «ایرون» می‌خواسته است ظاهراً با روش موریه همه کس و همه چیز را سورد تمسخر قرار دهد. دومیستر فهرست مقالات ثاکری را در «پنچ» ذکر میکند [۱۵۵] که تعداد آنها هفت

۱- Thousand and one Humbugs

۲- Thackeray

۳- Ainsworth Magazine

۴- The Story of the Sultan Stork being the one thousand and Second Nights

Translated from the Persian by Major G. O. G Gahagan

۵- Wilhelm Hauff

۶- Kalif Storch

۷- Talleyrand

۸- Punch

۹- The Legend of Jowbrahim Heroudee

۱۰- Poof Alec Shaw

عدد است، و تقریباً همه آنها صورت مسخره آمیزی از آثار و موضوعهای شرقی میباشند. یکی از کتابهای او بنام «مسافرت از کورن هیل تا قاهره بزرگ»^۱ بیش از هر حکایت دیگری ضعف او را برای قصه‌های «هزار و یکشب» نشان میدهد و معلوم میدارد که تأکری در دوران جوانی این حکایات را با شور و نشاط بسیار مورد مطالعه قرار داده بود. هنگام توصیف شهر «سمیرن» و ساکنان آن مشهورترین اشخاص جهان افسانه‌ای هزار و یکشب از قبیل علی بابا و حسن ماهیگیر و حتی هارون الرشید را، با دستار سیاه رنگ، نام میبرد. اشاراتی که در کتابهای «بازار خود نمائی»^۲ و «ویرجینیایها»^۳ [۱۵۶] به کتاب «شبهای عربی» میشود، گرچه ناچیزند اما خالی از سود نمیباشند.

کتاب «ریش تراشی شکپات، داستان تفریحی عربی»^۴ که در سال ۱۸۵۰ نشر یافت اولین اثر منشور ج. مردیث^۵ است که در آن هنگام بیست و هفت سال داشت. این اثر یکی از بهترین تقلیدها و یا بهترین تقلیدی است که از «هزار و یکشب» شده است. تصاویر شرقی این داستان رمز و اشاره، محصول تصورات شاعری هستند که با وجود اینکه ادعایی جز مشغول ساختن کوچک و بزرگ نداشته است و ایجاد رنگ محلی برای وی از عوامل تفکر بوده است. متن حکایت چنان صورت شرقی دارد که بواقع میتوان آن را بجای ترجمه‌ای شرقی گرفت؛ بهمین دلیل است که نویسنده در مقدمه کتاب خواننده را آگاه میسازد [۱۵۷] که نباید این حکایت را که از هر لحاظ بدیع و اصیل است ترجمه تصور کند:

[«بنظر من چنین رسید که تقلید از سبک و روش حکایات عربی تنها وسیله برای نقل چنین حکایاتی میباشد. لیکن چنین کاری اعم از اینکه با توفیق یا عدم توفیق همراه باشد با این مشکل مواجه است که ممکن است آن را ترجمه تصور کنند. بنابراین برخود لازم دیدم که در مقدمه این داستان تفریحی اعتراف کنم که این اثر از هیچ منبع شرقی سرچشمه نگرفته است و از هر لحاظ اثری بدیع میباشد»] [۱۵۸]

در اینجا نیز مانند داستانهای هزار و یکشب یک قصه اصلی و تعدادی داستانهای فرعی وجود دارد:

[«شکپات مرد پدله‌گو و فرخنده خاطری است که پادشاه و همه اهالی شهری را مفتون خود کرده است. چنین حکم شده بود که شبلی باگاراگ، برادرزاده بابا-مصطفی معروف، ریش تراش بزرگ دربار ایران، ریش پسر شیپور، پسر

۱- Journey from Cornhill to Grand Cairo

۲- Vanity Fair

۳- The Virginians

۴- The Shaving of Shagpat, an Arabian Entertainment

۵- G. Meredith

شوبلی، پسر شالام رابتراشد واینان همگی ازچندین نسل قبل تا زبان‌شکپات مشهور خیاط بوده‌اند. لیکن داستان شبلی باگاراك و گلوله‌ای که وی درپی آن رفت و سرزمین پادشاهی زیرزمینی که وی در آن فرود آمد وقصر هوش ربایی که بآن داخل شد ودوشاهزاده خانمی که وی نجات داد وعفریتی که یکی ازاین دوشاهزاده خانم مطیع ساخته و با سحر و جادو در شیشه‌ای محبوس ساخته بود حکایتی نیست که درکف دست هرکس نوشته شده یا برلباس آنها نقش گردیده باشد وهمه از آن آگاه باشند» [۱۰۹]

نه تنها دراین کتاب خاطره هزار ویکشب همواره حضور دارد بلکه تأثیر حاجی بابا نیز آشکار است؛ واین نکته قطعی است که مردیث دین بسیار باین دوائر دارد. درسراسر کتاب مردیث سبک آهنگ دار وپرشور «هزار ویکشب» تقلید شده است و حتی طبق نظر دوئیستر از «معلقات» نیز تقلید شده است. ازجمله بعقیده وی استعاراتی که بوسیله بهانور زیبا وزوروان، طی حکایت اولی بکار میروند اشارات واستعارات «قلندر دوم» رابخاطر میآورند. بسیاری از منتقدان مفهومی اشاره‌ای وهدفی تعلیمی دراین کتاب یافته‌اند [۱۶۰]؛ لیکن منظور و هدف هرچه باشد، اثر مزبور داستان آمیخته با نبوغی است که میتوان از لحاظ تفریح خاطر با همان لذتی مطالعه کرد که یک داستان «هزار ویکشب» خواننده میشود.

دونویسنده بزرگ دیگر یکی جیمز تاسون^۱ (۱۸۳۴-۱۸۸۲) و دیگری ویلیام موریس (۱۸۳۴-۱۸۹۶) نیز تحت نفوذ قصه‌های شهرزاد قرار گرفته‌اند. لیکن چون منظومه‌های هر دونفر ایشان بعداز سال ۱۸۵۹ نشر یافته است فقط بذکر عنوان آنها اکتفا میکنیم. «شهر شب وحشناك»^۲ (۱۸۷۴) اثر جیمز تاسون، چنانکه خود او اظهار داشته است، مستقیماً ازمنبع «هزار ویکشب» سرچشمه گرفته است [۱۶۱]. لیکن «بهشب زمینی»^۳، (۱۸۷۰) ویلیام موریس در محیطی قرار گرفته است که صورت ظاهری حکایات چوسر^۴ و قصه‌های «هزار ویکشب» را دارد. این اثر از بیست وچهار قصه تشکیل یافته است که دوازده عدد آنها بوسیله گروهی از ولگردان حکایت میشود که در جستجوی بهشت زمینی هستند ودوازده عدد دیگر رامهماندار آنها «از شهری گمنام در دریای دور دست» حکایت میکنند و یکی ازاین حکایات بنام «مردی که دیگر نخندید» مستقیماً از «هزار ویکشب» آمده است و قبلاً از آن گفتگو کرده‌ایم و. ف. کیری^۵ در یادداشت‌های کتابشناسی خود درباره «کتاب هزار ویکشب» اثر برتون، فهرستی تفصیلی از کتابهایی میدهد که ازاین داستانها الهام گرفته‌اند. [۱۶۲] از

۱- James Thomson

۲- *The City of the Dreadful Night*

۴- Chaucer

۳- *The Earthly Paradise*

۵- W. F. Kirby

مجموعه اینها کافی است «شبهای جدید عربی»^۱ اثر ر. ل. استونسون^۲ (سال ۱۸۸۲) و «شبهای جدید عربی دیگر»^۳ تالیف همین مؤلف و وان در گریفت^۴ (۱۸۸۲) را نام ببریم. اینان به توصیف صحنه‌های لندن می‌پردازند و چنانکه آنان گفته است [۱۶۳] پرنس دوگال را ضمن آنها مورد انتقاد و استهزاء قرار می‌دهند. برتون تصور میکند که هدف همه این تقلیدها جستجوی ماجراها و دادن صورتی با فکار اصلی در زیر نقاب جزئیات غیر عادی می‌باشد. حتی کارلایل^۵ و راسکین^۶ نیز که بعلم ترتیب خشک و زاهدانه خود هیچگونه از آثاری که محصول تصور ما در همه دروغها بوده نمی‌پذیرفتند، نمیتوانستند در مقابل دلربائی این افسانه‌ها مقاومت نشان دهند. انتخاب عناوینی از قبیل «پادشاه رودخانه طلایی»^۷ (۱۸۴۱)؛ [۱۶۴] «اخلاق و معانی خاک»^۸ (۱۸۶۶) که از داستان سندباد در «دره الماس» و «یا کنج و گلهای زینتی»^۹ که بوسیله جان راسکین، بمنظور تعبیرات اشاره‌ای خویش، از داستان علی بابا و چهل دزد اقتباس شده است [۱۶۵]، کاملاً مؤید این معنی است. بالاخره نویسندگانی مانند آرنولد و برونینگ^{۱۰} که دیگر معترف بجاذبه این داستانهای حیرت‌انگیز نبوده‌اند موضوع افسانه‌های دیگر فارسی را انتخاب می‌کرده‌اند. شخص اخیر در سال ۱۸۸۴ منظومه بزرگ خود بنام «تصویرات فرشته»^{۱۱} را تنظیم کرد که محتوی نتایج اخلاقی عمیقی است. موضوع این منظومه داستان درویش فرشته است [۱۶۶] (ووی یکنفر ایرانی محصول تصور نویسنده می‌باشد)؛ و آن تقلیدی از داستان کتاب «انوار سیاهی» حسین واعظ کاشفی بنام «بازشاهی و کلاغ بی‌بال و پر» [۱۶۷] می‌باشد. حتی اگر محیط عمل داستان را هم کنار بگذاریم سراسر این منظومه آکنده از خاطرات و تأثیر ایران و شهرهای آن همچون شیراز، [۱۶۸] تبریز، سبزوار و اهالی و اخلاق و عادات آن‌ها می‌باشد. از این شمارش مختصر، که طی آن از نام بردن نویسندگان فرانسوی و امریکایی قرن نوزدهم چشم پوشیدیم، چنین نتیجه میشود که حتی یک نویسنده را هم نمیتوان یافت که در دوران جوانی خود مجموعه این قصه‌ها را مطالعه نکرده و بیش و کم از آنها الهام نگرفته باشد.

۱- *New Arabian Nights*

۲- R.L. Stevenson

۳- *More New Arabian Nights*

۴- Van der Grift

۵- T. Carlyle

۶- J. Ruskin

۷- *The King of the Golden River*

۸- *The Ethics of the Dust*

۹- *Sesame and Lilies*

۱۰- Browning

۱۱- *Ferishtah's Fancies*

نتیجہ کلی

از مجموعه مطالبی که تا کنون مذکور داشتیم میتوان چنین نتیجه گرفت که تصویری که از ایران و افسانه‌های آن در ادبیات انگلیسی منعکس شده است از دونه‌ای متمایز تشکیل میشود. یکی تصویری و پنداشته که بر اثر داستانهای «هزار و یکشب» و «هزار و یک روز» و صورتی متفاوت و مشابه آنها در قرن هیجدهم بوجود آمده است، و حال آنکه دیگری حقیقی و بصورتی جدی است که ما حاصل اکتشاف منظم و مداوم گنجینه‌های پنهانی سرزمین وسیع خاور میانشد. بدیهی است که سودسیاسی و ایجاد ادبیات رومانتیک و سیرو سیاحت‌ها و مطالعات زبان شناسی و خلاصه رستاخیز شناخت خاورزمین در ابتدای قرن نوزدهم هر یک در ایجاد صورت دوم این تصویر نقش خاص خویش را دارا میباشند. طی مدت زمانی حکایات تصویری «هزار و یکشب» و «هزار و یک روز» جای خود را بر شرح سیاحت‌ها و آثاری که بوسیله خاورشناسان ترجمه شده بود وا گذاشتند.

طی قرن هیجدهم کشور انگلستان که فعالیت‌های ادبی کشور همسایه خود را از نزدیک مورد تعقیب قرار میداد، در ابتدا جز ترجمه آثار شرقی که در فرانسه نشر یافته بود، بکار دیگری نمی پرداخت. ^۱ به محض اینکه اولین ترجمه «هزار و یکشب»، تحت عنوان «حکایات تفتنی شبهای عربی» ^۱ و ترجمه «هزار و یک روز» بنام «حکایات ایرانی» ^۲ منتشر شد، تصویر ایران تفتنی و خیال انگیز، که با تصویر دیگر کشورهای خاور زمین مخلوط شده بود، بر اهالی جزیره دور دست بریتانیای کبیر مکشوف گردید. موج حکایات شرقی که بنحوی بر فرانسه هجوم آورده بود انگلستان را نیز مغروق ساخت [۲] و نویسندگان انگلیسی، ابتدا بمنظورهای تعلیمی و اخلاقی، شروع بالهام گرفتن از آنها کردند. آدیسون و استیل، قبل از هر کسی دیگر راه اینکار را نشان دادند. جانسون، ها کسورث و گولد اسمیث، چنانکه دیدیم، از آنان پیروی کردند. دیفوس و سوفت از آثار شرقی الهام گرفتند و پوپ و معاصرانش داستانهای شرقی را میخواندند و مورد تمجید قرار میدادند. مگر نه این بود که کالینز منظومه‌های دهتانی و چوپانی برای بانوان تبریز تغنی میکرد؟

آنچه مورد توجه مؤلفان حکایات و روایات قرار داشت، همچون در مورد نویسندگان فرانسوی، قبل از همه نفوذ در تصور، و تحریک کنجکاوی خواننده بود. و آنان بانیروی تکیه کردن بر جنبه‌های حیرت انگیز غالباً در این راه توفیق مییافتند. تأثیر و نفوذ غالباً سطحی بود (نام شهرها، نام اشخاص، و حال آنکه عادات و روش‌های مذهبی و اجتماعی غالباً تغییر صورت میداده است) و یا بنطریق هم تصویر ایران و هم صورت حکایات ایرانی با تصاویر سایر ادبیات شرقی مخلوط میگردد و بطوریکه نیره صمصامی (کتاب نامبرده، صفحه ۳۵) گفته است: «اصلاً در این آثار

مشاهده نمیشود که مؤلفان درغم واقعیت تاریخی یا محلی باشند، و در غالب موارد کشورهای راکه توصیف میکرده‌اند بسیار کم میشناخته‌اند، بطوریکه همه آنها در تصویر مؤلفان مخلوط میشد و ملغمه‌ای از عجایب و غرایب و چیزهای حیرت‌انگیز بوجود می‌آمد. باینطریق ملاحظه میکنیم که کیلوس از مراد بک دختر زندانبان گفتگو میکند که داستانهای حجاج پادشاه ایران را حکایت میکرده است و یا گلدسمیت از کوههای پوشیده از برف «بندر عباسی» سخن بمیان می‌آورد. برخی مسائل و موضوعها که صورت ظاهر شرقی داشته و بوسیله مقاله‌نویسان انگلیسی در مجلات مورد استفاده قرار میگرفتند، مبانی داستانهای طویل فلسفی را تشکیل دادند و «ساجد» رادر «رامبلر» جانسون به جهانیان تقدیم کردند که علانیه «راسلاس» او را متخسف ساخت. ونیز «نورالدین و آمنه» هاگزورث که موجب پیدایش «الموران و حامد» وی گردید که قبل از واثق مشهورترین حکایات شرقی بوده است.

با اینحال، بی‌اینکه از جادیه دائمی این حکایات کاسته شود، گرایش انتقادی و مسخره آمیز، بعنوان نتیجه طبیعی شهرت این داستانها بدو صورت متمایز قدم بعرصه ظهور نهاد. ازسویی انتقاد مسخره‌آمیز اجتماعی، در زیر نقاب نظرهای ناظری خارجی، که غالباً شرقی بوده است، فرصت و آزادی محاوره قلمی بدست نویسندگان داد، تا اخلاق و عادات و حتی روشن فکری دوران خود را مورد بحث و نقد قرار دهند؛ با وجود اینکه آدیسون و بسیاری مؤلفان دیگر قبل از مونتنسکیو و ولتر باین قبیل انتقاد مسخره‌آمیز قلمی پرداختند باز هم «نامه‌های ایرانی» برای همیشه بعنوان بهترین نمونه کار برد داستان تصویری شرقی بمنزله محمل افکار جدید باقی میمانند و بعنوان سرمشق مورد استفاده لیتلتون و گلدسمیت قرار میگیرند.

ازسوی دیگر «هزار و یکشب» در فرانسه طعمه سهلی برای تقلید مسخره‌آمیز میشود و داستانهای شوخی آمیز هاسیلتون و ولتر بهترین گواه این موضوع هستند. در انگلستان گولدسمیت در اثر دلربای خویش بنام «نامه‌های چینی» حکایات ایرانی را مورد حمله قرار میدهد. کتاب «شخصی از اهل دنیا» آکنده از کنایات و اشارات طنزآمیز است که هم زندگی و عادات شرقی و هم روشهای غربی را مورد انتقاد قرار میدهد. بهمین روش هوراس والپول نیز «حکایات هیرو گلیفی» خود را باتباعیت از ولتر و هاسیلتون منتشر میسازد. تأثیر و نفوذ ولتر، که از جنبه فلسفی درباره ایران بیش از همه مطلع بوده است، انکار ناپذیر است. کتاب «زادیک» (صادق) او شاهکار حکایاتی است که صورت ظاهر شرقی داشته‌اند. این مرد نابغه بدون شک با عمق کافی دلربایی داستانهای «هزار و یکشب» را حس کرده بود که به پخش آنها در آثار خود پرداخت، و قطعی است که بکفورد از وی الهام گرفته است. «واثق»، یعنی کتابی که رومان شرقی را بقطعه اوج کمال خود رسانید، رقیبی برای داستانهای شهرزاد بوده است. این اثر حیرت‌انگیز، که تأثیر و نفوذ بسیاری از نویسندگان همان عصر را بر آن مسلم دانسته‌اند، بدعت

انکار ناپذیری را آشکار میسازد، و آن راهمچون واسطه‌ای مابین روشهای تفکر شرقی و روش رومانتیک پایان قرن هیجدهم و شروع قرن نوزدهم دانسته‌اند [۳]

چنانکه قبلاً ملاحظه کردیم ایران و افسانه‌های آن مقام قابل ملاحظه‌ای در کتاب «وائق» دارا میباشند و تکرار این موضوع یهوده است که این اثر قدرت تصور تمام شاعران رومانتیک را تحت تأثیر قرارداد و راهی را که بسوی روایات عجیب و خیال‌انگیز باز میشود به ایشان بتمود. بکفورد پیش از بایرون و مور بر جاذبه و دلربایی داستان جمشید و «جام و جواهر» او وقوف یافت. وی بدون اینکه هرگز سفری به مشرق زمین کرده باشد چنان تصویر جالبی از استخر بدست داده است که سرویلیام اوسلی بمسافران و سیاحان توصیه میکند که قبل از سفر به تخت جمشید (پرسه پلیس) لااقل یکبار کتاب وائق را بخوانند تا نظری درباره‌ی کاخ پادشاهان و پلکان مرمر صیقلی که بسوی طالار آتش زیر زمینی می‌رود داشته باشند. این کتاب، بحق و واقع، آخرین داستان شرقی است که آشکارا نفوذ کامل داستانهای ایرانی و عرب را معلوم میدارد.

چنانکه نیره صمصامی گفته است [۴]: «این کتاب نه فقط از لحاظ جاذبه حیرت‌انگیز و داستان عجیب خود مرهون ایران است بلکه فلسفه بشر دوستانه عمیقی نیز که مینا و اساس آن را تشکیل میدهد از همین سرچشمه است. م. ج. لوپس این حکایت و داستان سانتون - برصیصا را نیز مطالعه کرده بود»

خاورشناسی نوین که ماهیت آن بکلی متفاوت بوده است در نتیجه کوشش‌های ادب دوستانی همچون آنکتیل دوپرون، سرویلیام جونز و سرویلیام اوسلی بمرحله وجود میآید. بطوریکه دوفره‌نوا اظهار داشته است: «مقامی که شرق در چهار راه خیابانهای دانش مالک شده بود این فکر را الهام کرد که برای مطالعه آن دانش خاصی ترتیب دهند. اهل تیجر و تخصص..... کوشش بعمل آوردند که تمدن خاوری و آسیایی را بشناسند لیکن نه با واسطه اساطیر افسانه‌ها و تمثیل‌ها و یا مخلوقات زائیده خیال و تصور، بلکه یکمک مطالعات صبورانه در زبانها، در مدارک مدون، در متونی که محفوظ مانده بودند، در بناهای حقیقی و واقعی، در رسوم و عادات و اخلاق.....». از این پس نویسندگان اطلاعات خود را از مدارک واقعی مربوط بمشرق زمین بدست می‌آورند.

سالهای مابین ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ را میتوان بنحوی دوران حدفاصلی دانست که طی آن کارهای مهم خاورشناسان بتدریج مورد توجه قرار میگیرند. رستاخیز خاور، یعنی شناخت عمیق‌تر و درست‌تر کشورهای مشرق در نتیجه سیر و سفرها و ترجمه‌ها و چاپ و تجدید چاپ مکرر آثار کلاسیک شرقی بمقام عمل درمیآید. «شاهنامه» و مجموعه‌های دیگر حکایات و افسانه‌های ایرانی در پایان قرن هیجدهم، اگرچه بصورت جزئی، در اروپا شناخته شده‌اند و در فکر نویسندگانی

همچون سائی و مور، تصاویری مزین برنگهای ممتاز محلی بوجود می‌آورند. جونز بسیاری از آثار شرقی را ترجمه میکند و ارزش شاهکارهای شعر فارسی را بر معاصران خویش روشن می‌سازد. آثار و شخصیت وی بصورت مستقیم‌گفته راتحت نفوذ و تاثیر قرار میدهد.

با این طریق، مردم انگلیس که در ابتدا در هند جز به منافع سیاسی و تجاری توجهی نداشتند، اندکی علی‌رغم اراده خویش، مجذوب قدرت و نفوذی میشوند که زبان و تمدن ایرانی در این سرزمین وسیع دارا بوده است. آنان شروع به ترجمه کتابهای گردو خاک خورده و ناشناخته‌ای میکنند که از جمله گنجینه‌های پنهانی آثار ایرانی و عرب بوده‌اند. لیکن ثمره‌ای که جونز در انتظار آن بود از کوشش‌های ایشان حاصل نمیشود زیرا فقط عدّه معدودی از نویسندگان و شعرا به آموختن زبان فارسی اظهار تمایل کرده‌اند. در عوض شهرت عام سفرنامه‌ها و نفوذ آنها بسیار عظیم بوده است. آثاری از این قبیل که قبل از تنظیم منظومه‌های شرقی مورد مطالعه قرار گرفت جاذبه بزرگ خاطرات مسافران را بر ما معلوم میدارد. بطوریکه مثلاً در حواشی صفحات و یادداشت‌های منظومه «لاله‌رخ» دست کم از یکصد کتاب نام برده شده است که از زمان در بلو تا دوران شاعر مزبور نشر یافته بودند.

منظومه‌ها و یا حکایات شرقی مور بسیار مهم، و روشن‌کننده نکات بسیاریند و از لحاظی که مورد توجه ماست آکنده از مواجید میباشند. این منظومه‌ها شامل تصاویر برجسته‌ای از حکایات، رسوم و عادات ایرانی هستند و سبک و روش تفکر و صورتی که داده شده نیز از این قاعده مستثنی نیست. هیچ نویسنده‌ای مانند مور کوشش بعمل نیاورده است که چه در واقعیات تاریخی و چه در افسانه‌ها بدرستی جنبه رنگارنگ و پیری وار داستانهای هندی و ایرانی را بوجود آورد.

شور و مقبولیت عامی که نصیب آثار شرقی مور و بایرون گردید و نیز نتایج مالی که از نشر آثار آنها حاصل شد بزودی وسیله پیدایش تقلیدهایی منشور گردید. مسافران و مأموران سیاسی نویسنده هریک به فراخور احوال و طبع خویش در جستجوی موضوع‌ها و افکار نو برآمدند. ملکم کتابهای «تاریخ ایران» و «تصاویری از ایران» را تنظیم کرد. سوریه غیر از سفرنامه‌هایی که بسیار مورد توجه قرار گرفت دواثر خود به نام «حاجی بابای اصفهانی» و «حاجی بابا در لندن» را تألیف کرد که بمنزله حادثه‌ای در کار مطبوعات محسوب شدند و شهرت سایر حکایات او را که از منابع ایرانی اخذ شده بود منخسف ساختند. این بازار گرم حتی در والتر اسکات نیز وسوسه ایجاد کرد چنانکه ساکت نماند و جنبه قرون وسطایی مشرق زمین را ترسیم نمود. خانم همانز و جورج کراب نیز بار دیگر از منبع حکایت جعفر برسکی و هارون الرشید استفاده کردند.

خلاصه، ترجمه‌های مستقیم و دست اول خاورشناسان و علاقه‌مندان بایران در راه شناسایی درست ایران مؤثر واقع شد. تمثیل‌ها و افسانه‌ها و حکایاتی که روح ایران را شامل هستند،

ودر شاهکارهای فردوسی وسایر «داستانسرایان» ایرانی فراواندهم دردسترس نخبه مردم صاحب فرهنگ وعامه ادب دوست وهم دراختیار همه دوستداران ادبیات غنی ایران قرارگرفت .

فیتزجرالد، مترجم ویا بحقیقت اقتباس کننده «رباعیات» اولین کسی بود که خیام را بعامه مردم انگلیس واسریکا شناساند. ترجمه او چنان مورد تمجید واقع شد که بواقع میتوان در کشورهای آنگلو ساکسون از تقدیس حقیقی این شاعر گفتگو کرد. در نتیجه مساعی او شهرت عمر خیام عالمگیر شد. چنانکه دیدیم ترجمه رباعیات تنها محصول شورو علاقه او به زبان و ادبیات فارسی نبود بلکه وی با ترجمه حکایات عرفانی جاسی وعطار نیز قدم بزرگی در راه معرفت بر حکایات وموضوع ها وروش فکری ایرانی برداشت.

گذشته از این ملاحظه میشود که اطلاع عمیق بر مشرق زمین بطور کلی، وبرایان و نویسندگان کلاسیک آن بخصوص، مانع از آن نگردید که نویسندگان انگلیسی باز هم بسوی حکایات قدیمی شهرزاد و گنجینه های افسانه ای علی بابا توجه داشته باشند. شهرت عام داستانهای تصویری مشرق زمین طی قرن نوزدهم اصلا کاهش نیافت؛ وحتى «شب های عربی» و «روزهای ایرانی» بیش از دوران قرن هیجدهم منبع الهام واقع شد. دانشمندان و اهل تبخرو زبان شناسان در جستجو ومباحثه برای یافتن مآخذ آنها پرا شدند. عامه مردم مرتباً خوامتار چاپهای جدید این حکایات بودند و اشارات و کلماتی از قبیل «کنجد باز شو» و «چراغ علاءالدین» و «آب طلائی» از مدتها پیش وارد زبان عادی مطالعه گردیده بود.

این حکایت حیرت انگیز، که سهم ایران در ایجاد آنها بسیار است ومنبع الهام نویسندگان قرنهای گذشته بوده اند، گوئی اسروزه نیز هنوز این کیفیت ممتاز رامحفوظ داشته اند وشاید نویسندگان فردا راهم مسحور سازند.

یادداشت‌های پیش‌گفتار

- [۱]- وسعت موضوع ما را مجبور می‌سازد که فقط حکایات منظوم و منثور را مورد مطالعه قرار دهیم - یعنی مطالعه در نمایشنامه را کنار بگذاریم
- [۲]-

Révue de Traditions Populaires ,

t. Vi 6^e année 1891, 11. 505-506

(«مجله سنت‌های عامیانه» جلد ششم، سال ششم ۱۸۹۱ صفحات ۵۰۵-۵۰۶)

یادداشت‌های فصل مقدماتی

1. « L'énigme (la devinette) anglo-saxonne de « Mead », par exemple, ressemble beaucoup aux conseils prononcés par le poète persan Sanaï « *Sur la folie de l'ivrognerie* » (On the folly of drinking). De même, le poème du moyen-anglais : « *The Owl and the Nightingale* » rappelle beaucoup celui du poète persan, Nézâmi de Ghom ». « *Traces of Persian Influence upon English Literature during the fifteenth and Sixteenth Centuries* », pp 282-283.

Thèse présentée à l'Université de Londres par L. Suratgar, 1939, *Le conseil de Sanaï* :

Why dost thou drink the thing, which when thy lips touch it,
The reeds seem to thee be as tall as cypresses and cypresses as small as reeds;

If thou art generous, they say, it is wine and not thee,
But if thou brawlest, they say, it is his folly and not the wines.

Ibid., p. 282. Voir l'appendice des textes persans.

Le débat entre le rossignol et le faucon, poème de Nézami :

When the rose blossomed in the gardens and meadows

The Nightingale with the Falcon thus opened a debate :

« Why is it ? » Said the nightingale, « that from among »

The community of birds, thou who art always silent,

Hast won the race for glory and honour from thy contemporaries... ? »

Ibid., p. 283.

Cf. l'appendice des textes persans.

[۱] مثلاً معما (یا چیست آن؟) قوم انگلوساکسون بنام «مید» Mead شباهت بسیار بانصایح شاعر ایرانی سنائی درباره «جنون میخوارگی» دارد. و نیز چکامه دوران وسطای زبان انگلیسی «درمناظره بوم و بلبل» «*The owl and the Nightingale*» بخوبی اشعار شاعر ایرانی نظامی قمی، را بیخاطر میآورد :

سنائی میگوید:

چه خوری چیزی کز خوردن آن چیز ترا

نی‌چنان سرو نماید بنظر، سرو چو نسی؟

گر کنی بخشش گویند که می‌کرده نه او

ورکنی عریده گویند که او کرده نه می!

ونظامی:

در چمن و باغ چو گلبن شکفت

بلبل باباز درآسد بگفت:

کز همه مرغان توئی خاموش ساز

گوی چرا بردی از اقران بنواز؟

تا تو لب بسته گشادی نفس

یک سخن نگر نگفتی بکس

من که بیک چشم زد از کان غیب

صد گهر سفته بسرآرم زجیب

خانه من بر سرخاری چرا است؟

طعمه من کرم شکاری چرا است؟

رجوع شود به *Traces of*

Persian Influence upon English Literature during the fifteenth and Sixteenth Centuries

رساله دکترای لطفعلی صورتگر در دانشگاه لندن، سال ۱۹۳۹.

[۲] در حدود ۴۲۷ تا ۳۵۵ قبل از میلاد. مؤلف آناباز *Anabase* و سیرویدیا

Cyropaedia

[۳] در حدود ۴۵ تا ۱۲۵ بعد از میلاد

[۴] قسمتی از قرنهای چهارم و پنجم. مؤلف کتاب «تاریخی علیه بت پرستان» ترجمه

آلفرد کبیر.

[۵] مورخ، اهل روم شرقی. وفات در سال ۵۶۲. مؤلف دو کتاب تاریخ درباره

جنگ‌های ژوستن *Justinien* و ژوستینین *Justinien* علیه قباد و خسرو اول (انوشیروان).

[۶] لطفعلی صورتگر. کتابی که قبلاً نام برده شد. صفحات ۲۸۴-۲۸۸.

[۷] در ترجمه تاریخ «اوروزیوس *Orosius*»: «تاریخ و جغرافیای عمومی از کینگد

آلفرد». رجوع شود به:

«*The Oxford Companion to English Literature*» (O.C.E.L.) Editor: Sir Paul

Harvey صفحه ۵۷۶

[۸] رجوع شود به کتاب مذکور در یادداشت قبل (O.C.E.L.) صفحه ۶۳۶ و تحت

عنوان «کامبیز».

[۹]، همچنین نمایش کوتاهی همراه با موزیک (بین دو پرده) با عنوان «داستان

داریوش شاه» که در سال ۱۵۶۹ به طبع رسید و نام مفصل آن چنین بود:

(«*A pretie New Interlude, Both Pithie and Pleasant, of the Story of king Darius*» Now first reprinted from original edition issued in 1565), éd. James

O. Halliwell, London, 1860.

[۱۰] «قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه، مهاجرت و تبدیل آنها»

«*Popular Tales and Fictions, their migration and transformation*» Edinburgh and London, 1886. Introduction P. 1-2, (B.N.-8G5806).

[۱۱] رجوع شود به گفتار کورثوپ Courthope در «تاریخ شعر انگلیسی» جلد اول: (بنقل از C.H.E.L. یعنی تاریخ ادبیات انگلیسی کمبریج، جلد سوم صفحه ۹۲): «... حکایات عامیانه‌ای که از دورانه‌های دور دست در میان ملت‌هایی که مبادی هند و اروپائی دارند رواج داشته است.»

(cité de C.H.E.L., vol. III, p. 92) «... those popular tales, which from time immemorial had circulated among nations of Indo-European descent».

12. Cf. Clouston *op. cit.* pp 5-6 « Thanks to the assiduity of modern scholars, the proofs of the Asiatic origin of a very great number of our popular tales and fictions are abundant and conclusive. — «The evidence adduced», says Dr H.H. Wilson, « has been of the most positive description. It is not built upon probabilities, upon general and indefinite analogies, or on partial and accidental resemblances, but upon actual identities. Although modifications have been practical, names altered, scenes changed, circumstances added or omitted, we can still discern the sameness of the fundamental out-line, and amidst all the multiplications of masquerade, lay our hands, without hesitation, upon the authentic individual. We can also, in many instances, follow the steps of the migration which they have undergone... ».

[۱۲] رجوع شود به کتاب کلوستون که نام برده شد. صفحات ۵ و ۶: «در نتیجه همت و فعالیت دانشمندان معاصر دلایل فراوان وقایعی موافق مبادی آسیائی تعداد بسیاری از قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه ما حاصل گردیده است. بنا بر گفته دکتر ه. ویلسون Dr.H.H. Wilson «دلایلی که در این باره اقامه گردیده از مثبت‌ترین بیانات است. این طرح براساس احتمالات و شباهت‌های عمومی و غیرمحتوم و یاهمانندیهای اتفاقی بناناشده، بلکه براساس یکسانیهایی واقعی بنا گردیده است. هرچند در این افسانه‌ها تغییراتی بوجود آمده، نامها تحریف و تعویض و صحنه‌ها دگرگون شده، بر بسیاری از حوادث مطالبی افزوده و یا از آنها حذف گردیده است، با اینحال بخوبی میتوان وحدت چشم‌انداز اساسی آنها را تشخیص داد و در میان کلیه حوادث مسخره آمیز، بدون اندکی تردید، فرد معلوم و مشخص را نشانه ساخت. و نیز در غالب موارد امکان دارد که این داستانها را در راه مهاجرتیکه در پیش گرفته‌اند قدم به قدم تعقیب کنیم...»

[۱۳] رجوع شود به کتاب «تاریخ ادبیات عرب» تألیف کلمان هوار Clément Huart فصل پنجم «عباسیان» صفحه ۶۳: «در قرن هشتم نفوذ ایرانیان از ابتدا و از لحاظ سیاسی چنان باشد که محسوس گردید که منصور بدون تردید فرمان قتل سالار ابومسلم، یعنی واژگون سازنده سلسله اسوی، را صادر کرد و این همان کاری است که بعدها نیز بدست هارون الرشید در مورد خانواده ایرانی برمکیان انجام گرفت که وزیرانی بیش از اندازه مقتدر برای وی فراهم

آورده بودند. نفوذ مزبور در همه چیز اعم از شعر والهیات و قهقه نیز راه یافت. علت این موضوع آن بود که اعراب از کار نوشتن دست برداشته بودند، و همه مسائل اداری و خدمات درباری و امور قضاوت بدست مردم غیر عرب انجام میگرفت و کار تدوین ادبیات نیز بدست مردم غیر عرب بود. وی در صفحه ۶۲ همان کتاب درباره غلبه اعراب نیز چنین میگوید: «ایران صاحب نیروی دیگری نیز بود، و نیروی اخیر خلل ناپذیر بوده است، و آن فکر آریائی، یعنی فکر پر قدرت، خلاق و سرشار از تصور خانواده بزرگ هند و اروپائی است. فکری عمیق، هنرمند و فلسفی که از همان ابتدا با قدرت کامل بر روی ادبیات عرب اثر گذاشت، و ادبیات مزبور را مجاز داشت که در تمام حوزه وسیع امپراطوری خلفا توسعه یابد، و توده عظیم آثاری را تولید کند که گرچه قسمت بزرگی از آن در میان نابودیهای هجوم مغولان از میان رفت، لیکن مهمترین کاخهای آن محفوظ ماند، و نفوذ آنها بر اروپای قرون وسطائی بمراتب بیش از آن بوده است که به تصور آید... حتی نام خود شهر بغداد نیز ایرانی است و مفهوم آن «خداداده» میباشد».

13. Cf. Clément Huart, « Histoire de la littérature arabe », chap. V « Les » p. 63 : « Au VIII^e siècle, l'influence persane, dès le début, se fait si vivement sentir au point de vue politique que Mançour n'hésite pas à se défaire du Général Abu-Moslim, qui avait renversé la dynastie oméyyade, par l'assassinat, comme le fera plus tard Harun-er-Rachid à l'égard de la famille persane des Barmékides, qui lui avait donné de trop puissants ministres ; elle pénètre tout, la poésie, la théologie, le droit. C'est que les Arabes n'écrivent plus, et que tout, l'administration, les charges de cour, la justice, appartiennent à des non-Arabs, et que la littérature est écrite par des non-Arabs ». Il dit également (p. 62) à propos de la conquête arabe : « La Perse possédait une autre force, intangible celle-là : c'est son esprit aryen, l'esprit imaginaire, créateur et puissant de la grande famille indo-européenne, l'esprit artiste, philosophique et penseur qui, à partir de ce moment, influe puissamment sur la littérature arabe, va lui permettre de se développer sur toute la surface de l'empire des Khalifes, et de produire cette masse énorme d'ouvrages dont une grande partie a certes disparu dans les destructions de la conquête mongole, mais dont on a conservé les principaux monuments, et dont l'influence sur l'Europe au Moyen Age a été beaucoup plus considérable qu'on ne l'imagine... Le nom de la ville de Bagdad lui-même est persan et signifie « donné par Dieu ».

14. Cf. Clouston W.A. « A group of Eastern Romances and Histories », p. XIX « ... And assuredly not a few of the tales which become orally current in Europe during the Middle Ages through the preaching monks and the merry minstrels were directly imported from the East... ».

Agrou of W.A. Clouston رجوع شود به کتاب

Eastern Romances and Histories

صفحه xix : «... و به یقین عده بسیاری از قصه‌ها که در دوره قرون وسطی در اروپا دهان بدهان میگشتند و با مواظ روحانیان و ترانه‌های نوازندگان دوره‌گرد رواج می‌یافتند، همه مستقیماً از مشرق زمین وارد شده بودند.»

[۱۵] رجوع شود به کتاب و. آ. کلوستون که در یادداشت قبل نام برده شد، صفحه ۶.

[۱۶] رجوع شود به (C.H.E.L) تاریخ ادبیات انگلیسی کمبریج صفحه ۳۶۵.

[۱۷] در فصلهای بعد از داستان این اثر گفتگو خواهیم کرد.

18. « *The Oxford Companion to English Literature* » nous révèle ainsi l'origine de ce livre : « The Greek form of the name of « *Sindabor* », « *Sandabor* », or « *Sindibad* », an Indian philosopher, said to have lived about 100 B.C., the supposed author of a collection of tales generally known as « *the seven Wise Masters* ». Their main outline is the same as that of the « *Seven Sages of Rome* », though details of several stories vary. « *Syntipas* » was translated from Greek into Latin (under the title *Dolopathos*) in the 12th Cent., and thence into French. The names Syntipas, Sindabor, etc., are probably corruptions of the original Sanskrit word ». Mais Jules Mohl, dans sa traduction de *Shah-Nameh* (V.I. p. 58), fait une comparaison entre « *Sindbab* » et le « *Garschâsb-Nâmeh* » ; mis en vers persans par Assadi. C'était une œuvre ancienne en Pahlavi, qui raconte les aventures de Garschasb, roi légendaire de l'Iran, plusieurs siècles avant Jésus-Christ. (En persan le livre s'intitule [Sêd-bad-Name]).

O. C. E. L. *The Oxford Companion to English Literature* [۱۸]

مبدأ این کتاب را بدینگونه برما روشن میسازد : « *Sindabor* » یا « *Sandabor* » یا « *Sindibad* » هرسه صورتهای یونانی نام فیلسوف هندی است که گفته اند در حدود ۱۰۰ سال قبل از میلاد میزیسته است. وی احتمالاً مصنف مجموعه ای از حکایات است که عموماً بنام « *هفت مرد عاقل* » « *The Seven wise Masters* » خوانده شده است. چهارچوب اصلی این قصه ها بهمان گونه « *هفت فرزانه رومی* » « *The Seven Sages of Rome* » است، گرچه در تفصیل و جزئیات قسمت هایی از آنها باهم متفاوتند. « *Syntipas* » از یونانی (با عنوان *Dolopathos*) در قرن دوازدهم (م) به لاتینی واز زبان اخیر به فرانسه برگردانده شده بود. نامهای سیندیباس، و سندابور و غیره احتمالاً نامهای مغلوپی از کلمه اصلی سانسکریت آن است. لیکن ژول موهل Jules Mohl در ترجمه خویش از *شاهنامه* (جلد اول صفحه ۵۸) کتاب « *سند باد* » را با گرشاسب نامه که اسدی آنرا به نظم فارسی درآورد، مورد مقایسه قرار میدهد. کتاب اخیر اثری قدیمی بزبان پهلوی بود که شرح حادثات گرشاسب پادشاه افسانه ای ایران را که چندین قرن قبل از میلاد مسیح بوده است حکایت میکند. (نام این کتاب در فارسی قدیم « *سندبادنامه* » ذکر شده است.)

19. Cf. aussi : « *The Seven Sages of Rome* », a metrical romance of the early 14th century. It is an English version (through latin and french) of short Eastern tales, interesting as one of the earliest instances in English of the form of short verse-story, subsequently adopted by Chaucer in the « *Canterbury Tales* » O.C.E.L.

[۱۹] و نیز رجوع شود به کتاب نامبرده در یادداشت قبل : (O.C.E.L.) تحت عنوان « *The Seven Sages of Rome* »، داستان عاشقانه منظوم متعلق به اوائل قرن چهاردهم میلادی؛ مجموعه ای از قصه های کوتاه شرقی است که از راه ترجمه لاتین و فرانسوی بانگلیسی برگردانده شده است و نکته جالب در آن این است که اثر نامبرده یکی از اولین نمونه های انگلیسی بصورت حکایت کوتاه منظوم میباشد. و در نتیجه چوسر Chaucer در « *قصه های کانتربری* » « *Canterbury Tales* » خویش از آن بهره برداشته است.

[۲۰] W.A. Clouston کتاب نامبرده صفحه ۸

[۲۱] تاریخچه اصلی کتاب *سندباد* منقول از «*دائرة المعارف اسلامی*» چنین است: پادشاهی تعلیم و تربیت پسر خود را بعهده سندباب فرزانه میگذارد. پسر نامبرده بنا بر استاد خود میباید هفت روز متوالی سکوت اختیار کند. اما در این مدت مورد تهمت زن سوگلی شاه قرار میگیرد و چیزی نمانده است که به فرمان پادشاه کشته شود. در این میان هفت وزیر، هریک با آوردن یک یاد و حکایت، موفق میشوند که زمان شکنجه و کشتن پسر را بتعویق اندازند. روز هشتم شاهزاده که از نوا اجازه سخن گفتن یافته است، بی‌گناهی خود را به ثبوت میرساند به این مجموعه قصه همچنین نام «*داستان هفت وزیر*» داده‌اند.

[۲۲] همچنین رجوع شود به C.H.E.L. (تاریخ ادبیات انگلیسی کمبریج) جلد اول صفحه ۹۲.

22. Cf. The C.H.E.L. p. 92-I. « The interest in witticisms and anecdotes soon spread to the middle classes, whose habit of mind had for centuries been formed by story - telling. The « *Jongleurs* » and « *trouvères* » had preserved those popular tales, which from time immemorial had circulated among nations of Indo-European descent », and which continued to find a place in all subsequent miscellanies down to the eighteenth century ».

[۲۳] A.W. کلوستون *Popular Tales and Fictions* صفحه ۱.

[۲۴] همان کتاب. صفحه ۱۲.

همچنین رجوع شود به C.H.E.L. صفحه ۳۶۷ (جلد دوم)

« Early preachers and homilists were only too willing to seize hold of stories from every quarter in order « to point the moral », and their collections (of *exempla*) have served many ends different from the purpose designed ».

Cf. aussi C.H.E.L. II, p. 92 : « The style of narrative is strikingly similar to the collections of « *Exempla* », with which the latinistes, thanks to their semi-ecclesiastical education, would be familiar. These *bon-mots*, and anecdotes diverted the student and the controversialist by touches of common life or, at the most, flashes of classical wit. Their triviality ensured relaxation, but the scholar's attention was held by an appeal to his sense of paradox and epigram. »

[۲۵] لطفعلی صورتگر. کتابیکه قبلاً نام برده شد. صفحات ۲۹۷-۲۹۸.

[۲۶] ذکر مثالهایی که شعرای فارسی زبان بنا بر تمثیل گفته‌اند از دایره بحث این رساله بیرون است، زیرا دیوان‌گویندگان و آثار دانشمندان ایرانی همگی مشحون از این نوع امثال و حکم و حکایات است. با اینحال برای اثبات این مدعا بچند نمونه اشاره میشود:

A blossoming youth, by way of mockery,
Asked a bent old man, « What price thy boos ? »
The old man laughed and said : « Save thy purse »
Thou wilt find ere long that Fate had made thee a present of one.
(Jami)

نقل از رساله دکتر لطفعلی صورتگر صفحه ۲۹۹ برای اصل شعر جامی رجوع شود به ملحقات اشعار فارسی.
و نیز:

From a grave-digger, who enjoyed a very long life,
An inquisitive man asked « Tell me, now,
Having dug graves all the long life,
What wonders hast thou seen beneath earth ? »
He answered « I have found myself the greatest wonder of all .
For, I have found the beast in me watching for seventy years
The digging of graves, and yet not dying for a single hour ;
Not for one moment obeying me in doing one good deed.
Attâr. « *Mantiq-al-Tair* »

از همان کتاب صفحه ۲۹۹. برای شعر فریدالدین عطار: « یافت مردی گورکن عمری دراز... »
رجوع شود به ملحقات اشعار فارسی.

[۲۷]

The American Philosophical Society, vol. LVI n° 5 (1912), (Mediaeval
Sermon books and stories and their study since 1883). T.F. Crane, pp 21-22.

[۲۸] لطفعلی صورتگر. کتابیکه قبلا نام برده شد. صفحه ۳۰۰.

29. Les notes suivantes (une liste rapide des versions persanes analogues de cette sorte de fables) suffiront à notre ambition. Une recherche plus détaillée peut révéler, non seulement l'origine orientale des autres épisodes, mais encore d'autres allusions semblables faites par les poètes et les écrivains persans :

a. La fable du chien traversant l'eau avec un morceau de fromage dans la bouche, et qui, voyant son image dans l'eau, laisse tomber le fromage dans son désir d'en avoir un second morceau. Voir *Panchatantra*, éd. Benfey, XVIII, p. 140.

b. L'histoire du paysan qui portait un mouton au marché et à qui cinq aigrefins firent croire que c'était un chien : ceux-ci s'étaient apostés le long de la route, à des intervalles les uns des autres, et avaient demandé au paysan de leur vendre le chien qu'il emmenait. Le paysan finit par les croire et se débarrassa de l'agneau, que les aigrefins prirent et mangèrent. Voir *Panchatantra* III, la troisième fable de la troisième section. Voir également l'histoire de l'exécution d'Afshin dans les « *Annales* » de *Tabarî*; la traduction persane (M.S. de B.M. or 5343, p. 416) est la suivante : Un homme avait un veau que ses amis désiraient tuer pour faire un festin. Ils prétendirent que c'était un lion et blâmèrent l'homme de garder une bête si dangereuse : « Il te dévorera, disaient-ils, ne vois-tu pas que ces yeux sont ceux d'un lion et que son corps ressemble à celui d'un lion ? » L'homme commença à n'en pas croire ses yeux et peu à peu tomba dans le piège et tua le veau.

c. La fable de l'homme qui nourrissait une vipère engourdie de froid, laquelle, quand elle retrouva ses forces, mordit son bienfaiteur.

Cf. Clouston W.A., *The Book of Sindbad* (1884, p. 338) pour d'autres fables d'origine orientale.

[۲۹] یادداشتهای زیر (فهرست کوچکی از نسخه فارسی حکایاتی که شباهت کاملی به این نوع تمثیلهای دارند) در اثبات مدعای ما کافی خواهد بود. البته تحقیق جامعتری در این باره نه فقط اصل شرقی سایر قسمتها را ثابت میکند، بلکه اشاراتی نظیر آنچه شعرا و نویسندگان ایرانی آورده‌اند نیز به کرات پدیدار خواهد گردید.

الف- « قصه سگی که قطعه‌ای پنیر در دهان داشت و از جوی آبی می‌پیرید. بادیکن عکس خود در آب قطعه پنیر را به هوس یافتن حصه دوم از دهان رها ساخت ». رجوع شود

به پانچاتانتارا Panchatantara. چاپ بنفی Benfey. فصل هجدهم. صفحه ۱۴۰.

بـ «حکایت مرد دهاتی که گوسفندی به بازار میبرد تا بفروشد، و پنج شیار باور او ساختند که گوسفندش سگی است: بدین ترتیب که در طول راهش بقاصله ایستادند، و یکی پس از دیگری از دهقان خواستند که سگی را که همراه داشت بایشان بفروشد. دهاتی کم کم مشکوک شد و سرانجام حرف آنان را باور کرد و گوسفند خود را رها نمود و شیادان فوراً آنرا بچنگ آوردند» رجوع شود به پانچاتانتارا. جلد سوم. قصه سوم از قسمت سوم و نیز رجوع شود به کشتن افشین در تاریخ طبری ترجمه فارسی (شماره نسخه خطی موزه بریتانیا: MS.OR. 5343 صفحه ۴۱۶): «مردی گوساله‌ای داشت و دوستانش میخواستند که آنرا تصاحب کنند و با آن مهمانی ترتیب دهند. پس ادعا کردند که آن شیر است و مرد را از نگاه داشتن حیوان درنده در خانه ملامت کردند و با او چنین گفتند: «این حیوان روزی ترا خواهد دید. آیا نمی‌بینی که چشمانش بچشمان شیر، و جسمش به جسم شیر مانده است؟ مرد را کم کم تردید حاصل گشت و آخر در دام افتاد و گوساله را بکشت».

جـ داستان مردی که ماری فسرده از سرما در آستین می‌پرورد. چون مارگرم شد وقوت خود را باز یافت نیکوکار خود را نیش زد.

همچنین رجوع شود به W.A. Clouston «کتاب سند باد The Book of Sindbad» (چاپ ۱۸۸۴. صفحه ۳۳۸) برای تمثیلهای دیگر با اصل شرقی.

[۳۰.] «Popular tales and Fictions» نوشته «A.W. Clouston» صفحه ۱۳.

[۳۱.] طبق C.H.E.L. (جلد اول صفحه ۹۲) «از زمانیکه فرانسیسکن‌ها و دومینیکن‌ها برای تحکیم مواظظ خود به استفاده از حکایات کوچک (Exempla) پرداختند مجموعه‌هایی از این کتابها از روی مآخذی مانند «Vitae Patrum» «Les Legendes des Saintes» تهیه شده است.

[۳۲.] کلوتون «Popular tales ...» صفحه ۱۷.

[۳۳]

« Mediaeval Sermon - Books and Stories » T.F. Crane (Reprinted from Modern philology, vol. LVI, n° 5, p. 5).

[۳۴.] با عنوان «Gesta Romanorum»

[۳۵.] جلد اول صفحه ۳۶۷

[۳۶.] جلد اول صفحه ۱۳۵

[۳۷.] C.H.E.L. جلد اول. صفحه ۱۵۸.

[۳۸.] کلوتون «Popular Tales...» صفحه ۱۳.

[۳۹]

Selon « *the Concise Cambridge History of English Literature* » (p. 97) par George Sampson, la parution de la traduction de « *Gesta* » avait eu lieu avant cette date : « The great vogue of moralized skeleton tales, by no means always moral in themselves, of the « *Gesta Romanorum* » is witnessed by the fact that the book was being continually copied in the fifteenth century, and that an English translation then appeared, giving this source-book of future literature great popularity ».

[۴۰] کلوستون « *Popular Tales...* » صفحه ۲۹

[۴۱] همان کتاب صفحه ۲۹. ونیز رجوع شود به «داستان زنی که بتازگی بیوه شده

بود».

ونیز

Cf. « *The story of the woman newly widowed...* » Clouston, « *The book of Sindbad* », 1884, p. 338.

[۴۲] از نظر زبان شناسی عنوان «**پنج تان تارا**» خویشاوندی بسیار نزدیک این زبان قدیمی (سانسکریت) راحتی با فارسی امروز آشکار میسازد زیرا در زبان اسروزی ما این عنوان را میتوان «پنج قسمت» یا «پنج در» ترجمه کرد.

[۴۳] «ترجمه فارسی قصه حیوانات» «*Versions Persanes des Contes d'Animaux*» مقاله

پروفسور هانری ماسه در «**روح ایران**» «*L'Ame de l'Iran*» ناشر Alb. Michel پاریس، ۱۹۵۱

[۴۴] «*A History of English Poetry*» تألیف W.J. Courthope جلد اول. صفحات

۲۸۳-۲۸۶ (چاپ ۱۸۹۵-۱۹۱۰ Macfee)

[۴۵]

Elizabethan translations from the Italian, pp 11-13 (English Historical Review for 1915).

[۴۶]

« *The Concise Cambridge History of English Literature* », G. Simpson, pp 402-404.

[۴۷]، هرچند این کتاب کوچکترین ارتباطی با کوروش بزرگ جز از لحاظ نام ندارد.

[۴۸]

A play on the popish plot, éd. P. Hameline, 1911.

[۴۹] C.H.E.L. جلد ششم صفحه ۳۲۶

[۵۰] مؤلف کتابی با عنوان:

The Fairy Mythology; The Mythology of Ancient Greece and Italy

- [۵۱] از جمله «سروج الذهب» مسعودی
 [۵۲] «ژورنال آسیائی» (۱۸۲۷). صفحه ۲۳۹ و (۱۸۳۹) صفحات ۱۷۱-۱۷۵
 [۵۳]

53. « Huitième livre du Fihrist en trois sections (fenuns), la première : des conteurs au clair de lune, des conteurs de sornettes, et des noms des ouvrages de contes et de sornettes (nouveaux apologues) ». *Ibid.*

- [۵۴] «ژورنال آسیائی» اوت ۱۹۳۹. دوره سوم. جلد هشتم. صفحات ۱۷۵-۱۷۶
 (شماره کتابخانه ملی پاریس : BN8e02385)
 [۵۵] ریچارد برتون Richard Burton *The thousand and one Nights* جلد دهم.
 صفحه ۶۶-۷۵.

- [۵۶] «سروج الذهب» مسعودی ترجمه باریه دومنار Barbier de Meynard
 باعنوان «La Prairie d'or» (*The golden Meadow*) جلد دوم. صفحه ۱۲۹.
 [۵۷] همان کتاب جلد دوم. صفحه ۱۲۳
 [۵۸] همان کتاب جلد اول. صفحه ۱۱۸
 [۵۹] «*Journal Asiatique*». جلد هشتم. صفحات ۱۷۱-۱۷۵.
 [۶۰] «دائرة المعارف بریتانکا». چاپ سیزدهم :
 نوشته : M.C.de Goeje «*One thousand and one Nights*»
 [۶۱] کلوستون. *The Book of Sindbad*. (۱۸۸۴) صفحه ۱۸.
 [۶۲] رجوع شود به شاهنامه چاپ و ترجمه ژول موهل Jules Mohl باعنوان :
 «*Le Livre des Rois*» جلد دوم. صفحات ۲۰۸-۲۴۵.

- [۶۳] «مجله ادبیات تطبیقی» - اکتبر-دسامبر ۱۹۵۶. («فدر باسبک ایرانی»
 مقاله‌ئی از ب نیکیتین B·Nikitine درج کرده است از اینقرار : «سودابه،
 ملکه زیبای ایران، یکی از روزها جوانی صاحب جمال را که سیاوش پسر شوهر تاجدارش
 کیکاوس بود، مشاهده کرد. پس او را باندرن خواند و باعتراف عشق خود پرداخت پسر
 جوان که این دعوت را تنها باصرار پدرش قبول کرده بود، میل نداشت زوجه زیبای او را
 ناراضی کند، بااینحال از انجام خواهشهای سودابه سرباز میزند چه از فکر خیانت به پدر خود
 گریزان است. سودابه ناچار به حيله و تزویر میپردازد و در سومین نوبتی که سیاوش به نزد او
 میآید، برای آنکه مردم تصور کنند که مورد تجاوز سیاوش قرار گرفته است، خروشان وجوشان
 پیراهن خود را پاره میکند و فریاد برمیآورد. پادشاه باندرن میدود، اما در مقابل اتهامات
 ملکه خونسردی خود را حفظ میکند، و همیشه در بیگناهی سیاوش مردد میماند. بنابراین مغان
 آزمایش باگذاشتن از آتش را تجویز میکنند. ملکه مخالف این امتحان است ولی سیاوش از

میان آتش بسلاست میگذرد و در بیگناهی او شکی نمیماند. اما سرانجام بسرداری سپاهی با سر پدر بجنگ با افراسیاب میروند و دربار پدر را ترک میگویند...

[۶۴] رجوع شود به «طوطی نامه». «دائرة المعارف اسلام»

[۶۵] متن از «کتاب سندباد» کلوتون نقل شده. (۱۸۸۴) صفحه سی و هشتم.

[۶۶] همان کتاب صفحه سی و هشتم.

[۶۷] همان کتاب صفحه سی و هشتم

[۶۸] لطفعلی صورتگر. کتابیکه قبلا نام برده شد. صفحه ۳۲.

[۶۹] «کتاب سند باد» کلوتون. صفحه سی و هشتم.

[۷۰] همان کتاب صفحه سی و هشتم

[۷۱] پسر اسمعیل وراق، گرامی دوست فردوسی که شاعر پس از ترک دربار سلطان

محمود غزنوی به خانه او پناه برد. نقل از «تاریخ ادبیات در ایران» تألیف ذبیح الله صفا جلد دوم (چاپ ۱۹۵۷).

[۷۲] همان کتاب صفحات ۴۳۵ و ۱۰۰۱.

[۷۳] دائرة المعارف اسلام. در زیر عنوان *Kalila wa Dimna*

[۷۴] همان کتاب

[۷۵] «*Le Livre des Rois*» ترجمه ژول موهل

[۷۶] دائرة المعارف اسلام در زیر عنوان *Kalila wa Dimna*

[۷۷] همان کتاب

[۷۸] دائرة المعارف اسلام: به نقل از اثر سیلوستر دوساسی *Sylvestre de Sacy*

Mémoire historique sur le livre intitulé Callila et Dimna

[۷۹] «*Les Versions Persanes des contes d' animaux*» در کتاب *L'Ame de l' Iran*

چاپ Albin Michel ۱۹۵۱ (صفحه ۱۳۲).

[۸۰] همان کتاب. صفحه ۱۳۳

[۸۱] همان کتاب صفحه ۱۳۴

[۸۲] سیلوستر دوساسی. مقاله نامبرده

[۸۳] البیرونی: «هند» (تحقیق مال الهند) *Alberuni's India*

[۸۴] در مقدمه اش بر ترجمه ج بیکنل G. Bicknell لیبزیگ (۱۸۷۶) نقل از

دائرة المعارف اسلام.

[۸۵] شاعر ایرانی، وفات در ۹۱۶

[۸۶] (جلد دوم. صفحه ۱۰. جلد هشتم صفحه ۲۷. جلد دهم صفحه ۳. جلد دوازدهم

- [۱۰۵] «*Journal Asiatique*» ۱۸۳۹، دوره سوم، جلد هشتم صفحه ۱۷۱
- [۱۰۶] «*Essai historique sur les contes orientaux*» (مستخرج از Panthéon) littéraire ۱۸۳۸ «*sur les Mille et une Nuits*» صفحه ۱۰
- [۱۰۷] شاهد دیگری بوجود «هزار قصه» ترجمه این افسانه‌ها بوسیله راستی، شاعر ایرانی که در زمان سلطان محمود غزنوی میزیسته، میباشد. (این قسمت از دیباچه شاهنامه، ترجمه و چاپ م. والان بورگ M.Walen Bourg نقل شده است. صفحه ۱۰).
- [۱۰۸] همان کتاب، صفحه ۱۰
- [۱۰۹] همان کتاب، صفحه ۲۲
- [۱۱۰] همان کتاب، صفحه ۶۵. همچنین رجوع شود به صفحات ۶۶-۶۷ مقاله او «*L'introduction des contes orientaux en Europe*» که در آن تحقیقات بسیار جالبی نظیر تحقیقات توماس کیتلی Th. Keigtly درباره شباهت قصه‌های خاور و باختر، بعمل آورده است.
- [۱۱۱]. «ژورنال آسیائی» سال ۱۸۳۶.
- [۱۱۲] شماره ۲۴، ۱۹۳۹. صفحات ۱۳۹-۱۷۰.
- [۱۱۳] رجوع شود به ریچارد برتون:

Burton («*Nights*», vol. X, p. 66) qui dit : «*Mohammad most austere and puritanical of « Prophets », strongly objected to it because preferred the more sensible of his converts to the dry legends of the Talmud and the Koran, quite as fabulous without the halo and glamour of fancy*».

Voir également ce même volume, p. 127.

- [۱۱۴] همان کتاب. فصل دهم.
- [۱۱۵] فصل دهم. صفحات ۶۶-۱۷۲
- [۱۱۶] چاپ Breslau. جلد ششم. صفحات ۱۹۱-۳۴۳
- [۱۱۷] رجوع شود به «تاریخ ادبیات عرب» تألیف کلمان هوار Clément Huart پاریس، ۱۹۳۱، صفحه ۳۱:

Cf. Histoire de la littérature arabe par Cl. Huart, Paris, 1931, p. 31. «... les contes que déjà des conteurs de profession allaient colporter de ville en ville, comme les Mecquois Nadr ben Hârith, qui avait appris à Hira les belles légendes que les Perses racontaient de leurs anciens rois, et s'était fait une célébrité qui contrebalança un moment celle que Mahomet devait aux récits du Coran empruntés à la Bible...».

Cf. également d'Herbelot, S.V. Nasr ben Hareth, dans «*Bibliothèques orientales*».

ترجمه یادداشت شماره ۱۱۷:

«این‌ها قصه‌هایی بودند که راویان حرفه‌ای از شهری بشهر دیگر بدوش میکشیدند. مانند نذر بن حرث مکی که در حیرا داستانهای دلپسندی از ایرانیها درباره پادشاهان نشان شنیده بود. وی با نقل این داستانها چنان مشهور شد که زمانی باشهرت پیغمبر و قصصی که از تورات و انجیل در قرآن نقل شده بود مقابله میکرد.

[۱۱۸] وی نیز معتقد است که نهر سلیمان معادل جام بلورین (جهان‌نما) جمشید، راه رفتن برآب بلوکیه، بجای حرکت زرتشت بر روی دریای دالاتی. یادر یای خزره جنگ پادشاهی بین اجنه مؤمن و اجنه کافر نماینده نبرد ابدی بین خوب و بد و شاه جنیان با مقام اشم (Eshem)، رئیس دیوهای مذکور در اوستا معادل است و، غار کهف را با نقش کوه البرز (و حتی بهتر، قلّه دماوند) و امثال این شباهتها میتوان برابر دانست.

[۱۱۹] قسمتهائی از مطالعات درباره هزار و یک شب:

« Fragments d'une étude sur les « M.N. » dans les « Mémoires et Fragments inédits », 1912, p. 138.

[۱۲۰] همان کتاب. صفحه ۱۳۹

[۱۲۱] همان کتاب صفحه ۱۴۲

[۱۲۲] همان کتاب صفحه ۱۴۵

[۱۲۳] همان کتاب. صفحه ۱۴۶. و نیز رجوع شود به:

« Tales, anecdotes and letters translated from the Arabic and Persian » by Jonathan Scott, London, 1800.

[۱۲۴] همان کتاب صفحه ۱۴۷

[۱۲۵] همان کتاب صفحه ۱۴۹

[۱۲۶] همان کتاب صفحه ۱۵۲

[۱۲۷] امیل گالتیه Emile Galtier کتابیکه قبلا نام برده شد. صفحه ۱۵۴.

دو دسته دیگر از قصص که در زمره «قصه‌های» «هزار افسانه» نبوده‌اند، از اصل فارسی نیستند و ارتباطی با کارمان خواهند داشت.

[۱۲۸] (یعنی «هزار افسانه» + دسته بغدادی).

[۱۲۹] این قصه جز در ترجمه گالان Galland در جای دیگر یافت نمیشود. و بنظر می‌آید که از یک مضمون ایرانی گرفته شده باشد.

[۱۳۰] رجوع شود به یادداشت ناشر «هزار و یک شب» ترجمه دکتر سرد روس

Dr Mardrus (چاپ Revue Blanche، ۱۸۹۹-۱۹۰۲).

[۱۳۱] رجوع شود به عقیده پروفیسور انولیتمن Enno Littman. در دائرة المعارف

اسلام. چاپ ۱۹۶۰.

[۱۳۲] «Le Livre des Rois» ترجمه ژول Jules Mohl. همچنین رجوع شود به

«شاهنامه». منتخب برای دبیرستانها. چاپ ۱۳۲۱ شمسی. تهران صفحات ۵۷۷-۵۹۰.

[۱۳۳] در «هفت پیکر» یا «بهرام نامه».

همچنین رجوع شود به مقاله یان رپکا Jan Rypka . در گلچینی بنام «L' Ame del Iran». چاپ
Albin Michel ۱۹۵۱

[۱۳۴] «خمس» یا «پنج گنج». چاپ تهران

[۱۳۵] «شاهنامه» چاپ نامبرده. صفحه ۹۴

[۱۳۶] لطفعلی صورتگر. کتابیکه قبلا نام برده شد. صفحات ۳۰۹-۳۱

[۱۳۷] «شاهنامه». چاپ نامبرده مقدمه: واقعه و عده سلطان محمود غزنوی به

فردوسی...

سلطان محمود با فردوسی بدعهدی میکند، و فردوسی پس از سرودن اشعاری در هجو
او از غزنین فرار می نماید.

[۱۳۸] لطفعلی صورتگر. کتابیکه قبلا نام برده شد. صفحه ۳۱۱

[۱۳۹] در «اسکندرونامه» منظوم از نظامی، و همچنین نمونه مشهور و عامیانه آن (رجوع

شود به «دائرة المعارف اسلامی».)

همچنین مقایسه شود با «King Alisaunder». در C.H.E.L. (جلد اول صفحات ۳۰۶-۳۰۹)

(۳۰۹).

و نیز: «The History of the English Novel» (H.E.N.)

تألیف - E. A. Baker Alexander legend جلد اول. صفحه ۳۳-۲۹

[۱۴۰] این شرح مسافرت در قرن چهاردهم میلادی بمنظور راهنمایی زائرین

«سرزمین مقدس» تهیه شده، اما خواننده را به اقالیم دورتری مانند ترکیه، و ترکمنستان و

سرزمین تاتارها، و ایران و مصر و هندوستان هدایت میکند. کتابی است دل انگیز که جغرافیا و

تاریخ طبیعی را با روایات زیبا تلفیق داده است. (نقل از O.C.E.L.)

همچنین رجوع شود به «Histoire de la litterature anglaise» H.L.A. تألیف

Legouis et Cazamian که نویسنده حقیقی این اثر را معلوم میدارد. صفحه ۱۰۰.

[۱۴۱]، لطفعلی صورتگر. کتابیکه قبلا نام برده شد. صفحه ۳۱۴

[۱۴۲] همان کتاب صفحه ۳۱۴

یادداشت نتیجه فصل مقدماتی

[۱] رجوع شود به «تاریخ رمان انگلیسی»: «*The History of the English Novel*»
تالیف بیکر E.E. Baker (صفحه ۵۰- جلد پنجم) که در فصل: «قصه شرقی از رمانی
تا واقع» چنین مینویسد:
«اتفاقی که در این عصر قلبسازی رخ داد، در واقع تکرار واقعه‌ای بود که مدت‌ها
قبل، هنگام آشنائی غرب با مشرق زمین در قرون وسطی پیش آمد و تنها اوضاع این دوره
تغییر یافته بود...»

یادداشت‌های فصل اول از بخش اول

[۱]

« *L'Orient romanèsque en France* » (1704-1789) par : Mlle Dufrenoy, éd. Beauchemin, 1946, p. 29 et suivantes.

[۲] همین کتاب صفحه ۳۲

[۳] همین کتاب صفحه ۳۳

[۴] رجوع شود به تابلو (گرافیک) در آخر کتاب

[۵]

5. Pp 2-12 : « The sense of mystery and magic ; and the arrangement of stories enhances this impression... And yet, despite all this misty atmosphere of wonder and magic, there is in the « *Arabian Nights* » a strange sense of reality in the midst of unreality... ».

[۶] آنتوان گلان و فرانسوا پتی دولاکروا هر دو به خرج دولت فرانسه به مشرق زمین

مسافرت کرده بودند و از خاور شناسان عالیقدر بوده‌اند.

همچنین رجوع شود به: کتاب مارتینو Martino صفحات ۹۲ و ۹۵.

همچنین رجوع شود به:

: « *Paroles remarquables, bons mots et maximes des Orientaux* », Paris, 1694, par Galland.

[۷]

« *Mille et un Jours* », tome I, préface. Cf. « *L'Orient Romanesque en France* », page 34.

[۸]

Les « *Mille et un Jours* », contes persans. Traduits en français par M. Petit de la Croix, Doyen des secrétaires interprètes du Roi, lecteur et professeur au Collège Royal. Paris, 1766.

[۹] دوفرئوا. کتابی که قبلاً نام برده شد. صفحه ۱۴.

همچنین رجوع شود به:

Cf. La préface de Loiseleur-Deslongchamps aux « *Mille et un Jours* », Paris, 1838.

[۱۰] کوننت Conant، کتابی که قبلاً نام برده شد. صفحه ۱۴ و پس از آن

[۱۱] نامی تاریخی است، زیرا لقبی است که به عبدالملک بن نوح سامانی داده‌اند.

(قرن چهارم هجری)

[۱۲]

12. « *The Persian Tales* » in « *Tales of the East* », éd. Henry Weber. Edinburg 1812. Vol. II, p. 455 : Towards the Caspian sea there is a mountain, which is called the Red Mountain, because it is covered with roses through out the year. At the foot is a cavern of vast extent, the doors of which by virtue of a talisman open once a year of their own accord and shut again in half an hour and fifteen minutes, and if any bookish man, too intent upon his choice of authors stay, he is sure to be starved to death.

... This remarkable library was carefully... watched by the genii, who seized all persons that neglected to return books and tormented them cruelly... even to death.

[۱۳] نیز بقول کولنت، صفحات ۲۱-۲۲.

[۱۴] مضمون یکی از تصانیف کتاب «*Reliques of Ancient English Poetry*» که در

سال ۱۸۶۵ Thomas Percy منتشر کرده است. پسر مسرف املاک خود را به جان اوسکیل John OScale میفروشد، و چون دارائی او تماماً خرج میشود، برحسب توصیه پدرش خود را بدار میآویزد.

[۱۵] قصه پریان که بوسیله فردریک، بارون دولاموت فوکه Frederich Baron de

la Motte Fouque، نویسنده و درام نویس آلمانی در ۱۸۱۱ طبع شده است. قهرمان داستان، یکی از شوالیه‌ها، با «ساهی زنی» بنام اوندین Undine ازدواج کرد.

[۱۶] پسر پرسیوال Percival که میخواست با شاهزاده خانم السا Elsa اهل

بریانت Briant ازدواج کند. همچنین مقایسه شود با نمایشنامه همراه با موسیقی واگنر Wagner (۱۸۵۰)

[۱۷] قسمت تمثیلی قصه «الغ طلائی» (*The Golden Ass*). کوپیدن برپیشه دختر

پادشاهی عاشق میشود، اما از چشم اونها ن میماند. این حکایت طنزآمیز تألیف آپولین Apulein در قرن شانزدهم بوسیله W. Adlington ترجمه شده است. قصه «کوپید و پشیشه» همچنین مضمون یکی از اشعار William Morris بنام «بهشت زمینی» *The Earthly Paradise* میباشد. (نقل از: O.C.E.L.)

[۱۸] کولنت. کتابیکه قبلا نام برده شد، صفحه ۴.

[۱۹]

« *L'Orient dans la littérature française au XVII^e et au XVIII^e siècles* », p. 23.

[۲۰] احتمالا برای اینکه اینها از یک نسخه خطی ترکی اول بار بفرانسه برگردانده

شده‌اند. (۹)

[۲۱] دوفرنوا. کتابیکه قبلا نام برده شد. صفحه ۹

[۲۲] یکی از اینان حجاج بن یوسف ثقفی بوده که برادرش محمد در قرن هفتم

میلادی (اول هجری) شیراز را از نو ساخت.

[۲۳]

: Peregrinaggio di tre giovani figlinoli del Re di Serendippo. Per opera di M. Christoforo Armeno dalla Persiana nell' Italiana lingua trapportato, Venetia, 1557, (traduit en français en 1719, et en anglais en 1722 par un traducteur anonyme.

[۲۴] تصور می‌رود که اولین حادثه این سرگذشت «حسیات شاهزادگان سوار بر اشت‌رگم شده» مورد تقلید ولتر در کتاب *Zadig* (صادق) قرار گرفته باشد.

[۲۵] همین نظر را میتوان درباره انگلستان اظهار داشت، زیرا این آثار بلافاصله و معمولاً بوسیله مترجمان گمنام ترجمه شده‌اند.

[۲۶] کتابیکه قبلاً نام برده شد. صفحه ۲۵۴

[۲۷] در میان قصه‌های شرقی بیشماری که در این دوره در هردو کشور منتشر شده و مورد توجه ماست تنها به ذکر نام آنچه بنحو مستقیم یا غیر مستقیم بایران مربوط می‌شود خواهیم پرداخت:

« Contes Orientaux tirés de manuscrits de la bibliothèque du roi » (1743). « Apologues orientaux » (1764). « Inatula (Enâyat-allah) de Dehli, contes persans » (1769). « Fables orientales » (1772). « Nouveaux contes orientaux » (1780). « Les Voyages et aventures des trois Princes de Sarendib » (1719), etc., etc. Apparemment le succès de cette dernière histoire était immense, car Horace Walpole emploie le mot « serendipity » dans le sens de « Sagacité accidentelle » (Accidental sagacity) dans une de ses lettres. Voir « Lettres of H. Walpole » Oxford 1903. Letter 382.

[۲۸]

Voltaire : « Le Taureau Blanc » (1764); Diderot : « L'Oiseau Blanc » conte bleu ; La Harpe : Tangu et Félimé (1786), inspiré des « Aventures d'Abdallah Fils d'Hanif ».

[۲۹] *Orient Romanesque en France* صفحه ۵۳

[۳۰] کتابیکه قبلاً نام برده شد. صفحات ۵۳-۵۴

* ظاهراً قصه اخیر از توفیق فراوانی برخوردار بوده، زیرا هوراس والپول کلمه «Serendipity» را در یکی از نامه‌های خود بمعنای «عقل اتفاقی» بکار می‌برد. رجوع شود به «نامه‌های هوراس والپول» طبع اکسفرد (۱۹۰۳)، نامه ۳۸۲.

[۳۱] این اثر بسیار مهم است، زیرا یکی از منابع بکفورد برای توصیف «طالار ابلیس» می‌باشد.

[۳۲] چهار عدد از این مجموعه قصص به انگلیسی ترجمه شده‌اند، لیکن تنها یکی از آنها با عنوان: «قصه‌های مغولی یا رویاهای مردان بیدار»، که در لندن در سالهای ۱۷۳۶ و ۱۷۴۳ منتشر شده است، مورد نظر ما خواهد بود. بخشی از این قصه: موضوع «گناهکارانی که قلبهای گدازان» داشته‌اند، باز هم قسمتی از «واثق» را بیاد می‌آورد. بجا است گفته شود که

در سرگذشت ماندان فوم‌هوم («قصه چینی») نوشته گولت (Gueulette) نام قهرمان زن داستان «گلشن‌راز» نامی مرکب و فارسی است، و احتمالاً بکفورد «گلشن‌روز» را در واقع از آن الهام گرفته است. قهرمانی که گولت در نظر داشته زنی مسلمان و اهل گرجستان است که به تبدیل ارواح اعتقاد ندارد

[۳۳] رجوع شود به «William Beckford» رساله دکترای A. Parreaux صفحه

۰۳۲۶

[۳۴] «*Thalaba the Destroyer*» در مقدمه «*Poetical works of R. Southey*»

[۳۵] توماس دیدین Th. Dibdin نویسنده: «*Il Bondocani or the Caliph Robber*»

لندن ۱۸۱۲. یکی از تصانیف این اپرا در تجلیل عشق به سود و منفعت، یا قانونی که کلیه مذاهب عالم را متحد میکند، سروده شده است، و آن تصنیف این است:

« Though Turks, Christians and Jews, so flatly refuse
With each other to fast, eat, or drink,
Yet they all hold in right in one faith to unite,
And the faith they hold fast is the Chink ».

I., iii, p. 12.

[۳۶] کونت، کتابی که قبلاً نام برده شد، صفحه ۴۶.

[۳۷] همین کتاب، صفحه ۲۷۶

[۳۸] همین کتاب، صفحه ۲۷۸

[۳۹] رجوع شود به دوفرنوا، کتابی که قبلاً نام برده شد، صفحات ۲۰۰ و پس از آن

[۴۰] کونت، کتابی که قبلاً نام برده شد، صفحه ۵۲

[۴۱] رجوع شود به کونت، کتابی که قبلاً نام برده شد، صفحه ۵۲

[۴۲] همین کتاب، صفحه ۵۳، و ۲۷۴.

یادداشت‌های فصل دوم از بخش اول

[۱] «*Histoire de la littérature anglaise*» چاپ ۱۹۵۱. صفحه ۷۴۷.

[۲] همین کتاب، صفحه ۷۴۸.

[۳]

«*Cambridge History of English Literature*», vol. IX, p. 26.

[۴]

«*Histoire de la littérature anglaise*», Legouis et Cazanian, p. 749.

[۵] کونت، کتابی که قبلاً نام برده شد. صفحه ۲۳۴.

[۶] سرفرانسیس برتون (در ترجمه هزار و یک شب مجلد دهم صفحه ۱۰۲) توجهی را که عامه مردم باین قصه‌ها داشته‌اند بخصوص آشکار میگرداند و چنین مینویسد: «سرجیمز- استیوارد، دادستان اسکاتلند، یکی از شبهای یکشنبه دختران خود را که مشغول مطالعه این کتاب بودند غافلگیر کرد، و آنان را بشدت ملامت نمود که شب مقدس را با چنین سرگرمیهای دنیائی میگذرانند، اما دادستان سختگیر خود بدام سحر این قصص افتاد، زیرا روز بعد (صبح یکشنبه) او را هنوز غرق مطالعه این کتاب یافتند، و معلوم شد تمام شب برای خواندن قصه‌ها بیدار مانده است!»

[۷] رجوع شود به کتاب W. Raleigh «*The English Novel*»، چاپ نیویورک ۱۹۰۴

صفحه ۱۲۰.

[۸]

«*The Arabian Nights*» was the fairy godmother of the English novel, op. cit., p. 243.

کونت، کتابی که قبلاً نام بردیم. صفحه ۲۴۳.

[۹]

«After reading the «*Persian Tales*» (and I had been reading «*Dryden's Fables*» just before them) I had some thought of writing a Persian tale; in which I should have given full loose to description and imagination. It would have been a very wild thing if I had excuted it, but might not have been unentertaining».
«*Spence's Anecdotes*», p. 168 (passage cité de l'ouvrage de Conant, p. 77).

[۱۰.]

« The bard...
Who Turns a Persian Tale for half-a-crown » ;

همان کتاب، صفحه ۲۲۲

[۱۱.]

« Histoire de la littérature anglaise ». Legouis et Cazamian, p. 757.

[۱۲] همان کتاب، صفحه ۷۵۶.

[۱۳]

« Spectator », n° 545, nov. 25, 1712.

[۱۴] که استیل نیز در تأسیس آن دست داشته (شماره ۱۴۸، ۳۱ اوت ۱۷۱۳)

[۱۵] در مجموعه قصه‌هایی بنام «The Turkish Tales» نوشته شیخ زاده که در

۱۷۰۸ به انگلیسی ترجمه شده و عنوان کامل آن این است:

« The Persian and Turkish Tales Compleate (sic) translated into French by M. Pétis de la Croix, and now into English by Dr. King and others », London, (1714).

[۱۶]

Cf. B.P. Smith, p. 82 ; n° 1. « Islam in English literature ».

[۱۷]

« Spectator », n° 159, sep. I, (1711), éd. Everymans, vol. I, n° 164.

[۱۸] میرزا که مشتق از کلمه میرزاده است عنوانی کاملاً ایرانی است. این کلمه

به‌نامهای خاص فارسی بطور پیشوند یا پس‌وند ملحق می‌شود. در صورت اول، نام معمولی خواهد بود (مثال: میرزا علی، میرزا حسن، وغیره) در حالیکه در صورت دوم، بعنوان لقب احترام اطلاق می‌شود، (مثال: بهمن میرزا). این کلمه بندرت تنها بکار می‌رود، و در صورت کاربرد، درعین حال هم معنی آدم معمولی و فرد عادی-معادل مستراسمیث یا مسیودوپون- دارد و هم به یک نفر دانشمند و مخصوص به منشی اطلاق می‌شود، و مترادف کلمه مستوفی است.

[۱۹]. رجوع شود به ملحقات اشعار فارسی.

[۲۰]. اسپکتیتور (Spectator) شماره ۲۸۹ ۳۱ ژانویه (۱۷۱۲)، در چاپ اوری

من، جلد دوم، شماره ۱۶۵.

[۲۱] فوریه (۱۷۱۲)

[۲۲] ترجمه دفرمری Défréméry بفرانسه، واول بار در ۱۸۵۸

[۲۳] نیره صمصامی: «ایران در ادبیات فرانسه» *L' Iran dans la littérature française*

(۱۹۳۶، پارس اونیورسیتزدوفرانس).

[۲۴] رجوع شود به ملحقات اشعار فارسی

[۲۵] به نقل از ترجمه باریه دومنار «*Le Boustan ou Verger de Saadi*»، پاریس

(۱۸۸۰)، مجموعه ارنست لرو.

و این است تمثیل ایرانی به نحوی که آدیسون نقل کرده است:

: « A Drop of water fell out of a cloud into the Sea, and finding itself lost in such an Immensity of fluid matter, broke

out into the following Reflection : « Alas ! What an insignificant creature am I on this prodigious ocean of waters ; my existence is of no concern to the Universe, I am reduced to a Kind of nothing, and am less than the least of the Works of God. It so happened, that an Oyster, which lay in the neighborhood of this Drop, chanced to gape and Swallow it up in the good of misdt of this humble soliloquy. The Drop, says the Fable, lay a great while hardening in the Shell, till by degrees it was ripen'd into a Pearl, which falling into the hands of a Diver, after a long series of adventures, is at present that famous pearl which is fixed on the top of the Persian Diadem »

چاپ اوری من بشماره ۱۶۵. رجوع شود به یادداشت مضحک این چاپ که اظهار میدارد که

که شعر اصلی (یکی قطره باران ز ابری چکید) در بوستان حافظ یافت میشود (۱۱۱).

[۲۶] «*Spectator*» شماره ۵۱۲ اکتبر ۱۷۱۲

[۲۷] همین حکایت به انوشیروان و وزیرش بزرگمهر نسبت داده شده است. رجوع

شود به ترجمه «رباعیات خیام» بوسیله ج. ب. نیکلا J.B. Nicolas صفحه ۲۱۳

[۲۸]

... you must know then, said the visier (to the Sultan) that one of these owls has a son, the other a daughter, between whom they are now up on a treaty of marriage. The father of the son said to the father of the daughter, « In my hearing, Brother, I consent to this marriage, provided you will settle upon your Daughter fifty ruined villages for her Portion. To which the Father of the Daughter replied instead of fifty, I will give her five hundred, if you please. God grant a long Life to Sultan Mahmoud ! Whilst he reigns over us, we shall never want ruined villages.

[۲۹] «کاین ده ویران بگذاری بما...» رجوع شود به ملحقات اشعار فارسی و نیز به

ترجمه رباعیات خیام بوسیله نیکلا. صفحه ۲۱۳ برای همین حکایت

[۳۰] رجوع شود به قصه شارل پرو Charles Perrault و نیز به حکایت «پرت و

ظرف شیر» «*Perrette et le Pot au Lait*» نوشته لافونتن.

[۳۱] «*Spectator*» شماره ۵۳۰، ۱۳ نوامبر ۱۷۱۲.

- « Spectator » n° 195, le 13 oct. 1711. Cf. l'aventure de « Zadig » de [۳۲]
Voltaire. [۳۳]
Ibid., n° 94 le 18 juin (1711). [۳۴]
Ibid., n° 578, août 9, 1714. [۳۵]
Ibid., n° 191, le 9 octobre 1711. [۳۶]
Le « Guardian » n° 99, juillet 4, 1713.

رجوع شود به «منشی ایرانی» قسمت دوم، حکایت پنجم. ترجمه فرانسویس گلاوین
Francis Gladwin (1801) صفحه ۳. و نیز رجوع شود به اشعار لی هنت Leigh hunt
«The Poetical works» که همین حکایت را به شعر انگلیسی سروده است. (چاپ اکسفورد
۱۹۲۳، ص ۵۵).

37. Le « Guardian », n° 162, septembre 16, 1712. [۳۷]
38. Ibid., n° 167, le 22 septembre 1713. [۳۸]
39. « Spectator », n° 5, 584 et 585 août 23 et 25, 1714. [۳۹]

[۴۰] رجوع شود به تحلیل بسیار جالب این قصه در رساله دکترای باعظمت‌آندره
پارو André Parreaux با عنوان «William Beckford auteur de *Vathek*»
پاریس ۱۹۶۰، صفحات ۳۱۴-۳۱۸. بعقیده این شخص، آدیسون بیشتر روایات
خود را از «Persian Tales» اخذ کرده است.

[۴۱]. احتمالا پسر طاهر ذوالیمینین. رجوع شود به کتاب Jackson صفحه ۳۵۹
«IRAN Past and Present»

[۴۲] شماره ۱۷، فوریه ۱۷۱۶.

[۴۳] این یکی از معماهای شاهزاده خانم چین در «قصه‌های فارسی» «Contes Persans»
است.

[۴۴] قصه درویشی که وضوی صبح خود را فراموش کرد. «Spectator» شماره
۱۰-۶۳۱ دسامبر ۱۷۱۴.

[۴۵] «Spectator» شماره ۵۱۱-۱۶ اکتبر ۱۷۱۲: «بازار حراج ازدواج بطریق
ایرانی» که آدیسون آنرا به بریتانیای کبیر توصیه میکند.

[۴۶] در تمایل طنزآمیز مارانا و برون متقدم آدیسون بوده‌اند. اما این مقاله نویسنده
بزرگ اولین نویسنده عالقدر انگلیسی است که این سبک را تعمیم داده است. رجوع شود
به اثر آندره پارو، کتابی که قبلا نام برده شد. صفحات ۱۴-۱۸.

[۴۷] رجوع شود به «A History of Story Telling» Arthur Ranson (1909)

[۴۸] Legouis et Cazamian کتابی که قبلا نام برده شد. صفحه ۷۸۲

[۴۹] «The Rambler» شماره ۳۸-۲۸ ژوئیه ۱۷۵۰.

- [۵۰.]
 50. « *The Idler* », n° 99, 8 march, 1760. [۵۱]
 51. « *Rambler* », n° 120, le 11 mai 1751. [۵۲]
 52. *Ibid.*, n° 190, 11 janvier 1752. [۵۳]
 53. *Ibid.*, n° 204, 205, 29 février, 3 mars 1752. [۵۴]
 54. « *Idler* », n° 75, septembre 22, 1759. [۵۵]
 55. Cf. « *Morad the son of Hanuth...* », « *Rambler* », n° 190.

[۵۶] نامه سی و سوم

Letter XXXIII. « They believe, that in an oriental tale nothing is required but sublimity... all is great obscure, magnificent and unintelligible ».

همچنین رجوع شود به «تاریخ رمان انگلیسی» (H.E.N) تألیف E. Baker جلد

پنجم صفحه ۶۱.

- Edition de G.B. Hill, Oxford, 1887, vol. I, p. 223. [۵۷]
 « *Adventurer* », Nos. 20, 21, 22. (Janvier 13, 16, 20, 1753). [۵۸]
 « *Adventurer* », n° 72, 14 juillet 1753. [۵۹]
 « *Almorán and Hamet : an Oriental Tale* ». London (1761), 2 vol. [۶۰]
 Deuxième édition, London, 1761 ; d'autres éditions, 1780 et 1794.

[۶۱] رجوع شود به آ. پارو «*William Beckford*». صفحات ۳۱۸-۳۱۹.

[۶۲] رجوع شود به «H.E.N» تألیف E. Baker. جلد پنجم: از «رسلاس تا واثق».

صفحه ۶۲

[۶۳] «*Histoire de Rasselas Prince d'Abyssine*» ترجمه جدیدی که پس از مرگ

جانسون منتشر شده، بامتن انگلیسی در صفحه مقابل، بوسیله مادام X - پاریس، ۱۸۲۲

صفحات ۷۶-۷۷.

[۶۴] «*Histoire de la littérature anglaise*» صفحه ۷۸۴. همچنین رجوع شود

به «H.E.N» جلد پنجم، صفحه ۶۱.

[۶۵]

Samsani (Nayerch), « *Iran dans la littérature française* », 1936, éd. « les presses Universitaires de France », Paris.

[۶۶] «رساله‌ای درباره سعدی» صفحه ۲۶۷

[۶۷] بازول «Boswell» در «*Life of Johnson*» باشاره و کنایه میگوید که جانسون

بیش از آنچه آثارش نشان میدهد به اسلام و مشرق زمین علاقمند بوده است، و بشخص بازول گفته است که:

« There are two objects of curiosity. — The Christian world and the Mahometan World ». Ed. Everyman (II, 453).

[۶۸] «داستان راسلاس» چاپ نامبرده صفحات ۸۰ و ۸۱:

« *Histoire de Rasselas* », éd. cit. p. 84-85 : « He must write as the interpreter of nature, and the legislator of mankind, and consider himself as presiding over the thoughts of future generations ; as a being superior to time and place.

[۶۹]

« Wherever I went, I found that Poetry, was considered as the highest learning, and regarded with a veneration somewhat approaching to that which man would pay to the angelic nature ». *Ibid.*, p. 77.

[۷۰] رجوع شود به ملحقات اشعار فارسی: (شعر نظامی: از مخزن الاسرار).

[۷۱] اگر جاسون «از اسرار و وزن خستگی آور این جهان غیرقابل درک» حیران

است:

«The mysterythe heavy and the weary weight of all this unintelligible world

(نقل از کوننت، کتابی که قبلاً نام برده شد، صفحه ۱۰۴)

خیام نیز به همین گونه، و بسیار پیش از زبان او، در تشویش و تحیر بوده که چنین

سروده است:

Ni moi - cette énigme, ni tu ne le connais

Ni moi... » trad. Nicolas, p. 213.

Voir l'appendice des textes persans.

رجوع شود به ملحقات اشعار فارسی.

[۷۲] C.H.E.L. جلد دهم. صفحه ۲۱۶

[۷۳] تبریز کنونی

[۷۴]

Where Tauris lifts his head above the storm, and presents nothing to the sight of the distant traveller, but a prospect of nodding rocks, falling torrents and all the variety of tremendous nature ; on the bleak bosom of this frightful mountain, secluded from society, and detesting the ways of men, lived Asem, the man-hater. « Goldsmith's works, éd. W. Irving, London (5, d.), pp 212-217.

[۷۵]

« How beautiful, he often cried is nature ! How lovely, even in her wildest scenes. »

Every part of the Universe is beautiful, just and wise, but man ; vile man is a solecism in nature, the only monster in the creation. Tempests and whirlwinds have their use ; vicious ungrateful man is a blot in the fair page of universal beauty.

[۷۶] ترجمه‌های فرانسه از اثر آقای پرنس باریس دوگوتزانی (بدون تاریخ و محل

طبع) بنام «*Asem, conte philosophique*» ترجمه از اصل انگلیسی گولد اسمیث.

[۷۷] رجوع شود به. جیمز دارمستتر James Darmesteter: «*Ormazd et Ahriman*»

چاپ پاریس در *Naissance et enfance de Zoroastre* صفحه ۱۹۴. یادداشت شماره ۴.

[۷۸] مقایسه شود با

«*Le voyage de Mahomet au septième ciel*» et «*l'histoire du Sultan d'Egypte*». «*Spectator*», n° 94.

[۷۹]

«*The Genius of Love*» dans «*Goldsmith's works*», édition de Washington Irving, London (s.d.).

[۸۰]

«*The Guardian*», n° 61 (mai 21, 1713) «*British Essayists*», 1808, vol. XVII, pp 37 et 39.

[۸۱]

Pope dit : «*I remember an Arabian author (Telliamed), who has written a treatise to show, how far a man supposed to have subsisted in a desert island, without any instruction, or so much as the sight of any other man, may by the pure light of nature, attain the knowledge of philosophy and virtue*». Cf. l'histoire de «*Hay-ebn Yagzan*».

[۸۲]

Cf. Chauvin, «*Bibliographie des ouvrages arabes...*», II, pp 33, 40, 70. Apparemment, la première édition anglaise de Bidpây appartient à Sir Thomas North : «*Morall Philosophy of Doni*» (1570).

ظاهراً اولین چاپ انگلیسی کتاب بیدپای با عنوان: «*فلسفه اخلاقی دنی*» (۱۵۷۰)

«*The Morall Philosophy of doni*» (1570)

متعلق است به سرتوماس نورث Sir Thomas North

[۸۳]

N° 40, oct. 1753 (nouv. éd. London 1772), vol. I pp 251-256, B.N. (R. 19412/415).

[۸۴]

N° 72, mai 1754. vol. II, pp 119-124.

[۸۵] در کتابخانه ملی پاریس [B.N.] پیدا نشد.

[۸۶]

«*The Works of Arthur Murphy, Esq.*», 7 vol., London, 1786. Vol. VI «*The Gray's inn Journal*», n° 64, Jan. 1754. B.N. : YK. 1783.

[۸۷] برای چاپهای متعدد این کتاب رجوع شود به فهرست عام (کاتالوگ

جنرال) موزه بریتانیا.

[۸۸] این کتاب از طرف ناشر به همه والدین مهربان و تمام کودکانی که احترام پدر و مادر خود را نگاه میدارند توصیه شده است. (رجوع شود به کونت، کتابی که قبلاً نام برده شد. صفحه ۷۲).

[۸۹] برای تفصیل بیشتر به همین کتاب مراجعه شود. صفحات ۹۷-۱۰۲.
همچنین مقایسه شود با «تاریخ رمان انگلیسی» (H.E.N) جلد پنجم صفحات ۶۵-۶۶. که در آن بیکر Baker اضافه میکند که «نور جهاد» بوسیله سوفیالی Sophia LEE در ۱۷۸۸ به نمایش درآمده است.
[۹۰] مقایسه شود با «بهار دانش» («Garden of knowledge») ترجمه از فارسی بوسیله جوناتان اسکات Jonathan Scott در ۳ جلد چاپ Shrewsbury ۱۷۹۹.
و نیز مقایسه شود با:

«The Blossoms of Morality» intended for the amusement and instruction of Young Ladies and Gentlemen (1789 et 1796) par A. Berquin و «Beauties of Arabian Nights Entertainments» par Rev. M. Cooper (1790).

[۹۱]

Op. cit., pp 100-111.

یادداشت‌های فصل سوم از بخش اول

[۱] رجوع شود به

CHEL. IX, 23 : « But apparently, there was no limit, Save death, to Defoe's productiveness ! »

[۲]

2. C.H.E.L. vol. IX, p. 18 : « It would be a rash, however, to assume that he had not dipped into some of the reprinted Elizabethan romances ; that he had not tried to read one or more of the interminable heroic romances, whether in the original French or in the English version or imitations... »

[۳] همان کتاب، فصل دهم صفحه ۲۰ :

« ... save only for the central portion of the story, the part that makes it a world classic, the account of crusoee alone on his island ».

[۴] همان کتاب و همان صفحه. همچنین مقایسه شود با اثر کازامیان^{۲۲} (H.E.L.)

صفحات ۷۴۹-۷۵۴

[۵]

5. « Encyclopédie de l'Islam ». Cf. C. Huart, *op. cit.* 286.

[۶] همان کتاب - همچنین رجوع شود به کونت Conant کتابی که قبلاً نام برده

شد، وقتی که از مقدمه ناشر (صفحه ۱۲۸، چاپ ۱۷۰۸) نقل میکند.

[۷] مقایسه شود با (H.E.N.) جلد سوم صفحات ۱۶۰ و ۱۶۲-۱۶۳

«The story of Ebn yaqzhan»

[۸] دائرةالمعارف اسلامی.

[۹] کلمان هوار C.Huart کتابی که قبلاً نام برده شد. صفحه ۲۸۴

[۱۰] این یادداشت در اصل رساله از «تاریخ ادبیات در ایران» تألیف دکتر

ذبیح الله صفا ترجمه شده است و بنابراین رجوع باصل و نقل از آن کتاب میشود: جلد اول،

صفحه ۶۳ :

«حی بن یقظان از آثار تمثیلی عرفانی شیخ رئیس ابوعلی سینا است. این داستان

عرفانی را شیخ در قلعه فردجان نوشت و در آن شرح حال پیری از اهل بیت المقدس بنام حی

پسر یقظان آمده است. سراد از این حی بن یقظان اشاره به «عقل فعال» است که صوفی زاهد

را در وصول بحق یاوری میکند. حی بن یقظان بوصیت پدر بگردش در بلاد مبادرت جسته و

یقظان مفتاح همه علوم رابه پسر داده بود. حی نویسنده کتاب رابا خود بسیاحت عالم برد نخست او را بچشمه‌یی عجیب نظیر چشمه حیات که در داستان اسکندر می‌بینم راهنمایی کرد. هرکس ازاین چشمه بنوشد از بیابانهای سخت و کوههای بلند میتواند گذشت. این چشمه در آنسوی ظلمات و در بیابانی روشن و نورانی واقعست (یعنی فلسفه در آن سوی جهل). سپس از دو قسمت عالم، عالم ماده و عالم معنی وطی مراحل ووصول بحق بطریق رمز سخن رفته و این بحث بابیانی شیرین بوصف واجب الوجود ختم شده است. داستان حی بن یقظان شیخ بسیار مورد توجه واقع شده و از جمله کتبی است که هم در عصر نویسنده ترجمه شده است.»

[۱۱] *Histoire de la littérature anglaise* تألیف Legouis et Cazamian صفحه ۷۰۴

[۱۲] *Dictionary of National Biography*

[۱۳] همین کتاب

[۱۴] (۱۸۴۳) Camdon society. بنقل از D.N.B

[۱۵]

« *The Works of Daniel Defoe, with a memoir of his life and writings* » by W. Hazlitt. 3 vol., London (1840-1843), P.CXIX. Voir aussi p. 4, (Chronological Catalogue) pour « *The Consolidator* ».

[۱۶] این نام تصویری یک ماشین پرنده بالدار بوده است.

[۱۷] همچنین: «*Robinson Crusoe*» در «*عجایب ادبیات*» «*Curiosities of Literature*»

تألیف دیسرایلی Isaac D'Israeli جلد دوم صفحات ۲۳۷-۲۳۹ و همچنین: مقاله استیل Steele در مجله «*The Englishman*» دسامبر ۱۷۱۳ درباره تفصیل راجع به سلکیرک Selkirk

[۱۸] «*نامه‌های سويفت به استلا*» «*Swifts Journal to Stella*» (۱۷۱۰-۱۷۱۳)

ناشر F.Ryland. لندن ۱۸۹۷. صفحه ۳۲۷. نامه یازدهم ۲۶ ژانویه (۱۷۱۱-۱۷۱۲).

[۱۹]. کونت. کتابی که قبلا نام برده شد صفحه ۱۶۲.

[۲۰] «*نامه‌های استلا*» نامه شماره بیست و یکم ۲۸ اپریل (۱۷۱۱) - نیز رجوع شود

به «*اسلام در ادبیات انگلیسی*» «*Islam in English Literature*» نوشته بیرون پ. اسمیت
Byron P. Smith ۱۹۳۹- صفحه ۸۱.

[۲۱] O.C.B.L. در زیر عنوان: «*قصه بشکه*» «*A tale of a Tub*».

[۲۲] «*اشعار جونان سويفت*» «*Poems of Jonathan Swift*» ناشر Harold Williams

چاپ اکسفورد - ۱۹۳۷. درمه جلد، «The Virtues» در جلد اول صفحه ۱۳۲. (شماره

کتابخانه ملی پاریس: 8° YK.2263

[۲۳] H.E.L. صفحه ۷۴۵

[۲۴] اثر میرانود ویرژراک Cyrano de Bergerac:

Histoire comique ou Voyage à la lune

«سرگذشت مضحک یا مسافرت پماه» که بعد از مرگ نویسنده در ۱۶۵۶ بطبع رسید و نیز *Consolidator* نوشته دیفو.

[۲۵] مقایسه شود با «Tales of the East» تألیف H. Weber چاپ ادینبرا ۱۸۱۲.

جلد سوم. صفحه ۱۹۸. این شرح همچنین در قدیم ترین تاریخ مصر ب زبان عرب، که در حدود نیمه قرن نهم میلادی نوشته شده، ذکر گردیده است.

همچنین رجوع شود به کونت. کتابی که قبلا نام برده شد صفحه ۲۵۹

[۲۶] «Voyages de Gulliver» ترجمه آبه دفونتن L, Abbé Desfontaines صفحه ۱۵،

پاریس (بدون تاریخ) شماره کتابخانه ملی پاریس: Y2.5202 همچنین:

«Gullivers Travels, A voyage to Lilliput». چاپ لندن ناشر Dennis, ۱۸۹۹. جلد هشتم صفحه ۳.

[۲۷] همین کتاب. «مقدمه ای بر مآخذ مسافرتها ی گلیور». صفحه بیست و سوم.

[۲۸]

«Much has been written, in Germany and elsewhere on the subject of Swift's indebtedness to previous writers... The capture of Gulliver by eagle and other incidents recall details in the «Arabian Nights» then recently published in England. Voir C.H.E.L., vol. IX, p. 106.

[۲۹] برای این قسمت از متن انگلیسی رجوع کنید به چاپ اکسفورد - ۱۹۵۶:

«I felt my body raised very high....I almost lost my breath»

[۳۰] «قصه های فارسی» یا «هزار و یک روز» *Contes Persans ou mille et un jours*

تألیف ژول دورسه Jules Dorsay ناشر F. Nathan صفحه ۱۲۱. مقایسه شود با قصه ای که نظامی

گنجوی در «هفت پیکر» از زبان شاهزاده خانم کشمیر برای بهرام گورحکایت میکند. (قسمتی که مرغ عظیم قهرمان داستان را با خود بهوا میبرد).

[۳۱] «نمونه هایی از ادبیات» «Miscellanies of Literature» چاپ پاریس،

(۱۸۴۰) جلد دوم صفحات ۳۷۵-۳۷۶.

[۳۲] همان کتاب نامبرده صفحه ۲۶۲

[۳۳] بدبختانه این اثر که از لحاظ کارما ارزش ناپذیر است حتی در موزه بریتانیا

بدست نیامد.

یادداشت‌های فصل چهارم از بخش اول

[۱] واین است سرآغاز این شعر

« Ye Persian maids, attend your poet's lays,
And hear how shepherds pass their golden days ».

[۲]

In silent horror o'er the boundless waste
The driver Hassan with his camels pass'd :
« Sad was the hour, and luckless was the day,
When first from Schiraz' walls I bent my way ».

[۳]

In Georgia's land, where Tefflis' towers are seen
In distant view along the level green,

[۴] محل حکایت در چرکس زیباست:

« In fair Circassia, where, to love inclin'd,
Each swain was blest, for every maid was Kind.

رجوع شود به «اشعار ویلیام کالینز» *Poems of w. Collins* در تألیف: A. Chalmer's

جلد سیزدهم، صفحات ۱۹۱-۱۹۷.

[۵] رساله ادنا اوسبورن Edna Osborne

«Oriental Diction and Theme in English Verse» (۱۷۴۰-۱۷۸۰) صفحه ۵۹

[۶] در مقدمه چاپ اول سرودها (*Eglogues*) کالینز چنین نوشته است:

« Our geniuses are so much cold for the entertainment of such sentiments as our climate is for their fruits and spices ». *Ibid.*, p. 15.

[۷] C.H.E.L. جلد دهم، صفحه ۱۴۳

[۸]

8. « L'Orientalisme dans la littérature anglaise ». Le Beffroi, août (1912).

[۹] کالینز همچنین گرجستان و چرکس را با ایران اشتباه کرده است.

[۱۰] اگر رمانتیسیم در عمیقترین معنی خود داشتن اشتباه هولناک را برای چیزهایی

عجیب و ناشناخته نمیرسانید، ادوارد یانگ Edward Young (۱۶۸۳-۱۷۶۵) چنین نمیسرود:

« Then with a sigh returns our audience home,
From Venice, Egypte, Persia, Greece, or Rome ».
(Epistole to Lord Landsdowne)

به نقل از اثر اوسبورن. صفحه ۵۲.

ونه کیتز Keats چنین آوا میداد:

« Ever let the Fancy roam
Pleasure never is at home ». (To Fancy)

ونه کولریج چنین بیان میداشت:

ni Coleridge ne donnerait ce distique dans « *Christabel* »
« She was most beautiful to see,
Like a Lady of a far countree » (part I).
Voir « *Les Romantiques anglais* », p. 294.

Chalmer's در « *Observations of the oriental Eclogues* » مقایسه شود با: [۱۱]

English poets جلد سیزدهم صفحه ۲۱۰.

« All the advantages that any species of poetry can drive from the novelty of the subject and scenery, this eclogue possesses. The route of a camel-driver is a scene that scarce could exist in the imagination of an European, and of its attendant distresses he could have no idea ».

[۱۲] و مقایسه شود بایادداشت آقای امدپیشو Amédée Pichot مترجم « کلیه آثار

لرد بایرون » « *Oeuvres Complètes de Lord Byron* » (جلد دوم صفحه ۸۳. یادداشت ۲ اهداء

John Scott به Th. Moore) بهمین مناسبت. و همچنین مقایسه شود بانوشته جان اسکات John Scott

(۱۷۸۳-۱۷۳۰) سراینده مجموعه دیگری از نغمه های شرقی (۱۷۸۱) که ترجمه باظرافت

« آقای جونز هوشمند را ذکر میدند و آنرا چنین میستایند:

« The Asian muse, a stranger fair
Becomes at length Britannia's care;
And Hafiz lays, and Sadi's strains
Resound along our Thames's plains.

passage cité de l'ouvrage d'Osborne, p. 59

یادداشت‌های فصل پنجم از بخش اول

- [۱] *L'Orient dans la littérature française* صفحه ۲۷۹
- [۲] *L'Orient Romanesque en France*
- [۳] جلد اول. صفحه ۳۳۳
- [۴] پیرمارتینو P. Martino کتابی که قبلاً نام برده شد. صفحه ۲۶۲
- [۵] این قصه‌ها باعنوانهای زیر با انگلیسی ترجمه شدند: «*The Rama*» (۱۷۶۰). «*Thorne Flower*» (۱۷۶۰). «*The History of the four Facardins*» (۱۷۶۰).
- [۶] برای فهرست کامل آثار ولتر که با انگلیسی برگردانده شده‌اند رجوع شود به کونت M.P. Conant (کتاب نامبرده صفحات ۲۷۹-۲۸۱). همچنین تابلوی این فهرست که مادموازل دوفرنوا Dufrénoy در مجلد اول اثر خود صفحات (۳۶۲-۳۶۰) ترتیب داده است.
- [۷] کتابی که قبلاً نام برده شد. صفحه ۲۰۴.
- [۸] *The Citizen of the world* نامه سی وسوم.
- [۹] رجوع شود به وان روزبروک Van Roosbroeck
- Persian letters before Montesquieu* اثری که دوفرنوا ذکر کرده. صفحه ۱۵۰. جلد اول
- [۱۰] رجوع شود به اثر دیفو Defoe
- A Continuation of Letters written by a Turkish spy at Paris: (1718)*
- [۱۱] رجوع شود به کونت. کتابی که قبلاً نام برده شد. صفحات ۱۶۰-۱۶۱.
- [۱۲] رجوع شود به مارتینو. (صفحه ۲۸۸. یادداشت شماره ۳). و نیز Petit de
- H.L.L.F. Julleville، مجلد پنجم. صفحه ۵۹۶.
- [۱۳] رجوع شود به سینتبری George Saintsbury
- A short History of English Literature* چاپ نیویورک ولندن ۱۹۰۵، صفحه ۵۲۶.
- [۱۴] مارتینو اینان را «آسیائی» می‌نامد، اما نامها، و کلاهایشان که چنین توصیف شده: «بجای پره‌ای زیبایی که ماسر خود را با آنها میارائیم، اینان معمولاً توده‌ای از مو بر سر می‌گذارند»، ملیت ایشان معلوم می‌شود. رجوع شود به یادداشت شماره ۵، مجله *Spectator* شماره ۲۷ آوریل ۱۷۱۱.
- [۱۵] درباره اشاره سویفت Swift در این مورد رجوع شود به صفحات قبل

[۱۶] مجله «Spectator» شماره ۳۴۳، ۱۰ آوریل ۱۷۱۲.

[۱۷] کتابی که قبلا نام برده شد، صفحه ۲۹۲.

[۱۸] کتابی که قبلا نام برده شد، صفحه ۱۵۷.

[۱۹] این مسئله خوشبختانه بوسیله پروفیسور شارل ددیان Prof. CH.Dédéyan در

اثرش به نام «Montesquieu et L'Angleterre» حل شده است. صفحه ۴ (کنفرانسهای سوربون)

باز رجوع شود به همان کتاب صفحه ۱۴.

[۲۰] کتابی که قبلا نام برده شد، صفحه ۱۶۱.

[۲۱] «L'Iran dans la littérature Française». فصل سوم. صفحات ۷۱-۷۲.

[۲۲] رجوع شود به یادداشت شاردن Chardin درباره زنان: «Voyage en Perse» در

فصل: «تعریف حکومت».

[۲۳] به نقل از مارتینو (صفحه ۲۹۵) که خود از اثر ویان Vian

Histoire de la vie et des ouvrages de Montesquieu (۱۸۷۹) نقل کرده است.

[۲۴]

So great a call was there for the « Persian letters », upon their first publication, that the book-sellers exerted their utmost effort to procure, continuations of them. They pulled every author they met by the sleeve, and said, « Sir, I must beg the favour of you to write me a collection of Persian Letters ». Préface de la sixième édition d'un traducteurs anonyme. Edinburgh, 1773.

[۲۵] چاپ ۱۷۸۷-۱۷۹۳، جلد اول، صفحه ۵. نامه به کتابفروش (در مجموعه

Harrison's British Classics

[۲۶] قسمتی که از چاپ ۱۷۷۴ (نامه بیست و دوم) نقل شده است.

[۲۷] نامه پنجم رجوع شود به P. Martino (کتابی که قبلا نام برده شد) صفحه

۲۸۹. در جائیکه وی ارجاع به «Amusement» میدهد. نقل از جلد دوم اثر دوفرنوا.

[۲۸] سلیم از بانوئی انگلیسی که مشتاقانه منتظر دیدار او بوده است دعوتی

دریافت میدارد. بحکم غریزه سلیم این بانو را در خیال خویش بسیار زیبا و جوان ترسیم

میکند، و در حالیکه دلش از آرزوهای فراوان سرشار است، همراه رفیق خود بسوی میعاد براه

میاقتند. اما وقتی وارد منزل بانو میشود، بانهایت تأسف با پیرزنی کوچک جثه و بسیار کثیف که

اطرافش را چند آدم عجیب و غریب گرفته اند، روبرو میگردد. پس از پذیرفتن سلیم با پر لطف

ترین کلمات پیرزن خطاب باو میگوید که همیشه مایل و کنجکاو بوده که یک مرد مسلمان

را بشناسد، ولی پس از آن از سلیم درخواست میکند که برای تکمیل روش خداشناسی اختراع

شخص او، اسرار قرآن را برای او فاش کند.

«من در جواب گفتم: خانم من با انگلستان برای تبلیغ دیانت اسلام نیامده‌ام؛ اما اگر از قصه‌های ایرانی خوشتان می‌آید، یکی از آنها را که باعث شادمانی همه بانوان شرقی است، برای شما حکایت خواهم کرد.

پیر زن با پریشانی فریاد زد: «یک قصه ایرانی! حقیقتاً آقا! بدانید که من عادت تحمل این نوع جسارتها را ندارم، و با گفتن این حرف با تمام دسته حکیمان به خلوتخانه رفتم.

Cf. «Madame,» replied I in great confusion, «I did not come to England as a missionary... But if a Persian tale would entertain you, I could tell you one that the Eastern ladies are mighty fond of».

«A Persian Tale!» Cried she, «Really, Sir, I am not used to be so affronted». At these words she retired into her closet, with her whole train of metaphysicians...

همچنین در سرود لیتلتون Lyttelton رجوع شود به: (۱) D.N.B. «The Persian letters Continued» (۲) شعر ادوارد مور Edward Moore در تقریظ لرد لیتلتون:

«The Tryal of Selim the Persian» در اثر چلمرز با عنوان: «Chalmer's English Poets». چاپ لندن ۱۸۱۰. جلد چهاردهم، صفحه ۲۰۲.

[۲۹]. رجوع شود به کولنت. کتابی که قبلاً نام برده شد. صفحه ۱۸۴

[۳۰]. رجوع شود به «Nouvelle Biographie générale» ۱۸۶۵. پاریس، ناشر

Didot، مقاله Monborn، جلد ۳۰.

[۳۱] «شخصی از اهل دنیا» «Le Citoyen du Monde» نوشته آلبرگولد اسمیت

Oliver Goldsmith. ترجمه L.A.P. - عضو انستیتوی تاریخ - صفحه ۲: «کلیه استعاره‌ها و کنایات همه از شرق گرفته شده، سعی رفته است که صورت اصلی آنها محفوظ بماند، و بسیاری از جمله‌های اخلاقی محبوب آنها بخوبی معروف‌اند.

«Le Citoyen du Monde» par Oliver Goldsmith, traduction de L.A.P. membre de l'Institut historique, page 4: «Les métaphores et les allusions sont toutes tirées de l'Est; on a cherché à conserver leur forme, on a cité plusieurs de leurs sentences morales favorites déjà célèbres».

[۳۲] رجوع شود به «Islam in English literature» رساله بایرون پورتر اسمیت

صفحه ۱۱۷.

[۳۳] نامه هفتادویکم، از همان ترجمه. صفحه ۹۰ - ناشر چاپ: واشنگتن ایروینگ

پاریس، ۱۸۲۵. صفحه ۲۸۸.

[۳۴]

Upon entering the gardens, I found every sense over paid with more than expected pleasure... all conspired to fill my imagination with the visionary happiness of the Arabian law-giver... «Head of Confucius», cried I to my friend, this is fine!... if we except the virgins of immortality, that hang on every tree, and may be plucked at every desire, I do not see how this falls short of Mahomet's Paradise! «As for the virgins», cries my friend, it is true they are a fruit that do not much abound in our gardens here; but if ladies, as plenty as apples in autumn, and as complying as any houri of them all, can content you, I fancy we have no need to go to heaven for Paradise! ».

[۳۵] نامه نود و نهم - ترجمه نامبردم صفحه ۱۹۵

[۳۶]

36. « Besides, I am told your Asiatic beauties are the most convenient women alive, for they have no souls : positively there is nothing in nature I shall like so much as ladies without souls ; soul, here, is the utter ruin of half the sex ». « With respect to the soul », interrupted I, « the Asiatics are much kinder to the fair sex than you imagine : instead of one soul, Fohi, the idol of China, gives every woman three ; the Brahmins give them fifteen ; and even Mahomet himself nowhere excluded the sex from Paradise. Abalfeda reports, that an old woman one day importuning him to know what she ought to do in order to gain Paradise :

« My good lady », answered the prophet, « old women never get there ». « What ! never get to Paradise ? » returned the matron in fury « never », says he,

« for they always grow young by the way ».
Ed. Irving, p. 391.

برحسب قول P. Smith (کتابیکه قبلا ذکر شد، صفحه ۱۱۸ . یادداشت شماره ۲) گولد

اسمیت این قصه را از «Preliminary Discourse» تألیف Sale (صفحه ۷۳) گرفته است .

[۳۷] نامه صدویازدهم، چاپ نامبرده، صفحه ۲۵۱.

[۳۸]

« It is remarkable, that the propagators of false doctrine have ever been averse to mirth, and always begin by recommending gravity, when they intend to disseminate imposture. Fohi, the idol of China, is represented as having never laughed ; Zoroaster, the leader of the Bramines (sic), is said to have laughed but twice : upon his coming into the world, and upon his leaving it ; and Mahomet himself, though a lover of pleasure, was a professed opposer of gaiety.

[۳۹] رجوع شود به چاپ و. ایروینگ - صفحه ۴۰۰ :

« Since I am to be banished, I beg it may to some ruined town or desolated village in the country I have governed. I shall find some pleasure in improving the soil, and bringing back a spirit of industry among the inhabitants... » His request appearing reasonable, it was immediately with... After some month of search, however... neither a desolate village nor a ruined town was found in the whole kingdom... The Queen perceived the justice of his expotulation, and the minister was received into more than former favour.

[۴۰] نامه چهل و هشتم و چهل و نهم

[۴۱] ترجمه مذکور «Le Citoyen du Monde» توسط L.A.P به صفحه ۴۰۲

کتاب Chardin ارجاع میدهد.

[۴۲] قهرمان یکی از «Contes Persanes» نوشته پتی دولا کروا Petit de la Croix

با عنوان : Les Mille et un Jours

[۴۳] این نام بندرعباس را بیاد میآورد، بندری که توسط شاهعباس کبیر درکنار

خلیج فارس بنا شد. وجود قله ای پوشیده از برف دائمی در این منطقه نیمه حاره بخوبی یادآور

نوع قصه های شرقی اختراعی است

[۴۴] رجوع شود به صفحه ۱۳۰، چاپ واشنگتن ایروینگ، برای متن اصلی:

Voir p. 130 de l'édition de W. Iring pour le texte original : « This gentleman's conversation, says one of the ladies who was a great reader, is like our own, mere chitchat and common sense : there is nothing like sense in the true Eastern style, where nothing is required but sublimity : Oh, for a history of Aboul-faouris, the grand voyageur, of genii, magicians, rocs, bags of bullets giants and enchanters, where all is great, obscure, magnificent and unintelligible ».

... « There, there, is the true Eastern taste for you ; every advance made towards sense is only a deviation from sound. Eastern tales should always be sonorous, lofty, musical, and unmeaning ».

[۴۵] وهم بدینگونه « کرامت‌گوی» دربار هندوستان را معرفی میکند که وظیفه‌اش

تصدیق و بلندگوئی این نکته است که پادشاه در این لحظه کلامی بس زیبا فرموده است: بدین ترتیب که هربار پادشاه پس از ایراد جمله‌ای خاموش میشود و لبخندی رضایت آمیز از آنچه گفته بر لب می‌آورد، کرامت‌گوی بی‌درنگ فریاد برمی‌آورد: کرامت! کرامت! و با گفتن این کلمات چشمها و دستهایش بحال خلسه‌متوجه بالاباقي میمانند. آنگاه جمله درباریانی که در اطراف او هستند همگی فریاد را تکرار میکنند. در این مدت امپراطور که از پیروزی خود شادان است، با حال رضامندی آماده‌گفتن کلام بزرگ دیگری میگردد.

گولد اسمیت میگوید: «من خیلی میل داشتم که یکی از این کرامت‌گویان را بر سر

میز هریک از مردان بزرگ انگلستان بنشانم.»

Et c'est ainsi qu'il présente le « Karamatman » de la cour de l'Inde dont la tâche est de certifier que sa Majesté vient de dire une fort belle chose, chaque fois que le monarque s'arrête après une phrase et qu'il sourit de ce qu'il vient de dire.

« Il s'écrie de suite : Karamat ! Karamat ! (miracle, miracle !) et en disant ces mots, ses yeux et ses mains restent en extase. Tous les courtisans qui l'entourent répètent la même exclamation, et pendant ce temps, l'empereur, d'un air de satisfaction jouit de son triomphe et prépare une nouvelle répartie ».

« Je voudrais, dit Goldsmith, installer un de ces Karamatmen à la table de tous les grands hommes d'Angleterre ».

یادداشت‌های فصل ششم از بخش اول

[۱] رمان «هراس انگیز» یا «رمان سیاه».

[۲] همین مورد برای «Reliques» بیشاپ پرسی و «اشعار اسیان»
«Poèmes d'Ossians» و شوری که اول بار سرویلیام تمپل Sir w. Temple برای نظم و اساطیر
نواحی شمال و نیز هنر هندی و چینی برپا کرد، اتفاق افتاده است.

[۳] قصه‌ای بسبک‌گوتیک است که در چاپ دوم عنوان آن به:

The Old English Baron تبدیل یافت.

[۴] چاپ دوبلین ۱۷۸۸. این خلاصه حکایتی از مصر قدیم است که J. Davise (در)
۱۶۷۲) آنرا از روی ترجمه فرانسسه بانگلیسی برگردانده است. (مترجم فرانسوی آن واتیه Vattier
کتب تاریخی متعددی راجع بایران ترجمه کرده است. رجوع شود به رساله P. Martino
صفحه ۱۵۷). قصه شهر یا «Charoba» را ابتدا مرتدی بعربی نوشته است. معنی نام قهرمان
زن این حکایت عجیب است و ممکن است ترکیبی از دو کلمه فارسی: یکی شاه و دیگری ربا
(شاهربا) باشد. و اینک خلاصه حکایت شهربا:

جیبروس (جابر) پادشاه سفاک و با عظمت قادس تصمیم بازدواج با شهربا، ملکه
مصر میگیرد، که شاید خود شاهزاده خانمی ایرانی بوده است. تاملکت او را بچنگ آورد
و انگیزه او در این کار امیدی است که به معالجه خود در آب و هوای سازگار این اقلیم دارد.
شهربا بدست ابراهیم نبی تقدیس و تبرک شده، و پس از فوت پدرش تائیس بر تخت سلطنت
نشسته است. هنگام ورود جابر، دایه شهربا که زنی ساحره است او را وسوسه میکند که در مقابل
دریافت هدایای گرانبها و قول و قرار ازدواج با شهربا، با سنگهایی که برای خراب کردن رودخانه
نیل آورده شهری بنا کند. لیکن هیچ پیشرفتی در بنای شهر پدیدار نمیشود، زیرا دایه قبلا به
شیطانهای دریائی دستور داده است که آنچه در روز ساخته میشود، در شب خراب کنند.
سرانجام جابر از چوپانی غمناک میشنود که هر شب زن زیبائی از دریا خارج میشود، و پس از مغلوب
ساختن او در کشتی، یکی از گوسفندان او را میرباید. تعداد گوسفندان گله او روز بروز میکاهد
و خود چوپان از عشق زن زیبا ضعیف و ناتوان میشود.... از برکت افشای این راز جیبروس شهربا
را مغلوب میکند، و این زن با قیمت آزادی خود راز اغفال شیاطین خرابکار را باو میاسوزد. و خزائن
پنهانی را از غاری جادوئی بیرون میکشد. بدین ترتیب شهر ساخته میشود، و شهربا با ناامیدی
مطابق توصیه دایه اش، جابر را با احترام میپذیرد. اما با پوشاندن خلعت زهرآلود باو وی را

بقتل میرساند. با اینحال چنانکه این پادشاه در حال مرگ پیش‌بینی کرده بود، خود شهربانیز از نیش ماری در میگذرد، و در شهر جبیروس مدفون میگردد.

صحنه مرگ جبیروس بسیار مهیج است، و صحنه پیروزی سیلفید (زن دریائی) کار خطیر دختران رودخانه Rhin در قصه زیگفرید و برون‌هیلد [حماسه آلمانی] را یادآوری میکند. قسمت مربوط به چوپان، و در شب خراب کردن آنچه در روز انجام شده، و واقعه جامه زهراگین به افسانه‌های کلاسیک شباهت دارد و شیاطین عجیب دریا، مجسمه‌های مغناطیسی شده و غار جادویی، انگیزه‌های عمومی همه قصه‌های شرقی میباشند.

همچنین رجوع شود به «*Histoire de la Perse*» تألیف Sir J. Malcolm جلد اول، صفحه ۱۱۰، برای دیواری که اسکندر در مقابل «یاجوج و ماجوج» بنا میکند.. [۵] C.H.E.L. جلد یازدهم، صفحه ۳۰۰ در مقاله او با عنوان :

The Growth of Later Novel

[۶] رجوع شود به «*The Complete works of W.S.Landor*» ناشران :

T.E. Welbey et Stephen Wheeler جلد ۱۶ - *Gebir* در جلد هشتم.

[۷] «*Vathek*» چاپ لندن ناشر Richard Garnett (۱۸۹۳). مقدمه - صفحه بیست

و هفت.

[۸] «مضمون فوست در ادبیات اروپائی». (کنفرانسهای پرفسور شارل ددیان)

Le thème de Faust dans la littérature européenne

جلد دوم، صفحه ۲۱۲.

این سلسله کنفرانس‌های سوربون در ۱۹۵۶-۱۹۵۷ در سلسله «*Les Cahiers des Lettres Modernes*» قبل از درجندین جلد چاپ شده بوده‌اند. و ما از جلد دوم آن «*le Prémontisme*» خلاصه حکایت «واثق» را در اینجا نقل میکنیم. همچنین رجوع شود به مقدمه و نیز «تکوین و تبدیلهای واثق» «*Vathek*» *Genèse et avatars de* از اثر عظیم آندره پرو «A.Parreaux». و نیز رساله با عظمت ماکس میلنر Max Milner : «*Le Diable dans la littérature française*» : . در دو جلد. جلد اول، صفحه ۱۳۳، و تمام فصل «قصه‌های شرقی».

[۹] همچنین رجوع شود به اثر مارسل می Marcel May

La jeunesse de William Beckford et la Genèse de son Vathek

(جوانی ویلیام بکفورد و تکوین «واثق» او) پاریس پرس اونیورسیتیر (۱۹۲۸).

همچنین «واثق» چاپ ژوزه کورتی José Corti (۱۹۴۶).

[۱۰] رجوع شود به آ. پرو «*William Beckford auteur de Vathek*» در فصل :

- [۱۱] پرفسور شارل ددیان. کتابیکه قبل نام برده شد. صفحه ۲۱۳.
- [۱۲] این برج یادآور برج بابل و همچنین برجی بارتفاع ۲۶۰ پا است که بکفورد برای خود ساخت، و در ۱۸۲۵ منهدم گردید.
- [۱۳] ناپرهیزکاری که بکفورد به خلیفه الوائق بالله (خلافت ۸۴۲-۸۴۷ میلادی) نسبت میدهد، از این حقیقت تاریخی سرچشمه میگیرد که وی شیوه مسلمانان اهل تسنن را ترک کرد و اصول فرقه معتزلی (خوارج) را پذیرفت. رجوع شود به رساله B.P. Smith. صفحه ۱۱۹. (کتابیکه قبل نام برده شد). یادداشت شماره ۲.
- [۱۴] در ایران پس از حمله عرب تمایلی نسبت به مشتبّه ساختن پادشاهان افسانه-ای ایران و شخصیت‌های کتابهای مقدس بوجود آمده است. مثلاً آرامگاه سیروس (کوروش) به نام مسجد مادر سلیمان معروف است.
- رجوع شود به «تاریخ ادبی ایران» تألیف ادوارد برون : Browne-E.G. :
A Literary History of Persia جلد اول. صفحه ۱۱۲. و نیز رجوع شود به:
Persia Past and Present تألیف Jackson (A.V.W.). صفحه ۳۴۳ و ۲۸.
- [۱۵] «مضمون فوست در ادبیات اروپائی». صفحه ۲۱۸
- [۱۶] همان کتاب صفحه ۲۱۹
- [۱۷] همان کتاب صفحات ۲۲۰ و ۲۲۱.
- [۱۸] همان کتاب. صفحه ۲۲۲
- [۱۹] مقایسه شود با Baker (H.E.N.): تاریخ رومان انگلیسی (صفحه ۷۲ که از این لحاظ میگوید: «آنچه بصورت شوخی شروع میشود باتیرگی و وحشتی بسبب دانته پایان مینماید.»
- What begins in farce concludes in Dantesque gloom ond terror
- [۲۰] «مضمون فوست...» صفحه ۲۲۲.
- [۲۱] (ارژنگ) کتاب مقدس مانی که از شاهکاری نقاشی تشکیل میشده است.
- [۲۲] «مضمون فوست...» صفحه ۲۲۴.
- [۲۳] همان کتاب. صفحه ۲۲۶
- [۲۴] همان کتاب. صفحه ۲۲۸
- [۲۵] رجوع شود به: «Vathek» و قصه‌های شرقی، اثر آ. پرو. کتابی که قبل نام برده شد. فصل ششم. صفحات ۳۰۱-۳۳۵.

- [۲۶] رجوع شود به «مضمون فوست...» صفحه ۲۳.
- [۲۷] نوشته یا ترجمه آبه بینون (J. P. Abbé Bignon)، دوست گلان Galland که خود نیز شرق‌شناس، و رئیس کتابخانه پادشاه بود. (۱۷۱۳). این کتاب بوسیله ویلیام هاشت W. Hachett (۱۷۲۹) با انگلیسی ترجمه شده، و چاپ دوم آن در (۱۷۳۰) بوده است.
- [۲۸] نام این شخص: «دل سنگین»، ترکیبی از دو کلمه فارسی و بسیار جالب است.

- [۲۹] «... Le thème de Faust» صفحه ۲۳۲، و همچنین «شیطان در ادبیات فرانسه» رساله ماکس میلنر. جلد اول، فصل چهارم: «واقی» نوشته بکفورد.
- [۳۰]

30. « He above the rest...
 Stood like a tow'r, his form had not yet lost
 All her original brightness, nor appear'd
 Less than Archangel ruined. (Ibid., p. 232).

شعر جان میلتون J. Milton. به نقل از «مضمون فوست» صفحه ۲۳۲.

- [۳۱] رجوع شود به ملحقات اشعار فارسی.
- [۳۲] «سلاطین گجرات یا رویاهای مردان بیدار»

Les sultans de Cuzaraate ou les Songes des hommes éveillés

۱۷۳۲، که با انگلیسی با عنوان: «The Dreams of Men Awake» ترجمه شده است.

[۳۳] برای کلیه این مباحث رجوع شود به اثر آ. پرو. کتابیکه قبلاً نام برده شد: در

Vathek et le conte Oriental

[۳۴] «قصه‌های مشرق زمین»

34. « Tales of the East », comprising the most popular Romance of Oriental origin and the best imitations by European Authors, with new translations and additional tales, never before published, Edinburgh, 1812, 3 vol., III, p. 58 et suiv.

[۳۵] نام عامیانه این خرابه‌ها. رجوع شود به اثر ویلیام اوسلی W. Ouseley با عنوان «Travels» جلد سوم. صفحه ۶۷ که درباره «پلکان مرمر صیقلی» با توصیف بکفورد مینویسد

« If real or probable history should not have excited a sufficient interest concerning these deserted ruins, let the future traveller, before he visits them, read even once, (if he be satisfied with reading only once) that inimitable fiction, the tale of « Vathek » as published in the author's original French. It makes us expect in the Sepulchral Chambers of Persepolis, an « escalier de marbre poli », leading to the « Palais du feu souterrain... ».

[۳۶] «جام جهان‌نما» یا «جام‌جم». رجوع شود به ملحقات اشعار فارسی.

[۳۷] رجوع شود به «شاهنامه» فردوسی. داستان پادشاه جمشید.

[۳۸] «Le thème de Faust» صفحه ۲۲۰.

[۳۹] رجوع شود به

« *The Book of the Thousand nights and a night* », vol. X « Terminal Essay upon the history of the nights ».

[۴۰] در میان منابع اشارات شرقی در «*وائق*» سموئل هنلی Samuel Henley نام چهار اثر عمده را ذکر میکند، از اینقرار :

: « *Preliminary Discourse* » de Sale ;
« *Les Mille et Une Nuits* » ; « *Dissertation on the language, literature and manners of Eastern Nations* » de John Richardson London (1777) « *Bibliothèque Orientale* d'Herbelot », Paris, (1697).

[۴۱] The Growth of Later Novel. جلد یازدهم فصل سیزدهم صفحه ۲۹۱.

[۴۲] در تاریخ ایران این شاهزاده پسر ملکشاه سلجوقی است که موضوع جانشینی او بر تخت سلطنت مدتها مسبب منازعه بوده است.

[۴۳] ب. پ. اسمیت. کتابی که قبلاً نام برده شد. صفحه ۱۲.

[۴۴] C.H.E.L. جلد یازدهم، فصل سیزدهم، صفحه ۲۹۱ مقاله‌ای که فوقاً نام برده شد.

[۴۵] رجوع شود به

: L'Orientalisme dans la littérature anglaise » ; « *de Byron à Thomson* » par François Delattre. (Le Beffroi, août 1912), voir aussi : Compte rendu de M. Baldensperger dans la « *Revue Germanique* », novembre 1908, pp 617-618.

[۴۶] برحسب اعلام خودش، این قصه از جمله : «*دنباله حکایات هزارویک شب*» بوده است. رجوع شود به مقدمه «*ثعلبه*».

[۴۷]

47. « *Works of Lord Byron* », éd. Thomas Moore, in 14 vols, vol. XIII, London, 1822. « *Child Harold* », Canto I, 22. Note de l'éditeur.

[۴۸] همان چاپ جلد دهم صفحه ۱۳۱.

[۴۹]

« He was young
Still ; and but some pride burn'd in his eye,
You might have pitied him. His flowing hair,
Streaming like sunbeams, told he must have been
An angle once, and fair, and beautiful »
cité de « *The poetical works of Milman, Bowles, Wilson, and Barry Cornwall* »
Paris. (1829), p. 167.

[۵۰] برحسب اثر پروفیسور شارل ددیان Ch.Dedeyan *Le thème de Faust*.

تاریخ انتشار این رمان ۱۷۹۴ است. رجوع شود به جلد دوم، صفحه ۲۳۵. اما «*تاریخ ادبیات انگلیسی*» (L'Histoire de la littérature anglaise) نوشته Legouis et Cazamian تاریخ ۱۷۹۵ و C.H.E.L ۱۷۹۶ را ذکر میکنند.

[۵۱] کونت-کتابی که قبلاً نام برده شد. صفحه ۲۷

[۵۲] شماره ۱۴۸-۳۱ اوت.

[۵۳]

53. « There was formerly a Santon whose name wase Barsisa, which for the space of an hundred years, fervently applied himself to prayers... All the inhabitants of the country had such a great veneration of him, and so highly, valued his prayers, that they commonly applied to him, when they had any favour to beg of heaven.

When he made vows for the health of a sick person, the patient was immediately cured. It happened that the daughter of the King became ill and the King ordered his men to take her to the Santon... »

[۵۴] شارل ددیان *Lethéme de Faust dans la littérature européenne*. جلد دوم

le Prérromantisme صفحه ۲۳۵

[۵۵] نقل و ترجمه از چاپ اصلی (که توسط لوئی ف. پک Louis F. Peck در ۱۹۵۲

در نیویورک، چاپخانه Grove منتشر شده) بوسیله شارل ددیان؛ کتابی که قبلاً نام برده شد.

صفحه ۲۳۹ .

[۵۶] همان کتاب. صفحه ۲۳۹

[۵۷] لوئیس Lewis همچنین از کتاب ه. والپول *The Castle of Otranto*:

« که در واقع اولین مثال از نوع رمان وحشت انگیز، و یا سماعا وانتظار بادلهره (Suspense) است، الهام گرفته است، و تا اندازه‌ای برای کلیه کتابهایی که در آنها عجایب خارق‌العاده و ترسناک لرزش جدیدی به تن میدهد، نمونه بوده است. والپول همیشه کتاب خود را اثری بسیار وحشی «So wild a tale» میپنداشته است. با این حال این کیفیت «وحشیانه» بیان‌کننده رمانتیسیم در هردونوع رمان یعنی رمان شرقی و رمان گوتیک میباشد.

رمان آن رادکلیف Ann Radcliffe «*The Mysteries of Udolpho*» نیز منبع دیگری

برای لوئیس بوده است، اما همانطور که شارل ددیان در کتاب نامبرده تأکید میکند (صفحه

۲۳۶) در کتاب *عابد Le Moine* «مادرایی بسبک‌گفته را روشنتر تشخیص میدهم. و این کتاب را نویسنده پس از یک مدت اقامت در آلمان نگاشته است.

[۵۸] H. L. A, Legouis et Cazamian صفحه ۹۰۸

[۵۹] G. H. E. L. جلد یازدهم. صفحه ۲۸۳

[۶۰] چهار مجلد. چاپ لندن ۱۸۰۸ (بدیختانه در کتابخانه ملی پاریس نایاب

بوده).

[۶۱] کونت. کتابی که قبلاً نام برده شد. صفحات ۷۱-۷۲.

[۶۲] همان کتاب.

[۶۳] آ. پرو. کتابی که قبلاً نام برده شد. صفحه ۲۸۳

[۶۴] ماکس میلز. کتابی که قبلاً نام برده شد. صفحه ۱۲۶

[۶۵] درباره نفوذی که «وائق» بر نویسندگان و شعرای متأخر اعمال کرده است ،

آندره پرو معتقد است که «بعلاوه سائی و مور ، در انگلستان و در امریکا باید بترتیب اسامی :

لرد بایرون ، دیسرائلی ، جان کیتز ، ادگار پو ، سوین برن ، اوسکار وایلد ، فرانسیس تامسون ،

لیتن استراچی (Lyttton Strachey). هیلر بلوک (Hilaire Beloc) الدوس هکسلی (Aldus

Huxley) را نام برد. همه این نویسندگان ، با وجود تنوعی که در کار خود داشته‌اند و یا

احیاناً بعلت همین تنوع مسحور اثر بکفورد یعنی «وائق» بوده‌اند. رجوع شود به کتاب

نامبرده ، صفحات ۴۵۴ - ۴۵۸

یادداشت‌های فصل اول از بخش دوم

- [۱] «تجدید حیات مشرق زمین» R. Schwab *La Renaissance Orientale* چاپ Payot سال ۱۹۵۰. صفحه ۴۱.
- «*L' Orient dans la littérature Francaise*» ۱۹۰۶. صفحات ۳۵۸-۳۷۹.
- [۳] رجوع شود به یادداشت شماره ۱ کتاب مارتینو. صفحه ۳۵۹.
- [۴] ماکس مولر Max Müller ترجمه آ. دوپرون راباکمک دستور داراب نپسندیده است. وی معتقد است که بورنوف Burnouf اولین کسی است که لغات صحیح «زند» را بلست داده است. رجوع شود به :
- Chips from a German Bookshop* - قسمت اول صفحه ۱۲۹.
- [۵] ریموند شواب R. Schwab کتابی که قبلاً نام برده شد. صفحه ۲۵.
- [۶] رجوع شود به اثر دارمستتر Darmesteter : «*L' Orientalisme en France*» در مقالات شرقی «*Essais Orientaux*»
- [۷] ر. شواب کتابی، که قبلاً نام برده شد. صفحه ۱۶. همچنین «اوستا» چاپ ۱۹۶۰ پاریس، فصل اول (جلد اول).
- [۸] درنامه مشهور و شوخ او که بسبک ولتر و جسارت آمیز است.
- [۹] رجوع شود به ادوارد برون «تاریخ ادبی ایران» *A Literary History of Persia* جلد اول. صفحات ۴۸-۵۳ : «*Sir William Jones and Anquetil*»
- [۱۰]
- « Harmonious Jones » : « *Essays and Studies* » by members of the English Association, Oxford, 1943.
- [۱۱]
- Ed. Hill (G.B.) « *Jonsonian Miscellanies* » (1897), Oxford, 2 vols, II, p. 200.
- [۱۲]
- Marzieh Gail, « *Persia and the Victorians* », London, 1951, p. 20.
- [۱۳] «کتاب شکرستان» تألیف یونس اکسفوردی.
- [۱۴] همان کتاب. صفحه ۲۳ یادداشت شماره ۱

[۱۵] اینک مثالی از ترجمه جونز برای چند بیت از این غزل حافظ :

صبا اگر گذری افتدت به کشور دوست بیار نفعه‌ای از گیسوی معنبر دوست

O toi, léger et doux Zéphyre,	Fais qu'au retour, selon mes vœux
Quand tu passes par le séjour	Ton haleine soit parfumée
Où l'objet de mon tendre amour	De cette senteur embaumée
Entouré des grâces respire,	Qu'épand l'ambre de ses cheveux.

[۱۶] کتابیکه قبلاً نام برده شد، صفحه ۴۷.

[۱۷] تایرل F.H. Tyrell در مقاله خود

: « Persian Poets and English translators »
(the Calcutta Rev., n° CXCVI, april 1894)

بادلیل بیان میکند که بشارب شیراز در ترجمه این بیت حافظ آب زیادی افزوده شده است.

همچنین رجوع شود به مقاله پروفیسور A. J. Arberry

: « Hafiz and his English translators » (« Islamic Culture », vol. XX, n° 1-4; 1946, pp 111-229.

[۱۸] خود شخصاً یکی از اولین مترجمان غزلهای حافظ به لاتین بوده است. (وین

۱۷۷۱).

[۱۹] « Dictionnaire des Langues asiatiques » را او نوشته است. و این کار

پرزحمت‌ترین تألیفاتی است که تاکنون بوسیله یک فرد تنها انجام گرفته است.

[۲۰] زبان‌شناس انگلیسی که در ۱۷۰۳ بدرود زندگی گفت. وی مؤلف رساله‌ای

درباره مذهب ایران قدیم، و همچنین اولین مترجم یکی از غزلهای حافظ بوده است.

[۲۱] بازول Boswell نویسنده: « The Life of Samuel Johnson » چاپ Ingpen

قسمت دوم. صفحات ۹۲۸-۹۲۹.

[۲۲] رجوع شود به C.H.E.L. جلد چهاردهم صفحه ۳۳۲.

[۲۳] مقدمه گرامر فارسی « La grammaire Persane » ترجمه بفرانسه ۱۷۷۲ صفحه

یازده

[۲۴] همان کتاب صفحه پانزده (xv).

[۲۵] رجوع شود به: (جونز آسیائی) « The Asiatic Jones » یازندگی ونفوذ سر

ویلیام جونز، پیشقدم مطالعات هندی. نوشته A.J. Arberry ... ۱۹۴۶

: « The Asiatic Jones » or the life and influence of Sir William Jones,
« Pioneer of Indian Studies », par A.J. Arberry, Litt. D, 1946.

[۲۶] رجوع شود به مقاله اوامیرویچ Eva Meyerovitch در مجله: « La Table Ronde »

شماره ۱۲۶. ژوئن ۱۹۵۶. صفحات ۸۰-۸۱. نویسنده این مقاله توضیح میدهد که چگونه

از زبان سلطان محمود غزنوی لاهور و سایر شهرهای هندوستان به مراکز ادبیات فارسی تبدیل میشوند، و زبان فارسی زبان دربار هند میگردد.

[۲۷] مقدمه «گرامر فارسی» چاپ نامبرده. صفحه اول

[۲۸] همان کتاب.

[۲۹] هدف این انجمن (انجمن آسیائی بنگال) چنین بوده است: «انجام تحقیقات

درباره تاریخ عمومی و تاریخ طبیعی، هنرها، علوم و ادبیات آسیا».

[۳۰] بارت «*La Philosophie et l'archéologie indo-aryenne*» (به نقل از کتاب

ر. شواب صفحه ۴۸).

[۳۱] رجوع شود به کتاب ر. شواب. صفحه ۴۹

[۳۲] چاپ Teignmouth جلد پنجم صفحات ۴۰۹-۴۰۶ در کتاب «*ACatalogue of*

Sanscrit and other Oriental Manuscripts» که بوسیله سرویلیام ولیدی جونز به انجمن سلطنتی اهداء شده است. در میان ۱۷۰ جلد کتاب تقدیمی ۶۸ جلد کتاب ب زبان فارسی بوده است. (شماره‌های ۶۹-۱۳۶).

[۳۳] وی تنها یک تمثیل (Fable) در این مورد اضافه میکند و آن: «بلبل و باغبان»

«*Le Jardinier et le Rossignol*» است که در پایان گرامر آمده.

[۳۴] برحسب قول پروفیسور شارل ددیان، کتابیکه قبلاً ذکر شد، صفحه ۳۳، این

کتاب یکی از منابع بکفورد بوده است.

[۳۵] آثار جونز. جلد سیزدهم، صفحه ۳۸۹

[۳۶] براساس یک بیت معروف از غزل حافظ:

اینهمه شه‌دوشکرکز سخنم میریزد اجر صبری است کز آن شاخ نباتم دادند.

[۳۷] فصل چهارم. چاپ نامبرده. صفحات ۲۲۲ و پس از آن.

[۳۸] همان کتاب، صفحات ۳۸۵ و پس از آن

[۳۹] همان کتاب، صفحات ۳۸۳-۳۸۴.

[۴۰] Poems consisting chiefly of translations from the «اشعاری که بیشتر

شامل ترجمه‌هایی از زبانهای آسیائی هستند». Asiatic languages - چاپ Teignmouth

فصل دهم، (مقدمه، صفحات ۲۰۱-۲۰۴).

[۴۱] Oriental Influences in the English literature of nine (تأثیرهای شرقی

در ادبیات انگلیسی قرن نوزدهم) «*tecenth century*». چاپ Heidelberg ۱۹۱۰ فصل هفتم.

صفحه ۳۸

[۴۲] همان کتاب، صفحه ۳۹.

[۴۳] L'édition des classiques Garnier جلد اول. صفحه ۱۲۸.

[۴۴] مقایسه شود با اثر ویلیام موریس William Morris

The Man who never Laughed Again در مجموعه:

Works.... by Marry Morris (دخترش)

جلد پنجم، صفحات، بیست و یکم و بیست و دوم.

[۴۶] (در فصل دوم این بخش) خواهیم دید که چگونه سائی دانشمندان «وحشی

خوی» را که همرا با فردوسی مقایسه میکنند، مسخره میکند.

[۴۷] ادوارد جیبین Edward Gibbon (۱۷۳۷-۱۷۹۷) مؤلف کتاب

Decline and Fall of the Roman Empire در ۶ مجلد

[۴۸]. کتابی که قبلا نام برده شد. صفحات ۳۲-۳۳

[۴۹] اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را:

Sweet maid if thou wouldst charm my siglit

همچنین رجوع شود به ملحقات اشعار فارسی.

[۵۰] «تحقیقات آسیائی» (قسمت سوم) این اثر بلافاصله، از جمله، بر اولین رسائیکهای

آلمان اثر گذاشت. (ریموند شواب، کتابیکه قبلا نام برده شد. صفحه ۵۹).

[۵۱] Hewitt (R.M.) رجوع شود به «رضیه گیل» کتاب نامبرده صفحه ۲۱.

[۵۲] اجازه میخواهم که در اینجا از موضوع اصلی انحراف یابم تا بعضی وقایع

مهم را در این مورد ذکر کنم. نخست کشف سیلستر و دوساسی Silvestre de Sacy، یکی از

پدران «مشرق شناسی» را در ۱۷۹۳ باید به یاد آورد. چنانکه شواب (کتاب نامبرده صفحه ۷۱)

میگوید، وی کلیدی برای نوشته های پهلوی پادشاهان ساسانی یافت. در ۱۸۰۳ گرت فوند

Grote Fond در گوتینگن موفق به پیدا کردن «سرنخ» برای خواندن خطوط میخی شد، و توانست

چند علامت الفبای هخامنشی را بیابد. اما پیشرفت در این راه جز بدست بورنف Burnouf در

۱۸۳۶ حاصل نشد. ۱۷۵۰: سال پیدایش مدرسه زبانهای زنده شرقی (L'Ecole des

Langues Orientales Vivantes بود، و سیلستر و دوساسی در آن کرسی زبان عربی را احراز کرد. در

سال ۱۸۰۶ کرسی زبان فارسی در کولژ دو فرانس برقرار شد (شواب کتاب نامبرده، صفحه ۷۱)

و بمنظور ادامه تحقیقات آسیائی ایجاد «بنیاد ترجمه های شرقی» تحت توجهات جورج چهارم،

پادشاه انگلستان در نظر گرفته شد. در میان معاونان این تشریفات نام سر جان ملکم

Malcolm, sir J. حاکم بمبئی و سر ه. ت. کول بروک Sir H. T. colebrook مدیر «انجمن آسیائی

ملطنتی» انگلستان و ایرلند مذکور است. هدف این بنیاد که مدت نیم قرن کاملاً در

فعالیت بود، این بوده است که تمامی دست نوشته‌ها و نسخ خطی دانشگاهها و موزه بریتانیا و خانه‌های شرقی، و همچنین سایر مجموعه‌های شرقی آفریقا و آسیا، البته اروپا را با انگلیسی ترجمه کند.

[۵۳] آ. ج. آربری مقاله‌ای که قبلاً نام برده شد. صفحه ۳۳

[۵۴] ر. شواب. کتابی که قبلاً نام برده شد، صفحه ۹۰ (نقل از دیوان شرقی و غربی گوته: استادان ما)

[۵۵] همان کتاب صفحه ۵۹.

[۵۶] کتابی که قبلاً نام برده شد. صفحه ۳۷۲

[۵۷] رجوع شود به مقاله W.C. Brown

«*The Popularity of English travel books about the East*» در مجله «*Philological Quarterly*» شماره ۱۵ (۱۹۳۶).

[۵۸] همان کتاب. برون در میان سایر مجلات از «*Eclatc Review*» نیز سخن میراند این مجله بین سالهای ۱۸۰۵-۱۸۲۵ منتشر میشده است.

[۵۹] رجوع شود به کنستانتین کنت دوولنی (Volney (Constantin Comte de «*Les Ruines ou Méditations sur les Revolutions des Empires*» (خرابه‌ها یا تفکر درباره انقلابهای امپراطوریه‌ها). (۱۷۹۲)

[۶۰] مثلاً: ریچارد هول Richard Holc در شعر خود با عنوان: «*Ode to Melancholy*»

(۱۷۹۲) بر خرابه‌های با عظمت پالمیر اظهار تأسف می‌کند. توماس لاویکا Th. Love Peacock

: بر همین مضمون شعری با سم: «*Palmyra*» دارد، و فرانسیس ورنگام F. Wrangham

«انهدام بابل» *The Destruction of Babylon* (۱۷۹۵).

[۶۱] رجوع شود به «طلسم» «*Le Talisman*» مقدمه چاپ اوری من صفحه اول.

[۶۲] رجوع شود به مقاله W.C. Brown

«*Byron and English Interest in the Near East*» Sph. ۱۹۳۷

یادداشتهای فصل دوم از بخش دوم

[۱] *L'Orientalisme dans la littérature anglaise* (اوت ۱۹۱۲) Le Belfroi

[۲]

2. In the continuation of the « arabian Nights » Domdaniel is mentioned, a seminary for evil magicians under the roots of the sea. From this seed the present romance has grown. « Southey's Poetical Works » complete in one volume. London, 1844, p. 213.

[۳] زمانی کتاب برنار پیکار Bernard Picart با عنوان :

«Cérémonies et Coutumes religieuses de tous les Peuples du Monde» (۱۷۲۳-۱۷۴۳-۹ جلد)

مورد علاقه خاص او بوده است. ووی قصد داشته که اشعار قهرمانی باشاعرانه‌ترین صورت از قصه‌های اساطیری دنیا بسراید. (نقل از De Meester کتابیکه قبلاً نام برده شد. صفحه ۲۳).

[۴] «Southey's Poetical works». چاپ نامبرده، صفحه ۲۱۳. سائی در این سبک

از میلتن Milton واسپنسر Spenser و به خصوص از «Gebir» لاندور W.S.Landor که اغلب مطالعه میکرده، الهام گرفته است. (رجوع شود به مقدمه او بر جلد چهارم).

[۵]

5. « How beautiful is night !
« A dewy freshness fills the silent air ;
«
« The desert-circle spreads
« Like the round ocean, girdled with the sky »
Ibid., p. 213.

[۶] این متن چنین آغاز میشود:

6. Le passage commence ainsi : « They said their King's magnificence be-held « Works », p. 221.

و نیز یادداشت‌های جالب همان صفحه قابل توجه است که در آن سائی بمناسبت این موضوع دو روایت یکی از «بهار دانش» ترجمه جوناتان اسکات J. Scott (سه جلد ۱۷۹۹)، و دیگری از «تحفة المجالس» لامعی، که دو مجموعه از قصه‌های فارسی هستند، نقل میکنند.

[۷] درباره این بهشت زمینی، در یادداشت مفصل صفحه ۲۷۱ با اقتباس از هربلو Herbelot و سفرنامه‌ها، از فعالیت‌های افسانه‌ای پیرکوه (حسن صباح) که در قسمتی از شمال ایران در قلعه الموت مسکن داشته، بتفصیل سخن میراند.

[۸]

« Far be it from me », the old man replied,
 « To shake that pious confidence ;
 « And yet if knowledge may be gain'd, methinks
 « Thy course should be to seek it painfully ».

[۹]

« In Kaf the Simorg hath his dwelling place,
 The all-knowing Bird of ages, who has seen
 The world, with all its children, thrice destroy'd.
 Long is the Path.
 And difficult the way, of danger full +
 But the unerring Bird
 Could to a certain end
 Direct by weary search.
 « Works » livre 8, chant 19, p. 280.

[۱۰]

10. « The ancient Simorg on the youth
 « Unclosed his thought full eyes.
 « And answer'd to his prayer ».

[۱۱]

« Earliest of existing things,
 « Earliest thou and wisest thou,
 « Guide me, guide me, on my way ! »

[۱۲]

In the fountain of the Rock
 Wash away thy wordly stains ;
 Kneel thou, and seek the hord,
 And fortify thy soul with prayer.
 « Works ». éd. cit., pp 303-304. (chants 12 et 13).

[۱۳] رجوع شود به ترجمه شاهنامه ژول موهل: «*Le Livre des Rois*» جلد چهارم صفحات ۵۳۵-۵۴۴ (جنگ رستم با اسفندیار صفحات ۵۳۹-۵۴۰) همچنین رجوع شود به اثر هانری ماسه H. Massé «*Ferdousi et l'épopée Nationale*» صفحه ۱۲۸. همچنین رجوع شود به خلاصه شاهنامه (محمد علی فروغی) صفحات ۴۸۶ و ۴۸۸ و ۴۹۲، و نیز ملحقات اشعار فارسی.

[۱۴] دائرة المعارف اسلام: «*قهرمان نامه*» یا «*داستان قهرمانان*»، داستان منشور فارسی، را ذکر میکند و آنرا به ابوطاهر تتروسی (یا ترطوسی) منسوب میداند. این رمان قهرمانی که ما را به زمان هوشنگ میبرد، دلاوریهای قهرمان کتاب را توصیف میکند، که در سه سالگی دیوی او را میرباید و دیوان دیگر او را مانند فرزندی در کوه کاف (قاف) پرورش میدهند.

[۱۴] سائی باوصف عطرها و گل‌های مشرق زمین، به افسانه دیوها و پریها (صفحه ۲۶۶) اشاره میکند، و این توصیف در «*قهرمان نامه*» ذکر شده و در بلو D'Herblot متن زیر را

از آن نقل میکند: «دیوها عده‌ای از پریان را که در جنگ اسیر کرده بودند در قفسهائی محبوس کردند، و آنها را به بلندترین شاخه‌های درختان که پیدا میشد آویختند. غذای این پریان از رایجه خوش تشکیل میشد که دوستانشان گهگاه برای ایشان می‌آوردند. دیوها برخلاف از این عطرها پریها تنفر داشتند و از آنها بشدت فرار میکردند، و این فرصتی برای پریان بود که عطرها را براحتی استشمام کنند.

[۱۵] برحسب فهرست موزه بریتانیا و نیز کتاب شناسی پرفسور آربری (۱۷۸۵)؛ اما ویلسون در «*Bibliography of Persia*» تاریخ ۱۷۸۸ را بنست میدهد.

[۱۶] سائی، صفحات ۳۰۳-۳۰۴. نیز رجوع شود به ژول موهل. جلد اول، صفحات

۲۷۹-۲۷۰، و همچنین هانری ماسه. کتابیکه قبلا نام برده شد، صفحات ۱۰۷-۱۰۸.

[۱۷] «*The Poetical Works of southey*» چاپ نامبرده صفحه ۳۱۲.

[۱۸] همان کتاب، صفحه ۳۱۲.

[۱۹] همان کتاب، باب دوازدهم، سرود ۳۶ صفحه ۳۱۲.

The Ocean-vault fell in, and all were crush'd,
In the Same moment, at the gate
Of Paradise, Oneiza's Houri forme
Welcomed her Husband to eternal bliss.

[۲۰] مقدمه جلد هشتم. چاپ نامبرده. صفحه چهاردهم

[۲۱] همان کتاب، مقدمه

[۲۲] همان کتاب، مقدمه

[۲۳] والتر اسکات: «گلچین آثار منثور» «*Miscellaneous prose works*» (جلد ۷)

Meziere ۲۹۹) جلد ششم، مقاله دوازدهم. در صفحات ۱۶۳-۱۸۳ از این اثر تحلیلی دارد و راجع بان چنین میگوید:

: «The pause which precedes his (Kehama's) revenge is horribly sublime, as well as the curse itself».

و بعنوان شاهد اشعار زیر را نقل میکند.

« I charm thy life
From the weapons of strife,
From stone and from wood,
From the serpent's tooth,
And the beasts of blood... »

[۲۴] سائی، آثار کامل، چاپ نامبرده. صفحه ۶۱۷، یادداشت شماره ۱.

[۲۵] میدانیم که این یامای *yama* هندو، همان یاما خشاتتا *Yama Khshateta*

(جمشید بقول دارستتر) و از اساطیر اوستائی است. «یامای زیبا، مردم خوب» (رجوع شود به ای. جی، برون، *L.H.P.* جلد اول صفحه ۱۱۴) که از طرف اهورا مزدا برسالت دعوت شد،

اما از قبول این مأسوریت سرباز زد. این یاساکه در **شاهنامه** یکی از پادشاهان افسانه‌ای است (جم اسم اول او وشید بمعنی روشن، لقب او بوده است) در عین حال دارای سه وجهه مشخص: رئیس، پادشاه و درخشان است. از وجهه شاه بسیار پر قدرت و مدیر با تدبیر (از همین نظر غالباً با سلیمان افسانه‌های اسلامی بعلت این شباهتها مشتبه میشود). وی مدت ۷۰۰ سال نه فقط بر آدمیان، بلکه بر دیوها و پریان و حیوانات و مرغان پادشاهی کرد و این اسرطوری او را مغرور ساخت که بخودموهبتهای خدائی نسبت داد.

[۲۶] برحسب قول جورج سینتوری (C.H.E.L.) جلد دوازدهم، صفحه ۱۰۵ درباره یادداشتهای توضیحی «**لاله رخ**»، «اینها یادداشتهائی است که کسی را احتیاجی بخواندن آنها نیست». اما اگر عامه خوانندگان بتوانند براحتی از آنها صرف نظر کنند، باید اعتراف کرد که همین یادداشتهای نکات بسیاری را درباره اطلاعات این دو شاعر و منابع الهامی ایشان روشن میسازند.

[۲۷] اکتبر ۱۸۰۲. قسمت اول، صفحه ۶۳

[۲۸] همان کتاب. فصل اول. صفحه ۸۰

[۲۹] ۲۸ و ۲۹ اوت ۱۸۱۳. رجوع شود به خاطرات لرد بایرون، که بوسیله تماس

مورطیع وانتشار یافته، ترجمه مادام ل. س. و. بلوک (۱۸۳۰، پاریس)

[۳۰] «*Miscellaneous Prose works*». جلد ششم، صفحات ۱۷۷-۱۷۹.

[۳۱] همان کتاب. صفحه ۱۷۷

[۳۲] (H.L.A.) صفحه ۹۷۲، چاپ هاشت Hachette، ۱۹۴۹.

[۳۳] همان کتاب. صفحه ۹۷۲.

[۳۴] رجوع شود به «*Le thème de Faust ...*» (رمانتیسیم. جلد اول، صفحه ۱۸۱)

که درباره «**روایای قیامت**» (*La vision du Jugement*) منظومه سائی - شارل ددیان چنین اعلام میکند: «این شاعر از لحاظ سلیقه خطاهای بسیار مرتکب شده است» وی همچنین از بایرون نقل قولی درباره «*La vision du Jugement*» خودش میآورد بدین مضمون: «...اگر آقای سائی بجائیکه اصلاً باو مربوط نبوده ناگهان هجوم نمیاورد...»

[۳۵] «مقدار کمی از ادبیات ایشان که بدست ما رسیده نیز بی ارزش است». (سائی.

صفحه ۲۱۵).

[۳۶] همان کتاب. صفحه ۲۱۵

[۳۷] همان کتاب صفحه ۳۰۴

[۳۸] کازامیان *Histoire de la littérature anglaise* صفحه ۹۷۲

[۳۹] کتابیکه قبلا نام برده شد. صفحه ۴.

[۴۰] «*Byron and English interest in the Near East*» مطالعاتی در زبان شناسی

Studies in Philology چاپ «North carolina, chapel Hill» (1937)

[۴۱] (رمانتیک‌های انگلیسی) «*Les Romantiques anglais*». چاپ Desclée de Brouwer

بلیژیک ۱۹۵۵. (Bibliothèque Europe) ترجمه پیرسیان Pierre Messian صفحات

۵۰۳-۵۰۰

[۴۲] همان کتاب. صفحه ۵۰۳

[۴۳] H.L.A. صفحه ۹۹۹

[۴۴] همان کتاب صفحه ۱۰۰۴

[۴۵] آثار کامل بایرون «*Oeuvres Complètes de Byron*». ترجمه ب. لاروش B*Laroché

صفحه ۱۹۷ همچنین چاپ اکسفورد صفحه ۸۹۳

[۴۶] خاطرات لرد بایرون، طبع وانتشار توماس مور

Memoires de Lord Byron Publiés par Thomas Moore

ترجمه مادام بلوک Mme. Belloc. جلد دوم. صفحه ۱۶۱ (پاریس، ۱۸۳۰).

[۴۷] «آثار کامل بایرون» ترجمه ب. لاروش B. Laroche صفحه ۱۸۳ یادداشت

شماره ۴

[۴۸] ریچارد نالز Richard Knolles «*The General History of the Turks...*» چاپ

لندن ۱۶۰۳.

[۴۹] «آثار کامل بایرون» ترجمه ب. لاروش. صفحه ۱۸۳. یادداشت شماره ۲

[۵۰] همان کتاب، یادداشت شماره ۲.

[۵۱] رجوع شود به نامه اویه مور Moore (صفحه ۱۶۱ این اثر)

[۵۲] رجوع شود به De Meester. کتابی که قبلا نام برده شد. صفحه ۳۴.

[۵۳] «*The Poetical works of Lord Byron*» چاپ اکسفورد. صفحه ۸۹۳.

[۵۴] «بایرون»... ترجمه لاروش صفحه ۱۹۷.

[۵۵] چاپ اکسفورد. صفحه ۸۹۹ (یادداشت صفحه ۳۲۶) ترجمه لاروش. صفحه

۲۵۷ و یادداشت شماره ۲.

[۵۶] در چاپ اکسفورد (ابیات ۶۴۳-۶۵۰).

56. « There is a light cloud by the moon
Tis passing, and will pass full soon
If by the time, its vapoury sail
Hath ceased her shaded orb to veil,
Thy heart within thee is not changed,
Then God and man are both avenged;
Dark will thy doom be, darker still
Thine immortality of ill ».

[۵۷] رجوع شود به چاپ ژوزه کورتی José Corti؛ صفحه ۱۱۵.

[۵۸] ترجمه لاروش، صفحه ۱۹۲، اراییت زیر:

« But thou, false Infidel ! Shalt writhe
Beneath avenging Monkir's scythe ;
And from its torment » scape alone
To wonder round lost, Eblis' throne ;
And fire unquench'd, unquenchable,
Around, within, thy heart shall dwell ;
Nor ear can hear nor tongue can tell,
The tortures of that inward hell !
(Giaour) Cx. 259.

[۵۹] بایرون از انتخاب نام «قصه» برای این منظومه‌ها راضی بنظر نمی‌آید. ویه
توماس مورچنین مینویسد: «بالاخره شنیدم که شعر تو بانام «لاله رخ» اعلام شده است، و
از آن بسیار شادمانم. اول آنکه سرانجام این کتاب را خواهیم داشت و دیگر آنکه من شخصاً از
عنوانهای محکم خوشم می‌آید...»

« I have at last heard that your poem is
announced by the name of « *Lalla Rookh* ». I am glad of it, — first that we are to
have it at last, and next I like a tough title myself — witness the « *Giaour* » and
« *Childe Harold* »... I wish you had not called it a « Persian Tale ». Say a
« Poems », or « Romance », but not « Tale ». I am sorry that I called some of my
things « Tales », because I think that they are something better. Besides, we have
had Arabian, and Hindoo, and Turkish, and Assyrian Tales ».
Byron a self portrait, t. II, p. 398. Cf. *Ibid.*, p. 412.

[۶۰]

« Though on Al-Sirat arch I stood
Which totters o'er the fiery flood »,
éd. Oxford, p. 257 et p. 892, n. .
« Au milieu du terrible Al-Sirat, sur lequel nous trouvons la mer de feu »,
trad. A. Pichot, p. 14.

[۶۱] بایرون میگوید: «نیکوکاری و همان‌نوازی از اولین دستورات و وظائفی است
که پیغمبر، به امت خویش امر فرموده است، و راستی میتوان اذعان کرد که بطور کلی، پیروان
او سخنان زیبا و کلمات قصار او را بادقتی در خور مذهب بکار می‌برند. هروقت بخواهند یک
نجیب‌زاده ترک را بستانند، اول بخشنده‌گی او و سپس ارزش او را می‌ستایند.» چاپ اکسفورد
صفحه ۸۹۱.

[۶۲] ترجمه A. Pichot چاپ نامبرده. صفحه ۹

[۶۳]

« For there the rose, o'er crag or vale
Sultana of the nightingale,
The maid for whom his melody,
His thousand songs are heard on high,
Blooms blushing to her lover's tale »
(Giaour, p. 253. éd. Oxford)

همچنین مقایسه شود با شعر توباس مور

« Oh Sooner shall the rose of may
Mistake her own sweet nightingale
And to some meaner minstrel's lay
Open her bosom's glowing veil ».
L.R. Fire Worshippers, p. 431.

64. C'est la traduction du mot persan « Hézar dastan » ou « Hézar dâstan ».

[۶۴] « Bulbul des mille contes d'amour » ترجمه لغت « هزار داستان » یا « هزار

داستان » است.

[۶۵]

65. Her eye's dark charm' twere vain to tell,
But gaze on that of the Gazelle,
It will assist thy fancy well ;
As large, as languishingly dark,
But soul beam'd forth in every spark
That darted from beneath the lid,
Bright as the jewel of Giamschid.

چاپ اکسفورد. صفحه ۲۶۵ (ایيات ۴۷۳-۴۷۹)

[۶۶]

There linger' d we, beguiled too long With Mejnouns' tale, or Sadi's
song

« Byron » ترجمه A. Pichot (ایيات ۷۱-۷۲).

[۶۷]. رجوع شود به صفحه ۸۹۵ (چاپ اکسفورد) برای این یادداشت.

[۶۸] زلیخا در حقیقت نامی عرب است وقصه او بایوسف از قران مجید گرفته شده

است.

[۶۹]

« On her might muftis gaze, and own
That through her eye the immortal shone ;
On her fair cheek's unfading hue
The young pomegranate's blossoms strew
Their bloom in blushes ever new ; »
Oxford éd., p. 257, trad. Laroche, p. 189.

چاپ اکسفورد، صفحه ۲۵۷. ترجمه لاروش صفحه ۱۸۹.

در استعاره اول جمع اضداد میان مفتی و شعله جاویدان مغان آورده است.

[۷۰] همان کتاب صفحه ۲۵۸، ستون یک. ترجمه لاروش صفحه ۱۹۱

[۷۱]

71. « This rose to calm my brother's cares
A message from the Bulbul bears » ;

صفحه ۲۶۷. ستون دوم

[۷۲]

« Go and with ghouls and Afrits rave ;
Till these in horror shrink away
From spectre more accursed than they ! »

همان کتاب صفحه ۲۰۹. لاروش صفحه ۱۹۳

[۷۳]

73. « I would not wrong... within the caves of Istakar ».

چاپ اکسفورد. ایات ۳۰۸-۳۰۵

[۷۴] « *Byron et Moore* » مقدمه از چاپ Heniou. پاریس - ۱۸۲۴

[۷۵] « *Byron's and Moore's Orientaleische Gedichte* » بحث مفصل، O. Thiergen

چاپ لیپزیک ۱۸۸۰. رجوع شود به De Meester کتابیکه قبلاً نام برده شد. صفحه ۳۶-
کلمه « Saga » بمعنی عام آورده شده است.

[۷۶] رجوع شود به ملحقات اشعار فارسی.

[۷۷] برای جام افسانه‌ای جمشید، مقایسه شود با اثر توماس مور: « بهشت و پری »

و همچنین با « رباعیات خیام » ترجمه فیزجرالد؛

[۷۸] بهنگامیکه از لوتیزا استوارت کاستلو Luisa Stuart Costello سخن میرود-

شاعره کم شهرتی که قسمتهائی از این داستان نظامی، و نیز چند شعر دیگر فارسی را به شعر
انگلیسی در آورده است. باین موضوع باز خواهیم گشت.

[۷۹] « مضمون فوست... » در انتشارات Les cahiers des Lettres Modernes

(قسمت Le Preromantisme) - Manfred صفحه ۲۴۳ Cain صفحات ۲۰۴-۲۰۹.

مقایسه شود با « دون ژوان » که در آن بایرون اشاره به « دو اصل » (نیکی و بدی)

میکند. ترجمه لاروش صفحه ۷۲۰. چاپ اکسفورد صفحه ۸۱۳.

[۸۰]

80. « Stick to the East — the oracle, Staël, told me, it was the only political
policy. The North, South and West have all been exhausted, but from the East we
have nothing ». Voir l'article cité de W.C. Brown.

Cf. Mémoires de Lord Byron, publ. T. Moore, t. II, p. 163, (Paris, 1830).

رجوع شود به مقاله نامبرده نوشته دو. سی. برون-و نیز « خاطرات بایرون » گرد آورده مور.

[۸۱] رجوع شود به فصل وابسته این کتاب

آندره پارو در رساله مهم خود « *William Beckford, auteur de Vathek* » در یکی از
یادداشت‌های فصل ششم (شماره ۱۸۴. صفحه ۳۴۷) چنین مینویسد: « سال ۱۷۹۸ ممکن
است در حقیقت بعنوان آغاز استقرار مشرق‌گرایی در شعر رمانتیک بتمام مفهوم کلمه شناخته
شود. » وی پس از آن به شماره اشعاری که در این عصر سروده شده از « کوبلاخان *Kublakhan* »
تا « دون ژوان *Don juan* » میپردازد.

[۸۲] اینها تقلیدهای بسیار بدی است و نشان میدهد که لاندور Landor چون هیچیک از دو زبان را نمیدانسته، نه تنها معنی صحیح لغات و اصطلاحات غزلهای حافظ را درک نکرده است (بعنوان مثال: در یکی از یادداشتهای توضیحی شعر خود بنام «خطاب به شراب بسبک ایرانی» *Adress to the vine from the Persian*) میگوید که ییلاق شیراز از چشمه مصلّا مشروب میشود، و این مطلب بوسیله ناشر در آخر همان یادداشت تصحیح شده است) بلکه این شاعر بآنچه میگفته خود معتقد نبوده و این اشعار را بسلیقه روز و با تقلید ترجمه‌های فرانسه از اشعار عربی و فارسی میسروده است.

رجوع شود به آثار کامل W.S.Landor جلد پانزدهم (شعر صوم) صفحات ۲۴۲-۲۴۸ و یادداشتهای صفحات ۴۲۲-۴۳۰.

[۸۳] «پس خان کوبلا (قبلا) دستور داد که قصری بنا کنند و باغی شاهانه بر آن بیفزایند، و بدین ترتیب ده هزار زمین حاصلخیز در دیوار محصور شد. و شاهکار کولریج Coleridge از همین روایت سرچشمه میگردد.

« In Xanadu did Kubla Khan
A stately pleasure-dome decree :
Where Alph, the sacred river, ran
Through caverns measureless to man
Down to a sunless sea... »

[۸۴] در مقدمه کتاب «*Le Corsaire*» که بایرون به توماس مور تقدیم کرده است، پس از تحسین فکر کالینز Collins که نام *Eglogues Persanes* (نغمه‌های ایرانی) خود را به نام ایرلندی تبدیل نموده، درباره «لاله رخ» در نامه‌ای به مور چنین مینویسد: «قوة تصور تو خورشیدی گرمتر، واقفانهی روشنتر خواهد آفرید. اما تو از همین حالا هم غرور و هم لطف و نرمی مشرق زمین را دارا هستی واصل و منشاء آرا به تنهایی بهتر از مجموع عتیقه‌شناسان کشورت میتوانی به ثبوت رسانی.

«آثار کامل بایرون». ترجمه ب. لاروش. صفحه ۲۱۰.

و نیز رجوع شود به کتاب گوستاو والا Gustave Vallat

Thomas Moore sa vie et ses oeuvres پاریس ۱۸۸۶. صفحه ۹۲

[۸۵] «*Moore's Poetical works*» همه در یک جلد، چاپ نیویورک، ۱۸۵۱

(مقدمه بر Lalla Rookh)

[۸۶]

« In only one of these unfinished sketches, the Tale of the « *Peri's Daughter* », had I yet ventured to invoke the most home-felt of all my inspirations, which has lent to the story of the « *Fire-Worshippers* » its many attraction and interest... It was my intention in the concealed *Prince of Ormuz* to shadow out some impersonation of this feeling ». Voir « *Works* », éd. cit., pp 41-42.

[۸۷] همان کتاب صفحه ۴۲

[۸۸] همان کتاب صفحه ۴۲ (یادداشت)

[۸۹] نظر کلی که در صفحه صد و هفتاد و سوم ذکر شده است.

[۹۰] زبان فارسی را نیز باید بآنها علاوه کرد. برحسب قول لوترل Lutrell دوست

توماس مور که میگوید:

« I am told dear Moore, your lays are sung, »
 « (Can it be true, you lucky man ?) »
 « By moonlight in the Persian tongue »,
 « Along the streets of Ispahan »
 (Moore's Poetical Works, Preface to the sixth vol.)

(Moore's Poetical works، مقدمه بر فصل ششم)

[۹۱] با اینحال «امانت» یکی از خصوصیت‌های دائمی مور نیست، البته اگر انتقاد

ویکتور ژاکمون Victor Jacquemont طبیعی‌دان فرانسوی را که بعنوان مأمور موزه تاریخ طبیعی پاریس به هند مسافرت کرده بود، بپذیریم. وی میگوید:

: « Thomas Moore is not only a pertumer, but a liar to boot. I am now pursuing the same route that Lalla Rookh formerly did; and I have scarcely seen a tree since I left Dehli ».

(نامه‌هایی از هندوستان، از توصیف مسافرتی در فاصله سالهای ۱۸۲۸-۱۸۳۱) نقل از اثر

ب. پ. اسمیت، کتابیکه قبلاً نام برده شد. صفحه ۱۸۵.

[۹۲] «آثار شاعرانه مور» مقدمه بر جلد ششم.

[۹۳]

93. I must also in justice of my industry, notice the pains I took in long and laboriously reading for it. To form a store-house, as it were of illustration purely

Oriental, and so familiarize myself with its various treasures... such was for a long while, the sole object of my studies... و نیز میگوید: « Although d'Herbelot's valuable work was of course, one of my manuals, I took the whole range of all such Oriental reading as was accessible to me; and became, for the time, indeed far more conversant with all relating to that distant region, than I have ever been with the scenery, productions, or mode of life of any of those countries lying most within my reach.

رجوع شود به مقدمه فصل ششم. صفحه ۴۲.

[۹۴] رجوع شود به همان مقدمه.

[۹۵] «لاله رخ» که از دو کلمه فارسی تشکیل شده به انگلیسی معادل «Tulip cheek»

است. معنی آن در فارسی کاملاً آشکار است. اما باید دانست که بانگلیسی «لالاروک» تلفظ میشود. ظاهراً مور ابتدا قصد داشته که «لاله رخ» را «یک قصه فارسی» = «APersian tale» بنامد، اما بعداً تغییر عقیده داده است.

رجوع شود به نامه بایرون (۲۵ مارس ۱۸۱۷) جلد دوم صفحه ۳۹۸ از مجموعه نامه‌ها و یادداشتهای بایرون «*Letters and Diaries*» Byron چاپ پیتراکنل Peter Quenell لندن . ۱۹۵۰

[۹۶] رجوع شود به «*Chefs-d'oeuvre Poétiques de Th. Moore*» ترجمه لوئیز بلوک صفحات ۳-۱۶ . [۹۷]

« Should the Prince at noonday say, « It is midnight », declare that you behold the moon and stars ».
Moore's poetical Works, p. 374 (voir l'appendice).

«آثار منظوم مور». صفحه ۳۷۴

[۹۸] همان کتاب صفحه ۴ . ۴ یادداشت شماره یک.

رجوع شود به کلمان هوارت *Histoire de lit. Arabe* C. Huart صفحه ۳۱ .

[۹۹] «*Moore's works*» صفحه ۳۷۳ . یادداشت شماره ۳

[۱۰۰] این عشقها سبب پیدایش مضمون‌های بسیار متعارف و بکار بسته‌ای در نزد نویسندگان و شعرای پارسی‌زبان شده است؛ «*خسرو شیرین*» نظامی که یکی از شاهکارهای این شاعر است، مثال بسیار خوبی بر این مدعا است.

[۱۰۱] «*Moore's works*» صفحه ۳۷۳ . یادداشت شماره ۴

[۱۰۲] نویسنده این قصه ماقبل اسلام شناخته نشده است. رجوع شود به «تاریخ

ادبیات ایران» (L.H.P) تألیف ادوارد براون، جلد اول، صفحات ۱۲ و ۱۳۴۷ .

[۱۰۳] «*Moore's works*». صفحه ۳۷۵ . یادداشتهای شماره ۵ و ۶ .

[۱۰۴] رجوع شود به تاریخ براون (L.H.P) جلد اول صفحات ۳۱۸-۳۲۳

[۱۰۵] «*Moore's Poetical works*» چاپ نامبرده صفحه ۳۷۸ . یادداشت ۵ .

[۱۰۶] «*Lalla Rookh*» ترجمه J. Tomassy (چاپ پاریس : ناشر: Ernest Leroux

۱۸۸۷ . صفحات ۷-۸ متن :

« In that delightful Province of the sun,
The first of Persian lands he shines upon,
.....
There on that throne, to which the blind belief
Of millions raised him, sat the Prophet-Chief,
The great Mokanna. O'er his features hung
The veil, the silver veil, which he had flung
In mercy there to hide from mortal sight
His dazzling brow, till man could bear its light.
For, far less luminous, his votaries said,
Were ev'n the gelams, miraculously shed
O'er Moussâ's cheek, when down the mount he trod,
All glowing from the presence of his God ! »

Moore's works صفحه ۳۷۶ .

- [۱۰۷] ج. والا. کتابیکه قبلا نام برده شد. صفحه ۱۰۰
 [۱۰۸] رجوع شود به براون (L.H.P) جلد اول، صفحه ۳۲.
 [۱۰۹]

109. « On the white flag, Mokanna's host unfurl'd'
 Those words of sunshine, « Freedom to the World ».

Moore's works صفحه ۳۷۷.

[۱۱۰] « Moore's Poetical works ». صفحه ۳۷۶. یادداشت شماره ۹ بنقل از اثر

دریلو:

« In hatred to the Caliph's hue' of Night, their vesture, helm and All is
 Snowy white. »

(وهمین علت پیروان المفتح را «سپید جامگان» لقب داده بودند.)
 [۱۱۱] همان کتاب. صفحه ۳۹۸ یادداشت شماره ۶. رجوع شود به براون (L. H. P)
 جلد اول. صفحات ۳۱۸-۳۲۳. اینک اشعار مور:

« A sudden splendour all around them broke,
 And they beheld an orb, ample and bright,
 Rise from the Holy well, and cast its light
 Round the city and the plain for miles »

(صفحه ۳۹۸-ستون ۲)

[۱۱۲] همان کتاب. صفحه ۴۰۲. یادداشت شماره ۱
 [۱۱۳] رجوع شود به مقاله نامبرده و. سی براون.
 درحقیقت این سرایش برای بند امیر (بقول مور: Bendemeer) است. درباره رکناباد
 رجوع شود به «واثق». در چاپ ژوزه کورتی، صفحه ۱۰۶.
 [۱۱۴] « Flowers, music, smiles, to yield was to be lost » Poetical works چاپ
 نامبرده، صفحه ۳۹. ستون دوم-نیز مقایسه شود با «قصر پنج حس» در «واثق». چاپ José Corti
 صفحات ۱۰۳-۱۰۵. و همچنین مقایسه شود با «ثعلبه» Thalaba « آنجا که از باغ لذات
 (The Bower of Bliss) سخن میگوید. مضمون لذات سکرآورسمن است از شرح نیمه داستانی
 که مورخین به موضوع آگاهی از اسرار فرقه مشهور حشاشین نسبت میدهند، مأخوذ باشد. رجوع
 شود به «تاریخ ادبی ایران» (L.H.P.) تألیف براون. جلد دوم، صفحه ۲۰۷
 [۱۱۵] ترجمه توماسی. صفحه ۴.

[۱۱۶] « Moore's Poetical works » صفحه ۳۹۱. ستون ۲
 [۱۱۷] ترجمه ج. توماسی (صفحه ۴۸) از این ابیات مور (صفحه ۳۹۳ ستون اول) :

« ... Scarce had she said
 These breathless words, when a voice deep and dread
 As that of Monker, waking up the dead
 From their first sleep — so startling't was to both —
 Rung through the casement near, « Thy oath ! Thy oath ! »
 118. Moore, p. 393.

[۱۱۸] Moore's P.W. صفحه ۳۹۳

[۱۱۹] والا Vallat صفحه ۱۰۲

[۱۲۰]

119. Voir Vallat, p. 102.

120. Farewell sweet spirits ! not in vain ye die,

If Eblis loves you half so well as I.

Cf. Le rire moqueur et la cruauté de Vathek et sa mère Caratis.

رجوع شود به خنده استهزاء آئیز و تساوت واثق و مادرش کراتیس Caratis

[۱۲۱] بر حسب اصطلاحی که اوسولیان O' Sullivan در مقدمه ای که نام برده شد

بکار میبرد.

[۱۲۲]

122. « My child she is but half divine.

Her father sleeps in Caspian water »

برای تفصیل بیشتر رجوع شود به « Moore's Poetical works » چاپ ناسبرده. مقدمه جلد ششم

صفحه ۴۱.

[۱۲۳] همان کتاب صفحه ۱۰۳

[۱۲۴] ترجمه آ. پیشوا از ابیات زیر (صفحات ۲۱۲ و ۲۱۳):

« I know

The wealth », she cries « of every ern;

In which unnumber'd rubies born,

Beneath the pillars of chilminar »

I know, too, where the genii hid

The jewell'd cup of their King Jamshid,

With Life's elixir sparkling high

But gifts like that are not for sky »

Moore « Paradise and the Peri », pp 406-407.

مقایسه شود با ترجمه فینزجرالد از « و با عیاب »:

« Iran indeed is gone with all its roses »

« And Jamshyd's sev'n-ring cup where no one knows »

[۱۲۵] این شباهت اجتناب ناپذیر است، زیرا هر دو مصنف از یک منبع این مضامین

را اخذ کرده اند و آن، اثر دریلو: « Bibliothèque Orientale » است. رجوع شود به یاد.

داشتهای شماره ۶. صفحه ۴. و شماره ۲. صفحه ۴. و شماره ۲. صفحه ۴. (برای فنیکس =

مرغ آتش شرقی) و شماره ۲. صفحه ۱۲. (برای اقلیم جنستان، عنبرآباد، و سرزمین پریان

(The Fairy Land)

[۱۲۶] رجوع شود به دارمستتر Darmesteter، آخرین چاپ. ۱۹۶. صفحات سی و

هفتم و پس از آن.

[۱۲۷] انتخاب این نام برای یک زرتشتی چندان مناسب نیست، و بهتر بود

نامی کاملاً ایرانی [و مثلاً شاهنامه‌ای] به قهرمان داستان داده می‌شود.

[۱۲۸]

«... A young, warm, and dauntless chief,
One who, no more than mortal brave,
Fought for the land his soul adored,
For happy homes and altars free,
His only talisman, the sword,
His only spell-word, Liberty ! »
Moore's poetical Works (p. 423).

[۱۲۹] رجوع شود به ج. والا. کتابی که قبلاً نام برده شد. صفحه سوم

[۱۳۰] ترجمه جی. توماسی از ابیات زیر (صفحه ۱۱۸):

« Is Iran's pride then gone forever,
Quench'd with the plaine in Mithra's cave?
No — she has sons, that never — never
Will stoop to be the Moslem's slaves,
While heav'n has light or earth has graves ».
(Moore, p. 422).

(Moore) صفحه ۴۲۲.

نیز رجوع شود به ملحقات اشعار فارسی: «دریغ است ایران که ویران شود...»

[۱۳۱] *Chefs d'oeuvre Poétique de Moore* صفحه ۳.

[۱۳۲] ترجمه مادام بلوک از قسمت زیر:

« Like her to whom, at dead of night,
The bridegroom, with his locks of light,
Came, in the flush of love and pride,
And scaled the terrace of his bride;
When as she saw him rashly spring,
And midway up in danger cling,
She flung him down her long black hair,
Exclaiming, breathless. « There, love, there ! »

(Moore، صفحه ۴۱۸. ستون اول).

[۱۳۳]

133. Aman, they say of Monstrous birth,
Amingled race of flame and earth,
Sprung from those old, enchanted Kings
Who in their fair, helms, of yore,
A feather from the mystic wings
Of the Simorgh resistless wore;
And gifted by the Fiends of fire,
Who grown'd to see their shrines expire.

134. Moore... p. 423, n. I.

(Moore ...، صفحه ۴۲۳. ستون اول)

[۱۳۴] (Moore....، صفحه ۴۲۳. یادداشت شماره ۱).

[۱۳۵] ترجمه Pichot: A از ابیات زیر (صفحه ۱۹۰).

« There's a bliss beyond all that the minstrel has told,
When two, that are link'd in one heav'nly tie,
With heart never changing, and brow never cold,
Love on, through all this, and love on till they die !
One hour of a passion so sacred is worth
Whole ages of heartless and wandering bliss ;
And, oh ! if there be an Elysium on earth,
It is this, it is this ».

(Moore...، صفحه ۴۵۱. ستون اول)

[۱۳۶] رجوع شود به «*Moore's Poetical works*». چاپ نامبرده. یادداشت شماره ۷ صفحه ۴۴۲.

[۱۳۷] «*Chef-d'oeuvre de Moore*» دیباچه درباره زندگی او. صفحات ۳-۱۶.

[۱۳۸] شماره دهم (۱۸۱۷)، ۳۱۲.

[۱۳۹] مقاله نامبرده

[۱۴۰] همان کتاب

[۱۴۱] همان کتاب

[۱۴۲] رجوع شود به «*A Biographical and Critical sketch of Thomas Moore*»

نوشته J.W. Lake (صفحه بیست و سوم)، مقدمه‌ای بر «*Moore's Poetical works*» (دیوان کامل مورد ریک جلد). پاریس ۱۸۲۹.

[۱۴۳] رجوع شود به بایرون. مقدمه بر «دزد دریایی» «*The Corsaire*» که در نامه‌ای (مورخ ۱۰ ژوئیه ۱۸۱۷) به مورچنین مینویسد :

à Moore il écrit :

« I am very much delighted with what is before me, and very thirty for the rest. You have caught the colours as if you had been in the rainbow, and the tone of the *East* is perfectly preserved. I am glad you have changed the title from « Persian Tale ».

« Byron, A self-portrait. Letters and Diaries », Publ. by Peter Quenell, Ed.

نقل از «*Byron A self Portrait. Letters and Diaries*». باهتمام پیتروکنل Peter Quenell.

چاپ لندن، ناشر J. Murry. در دو جلد. ۱۹۵۰. قسمت هفتم صفحه ۴۱۲.

بی‌مناسبت نیست که نظر بسیار تفریح انگیز لیدی هلند Lady Holland را ذکر کنیم. وی به مور گفته بود : «من «لاری اوروک» (یعنی لاله رخ) شما را نخوانده‌ام، زیرا قصه‌های ایرلندی را دوست ندارم :

: « I have not read your « Larry O' Rouke » ; I don't like Irish stories ».

(O.C.E.L.).

نقل از O.C.E.L.

[۱۴۴] رجوع شود به اثر نیره صمصامی، کتابیکه قبلاً نام برده شد، صفحه ۸۴.

[۱۴۵] مقدمه ترجمه «لاله رخ»، بوسیله A. Pichot چاپ پاریس ۱۸۲۰.

[۱۴۶] «Moore's Works» یادداشت شماره ۵، صفحه ۴۰۶.

[۱۴۷]

« I have already mentioned that some of the circumstances of this story were suggested to me by the Eastern legend of the Angels, « Harut and Marut », as given by Mariti, who says that the author of the Ta'lim founds upon it the Mohametan prohibition of wine... « Bahar Danush » tells the fable differently ».

« Moore's Works » چاپ نامبرده صفحه ۵۲۴ (مقدمه).

[۱۴۸] رجوع شود به دائرةالمعارف اسلام درباره افسانه «هاروت و ماروت»،

و شباهت آن با (هواراتی و امرتاتی) «Hauvartati et Amertati» (دو فرشته اوستائی).

همچنین رجوع شود به «Bibliog. des ouvrages arabes». جلد چهارم، قسمت اول.

صفحه ۱۴۱. یادداشت دوم.

[۱۴۹] «Moore's Works» چاپ نامبرده صفحه ۵۲۸. یادداشت - همچنین یادداشت

شماره ۲ صفحه ۵۳۲ برای سرگذشت افسانه‌ای کیوسرث و طمهورث بعنوان اولادست Seth یا

فرزدان جیام. Giam

[۱۵۰] از مقدمه عشق فرشتگان «Amours des Anges»

[۱۵۱] کتابیکه قبلا نام برده شد، صفحه ۱۵۶.

[۱۵۲] کتابیکه قبلا نام برده شد. جلد اول صفحه ۲۹۶

[۱۵۳] رجوع شود به کتاب بایرون اسمیت : «Islam in English Literature»

صفحه ۱۸۴.

[۱۵۴]

Whilst thou, Mohassan, (happy you !)
Dost daily bend they loyal brow...

[۱۵۵]

This sew'd up race — this button'd nation —
Who while they boast their laws so free,
Leave, not one limb at liberty,
But live, with all their lordly speeches,
The slaves of buttons and tight breeches.

[۱۵۶]

The same mild views of Toleration
Inspire, I find, this button'd nation,
Whose Papiste (full as given to rogne),
And only Sunnites with a brogne)
Fare just as well, with all their fuss,
As rascal Sunnites do with us.
(Ed. citée, pp 210-211).

یادداشت‌های فصل سوم از بخش دوم

[۱] وی مینویسد: «مرد مسلمان ایباتی نیز در مدح شراب یا یاقوت مایع شاعران ایرانی تغنی کرد و شادی او چنان بر مرد اسکاتلندی گران آمد که آواز او را در وسط شعر «رودپیک» مشهور قطع کرد، آنجا که وی خال زیبای سینۀ معشوق خود را بر تروتهای پخارا و سمرقند مرجع میدارد» چاپ اوری من (Everyman) صفحات ۳۷ و ۳۸. نفوذ جونز در اینجا ملاحظه میگردد. این شعر حافظ بوسیله او ترجمه شده است.

[۲] - مقدمه «طلسم» Talisment

[۳] - همین کتاب

[۴] - این دو سوار بعد از مبارزه‌ای یا وجود اختلاف مذهبی قسم دوستی خورده بودند

[۵] - کتاب «طلسم» چاپ اوریمن (Everyman) صفحه ۳۷. ترجمه دقو کون پر

(Defauconpert) چاپ بیستم صفحه ۴۴.

[۶] - نام این دره حتماً از «تاریخ ایران» سرجون ملکم، جلد اول، گرفته شده است.

[۷] - کتاب «طلسم» صفحه ۳۹. ترجمه فرانسوی آن صفحه ۴۴.

[۸] در اینجا بار دیگر اسکات دچار اشتباه میشود زیرا گفتگو از جمشید و ضحاک

یعنی چهره‌های باستانی ایران است. شخص اخیر از نژاد عرب و غاصب تخت سلطنت جمشید بود و نه از جمله اسلاف وی.

[۹] - رجوع شود به کتاب «طلسم» چاپ مذکور صفحات ۳۹-۴۰ یا صفحه ۶۰

ترجمه. اسکات قطعاً قسمت‌هایی از این داستان را در سفرنامه‌ها خوانده بود ولی برخلاف مور و سائی مأخذ خود را ذکر نمیکند.

[۱۰] - با احتمال قوی «فیلسوف نیمه منوری» که بنا بر گفته اسکات این ایبات خود بخود

را تهیه دیده است جز خود اسکات نمی‌باشد.

[۱۱] - مقدمه کتاب صفحه ۵

[۱۲] - کتاب طلسم چاپ اوریمن صفحه ۲۳۲

[۱۳] - همین کتاب صفحه ۳۰۸

[۱۴] - هزار و یکشب؛ چاپ کلاسیک گارنیه (Garnier) صفحه ۲۲۱ از جلد اول

[۱۵] - رجوع شود به «داستان شهزاده احمد و پری بالو».

[۱۶] - «حکایات ایرانی»

[۱۷] - رجوع شود به

Bibliographie des ouvrages arabes (t. 4)

[۱۸] -

« *Poetical Works of Sir Walter Scott* », author's édition, Edinburgh, 1869, pp. 661-664.

[۱۹] رجوع شود به

De Meester, *op. cit.*, p. 48 qui cite le journal de Scott : (Diary nov. 1835).

[۲۰]

Romance in sheets, and poetry unbound ;
Soft tales of love, which never damsel read ,
But tears of pity stain'd her virgin bed.

.....
A learned book was there, and in it schemes
How to cast Fortunes and Interpret Dreams
Ballads were there of lovers bliss or bale,
Kitchen story and the nursery Tale.

G. Crable's Poems, éd. A.W. Word. Cambridge English classics, 1905-1907, 3 vol. vol. III, p. 169.

[۲۱] - همان کتاب صفحه ۱۹۷

[۲۲]

22. « The long romances, wild adventures fired
His stirring thoughts : he felt like boy inspired.
The cruel fight, the constant love, the art
Of magicians, thrilled his inmost heart ». *Ibid.* p. 344.

[۲۳] - همان کتاب

„ vol. II (Tale XVI), pp 212-227.

[۲۴]

24. « *Byron, A self Portrait* », t. II, p. 419 (lettre à John Murray, sept. 15, 1817).

[۲۵] -

25. « *Byron, A self Portrait* », t. II, p. 419 (lettre à John Murray, sept. 15, 1817).

[۲۶]

26. Cf. Richard Glover « *Leonidas* » (1737).

[۲۷]

27. (1799-1805), Livre V « *Books* » :
 « A precious treasure had I long possessed,
 A slender abstract of Arabian Tales ;
 « *The poetical Works of Wordsworth* », éd. Oxford, pp 526-527.

[۲۸]

28. « When the breeze of a joyful down blew free
 In the silken sail of infancy,
 The tide of time flow'd back with me,

.....
 Then stole I up, and trancedly
 Gazed on the Persian girl alone,

.....
 The sweetest lady of the time,
 Well worthy of the golden prime
 Of good Haroun Alraschid ».

« *Poems of Alfred Lord Tennyson* », (1830-1870), éd. Oxford, pp 21 et 24.

[۲۹] - رجوع شود به

29. Voir « *Felicia Hemans* » : une femme poète au déclin du romantisme anglais, p. 155 par Edith Duméril (1929). Thèse présentée à l'Université de Toulouse.

[۳۰] - رجوع شود به

30. Cf. « *Anecdotes Arabes et Musulmanes* » (Anon., pp 299-301).

[۳۱] - در ادبیات انگلیسی صفت برمکی (Barmecide) ضرب المثل شده است و این موضوع مربوط به آدیسون است که در کتاب خود بنام (شکبک و جشن برمکی)

« *Shacabac and the Barmecide Feast* » Spectator no535

موجب شهرت عام آن شده است و یکی عنوان میشود که در دیگران خواب و خیال یهوده

سود بسیار بوجود آورد. رجوع شود به O.C.E.L.

[۳۲] - رجوع شود به

32. Cf. Le drame en prose de Henry Milner « *Barmecide or the Fatal Offspring* » (1818).

[۳۳]

33. « Fallen was the house of Giafar ; and its name,
 The high romantic name of Barmecide.

A sound forbidden on its own bright shores
 By the swift Tigris' wave...

« *Works* » with a memoir of her life by her sister in seven vols. London, (1839), vol. V, p. 246.

یادداشت‌های فصل چهارم از بخش دوم

[۱]- رجوع شود به

Voir Schwab (R.), *op. cit.*, p. 71 : « Réveil français des Etudes Orientales ».

[۲]-

James Ross, « *Gulistan or Flower Garden* », (traduction de, pp 56-57), London, Walter Scott, (n.d.).

[۳]- رجوع شود به

Voir Cowell (G.), « *Life of E.B. Cowell* », p. 83.

[۴]- این موضوع ملاحظات جالب ر. شواب (R.Schwab) را بخاطر می‌آورد که

چنین می‌گوید (کتابیکه نام برده شد صفحات ۲۰۷ تا ۲۸۰):

« کارمندان دولت که سرشار از روش‌فکری دوران ویکتوریا بودند، قطعاً درنظر آنها ماکالی (Macaulay) پیشقدم‌درخشانی بوده است، هنگام مسافرت به هندچندان دربند شناخت جهانی‌نو یاروش دیگری از زندگی نبودند بلکه هدف آنها حفظ حیثیت امپراطوری و گذراندن دوران‌مهمی از خدمت بوده است..... رستاخیز مشرق‌زمین در انگلستان موطن اختیار نکرد بلکه از آنجاکه هند در زیر قدرت انگلیس مقام داشت همه تصور میکردند که آن را در انگلستان یافته‌اند.

[۵]

« Till some might marvel, with the modest Turk (Persian)

If « nothing follows all this palmy work ? »

True, honest Mirza ! You may trust my rhyme. —

Something does follow at a fitter time ;

The breast thus pulicly resign'd to man,

In private may resist him — if it can ».

« *The Poetical works of Lord Byron* », O.U. Press, 1959, p. 149.

[۶]

« Pray, does anything ensure after all this ? ». Voir Morier J., « *A Journey through Persia...* », London, 1812, p. 365.

[۷]-

Ker Porter, « *Travels* », vol. II, p. 5.

- [۸]- رجوع شود به ضمیمه اشعار فارسی
- [۹]- رجوع شود به «بختیارنامه» چاپ و. و. کلوستون (w.w.Clouston) ۱۸۳۳.
- [۱۰]- Ousley: «Travels in Various Countries of the East...» Vol III p567 [۱۰].
- [۱۱]- همان کتاب جلد اول صفحه ۶۷.
- [۱۲]- رجوع شود به شماره IX از ضمیمه همان کتاب (جلد اول صفحات ۳۵۹-۴۰۱) و نیز رجوع شود به گلستان.
- [۱۳]- این قسمت نقل از کتاب پروفیسور هانری ماسه به نام «Croyances et Coutumes persans» Vel.I, p.219 میباشد که خود آن از فرهنگ انجمن آرا نقل شده است.
- [۱۴]- رجوع شود بکتاب اوسلی (Ousley) که قبلاً نام بردیم جلد اول صفحات ۳۸۸-۳۸۷.
- [۱۵]- مرضیه گیل (M.Gail) در کتاب خود که قبلاً نام بردیم (صفحه ۶۱) چنین میگوید که بعقیده امرسون (Emerson) (چنانکه در مقدمه چاپ بوستون کتاب گلستان، سال ۱۸۶۵، ذکر کرده است) ترجمه گلاودین (Gladwin) اولین ترجمه از شاعری مشرق زمینی بوده است که در امریکا نشر مییافت. امرسون ترجمه گلاودین را بردو ترجمه دیگر، که احتمالاً ترجمه‌های جیمز راس (James Ross) (۱۸۲۳) و ادوار. ب. ایستویک (Edward B Eastwick) (۱۸۵۲) میباشند. ترجیح میداده است.
- [۱۶]- مقدمه
- [۱۷]- همان کتاب صفحه ۵.
- [۱۸]- بهمین جهت است که در فهرست کلمات (Index) کتاب در مقابل کلمه داستان (Anecdote) لااقل بانام بیست شخص تاریخی از هرمز پسر شاپور تا کریم خان زند مواجه میشویم که درباره هر یک از آنها در این کتاب یک یا چندین تاریخچه آورده شده است.
- [۱۹]- مؤلف این کتاب بسیار مرهون کتاب «دایستان» س. م. م. فانی است (که در سال ۱۰۸۱ هجری فوت کرده است). این کتاب در سال ۱۷۸۹ بوسیله فرانسویس گلاودین ترجمه شده و شامل فصل مهمی درباره مذهب پارسی‌ها و پادشاهان مهابادی است.
- [۲۰]- رجوع شود به بحث سائی (Southey) در کتاب حاضر و نیز به ملحقات اشعار فارسی (تولد رستم در شاهنامه)
- [۲۱]- مقدمه
- [۲۲]- مقدمه - صفحه IX
- [۲۳]- همان کتاب جلد اول، صفحه ۷۶. و متذکر میشود که این داستان بوسیله

«سرغ آبی» (Blue Bird) حکایت شده است و این نامی است که بریکی از همراهان خود طی سفر اطلاق میکرده است.

[۲۴]- همان کتاب جلد اول صفحه ۷۶

[۲۵]- کتابی که قبلاً نام برده شد، جلد اول صفحه ۱۲۹ و صفحات بعد از آن

[۲۶]- همان کتاب جلد اول- صفحه ۱۳۳، این گفتار اشعاری را بیاد مایاورد که قبلاً در مورد ایملاک (Imlac) اثر جانسون ذکر کرده ایم. بر همین ملاحظات میتوان بیت دیگری را افزود که نشانه احترام بی مانند ایرانیان به مولانا جلال الدین رومی است که اثر او بنام «مثنوی» را که مجموعه ای از حکایات عرفانی است باقرآن مقایسه کرده اند (رجوع شود به به ضمیمه اشعار فارسی).

[۲۷]- کتابی که قبلاً نام برده شد، صفحه ۱۳۳

[۲۸]- همان کتاب، صفحه ۱۳۴. اما متأسفانه وی منبع اخذ این حکایت را ذکر نمیکنند.

[۲۹]- رجوع شود به یادداشت شماره ۹۸ فصل دوم از بخش دوم کتاب حاضر.

[۳۰]- فصل X، صفحه ۱۴۹. وی گمان میکند که داستان عامیانه موش شهری و موش دهاتی (یا بقول لافوتتن موش شهر و موش صحرا) از روی آن اقتباس شده است.

[۳۱]- وی در مورد «فواید معاشرت نیک» و «ماهیت محبت واقعی» حکایات سعدی را بعنوان مثال ذکر میکند. صفحه ۱۶۱ از کتابی که قبلاً نام برده شد.

[۳۲]- این نکته قابل ملاحظه است که ف. ا. کیرک پاتریک (F.A.Kirkpatrick)

(در جلد چهاردهم از تاریخ ادبیات انگلیس کیمبریج، صفحه ۲۴۸) درباره روایات ملکم چنین اظهار نظر میکند:

«The tale of oriental travel is continued by Sir John Malcolm, who published anonymously an account of his second journey to Persia in 1810 as envoy to the Shah from the East India Company. He observes characters and renders eastern tales with much humour and insight. The delightful stories of Abdallah the Peasant, and of Ahmed the Cobbler, will bear the test of reading aloud». Ces histoires se trouvent dans «Sketches of Persia», Abdallah, vol. I, pp 179-200; et Ahmed, vol. II, pp 212-251.

[۳۳]- ژنرال ملکم چنین میگوید: «در دربار ایران همواره کسی هست که عنوان،

تقال حکایات شاه، دارد. لازمه این شغل آنست که دارنده آن خالی از استعداد نباشد.

ایرانیان با وجود اینکه نمایش های عمومی را با شور بسیار دوست میدارند، چیزی

که بتوان آن را صحنه های تئاتر نامید ندارند و یا آنچه ماجریان منظم یک درام مینامیم بکلی

بیگانه هستند. لیکن صورت حکایات آنها چنان است که غالباً بسیار در اماتیک میباشد و

کسانی که حرفه آنها تقالی است گاهی بواقع مهارت غیر عادی و استعداد های متفاوت بروز

میدهند خطوط چهره آنها چندان محرک و صدای آنها آنچنان قابل انعطاف است که بزحمت میتوان باور کرد که این همان شخص واحدی است که در یک لحظه با صدای طبیعی داستان ساده‌ای را حکایت میکند و در لحظه بعد با قدرت تمام تهدید میکند؛ گاهی با ملایمت مورد عفو قرار میدهد و در لحظه‌ای دیگر با صدای سحرانگیز زنی که تحت تأثیر احساسات است التماس میکند.

هنر نقل حکایات در ایران راهی است که میتواند به ثروت و شهرت منتهی شود. بسیاری کسان این راه را اختیار می‌کنند و عده کمی توفیق مییابند. لازمه این توفیق هم استعداد و هم مطالعه است و برای اینکه کسی بمرتبه جالبی برسد باید هم ذوق پرورده‌ای داشته باشد و هم از حافظه برجسته‌ای برخوردار باشد.

آنگاه ملکم چنین میگوید: «درویش صفر شیرازی یکی از بهترین ناقلان حکایت و راویان اشعار است که من در ایران دیده‌ام. در سال ۱۸۰۸ روزی وی میخواست شروع به نقل حکایتی کند، که دو نفر انگلیسی آهنگ خروج از مجلس کردند. چون ملاحظه کردم که وی نزدیک است از این حرکت آنان متغیر شود، توضیح دادم که علت اینکه آنان قصد خروج دارند آنست که بعلت بی بهره‌گی از دانستن زبان فارسی اصلا نخواهند توانست از لذت گفتار وی متنعم شوند. درویش صفر فریاد برکشید: «من تقاضا دارم که آنان بدانند و ملاحظه خواهید فرمود که با وجود اینکه اصلا فارسی نمیدانند هنر من موجب خواهد شد که بخوبی داستان را درک کنند». آن دو تن در مجلس ماندند و حالات مختلفی که در چهره نقل پدید میآمد و آهنگ‌های مختلفی که صدای وی اختیار میکرد تأثیر لازم را آشکار ساخت و آنان از قسمت‌های مفرح داستان شادمان شدند و از قسمت‌های پرهیجان متأثر گردیدند.»

نقل از «تاریخ ایران» صفحه ۳۴۷ از جلد چهارم ترجمه فرانسوی کتاب

به این طریق معلوم میشود که چرا در ایران و مشرق نقالان و راویان حکایت در عین حال جانشین بازیگران نمایشنامه خنده‌آور یا تأثرانگیز بوده‌اند.

[۳۴]- دوجلد (لندن ۱۸۶۴)

[۳۵]- لندن (۱۸۲۴)

[۳۶]- لندن (۱۸۲۸)

[۳۷]- کتابیکه قبلا نام برده شد صفحه ۶۷

[۳۸]- رجوع شود به اثر لرد کرزن (Curzon): «مقدمه حوادث حاجی بابای

اصفهان» ۱۸۹۵-صفحات VII-XXIV

[۳۹]- کتاب مرضیه گیل صفحه ۶۹

[۴۰]- همان کتاب صفحات ۷۱-۷۰

[۴۱]- «حاجی بابای اصفهانی در انگلستان» چاپ

The worlds Classics London 1925p.276

[۴۲]- بایرون اظهار داشته بود: «وقتیکه من آناستازیوس را خواندم بدو دلیل گریستم: اول از آنروکه من آن را ننوشته بودم و دوم باین دلیل که هوپ آن را نوشته بود» (رجوع شود بکتاب B. P Smith که قبلاً نام برده شد صفحه ۱۶۳).

[۴۳]- چنانکه خواهیم دید وی برای جمع‌آوری مجموعه داستانهای ایرانی خود نیز همین وسیله را بکار برد.

[۴۴]- داستان مردی که شیطان را بخواب دید (بوستان)- رجوع شود به ضمیمه اشعار فارسی.

[۴۵]- کتاب مرضیه‌گیل- صفحه ۷۴

[۴۶]- چاپ کلکته: جامعه آسیایی بنگال، سال ۱۹۲۴.

[۴۷]- این حکایت داستانی در عین حال خنده‌آور و غم‌انگیز از سربازی است که پس از اینکه طی جنگی مشکل و پر حادثه بدبختی‌ها و مرارت‌های بسیار تحمل کرد چون بخانه بازگشت زن خود لیلی را، برخلاف پهلوی، وفادار نیافت چنانکه پس از آزمایش دوشوهر دیگر در آن هنگام بازدواج یکی از پسر عموهای وی در آمده بود.

[۴۸]- کتابی که نام برده شد. پاریس سال ۱۸۷۶

[۴۹]- کتابی که قبلاً نام برده شد صفحه ۷۲

[۵۰]- با اینحال دور از عدالت است که بگوئیم موریه و گوینو درباره ایران نظر واحدی داشته‌اند؛ زیرا گوینو در «تاریخ ایران» هنگام گفتگو از کورش (صفحات ۵۰۹ تا ۵۲) در تمجید از این کشور راه اغراق پیش میگیرد. اما تا آنجا که مربوط بافسانه‌هاست ملاحظات جالب نیره صصامی (صفحه ۱۴۱)، درباره سود کمالی که از نظر تطبیقی درباره چگونگی انتقال افسانه‌های ایرانی و هندی با اروپا بر کتاب «تاریخ ایران» متصور است، قابل ملاحظه میباشد. طبق اظهار او گوینو ایران را محل اصلی پیدایش مهمترین افسانه‌های بشری دانسته است.

[۵۱]- مقدمه کتاب «داستانهای آسیایی»

[۵۲]- رجوع شود به سرآغاز «حاجی بابای اصفهانی»

[۵۳]- شماره ۳۰ صفحات ۱۹۹ تا ۲۱۵

[۵۴]- نیز رجوع شود به «مجموعه آثار منشور»، صفحه ۶۶، سال ۱۸۲۵

[۵۵]- ترجمه فرانسوی اوگوست ژان باتیست دفو کونپره (چهار جلد) جلد اول، صفحه ۱۰۷

Auguste Jean.Baptiste Defauconpret

[۵۶]- همین کتاب جلد سوم فصل هشتم

[۵۷]- متأسفانه این کتاب در کتابخانه ملی پاریس یافته نشد

[۵۸]- در سال ۱۸۳۳ یوسیله مترجم ناشناخته‌ای ترجمه شد. نام قهرمان زن کتاب

باید امینه باشد که در غیر آنصورت مفهومی نخواهد داشت.

[۵۹]- کتابی که قبلاً نام برده شد صفحه ۸

Collection of Ancient and Modern British Authors Paris (1842) [۶۰]

Vol. 368

[۶۱]

63. Revue de littérature comparée, oct. déc. 1956. Phèdre à la Persane (B. Nikitine). « La belle reine Soudabé ayant, un jour, aperçu un beau jeune homme qui n'est autre que Syawasch fils de Kay Kawous, son royal époux, l'invite à venir au gynécée et lui avoue sa passion. Le jeune homme, qui ne se rend à cette invitation que sur l'insistance de son père, désireux de ne pas mécontenter sa belle épouse, repousse les avances de celle-ci et s'indigne à la pensée de trahir son père. Soudabé a alors recours à des stratagèmes et des ruses... Enragée, pour se venger de Syawasch qui vient une troisième fois chez elle, Soudabé, pour faire croire qu'il voulait abuser d'elle, déchire sa robe et pousse de hauts cris. Le roi accourt, mais garde son sang-froid devant les accusations de la reine... Il hésite toujours; alors les mages préconisent l'épreuve par le feu. La reine s'y refuse; Syawasch traverse indemne les flammes. Son innocence ne fait plus de doute, mais finalement, il quitte la cour à la tête d'une armée envoyée contre Afrasyab ».

یادداشت‌های فصل پنجم از بخش دوم

[۱]- تحت این عنوان تمام شاعرانی را در نظر گرفته‌ام که به تنظیم حماسه‌ها (اعم از ملی، تعلیمی، عشقی یا عرفانی) پرداخته و یا حکایات اخلاقی را شعر درآورده‌اند.
[۲]- طی قرن سیزدهم در آسیای صغیر بزبانهای ترکی و یونانی تکلم میکرده‌اند. با اینحال جلال‌الدین به فارسی تغنی کرد و به فارسی تعلیم داد و این واقعیت نفوذ بزرگ ادب و فرهنگ ایران را طی قرون وسطی معلوم می‌دارد و از این لحاظ باید کار هموطنان استاد را که به هموطن بزرگ خود نام رومی داده‌اند حق‌ناشناسی نامید (اقتباس از دایرة المعارف بزرگ فرانسه).

[۳]-

3. Cité par A.J. Arberry : « Classical Persian literature », p. 236.

[۴]

4. « The Works of Sir William Jones », with the life of the author, by Lord Teignmouth, London (1807), 13 vol., vol. IV, pp 230-231 :
« Hear, how you read in sadly pleasing tales
Departed bliss and present woe bewails !
With me, from native banks untimely torn,
Love-warbling youths and soft-ey'd virgins mourn... »
(Le même chant ou « ouverture » a été traduit par E.H. Palmer, sous le titre : « Song of the Reed », et avec quelques anecdotes du premier livre de « Mathnavi », est paru dans un petit volume sous le même titre (1877), (voir E.G. Browne, p. 521, t. II).

[۵]

5. Ed. Trübner, (Oriental Series). Cf. Whinfield (E.H.), version en prose de tout le poème.
Cf. aussi « Mathnavi », éd. and trad. by R.A. Nicholson, 8 vols, London, 1924-1940.

[۶]- و قتیکه از ناکری گفتگو خواهیم کرد بحکایتی که بانوری منسوب است باز

میگردیم.

[۷]- حتی ذکر کتابشناسی خلاصه‌ای از فردوسی نیز از حدود این مطالعات خارج خواهد بود و بنابر این کافیتست فقط بذکر مطالعات و رسالات چندی که مورد مطالعه ما قرار گرفته است بپردازیم:

Arberry (A.J.), « *Classical Persian Literature* » (chap. II); Browne (E.G.), L.H.P., t. II, chap. II; De Meester, *op. cit.*, pp 6-62; *Encyclopédie de l'Islam* (l'article Ferdowsi, etc.); « *La Grande Encyclopédie* »; « *The works of sir W. Jones* », éd. Teignmouth, vol. X; Mohl (Jules) « *Le Livre des Rois* », préface; Massé (prof. Henri): « *Firdousi et l'épopée nationale* » (l'influence de Firdousi, 282-291); Simond (Charles), « *Nouvelle Bibliographie populaire* », n° 179 (1890); Schwab (R.), « *La Renaissance Orientale* », pp 330-339; Zimmermann (H.), « *The Epic of Kings* » (stories retold from Firdousi, 1882); Sainte-Beuve, « *Les causeries du lundi* », tome I, pp 332-350).

[۸]- برای اینکه در ردیف جریان تاریخی چیزی را فراموش نکرده باشیم لازم است آثار زیر را نیز نام ببریم:

« *Contes, Fables et Sentences, avec une analyse du poème de Firdaussy sur les Rois de Perse* », etc., de Langlès (L.M.), Paris, 1788.

Cf. « *Das Heldenbuch von Iran aus dem Schah-Nameh des Firdausi* », von J. Gorres, Berlin, 2 Bde., 1820.

Cf. Turner Macan, la première édition complète du « *Shah-Nâmeh* », Calcutta (1829).

[۹]- رجوع شود به: « *Works....* » Ed. Teignmouth, vol.x.p.204

[۱۰] The « *Shah.Nâmeh* » Ed.London,1832.p.344

[۱۱]- کتابیکه قبلا نام برده شد صفحه ۲۸۳

[۱۲]- همان کتاب صفحه ۲۸۴

[۱۳]- رجوع شود به

Schwab (R.), *op. cit.*, « *Le Salon Clarke-Jules Mohl* », pp 334-338.

[۱۴]- رجوع شود بکتاب هانری ماسه که قبلا نام برده شد صفحه ۲۸۵

[۱۵]

15. « *Causeries du lundi* », éd. Garnier, cf. Darmesteter (James), point de contact entre le « *Mahâbharata* » et le « *Shâh-Nâmeh* » (discours lu en 1887), cinquième édition, tome I, pp 332-350.

[۱۶]- نقل از کتاب پروفیسور هانری ماسه که قبلا نام برده شد صفحه ۲۸۳.

[۱۷] -مقدمه صفحه ۱

[۱۸]- کتابیکه قبلا نام برده شد صفحه ۵۰

[۱۹] - مثلا رجوع شود به صفحات ۷۱، ۹۹، ۱۲۴، ۱۶۴ و یادداشت‌های

The Story of Sohrab. در مورد ترجمه وی میگوید که از روش زیر پیروی کرده است:

« carefully followed that rule, which no translator ought to lose sight of, the great rule of humouring the genius, and maintaining the structure of his own language » (p. 344).

[۲۰]- همان کتاب صفحه ۱ از مقدمه

[۲۱]- کتابیکه قبلا نام برده شد صفحه ۱۱۲

[۲۲]- رجوع شود به تاریخ ادبیات انگلیسی کیمبریج

[۲۳]

23. Cf. « *Sir William Jones Works* », éd. cit. vol. X, p. 204. Cf. aussi Sainte Beuve, « *Lundi* », tome I (Roustem et Hercule).

[۲۴]

24. « *The poetical works of Matthew Arnold* », éd. Oxford U. Press, 1950, p. 493.

[۲۵]- همان کتاب صفحه ۴۹۲

[۲۶]- همان کتاب صفحه ۴۹۲ وی چنین میافزاید:

: « The reader is not, I think, concerned to ask, from what sources these have been drawn; but only how the whole work, as it stands, affects him. » (Ce n'est pas le cas, il faut le dire, de la littérature comparée).

John Murray ed. 3vol. 1835 [۲۷]

[۲۸]- مرضیه گیل- کتابیکه قبلا نام برده شد صفحه ۱۱۳

The Poetical works of M. Arnold [۲۹]

چایی که قبلا نام بردیم- صفحه ۶۴ اشعار ۱۲۹ و ۱۳۰

[۳۰]- تاجبخش ونه تاجگذار- رجوع شود بمقاله سنت بوو که قبلا نام بردیم.

[۳۱]- پادشاه مورد گفتگو که خشمگین و نابردبار بود کیخسرو نیست بلکه کیکاووس

است که در دوران سلطنت او حوادث بسیار روی داد و از جمله آنها اسیر شدن وی در مازندران است و حوادث هفتگانه‌ای که رستم برای استخلاص وی با آنها مواجه گردید.

[۳۲]- که رستم شبان بود و ایشان رمه.

[۳۳]- رجوع شود به صفحات ۶۹، ۷۰ اشعار ۲۸۴ تا ۲۹۰

[۳۴]

34. « But the majestic river floated on,
Out of the mist and hum of that low land,
Into the frosty starlight...

- till at last

The long'd-for dash of waves is heard, and wide
His luminous home of waters opens, bright
And tranquil, from whose floor the new-bathed stars
Emerge, and shine upon the Aral Sea.. »

[۳۵]- فردوسی: (شاهنامه فروغی صفحه ۱۷۱)

چو برق آمدم رفتم اکنون چو باد
به مینو مگر بینمت باز شاد
سنت‌بوو:

Cf. Sainte Beuve.
« Il faut partir et sans tarder, quand
la mort pousse le Cheval de la Destinée.
(p. 350 de l'article cité).

آرنولد:

... for like the lightning to this field
I came, and like the wind I go away
Sudden, and swift, and like a passing wind.
(Vers 723-724).

فردوسی: (شاهنامه فروغی صفحه ۱۷)

چنینم نوشه بد اختر بسر
که من کشته گردم بدست پدر
سنت‌بوو:

Cf. Sainte Beuve :
«... Le Sort a écrit autrement
que tu n'aurais voulu, et, comme
il te mène, il faut que tu suives ».
(p. 345).

آرنولد:

«... but fate trod those promotings down.
Under its iron heel ; fate, fate engaged
The strife, and hurl'd me on my father's spear. »
(p. 82, vers 713-715).

فردوسی: (شاهنامه فروغی صفحه ۱۳۴)

چنین است رسم سرای سبج
یکی زوتن آسان یکی زویرج
آرنولد:

« For some are born to do great deeds and live,
As some are born to be obscured and die. »
(p. 84, vers 773-774).

[۳۶]- رجوع شود به: «تاریخ ادبیات انگلیسی» دکتر لطفعلی صورتگر. چاپ

طهران سال ۱۳۱۵ هجری. جلد اول صفحات ۱۰ تا ۱۹

[۳۷]-

37. Pour « A Persian Passion Play », d'Arnold, voir « Cornhill Magazine »,
1871, (XXIV, pp 668-687).

[۳۸]- رجوع شود بصفحه ۶۳ از مقدمه شاهنامه ژول موهل

[۳۹]- همان کتاب صفحه ۶۲ از مقدمه

[۴۰]- رجوع شود به مبحث بایرون و مورد در کتاب حاضر

[۴۱]- نام زلیخا در قرآن نیامده است. قسمت اصلی این داستان شاعرانه در سوره

دوازدهم است

[۴۲]- ژان ریککا در مقاله خود بنام «شهرزاده خانم‌های نظامی» در کتاب

L'Ame de l'Iran

درباره این شاعر چنین میگوید: «نظامی که بود؟ در واقع مادر باره زندگی این شاعر چیز زیادی نمیدانیم». محمد الیاس بن یوسف در تفرش واقع در نواحی قم در حدود سال ۱۱۴۰ متولد گردید و در گنجه وفات یافت زیرا پدرش که از اهل تسنن بود برای پرهیز از آزار شیعیان باین شهر گریخته بود. پدر و مادرش زود درگذشتند و شاید خلق تیره و طبیعی نظامی از این موضوع نتیجه شده باشد. وی مورد احترام پادشاهان معاصر خود یعنی سلاطین سلجوقی بود که بادیدن او از جای برمیخاستند لیکن وی هیچگاه تا درجه تملق‌گوی حرفه‌ای تنزل نکرد و اکثفا باین مینمود که حماسه‌های بزرگ خود را بآنها اهداء کند، بامید اینکه مواعبی دریافت دارد و بتواند دور از دربار زندگی کند. بعقیده ژان ریککا: «وی مرد عارفی بود که هیچگاه از ایجاد تفاهم بابانای نوع و درک احساسات آنان باز ننشست. وی فیلسوفی عمیق و وفادارترین بنده خدایتعالی و گوشه‌نشینی منزوی از اهل دنیا بود.» (همان مقاله).

[۴۳]- تاریخ ادبیات فارسی جلد دوم صفحه ۴۰۰

[۴۴]- «Works» چاپی که نام برده شد جلد چهارم صفحات ۳۸۴ و ۳۸۳

[۴۵]- رجوع شود به مبحث جونز در همین کتاب

[۴۶]- رجوع شود به کتاب برون که نام بردیم صفحه ۴۰۴

[۴۷]- «Spectator» شماره ۵۱۲ - ۱۷ اکتبر ۱۷۱۲

[۴۸]-

48. « Le thème de Faust » (le préromantisme, p. 231).

[۴۹]

49. I. Nizami poetae narrationes et fabulae persice... sub juncta versione Latina et indice verborum.

II. Schirin ein Persisches romantisches Gedicht nach morgenlandische Quellen. (2 Thle. 8°).

[۵۰]-

50. Voir l'Encyclopédie de l'Islam, l'article « Nizami ».

[۵۱]

51. B.A. (Lond.), Professeur du Persan, University College, London.

[۵۲]

52. M.A. (Lond.), (Senior Lecturer in Persian, etc., etc., University of London).

[۵۳]- ا. اسپرنگر (A. Sprenger) و آقا محمد شوشتری «خرد نامه اسکندری» را نیز مورد توجه قرار دادند کلکته سال ۱۸۴۸.

[۵۴]

54. « When Neibuhr and his scientific companions set out on their travels to the East, they were instructed by their patron, the King of Denmark, to have nothing to do with poetry. But he might as well shut the book of Knowledge from them at once ; for the fact is that in the Arabic, as well as Persian language, not only books of polite literature, but histories without number and all manner of treatises on Science, are recorded in verse. »

(Costello, p. VIII).

[۵۵]- بعد از مرگ پدرش در پانزده سالگی همراه مادرش به پاریس آمد و باقی عمر را در این شهر گذراند. عایداتی که مینیاتورهای خارق‌العاده وی فراهم میساخت وی را مجاز می‌داشت که بمادر خود کمک مادی کند و مخارج تحصیل برادر کوچک خود را نیز که در کالج ساندشورست (Sandshurst) بود بپردازد.

[۵۶]- همان کتاب صفحه ۲۹

[۵۷]- همان کتاب صفحه ۴۰

[۵۸]- همان کتاب صفحه ۸۳

[۵۹]- همان کتاب صفحه ۸۳

[۶۰]- برای اینکه سبک مترجم را نشان دهیم قسمت‌های زیر را از کتاب «باغ

گل ایران» او نقل می‌کنیم:

On lofty Beysitoun the lingering sun
Looks down on ceaseless labours, long begun.
The mountain trembles to the echoing sound
Of falling rocks, that from her sides rebound.

.....
The hands of Peris might have wrought those steme,
Where dew drops hang their fragile diadems.
.....

« Alas ! Shireen ! » at every stroke he cries ;
At every stroke fresh miracles arise :
« For thee these glories and these wonders all,
For thee I triumph, or for thee I fall ;
For thee my life one ceaseless toil has been,
Inspire my soul anew — Alas ! Shireen ! »
(Ibid., pp 88-89).

Les efforts de cet esclave d'amour étonnent, même aujourd'hui, les voyageurs qui visitent le Gasr-é-Shirin et le « ruisseau de lait » coulant de la montagne. Cf. Jackson (A.V.W.), *Persia Past and Present*, p. 226.

[۶۱]- کوستلو این عنوان را « خورشید زنان » ترجمه کرده است و بنابراین باید

«مهرالنساء» باشد.

[۶۲]- همان کتاب صفحه ۱۰۶

[۶۳]- شاهنامه، صفحه ۸۲ از مقدمه

[۶۴]- «لیلی و مجنون» داستان حزن انگیز دوفرزند صحرا است. این منظومه بنابر تقاضای شیر و انشاء تنظیم گردید و نظامی بهیچوجه از این انتخاب راضی نبوده است. رجوع شود به «دایرة المعارف اسلامی».

[۶۵]- مقدمه شاهنامه موهل صفحه ۸۳۲

[۶۶]- رجوع شود بصفحه ۲۶۹ از کتاب هائری ماسه بنام «فردوسی و حماسه ملی» «Ferdousi et l'épopée nationale»

[۶۷]- درحالیکه طبق سنت‌های زرتشتی اسکندر آزار دهنده هولناک و آتش زننده تخت جمشید و از میان برنده اوستا بوده است، طبق سنت‌های عامیانه، که از غرور ملی آنها گرفته‌اند، وی به اصرار ایرانی شمرده میشود. هائری ماسه، کتاب مذکور صفحه ۱۳۳ و نیز مراجعه شود به Darmesteter *Essais orientaux*. p. 228

[۶۸]- رجوع شود به عنوان «نظامی» در «دایرة المعارف اسلامی»

[۶۹]- هائری ماسه کتابی که نام برده شد. صفحه ۱۳۴

[۷۰]- همان کتاب صفحه ۱۳۴

[۷۱]- همان کتاب صفحه ۲۷۱

[۷۲] رجوع شود به تاریخ ادبیات انگلیسی کیمبریج جلد اول صفحات ۱۳۵ و

۳۰۷ و نیز: E.A.Baker: *The History of English Novel* جلد اول صفحات ۳۰ تا ۳۳ از مقدمه

[۷۳]- ترجمه بخشی از «هفت پیکر» تحت عنوان:

Bahram-Gur und die Russische Fürstentochter

در سالهای ۱۸۲۶ تا ۱۸۳۲ بوسیله Fr.Erdmann در غازان انجام گرفت.

[۷۴]- توراندخت؟ در سال ۱۸۰۲

[۷۵]- مقاله «l'Ame de l'Iran» که نام بردیم ۱۰۱ تا ۱۲۵

[۷۶]- همان کتاب صفحات ۱۰۵، ۱۰۹

[۷۷]- عنوان نظامی در «دایرة المعارف اسلامی»

[۷۸]- جلد سوم صفحه ۱۶۹

[۷۹]

79. «The collected works of William Morris» avec une introduction par sa fille, Mary Morris, 24 vol. (1910-1915), Longmans Green and Co., vol. 5, pp XXI, XXII et XXIII.

Cf. Sir William Jones «Palace of Pleasure».

[۸۰]- در شعر سه تن پیمبرانند رجوع شود به ضمیمه اشعار فارسی

[۸۱]

81. « *Essai sur le poète Saadi* » ; thèse présentée à la Faculté des Lettres d'Alger, publiée avec la thèse complémentaire : « *Bibliographie de Saadi* », Paris, 1919 (LVII et 271, p. in-8), p. 204.

[۸۲] - همان کتاب صفحه ۲۰۵

[۸۳] - رجوع شود به همین کتاب صفحه ۵۰ مقدمه و صفحه ۲۰۷ - و نیز برای

فهرست این متشابهات رجوع شود به

Chauvin: Bibliographie des ouvrages Arabes tII

[۸۴] - کتاب مذکور از هانری ماسه صفحه ۲۰۹

[۸۵] - شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی

Littérature Hindoustanie (2e ed.) II, 205, n°1 [۸۶]

و نیز رجوع شود بآثر مذکور از هانری ماسه صفحه ۲۶۴

[۸۷] - کتاب هانری ماسه درباره سعدی صفحه ۲۶۵

Spectator (n°293.Feb. 5, 1711-1712) [۸۸]

و نیز رجوع شود به مبحث آدیسون در کتاب حاضر

[۸۹] - و نیز ممکن است ترجمه لاتینی توماس هاید (Thomas Hyde) (۱۶۳۶-۱۷۰۳)

(۱۷۰۳) که چاپ نشد نیز موجب الهام نویسنده شده باشد.

London, in 8, VI et 139 pages) [۹۰]

برای آنچه از بایرون و مورمد کور شده بمباحث کتاب حاضر مراجعه شود.

[۹۱] - روزنامه آسیایی ۱۸۵۹ (XIII, p. 452). اقتباس از کتاب هانری ماسه صفحه XI

[۹۲] - هانری ماسه همان کتاب صفحات XLIV-LII

[۹۳]

93. Cf. « *A catalogue of the Persian printed Books in the British Museum* », par Edward Edwards, 1929, pour d'autres éditions du même ouvrage (1808, 1809, 1833 et 1838).

[۹۴] - رجوع شود به فرهنگ زندگینامه‌های ملی D.N.B.

[۹۵]

95. Cf. « *The new Asiatic Miscellany* » (consisting of Original Essays, translations and fugitive pieces) by F. Gladwin, vol. I, Calcutta, 1789.

Le volume contient :

1. « *Une introduction à l'histoire des poètes persans* », par Captain William Kirkpatrick.2. « *Dabistân or school of manners* », par Seid M. Hassan Fâni, trad. Gladwin.3. La célèbre parabole de Dr. Franklin contre la persécution, comparée à un conte de Boustan de Saadi (p. 234) : « And it came to pass, after these things, that Abraham sat in the door of his tent... ». Cf. « *Chânidam ké yek hafté... ebné Sabîl* ».

[۹۶]- زندگینامه سعدی صفحات ۵ تا ۲۲

-[۹۷]

97. Cité de l'ouvrage de Prof. Massé (p. XLVI ; passage du (J.A. 1848, XII, p. 138).

J.A.1880,XVI,p.30 -[۹۸] روزنامه آسیایی

Ralph Waldo Emerson(1803-1882) -[۹۹]

[۱۰۰]

100. Voir M. Gail, *op. cit.*, p. 105.

Cf. B.C.L. (p. 227) pour les articles et les ouvrages importants sur l'orienta-

lisme d'Emerson, notamment :

«*The Influence of Persian Poetry upon Emerson's work*», AL, 15, 1943.

[۱۰۱]

101. Passage cité par M. Gail (p. 131. *op. cit.*) de la Préface du «*Gulistan*», éd. citée, p. VI.

-[۱۰۲]

102. *Ibid.*, p. 131. Cf. «*Classical Persian Literature*» de A.J. Arberry, pp 199-200.

103. (London : Philip Allan and Co., 1927).

104. Cf. surtout vol. X, «*The Terminal Essay*».

-[۱۰۳]

-[۱۰۴]

[۱۰۵]- در قسمت اول این کتاب هنگامیکه از سبادی «هزار و یکشب» گفتگو

میکردیم.

-[۱۰۶]

106. (1832-1904), l'auteur de «*The Light of Asia*» (1879).

[۱۰۷]- کتابیکه قبلاً نام برده شد. صفحات ۷۱ تا ۷۲

[۱۰۸]- روزی وی در مؤسسه ادبی ایپسویچ (Ipswich) کتابی لاتینی از سرویلیام

جونز درباره شعر فارسی و عربی بدست آورد و این کتاب ذوق او را بروی آشکار ساخت (رجوع شود بکتاب نامبرده از مرزیه گیل صفحه ۱۳۳).

[۱۰۹]- بعلاوه اینکار بوسیله اشخاص زیر انجام یافته است:

: Christensen (A.) ; «*Recherche sur les Rubaiyat de Omar-i-Khayyâm*», Heidelberg, 1905 ; Darmesteter (J.). «*Les origines de la poésie persane*», Paris, 1887 ; Thonet (J.M.H.). «*Etude sur E. Fitz Gerald et la littérature persane*».

و این فقط فهرستی از مهمترین آثار نشر یافته است. زندگینامه نویسان فیتزجرالد تقریباً باتفاق،

باتکاء نامه‌هایش، چنین نقل کرده‌اند که وی مرتباً مجبور بود نسخه ترجمه کتاب خود را از ناشر مطالبه کند، که مدت دو سال انتشار آن را بتأخیر می‌انداخت. و بالاخره هنگامیکه در سال ۱۸۵۹ نشر یافت، در ابتدا توجه هیچکس را جلب نکرد. دوستان نسخه‌اش را تا سال ۱۸۶۱ فروشی نرفته ماند، تا آنکه ژوئیه این سال که یکی از دوستان مترجم نسخه‌ای از آن در جعبه نامه‌های خود یافت و آن را به دانته روستی (Dante Rossetti) داد. جنبه اخلاقی رباعیات، یعنی تنها نکته‌ای که موجب نگرانی کاول و خود فیتزجرالد بود توجه روستی و محیط آشنایان وی را جلب کرد، خاصه اسواین برن (Sweinburne) که در سال ۱۸۹۷ چنین نوشته است:

« I believe I may claim to be one of this earliest English believers ». (Voir M. Gail, p. 146, qui cite « *Variorum éd.* », I, XXXIV).

باوجود اینکه رباعیات مورد توجه این استادان بزرگ قرار گرفت بازهم میبایست هشت سال در انتظار بماند تا چاپ دومی از آن نشر یابد. ناگهان در سال ۱۸۶۸ این رباعیات شهرت یافتند و نام عمر- فیتزجرالد بتدریج انگلستان و آمریکا را تسخیر کرد. پیدایش «کلوب عمر خیام» دلیلی انکار ناپذیر بر این موضوع است. بعقیده لوئی اونترمییر Louis Untermeyer

(A concise Treasury of Great Poems, p. 305), « The message » of Fitz Gerald's Robaiyat was something of a slogan and something of an escape ».

«The Bookman Feb. 1931, London» [۱۱۰.]

[۱۱۱]- مولانا نورالدین عبدالرحمن جاسی، شاعر ایرانی، همچون آخرین فرد شاعران کلاسیک در نظر گرفته میشود. آثار او بتقلید از نظامی «هفت اورنگ» یا «پنج گنج» نام دارد که سلمان واپسال فصلی از آن است. رجوع شود به چاپ F. Falconer 1850 [۱۱۲]- در سال ۱۸۰۷ بوسیله آ. ل. شزی (A.L. Chezy) (۱۸۳۲-۱۷۷۳) بزبان فرانسوی ترجمه شد.

[۱۱۳]- تونه، کتابی که قبلاً نام برده شد صفحه ۲۵

[۱۱۴]- در نوشته‌های مختلف نقشی سلمان واپسال تغییر میکند، لیکن در همه آنها مفهومی اشاره‌ای از آن مستفاد است. در اثر فلسفی «حی بن یقسان» بوعلی سینا واپسال عابدی از پیروان مذهبی است که به وحی بروی الهام شده و سلمان پادشاه جزیره مجاور است (بدایرة المعارف اسلامی مراجعه شود).

[۱۱۵]- تونه، کتابی که قبلاً نام برده شد. صفحات ۲۶ تا ۳۱

[۱۱۶]- همان کتاب صفحه ۳۲

[۱۱۷]- همان کتاب صفحه ۲۱

[۱۱۸]

118. «... This translation of mine is a reduced version of a small original... I am sure a complete translation — even in prose — would not have been a readable one... But, here is the best, I could make of Jâmi's Poem... here collapsed into a Nut shell Epic indeed... »

Cf. « *Salâmân and Absâl* », transl. from the Persian of Jami, London, 1856, (Préface).

Cf. G. Cowell « *Life of Ed. Cowell* », p. 124.

[۱۱۹] - کتابیکه قبلا نام برده شد، صفحه ۵۰

[۱۲۰] - همان کتاب صفحه ۳۹

[۱۲۱]

121. *Ibid.*, p. 40. Cf. « *Wright, Thomas, Life of Edward Fitz Gerald* », I, 302 :

در این کتاب نظر مترجم با این عبارت مکشوف میگردد:

« It is an amusement to me to take what liberties I like with these Persians, who, as I think are not poets enough to frighten one from such excursions, and who really *do* want a little art to shape them ».

[۱۲۲] - بعنوان مثال مدخل حکایت سلیمان و بلقیس را ذکر میکنیم:

« Once upon the throne of Judgement,
Telling one another Secrets,
Sat Sulayman and Balkis;
The heart of both were turn'd to Truth,
Unsuited by Deception ».

(Fig. I, V, 347, 365, cf. Thonet, pp 44-45).

[۱۲۳] - توله، کتابیکه قبلا نام برده شد، صفحه ۵۱

[۱۲۴] - همان کتاب، صفحه ۵۴

[۱۲۵] - بنابر نامه‌ای از فیتزجرالد خطاب به شولتس ویلسون، که در اول ماه مارس ۱۸۸۲ نوشته شده است و داستان ترجمه مجدد جامی را آشکار میسازد. (همان کتاب، صفحه ۷۹).

[۱۲۶] - همان کتاب صفحه ۳۵

[۱۲۷] - فریدالدین محمد بن ابراهیم، شاعر عرفانی ایران که در سال ۵۱۲ (۹۱۱۹) در نیشابور، و در عهد سلطنت سلطان سنجر پسر ملکشاه، متولد گردید، و در سال ۵۹۷ (۹۱۲۰) بدست مغولان کشته شد یکی از افتخارات ادبی و مذهبی ایران است (رجوع شود بدایرة المعارف اسلامی).

[۱۲۸] - همان کتاب

[۱۲۹] آربری (A.J.Arberry)، کتابیکه قبلا نام برده شد، صفحه ۱۳۲.

[۱۳۰] - بنابر دایرة المعارف اسلامی این کتاب توسعه با عظمت و شاعرانه‌ای از

رساله «الطیر» امام محمد غزالی است.

[۱۳۱]- چنانکه دیدیم این سرخ منبع افسانه‌های بسیار در زبان فارسی است. در نظر عطار وی قابل مقایسه با اعتقادی اعراب است و یا با مرغی که در قرون وسطی گریفون (Griffon) نامیده میشد و آن حیوان عجیبی بود که از آن گفتگو بسیار میشد و کسی آن را ندیده بود. [۱۳۲]- تونه کتابیکه قبلا نام برده شد، صفحه ۱۲۲- به ضمیمه اشعار فارسی نیز مراجعه شود.

[۱۳۳]- همان کتاب، صفحه ۱۱۸

[۱۳۴]- ترجمه این داستان عرفانی، اقتباس از منطق الطیر عطار بوسیله ادوارد. ب. کاول انجام گرفته است:

« A seeing man went down to the sea :
He said : O Sea, why wearest thou a blue dress ?
Why hast thou put on a dress of mourning ?
There is no fire, — why art thou boiling ? »
The Sea made answer to that pure-hearted one,
« I am distressed for the absence of my beloved,
Since from my want of worth, I am not worthy to be his friend,
I have put on blue garments in my sorrow for him.
I have seated myself dry-lipped and confounded,
My waters are boiling from the fire of love.
If I find one drop of water from his Jewel
I shall live for ever on his bosom.
But if not, a hundred thousand dry-lipped ones like me
Will day and night die in his path. »
(Dist. 972-978). Voir Thonet, pp 65-66.

« به ضمیمه اشعار فارسی نیز مراجعه شود »

[۱۳۵]- تونه، کتابیکه قبلا نام برده شد، صفحه ۱۱۳

[۱۳۶]

136. « La poésie philosophique et religieuse chez les Persans » was, I believe Fitz Gerald's only help in mastering the difficulties of the original ». Lettre de Cowell à W.A. Wrighte (Voir G. Coffell, *op. cit.*, p. 284).

[۱۳۷]- همان کتاب

[۱۳۸]- مرضیه گیل، کتابیکه قبلا نام برده شد، صفحه ۱۰۹

[۱۳۹]- تونه، کتابیکه قبلا نام برده شد، صفحه ۱۱۴

[۱۴۰]- همان کتاب، صفحه ۱۲۳

[۱۴۱]- همان کتاب، صفحات ۱۲۵ و ۱۲۶

[۱۴۲]- همان کتاب صفحات ۶۱ تا ۶۴-بصفحه ۱۵۹ از کتاب مرضیه گیل، که

قبلا نام برده شد، نیز مراجعه شود.

[۱۴۳]- به یادداشت شماره ۲۸ از فصل سوم، بخش دوم کتاب حاضر مراجعه شود

[۱۴۴]

[۱۴۵]- این رساله در شرف اتمام بود که کتاب‌مورس بوئیسون (Maurice Buisson) بنام «راز شهرزاد» (Le secret de schéhérazade) (چاپ فلاریون) نشر یافت. بعقیده این نویسنده «شهرزاد همان بانوی درباری شیرین است که شاعر ایرانی نظامی داستان عشق او را با خسرو در پایتخت وی تیسفون برای ما نقل کرده است» (صفحات ۱۵ تا ۱۶).

[۱۴۶]- تنیسون آثار سرویلیام جونز را مطالعه کرده بود و یکی از منظومه‌های دوران جوانی وی (۱۸۲۷) بنام «لشکرکشی نادرشاه به هندوستان»

The Expedition of Nadir shah into Hindoustan)

از کتاب «تاریخ نادرشاه» جونز بوی‌الهام شده است. اثر دیگر او بنام (1842) «Locksley Hall» نیز «معلقات» را بخاطر می‌آورد و آن ترجمه‌ای است که جونز به نثر از هفت شعری بدست داده است که قبل از دوران اسلامی در خانه کعبه آویخته میشده است و بالاخره ضعف او برای حافظ نیز تأثیر جونز و مؤلفان آلمانی را معلوم میدارد. وی نیز مانند فیتزجرالد، حتی قبل از او بفرآگرفتن زبان فارسی در نزد کاول پرداخته بود ولی وی استعداد فیتزجرالد را نداشت

[۱۴۷]

147. «Bibliog. ouvrages arabes...», vol. IV, p. 11. Cf. les références de Chauvin à la «Revue des Deux-Mondes», années 1896 et 1898.

[۱۴۸]- کتابیکه قبلاً نام برده شد، صفحات ۱۷ و ۱۸

[۱۴۹]- مقاله‌ای که نام برده شد.

[۱۵۰]- در «Household Words» جلد یازدهم (۱۸۵۵) نشر یافت

[۱۵۱]- مراجعه شود به «میراث ایران» صفحه ۳۸۶

«The Legacy of Persia» Ed. Arberry

[۱۵۲]- کتابیکه قبلاً نام برده شد، صفحه ۵۵

[۱۵۳]- در اثر مذکور در یادداشت ۱۵۰ نشر یافت

[۱۵۴]- جلد دوم، صفحه ۳۷۹

[۱۵۵]- کتابیکه قبلاً نام برده شد صفحه ۵۷

[۱۵۶]- مراجعه شود به اثر کونان (Conant) که قبلاً نام برده شد صفحات ۲۵۴ و ۲۶۶

[۱۵۷]

157. «Shagpat Rasé», trad. H. Boussinesq et R. Galland, Paris, 1921. Avant-propos.

Cf. Annan (M.C.) qui dit dans l'article cité :

«Its union of Arabian nights romance with the victorian Spirit of enterprise demonstrates conclusively the strange affinity between the «Arabian Nights» and the victorian Period.»

- [۱۵۸]- یادداشت، در مقدمه چاپ اول (۱۸۵۵)
 [۱۵۹]- مراجعه شود به سرآغاز ترجمه مذکور
 [۱۶۰]- رجوع شود بکتاب دومیستر (De Meester) که قبل نام برده شد، صفحات ۶۴، ۶۵ که خود نیز از قول ژ. مک کشنی (J. Mc- Kechnie) نقل میکنند.
 [۱۶۱]

161. « The city of the statues is from the Tale of Zobeide. in the history of three Ladies of Bagdad and the three Calanders. This episode and the account of the Kingdoms of the Sea (Prince Beder and the princesse Giauhare impressed my boyhood more powerfully than anything else in the Arabian Nights », « *Poetical Works* » (1895), passage cité de l'article de Ch. Vachot dans « *Revue de la littérature comparée* » ; James Thomson et l'Orient (Juillet-sept. 1953), pp 287-299. L'auteur de ce compte-rendu détaillé, ainsi que De Meester, donnent le titre « *The Doom of a city* » à ce poème.

Cf. les remarques très intéressantes de Vachot sur l'influence des poètes persans sur Thomson (*Ibid.*, p. 295, 296, 299).

Cf. aussi « *The Dead City* » (ou « *The City of Statues* ») de C.G. Rossetti et « *The City of Brass* » de Kipling.

[۱۶۲]

162. Vol. X, p. 512 et suiv., et les « *Suppléments* », vol. VI, p. 370 et suiv., passage cité de l'ouvrage de De Meester, pp 15 et 16.

[۱۶۳]- مقاله‌ای که قبل نام برده شد

[۱۶۴]

164. Ed. Thomson Nelson and sons. London, Edinb., N.Y et Dublin, 1909. Chap. III, pp 42-44 : « Who shall climb to the top of that mountain from which you see the Golden River issue, and shall cast into stream at its source the drops of holy water, for him, and for him only, the river shall turn to gold ».

Cf. éd. Everyman's, n° 219.

[۱۶۵]- یک سلسله سخنرانی که درباره مطالعه و اصلاحات اجتماعی در سال ۱۸۶۵

بعمل آورد.

[۱۶۶]

166. « *The poetical Works of Robert Browning* » (Oxford édition of standard authors, 1957), pp 642-665.

[۱۶۷]- رجوع شود بمقاله پروفیسور هانری ماسه بنام « صورت ایرانی قصه‌های

حیوانات » در کتاب « *L'Ame de l'Iran* » صفحه ۱۴. و نیز رجوع شود به شعر سعدی درباره رویاه پاشکسته-ضمیمه اشعار فارسی

[۱۶۸]

168. « List to a tale. A worthy housholder
 Of Shiraz had three sons, beside a spouse... »
 éd. citée, p. 646.

لحن تقالی در تمام طول این منظومه آشکار است.

یادداشت‌های نتیجه کلی

- [۱]- رجوع شود به کتابشناسی پایان اثر م. پ. کونان M. P. Conant
- [۲]- البته، طی قرن هفدهم، «گلستان» سعدی قبل از قرآن یزیدان فرانسوی ترجمه شده بود و آثار اولین مسافران و سیاحان همچون شاردن و همکارانش و نیز «کتابخانه شرقی» Bibliothéque orientale در بلو (D'herbelot) همچون منابع خشک نشدنی الهام‌بخا بر گرفته‌اند.
- [۳]

3. «*Vathek*» fuses the romanticism of his own time and place with the romanticism of the East (H.E.N.V., 73).

- [۴]- کتابیکه قبلا نام برده شد صفحه ۴۸
- [۵]- کتابیکه قبلا نام برده شد، جلد اول صفحه ۳۳۷

وفامجوی زکس ورسخن نمیشدوی بهرزه طالب سیمرخ و کیمیا میباش
p.152 (حافظ)

یکی چاره دانم من این را گزین که سیمرخ را یار خوانم برین
Cf. p. 152-153 (خلاصه شاهنامه فردوسی - صفحه ۴۸۶)

بدو گفت شاخی گزین راست تر، سرش برتر و تنش بر کاست تر
بدین گز بود هوش اسفندیار تو این چوب را خوار مایه مدار
بر آتش تو این چوب را راست کن یکی نفز پیکان نگه کن کهن
بنه پرو پیکان برو بر نشان نمودم ترا از گزندش نشان
Cf. p. 152-153 (ایضا - صفحه ۴۸۸)

تَهْمَن گز اندر کمان راند زود بدانسان که سیمرخ فرموده بود
بزد راست بر چشم اسفندیار سیه شد جهان پیش آن تاسمادر
Cf. p. 152-153 (ایضا - صفحه ۴۹۲)

هم زعکس روی سیمرخ جهان چهره سیمرخ دیدند از جهان
چون نگه کردند آن سی مرغ زود بی شک این سی مرغ آن سیمرخ بود
در تحیر جمله سرگردان شدند باز از نوعی دگر حیران شدند
خویش را دیدند سیمرخ تمام بود خود سیمرخ سی مرغ تمام
p.254-255

چون ندانستند هیچ از هیچ حال بی زفان کردند از حضرت سؤال
کشف این سر قوی درخواستند حل مائی و توئی در خواستند
بی زفان آمد از آن حضرت خطاب کاینه است این حضرت چون آفتاب
هر که آید خویشان بیند در او جان و تن هم جان و تن بیند در او
p.254-255

محو او گشتند آخر بر دوام سایه در خورشید گم شد والسلام
(منطق الطیر عطار)
p.254-255

چونکه گل رفت و گلستان شد خراب
بوی گل را از که جوئیم از گلاب
p. 165 (مثنوی مولوی)

شیخ سماعان پیر عهد خویش بود
شیخ بود او در حرم پنجاه سال
در کمال از هر چه گویم بیش بود
با مرید چارصد صاحب کمال (...)
p. 255 (منطق الطیر عطار)

در چمن و باغ چو گلبن شکفت
کز همه مرغان توئی خاموش ساز
بلبل با باز در آمد بگفت
گوی چرا پردی از اقران بناز
تا تو لب بسته گشادی نفس
من که بیک چشم زد از کان غیب
صد گهر سفته بر آرم ز جیب
خانه من بر سر خاری چراست؟
طعمه من کرم شکاری چراست؟
p. 19 (نظامی)

خطیب آب طلا منشی قضا و قدر
که ای ز قافله واماندگان ره پیمای
نوشته بردارین کاروان سرای دودر
چو بر کنید از این کاروان سرای گند
ز یک درش چو نسیم صبا فرود آئید
برون روید چو خورشید از دردیگر
p. 74 (۱)

یکی قطره باران ز ابری چکید
که جائی که دریاست من چیستم
خجل شد چو پهنای دریا بدید
گر او هست حقا که من نیستم
چو خود را بچشم حقارت بدید
صدق در کنارش بجان پرورید
سپهرش بجائی رسانید کنار
که شد نامور لؤلؤ شاهوار
وزرگی از آن یافت کو پست شد
در نیستی کوفت تا هست شد
p. 75 (سعدی)

پیش و پستی ساخت صف کبریا
پس شعرا آمد و پیش انبیا
p. 84

اسرار ازل رانه تو دانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو
وین خط معمانه تو خوانی و نه من
چون پرده برافند نه تو مانی و نه من
p. 84 (خیام)

صبا اگر گذری افتد یک‌شور دوست بیار تخته‌ای از گیسوی معبر دوست
p. 138 (حافظ)

این همه شه‌وشکر کز سخم میریزد اجر صبری است کز آن شاخ نباتم دادند
p. 142 (حافظ)

اگر آن ترک شیرازی بهست آرد دل ما را بخال هندویش بهخشم سمر قند و بخار را
p. 145 (حافظ)

بدم ساقی می‌باقی که در جنت نخواهی یافت کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را
p. 206 (حافظ)

مثنوی معنوی مولوی هست قرآنی بلفظ پهلوی
من نمیگویم که آن عالی جناب هست پیغمبر ولی دارد کتاب
p. 212

ندانم کجا دیده‌ام در کتاب که انلیس را دید شخصی بخواب
بیلا صنوبر بدیدار حور چو خورشیدش از چهره می‌تافت نور
قرا رفت و گفت ای عجب این تویی؟ قرشته نباشد بدین نیکوئی
تو کاین روی داری بحسن قمر چرا در جهانی بزشتی مهر؟
چرا نقش بندت در ایوان شاه دژم روی کردست و زشت و تباه؟
ترا سهمگین روی پنداشتند بگرما به در زشت بنگاشتند
شنید این سخن بخت بر گشته دیو بزاری بر آورد بانگ و غریو
که ای نیکبخت این نه شکل منست ولیکن قلم در کف دشمن است
بر انداختم پیشان از بهشت کنونم بکین منگسارند زشت
p. 123 (سعدی)
p. 218

دزیغ است ایران که ویران شود کنسام پلنگسان و شیران شود
چو ایران نباشد تن من مباد بدین بوم و پرزنده یکتان مباد
p. 184 (فردوسی)

شراب و عیش نهان چیست کار بی بنیاد زدیم بر صف رندان هر آنچه بادا باد
p. 169

.....

قدح بشرط ادب گیرزانکه تر کیش ز کاسه سرجمشید و بهمن است و قیاد
p. 169 (حافظ)

خلاف رای سلطان رای جستن بخون خویش باشد دست شستن
اگر خود روز را گوید شب است این بیاید گفت اینک ماه و پروین
p. 175 (سعدی)

چو برق آمدم رفتم اکنون چو باد به مینو مگر بینمت یاز شاد
p. 232 (فردوسی)

چنینم نه نوشته یساختن بر سر که من کشته کردم بدست پدر
p. 232 (فردوسی)

چنین است رسم سروای مینج یکی زدن آسان یکی زو پرنج
p. 233 (فردوسی)

ولیکن در جهان امروز کس نیست که او را بر هوسنامه هوس نیست
p. 234 (نظامی)

در شعر سه تن پیبرانند قولی است که جملگی بر آند
هر چند که لایبی بعدی قردوسی و انوری و سعدی
p. 226
p. 243 (۱)

هتیدم که يك هفته ايسن السبيل قیامد بهمهاتسرای خلیل
و فرخنده خوئی نخوردی بگناه مگر بینوائی در آید ز راه
p. 240 (سعدی)

دیده و مردی بددیا شد فرود	گفت ای دریا چرا یاد کبود؟
جامه ماتم چسرا پوشیده ای	نیست چون آتش چرا جوشیده ای؟
داد دریا آن تکو دل را جواب	کن فراق دوست دادم اضطراب
چون ز نامردی نیم من مرد او	جامه نیلی کرده ام از درد او
خشک لب بنشسته ام مدهوش من	ز آتش عشق آب من شد جوش زن
گر پیام قطره ای از لب ترش	زنه جابید کردم بر درش
ورنه چون من صدهزاران خشک لب	می بمیرد در بر او روز و شب

(طار) p. 256

یکی رویی دید بی دست و پای	فرو ماند در لطف و صنع خدای
که چون زندگانی بسر میبرد	بدین دست و پای از کجا میخورد...

(سعدی) p. 263

کاین ده ویران یگنداری بها نیز چنین چند سیاری په ما

.....

گر ملک این است و بخنیز روزگار	قرین ده ویران دهمت صد هزار
-------------------------------	----------------------------

(نظامی) p. 76

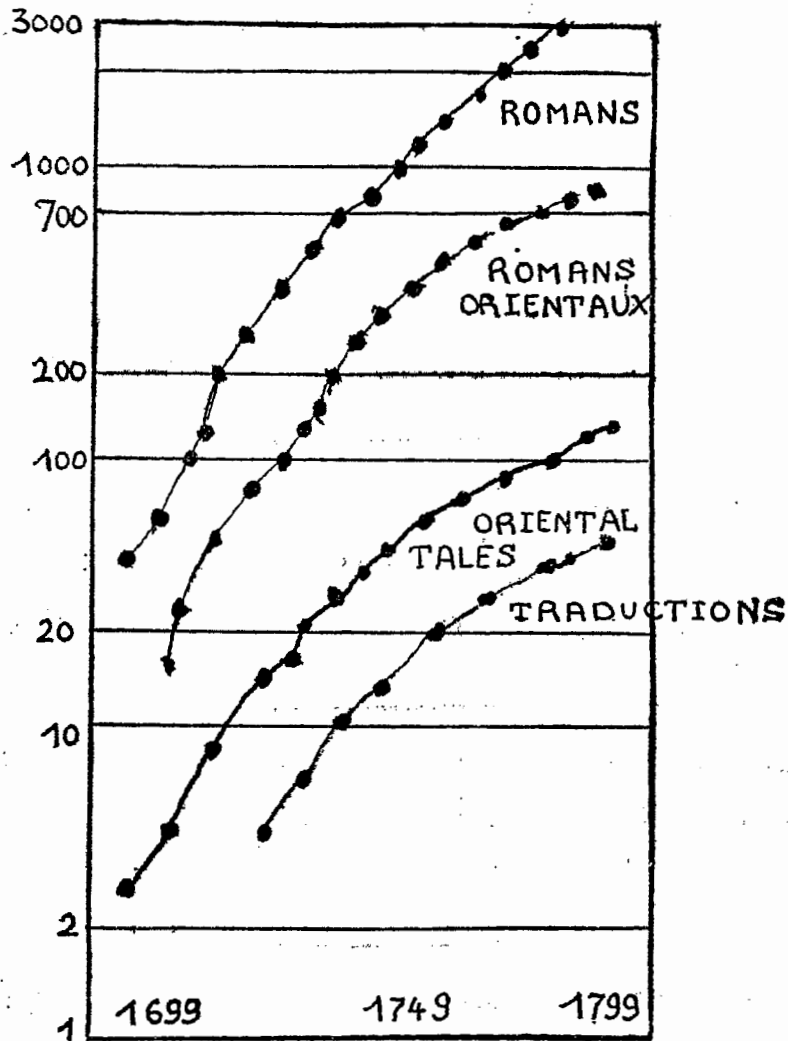
نکند دانا مستی نخورد عاقل می	نهد مرد خردمند سوی پستی پی
چه خوری چیزی کز خوردن آنچه ترا	تی چنان سرو نماید بنظر سرو چوئی
نر کنی بخشش گویند که می کرده او	ور کنی عریده گویند که او کرده می

(سنائی) p. 19

آئینه سکندر جام جم است بنگر	تا بر توعرضه داد احوال ملک دارا
-----------------------------	---------------------------------

(حافظ) p. 124

GRAPHIQUE X



بیابوگرافی

- Bibliography of comparative literature*, Friederich Baldensperger, u. of North Carolina, 1950.
 V. CHAUVIN : *Bibliographie des ouvrages arabes...* 9 vol., Liège et Leipzig, 1892-1905.
Cambridge Bibliography of English literature, 4 vol., 1940.
 WILSON (Sir Arnold) : *A Bibliography of Persia*, London, 1930.
 B.M. SABA : *Bibliographie française de l'Iran*, Tehran, 1951.

II. Ouvrages de référence

- La grande Encyclopédie*,
Encyclopédie de l'Islam
Encyclopaedia Britannica.
The Oxford Companion to English literature (O.C.E.L.), Ed. Sir Paul Harvey, 3d., Ed., 1958.
Dictionary of National Biography (D.N.B.).
Cambridge History of English Literature (C.H.E.L.), 15 vol. + Bibliography, 1908-1916.
Histoire de la littérature anglaise (H.L.A.) par Legouis et Cazamian, Ed. Hachette, 1949.
History of English Literature by Legouis and Cazamian, trad. W. D. Mac Innes and the author, London, Ed., 1957.
The Concise Cambridge History of English Literature by George Sampson, 1949.
Littérature arabe par Cl. Huart, Ed., Armand Colin, 1931.
Histoire de la littérature française par G. Lanson, Ed. Hachette, 1951.
A Literary History of Persia by E.G. Browne, Cambridge U. Press, 4 vol., 1956-1959.
The History of English Novel (H.E.N.) by Ernest A. Baker, Ed. Barnes and Noble N.Y., 10 vol. (1929-1939), Reprinted London, 1950.
The History of English Poetry by Th. Warton, 3 vol. 3d, Ed. London, 1840, B.N. (YK 5, 117).
Histoire littéraire du peuple anglais, 2 vol., Paris, 1896-1904.
Hémasé sarâi dar Iran par Z. Safa, Ed. Téhéran, E.N.L.O.V. (Pers. III, 8).
Histoire des littératures en Iran par Z. Safa, 2 vol. (en persan), Ed. Téhéran.

III. Textes et Traductions

- ADDISON (Joseph) : *The Spectator*, 4 vol, Ed. Everyman, n° 164-167.
 AMPÈRE (J.J.) : *La science et les lettres en Orient*, Préface de B. St-Hilaire, Paris, Didier, 1865.
 ANNAN (M.C.) : *The Arabian nights in victorian literature*, Diss, North western, u. 1945, B.M. (W.P. 390).

- ARBERRY (A.J.) : *The life and influence of Sir William Jones*, (Asiatic Jones), London, 1946.
 — *The Legacy of Persia*, Oxford, Clarendon Press, 1953.
 — *Classical Persian Literature*, London, G. Allen and Unwin, 1958.
- ARNOLD (Edwin) : *The Light of Asia*, London, 1879, B.M. (11643, dd 43).
- ARNOLD (Mathew) : *Poems by M. Arnold*, 3 vol., Macmillan, London, 1895.
 — *Methew Arnold Poems with an Introduction by sir A.T. Quiller Couch*, Oxford, U. Press, 1945.
 — *The Poetical works of M. Arnold*, Oxford, U. Press, 1950.
- ATKINSON (James) : *The Shah Nameh of the Persian Poet*, Firdausi, London, G. Routledge, 1832.
 — *Laila and Majnun from the Persian of Nizami*, London, Probsthain, 1905.
- ATTAR : *Pend Nameh*, trad. Silvester de Sacy, 1819.
 — *Farid-uddin Attar, Mantic-uttair ou le langage des oiseaux*, Pub. en Persan par Garcin de Tasy, Paris, 1857.
- BABBIT (J.T.) : *Romanticism and the Orient*, Bookman, London, N.Y., 1931.
- BAMMATE (Haidar) : *Visage de l'Islam*, Payot, Lausanne, 1958.
- BASSET (René) : *Histoire des dix Vizirs, Bakhtyar Nameh*, trad. et annoté, Paris, E. Leroux, Ed. 1883.
- BAUMGARTEN (S.) : *Le crépuscule néo-classique*, Thomas Hope; Thèse, Didier, 1958.
- BECKFORD (W.) : *Vathek*, Ed. José Corti, Paris, 1946.
 — *Le Vathek*; Genève, 1876.
 — *Le Vathek de Beckford*, Préface de Stéphane Mallarmé, Paris, 1876.
- BLANCHET (Abbé) : *Apologues et Contes orientaux*, Paris, 1784.
- BLOCHET (Edgar) : *Les sources orientales de la « Divine Comédie »*, Ed. Maisonneuve, Paris, 1901.
- BOGDANOT : *Les contes de Perroquet*; Trad. de Persan, Ed. Paul Geuthner, Paris, 1938.
- BOUSSION (M.) : *Le secret de Shéhérazade*, Ed. Flammarion, Paris, 1961.
- BRICTEUX (Auguste) : *Contes Persans*; Bib. de la Faculté de Philos. et Lettres de U. de Liège, fascicule XIX.
- BROWNING : *The Poetical Works of Robert Browning*, Oxford, U. Press, 1957.
- BURNES (A.) : *Travels into Bokhara*, 3 vol., London, John Murray, 1834.
- BURTON (R.F.) : *The Book of thousand and one nights*, 10 vol., Benares, 1885.
 — *Tales from the Gulistan*, London, Philip Allan, 1928.
- BUTCHER (G.M.) : *A guide to Historical Literature*, N.Y. Ed. Peter Smith, 1949.
- BYRON : *Œuvres complètes*, trad. par Amédée Pichot, notice de Ch. Nodier, etc., Paris, 1830-1833.
 — *Œuvres complètes*, trad. Benjamin Laroche, Paris, Charpentier, 1839.
 — *Mémoires de Lord Byron*, publiées par Thomas Moore, 2 vol., Paris, Alexandre Mesnier, 1830.
 — *A Self-Portrait (Letters and Diaries)*, by Peter Quennel, 2 vol., London, John Murray, 1950.
 — *The Poetical Works of Lord Byron*, London, Oxford, U. Press, 1959.
- CASSTEX (P.G.) : *Le conte fantastique en France de Nodier à Maupassant*, Paris, José Corti, 1951.
- CHAMBERS (A.) : *The British Essayists*, 45 vol., London, 1807.
 — *English Poets*, 21 vol., London, 1810, Pour Collins (W.) voir vol. XIII.
- CHAMBERS (R.) : *Cyclopedia of English Literature*, London, 1888, 2 vol.
- CHARDIN : *Journal de voyage*, 10 vol., Paris, 1686.
 — *Les voyages*, Paris, 1811.
- CHESTERTON : *The Victorian age in Literature*, Oxford, U. Press, 1955.
- CHRISTENSEN (A.) : *Motif et thème, plan d'un dictionnaire de contes*, Helsinki, 1925.

- *Contes Persans en langue populaire*, Copenhagen, 1918.
- CHURCH (Richard) : *The Growth of the English Novel*, London, Methuen and Co., 1951.
- CLOUSTON (W.A.) : *Some Persian Tales* from various sources, London, 1892.
- CLOUSTON (W.A.) : *Bakhtyar Nameh, or the romance of Prince* from the Persian, 1883.
- *Book of Sindbad* from the Persian and Arabic, 1884.
- *Popular Tales and Fictions*, their migration and transformation, 2 vol., 1887.
- *Book of Noodles : Story of Simpletons*, London, Elliot Stock, 1888.
- *A group of Eastern romances* from the Persian, Glasgow, 1889.
- COLERIDGE (S.T.) : *Les Romantiques anglais*, Ed. Desclée de Brouwer, Belgique, 1955.
- COLLINS (William) : *Poetical works of W. Collins with Memoir of the author*, by J. Laighorne, London, 1765.
- CONANT (M.P.) : *Oriental tale in the Eighteenth Century*, N.Y. Columbia, U. Press, 1908.
- COSTELLO (L.S.) : *The rose garden of Persia*, London, 1845.
- COURTHOPE (W.J.) : *History of English Poetry*, London and N.Y., 1895-1910, 6 vol.
- COWELL (George) : *The life and letters of Edward Byles Cowell*, London, Macmillan and Co. 1904.
- COX (E.G.) : *A reference Guide to the Literature of travel*, 3 vol., Washington, 1935.
- COYAJEE (J.C.) : *Cults and Legendes of ancient Iran and China*, 1936.
- *Iranian and Indian analogues of the Legend of the Holy Grail*, Calcutta, S., d.
- CRABBE (G.) : *Poems*, Ed. A.W. War, Cambridge, U. Press, 1905-1907.
- *The Poetical Works*, éd. by his Son, 1847, Tale XVI, pp 342-346.
- CURZON (Hon. G.N.) : *Persia and the Persian questions*, Longmans Green, London, N.Y., 1892.
- DARMESTER (J.) : *La légende d'Alexandre chez les Perses*, Paris, imp. Nati, 1878.
- *Ormoz et Ariman, leur origine et leur histoire*, Paris, Franck, 1877.
- *Etudes iraniennes*, 2 vol., Paris, 1883.
- *L'orientalisme en France*, Paris, A. Levy, 1883.
- *Point de contact entre Mahabharata et Shah-Nameh*, Paris, E. Leroux, 1887.
- *Le Zend-Avesta*, 3 vol., Ed. Maisonneuve, Paris, 1960.
- DÉDÉYAN (Charles) : *Le thème de Faust dans la littérature européenne*, Paris, lettres modernes, vol. I, *Préromantisme*, 1955, vol. II et III, *le romantisme*, 1959.
- *Montesquieu et l'Angleterre*, Ed. C.D.U., Paris, 1958.
- DEFoe (Daniel) : *Works of D. Defoe* by W. Hazlitt, 3 vol., London, 1861.
- *Robinson Crusoe*, Everymans Library, n° 59, London, 1956.
- DE QUINCEY (Th.) : *The confessions of an English Opium-Eater*, London, Ed. Everymans, n° 223.
- *Les confessions d'un opiomane anglais*, Trad. H. Borjane, Paris, 1929.
- DJAMI : *Salaman et Absâl*, trad. en français par Bricteux, Paris, 1911.
- DORSAY (Jules) : *Contes Persans*, Paris, F. Nathan, 1951.
- DUFRENOY (M.L.) : *L'idée de progrès et la diffusion de la matière d'Orient*, U. Berkeley, California et Paris, c.d.u., 1960.
- *L'Orient romanesque en France (1704-1789)*, 2 vol., Ed. Beauchemin, Montréal, 1947.
- DUMÉNIL (Edith) : *Felicia Hemans*, Ed. Privat, Toulouse, 1929.
- ELISSEF (Nikita) : *Thèmes et motifs des Mille et une Nuits*, Beyrouth, 1949.
- ENAYAT-ALLAH (Inayat-Allah) : *Bahâr-Daneche* (Le printemps de la science), trad. A. Dow, London, 1788, 2 vol.
- *Bahâr-Daneche*, trad. Jonathan Scott, 3 vol., Shrewsbury, 1799.

- FIRDOSI (Ferdowsi) (A.K.) : *Le livre des rois*, Trad. J. Mohl, tomes 1-7, Paris, 1838-1878.
- *Les grandes épopées*, avec une étude... par Charles Simon, Paris, H. Gautier, 1890.
 - *The Epic of Kings*, Stories related from Firdousi by Helen Zimmermann, London, 1882, B.N. : in-4, Fol. 02h.387.
 - *The Shah Nameh done into English* by A.G. Warnes and E. Warner, 9 vol., London, 1905-1925.
- FITZ GERALD (Edward) : *Letters and literary Remains*, 7 vol., London, 1902-1903.
- *The Rubaiyat of Omar-Khayyam*, London, Everymans Library, n° 819.
- GAIL (Marzieh) : *Persia and the victorians*, London, G. Allen and Unwin, 1951.
- GALLAND : *Les Mille et une Nuits*, 3 vol., Ed. Garnier, Paris, 1955.
- GLADWIN (F.) : *The New Asiatic Miscellany*, Calcutta, 1789.
- *The Gulistan or Rose Garden*, Boston, 1865.
 - *The Persian Moonshée*, Containing a Copious grammar.. Calcutta, 1840.
- GOBINEAU (A. Comte de) : *Nouvelles asiatiques*, Paris, Bib. Mondiale, 1956.
- *Nouvelles Asiatiques*, avant-propos de T. de Visan, Paris, Lib. Académique, 1913.
- GOLDSMITH : *Citizen of the world*, Ed. Washington Irving, 1865.
- HÉMANS (F.D.) : *The works of Mrs Hemans with a memoir of her life by her sister*, 7 vol., Edinburg, 1839.
- HERON-ALLEN (E.) : *Rubāiyāt of Omar Khayyām*, London, Bernard Quarich, 1899.
- HEWITT (R.M.) : *Harmonious Jones* : Essays and studies by members of English. Assoc. Oxford the Clarendon Press, 1943, vol. XXVIII (1942).
- HILL (C.B.) : *Johansonian Miscellanies*, Oxford the Clarendon, Press, 2 vol., 1897.
- HUNT (Leigh) : *Classic Tales*, 5 vol., London, 1806.
- JACKSON (A.V.W.) : *Persia, Past and Present*, N.Y., Macmillan, 1906.
- JOHNSON : *Histoire de Rasselas*, Trad. Mme de Fresne, B.N., Z. 51071-51081.
- JONES (Sir William) : *A grammar of the Persian language*, Printed by W. Nicol, London, 1828.
- *The work of Sir William Jones* in 6 vol., London, J. Robinson, 1799.
 - *The work of Sir William Jones* by Lord Teignmouth, 13 vol., London, 1807.
- KEIGHTLEY (Thomas) : *Tales and popular Fictions*, London, Whittaker and Co., 1834.
- KILLEN (Alice) : *Le roman terrifiant ou le roman noir et son influence sur la littérature française*, Thèse, Paris, 1915.
- LANDOR (W.S.) : *Complete works*, Ed. by T.E. Welbey and S. Wheeler, 16 vol., London, 1927-1936.
- LANG (Andrew) : *Perrault's popular Tales*, London, 1888.
- *The Forty thieves and other Stories*, London, Longmans, 1909.
 - *The Blue Fairy book*, London, 1889.
- LANGHORNE (J.) : *Salyman and Almeha*, an oriental tale, London, 1762.
- LANGLES : *Contes, fables et sentences tirés de différents auteurs Arabes et Persans*, Paris, 1788.
- LEHMAN (B.H.) : *Carlyle's Theory of the Hero*, Duke U. Press, North Carolina, Durham, 1928.
- LOISELEUR-DESLONGCHAMPS (A.) : *Essai sur les fables indiennes et sur leur introduction en Europe*, Paris, 1838.
- *Essai historique sur les contes orientaux*, 1838. B.N., Y2 75824.
 - *Essai historique sur les Mille et une Nuits*, 1838. B.N. Z. 9665 (43).
- LUCAS (F.L.) : *The victorian Poets*, Cambridge, U. Press, 1948.
- LYTTETON (G.) : *Letters from a Persian*, London, 1796.
- MALCOLM (Sir John) : *Sketches of Persia*, 2 vol., London, John Murray, 1828.
- *Histoire de la Perse depuis les temps les plus...*, 4 vol., Paris, 1821.
- MARDRUS (J.) : *Les Mille et une Nuits*, Paris, 1899. B.N. 80 Y2 51828.

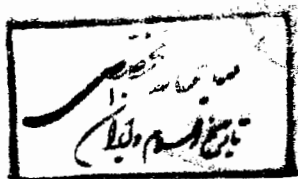
- *Le livre des Mille et une Nuits*, B.N. Fol. Y2 292.
- MARMONTEL (J.F.) : *Contes moraux*, 3 vol., Ed. Brunet, Paris, 1776.
- MARTINO (P.) : *L'Orient dans la littérature française*, Thèse, Paris, Hachette, 1906.
- MANGO (A.J.) : *Studies on the Legend of Iskandar*, (Thèse), U. of London, 1955.
- MASSÉ (Henri) : *Essai sur le poète Saadi*, Bibliographie de Saadi, Paris, Geuthner, 1919.
- *Islam*, Paris, A. Collin, 1930.
- *Firdousi et l'épopée nationale*, Paris, Lib. académique Perrin, 1935.
- *Croyances et coutumes persanes, suivies des contes et chansons populaires*, Paris, Maisonneuve, 2 vol., 1938.
- MASSÉ (H.), RYPKA (J.) etc : *L'âme de l'Iran*, Albin Michel, Paris, 1951.
- MASSOUDI : *Moroudj-al-Zahab*, Ed. Barbier de Maynard, 9 vol., B.N. 8° O2 g 107.
- MEESTER (M.E. de) : *Oriental influences in the English literature of 18th Century*, Heidelberg, 1915.
- MESSIAEN (P.) : *Les romantiques anglais*, Ed. Desclée de Brouwer, Belgique, 1955.
- MILNER (Max) : *Le diable dans la littérature française*, Thèse, 2 vol., Paris, Ed. José Corti, 1960.
- MOORE (Thomas) : *Moore's Poetical works complete in one vol.*, Paris, 1829.
- *Chef-d'œuvre de Thomas Moore* par O. Sullivan, trad. Louise S.W. Belloc, B.N. Yk 4507.
- *Lalla Rokh*, trad. Amédée Pichot, Paris, 1820.
- *The Poetical Works of T. Moore*, N.Y. D.A., Appleton, 1851.
- MORIER (James) : *A Journey Through Persia*, London, 1808-1809.
- *A second Journey Through Persia*, London, 1810-1816.
- *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*, London, N.Y. Macmillan, 1895.
- *The Mirza*, Paris, 1842.
- *Hajji Baba*, trad. par A.J.B. de Fauconpret, Paris, 1824.
- MORIER (James) : *Hajji Baba*, London, Lawrence and Bullen, 1897.
- *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan in England*, London, Richard Bentley, 1850.
- *Zohrab (Mœurs Persanes)*, 2 vol., Paris, 1833.
- MORRIS (William) : *The Collected works of William Morris*, with introduction by his daughter, 24 vol., London, Longmans Green and Co., 1910-1915.
- MULLER (Max) : *Chips from a german Workshop*, London, Longmans Green, 3 vol., 1868.
- MURPHY (Arthur) : *The works of A. Murphy*, 7 vol., 1788, (Gray's in journal, vol. VI).
- NEZAMI (Nizami) : *Laili and Majnun from the original Persian* by J. Atkinson, London, 1836.
- *The Sikandar Nama... or book of Alexander*, Trad. H.W. Clarke, London, 1881.
- *The Haft Paikar*, trad. by C.E. Wilson, 2 vol., London, 1924.
- *Makhzan-al-Asrar*, Nathaniel Bland, Ed. London, 1844.
- NICHOLSON (R.A.) : *Tales of Mystic Meaning*, N.Y. Frederick, A. Stokes and Co., 1931.
- OUSELEY (Sir Gore) : *Biographical Notices of Persian Poets*, London, W.H. Allen, 1846.
- OUSELEY (Sir William) : *Bakhtyar Nameh*, 2 vol., London, 1797 et 1798.
- *Travels in various countries of the East, more particularly Persia*, 3 vol., in-4°, 1819.
- PAROTT (T.M.) and MARTIN (R.B.) : *A companion to victorian literature*, N.Y. Charles Scribner's sons, 1955.
- PARREAUX (André) : *William Beckford, auteur de Vathek*, Thèse, Paris, Ed. A.G. Nizet, 1960.

- QADERI (Mohammed-Khodavand) : *The Tooti Nameh*, trad. Mme M. d'Heures, Paris, 1826.
- RALEIGH (Walter) : *The English Novel*, London, 1891, B.N., 8° Y2 62658.
- RANSOME (Arthur) : *A History of Story telling*, London, 1909.
- ROSS (Sir E.D.) : *The ocean of Story*, etc., vol. V, London, 1924.
- ROSS (James) : *Gulistan or Flower Garden*, London, Walter Scott, s.d.
- ROSSETTI (Ch. G.) : *The Poetical Works of C.G. Rossetti*, London, Macmillan, 1906.
- RUSKIN (John) : *Sesame and Lilies*, London, G. Allen and Unwin, 1915.
- *Sesame and Lilies*, The two pathes, London, Everyman's Library, n° 219, 1944.
- SAADI : *Œuvres complètes* (Kollyat), Téhéran, (1317 Ap.H).
- SAINT BEUVE (C.A.) : *Causeries du lundi*, tome I, 5° éd., Garnier, Paris, 1850.
- SAMSAMI (Nayerreh) : *L'Iran dans la littérature française*, Thèse, Paris, Press univ. de France, 1936.
- SCHWAB (Raymond) : *La Renaissance orientale*, Thèse, Paris, Payot, 1950.
- SCOTT (Sir Walter) : *The Talisman*, London, Everyman's Library, n° 144, 1956.
- *Poetical works*, Edinburg, 1869.
- *Œuvres complètes* de W. Scott, trad. Defaucombert, 20° éd., Paris, 1851.
- SMYTH (B.P.) : *Islam in English Literature*, Thèse, Beyrouth, 1939.
- SOUTHEY (Robert) : *The Poetical Works of Robert Southey complete in one vol.*, Paris, 1829, B.M. 11611. F 23.
- STEELE and ADDISON : *The Guardian*, Rééd. S. d. B.N. R. 37868-37869.
- SURATGAR (M.L.K.) : *Traces of Persian influence...* Thèse, U. of London, 1939.
- *Histoire de la littérature anglaise de IV° à XVII° siècle* (en Persan), 2 vol., Téhéran, (1320 Ap H).
- SWIFT (Jonathan) : *Voyages de Gulliver*, trad. abbé Desfontaines, Paris, s.d.
- *Voyages en plusieurs lointaines contrées de l'univers par Lemuel Gulliver*, Paris, le Club français du livre, 1949.
- *Le conte de Tonneau*, Lausanne et Genève, 1756-1764.
- TEIGNMOUTH (Lord) : *Memoirs of the life...* of sir William Jones, London, J. Hatchard, 1815.
- TENNYSON : *Poems of Alfred Lord Tennyson*, Introduction by T.H. Warren, Oxford, U. Press, 1950.
- THONET (J.M.H.) : *Etude sur E. Fitz Gerald et la littérature persane*. Bib. de la Faculté de Phil. et Lettres de l'Univ. de Liège, Fasc. XLI, 1929.
- TOWNEY (Ch.) : *The Katha Sarit Sagara*, London, 1880.
- UNTERMAYER (L.) : *The Concise Treasury of Great Poems*, English and American, Permabooks N.Y., 1953.
- VALLAT (G.) : *Thomas Moore*, Thèse présentée à la Faculté des lettres de Bordeaux, 1886.
- VOLTAIRE : *Romans et Contes*, Ed. Garnier, Paris, 1960.
- WEBER (Henry) : *Tales of the East*, 3 vol., 1812, B.N. in-8°, Y2 74082-84.
- WORDSWORTH : *The Poetical Works of Wordsworth*, Ed. by Thomas Hutchinson, Oxford, U. Press, 1951.

IV. Les Périodiques

- ARBERRY (A.J.) : *Hafiz and his English Translators*, Islamic culture, Heyderabad, vol. 20, 1946.
- BASSET (René) : *Légende de Perse*, Rev. des tr. pop., août, 1891.
- *Les contes indien et l'occident*, Rev. des trad. pop., tome 30, n° 16, 1915, pp 1-36.
- BROWN (W.C.) : *The popularity of English travel books, (1775-1825)* ; *Philological quarterly*, n° 15, 1936.

- *Byron and English interest in the near East* ; studies in Philology, chapel-hill, North Carolina, vol. 34, 1937.
- *Thomas Moore and English interest in the near East* ; Studies in Philology, vol. 34, 1937.
- CHAUVIN (Victor) : *Revue de l'instruction publique en Belgique*, t. 24, 1908.
- CHRISTENSEN (A.) : *La légende de Sage Buzurjmihr*, Acta orientala VIII, 2, 1929, pp 81-128.
- DELATTRE (F.) : *L'orientalisme dans la littérature anglaise de Byron à F. Thompson*, Le Beffroi, Paris, 1913.
- HAMMER (V.P. de) : Note sur l'origine des *Mille et une Nuits*, J. Asiatique, Janv.-Juin, 1827.
- Note sur l'origine persane des *Mille et une Nuits*, J. Asiatique, 1839.
- HAWKETHWORTH (John) : *Adventurer*, Nos 20-132, nov. 1752, Feb. 1754. B.N. R. 19418-20.
- MEYEROWICH (Ewa) : *L'Inde musulmane, sa civilisation*. La table ronde, juin 1958, pp 78-79.
- OSBORNE (Edna A.M.) : *Oriental diction and theme in English verse*, Bulletin of U. Kansas, vol. XVII, may 1916.
- PADEN (W.D.) : *Tennyson and Persian Poetry* again, Modern language notes 58, 1943.
- *Tennyson and Persian Poetry* once more, Modern Language notes 60, 1945.
- Revue de la Méditerranée* : FIRDAWSI, Tome 19, n° 1, pp 95-104, (auteur anonyme).
- SCOTT (sir Walter) : *Hajji Baba and England*, Quarterly Review, 1829.
- SYKES (P.) : *The influence of Persia on Europe* ; Nineteenth century and after, 1931.
- TYRELL (F.H.) : *Persian Poets and English translations*, Calcutta. Rev., april 1894.
- VACHOT (Ch.) : *James Tomson et l'Orient*, Rev. des litt. modernes comp., juillet-sept. 1953.
- YOHANNAN (J.D) : *Tennyson and Persian Poetry*, Modern Language notes 57, 1942.



7.6-651